

قتل عام زندانیان سیاسی

اسناد و گزارشهای مستند درباره هولناکترین جنایت رژیم خمینی
به انضمام اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ تن از زندانیان مجاهد قتل عام شده
انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

قتل عام زندانیان سیاسی

اسناد و گزارشهای مستند درباره
هولناکترین جنایت رژیم خمینی

به انضمام
اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ تن
از زندانیان مجاهد قتل عام شده

* قتل عام زندانیان سیاسی
* انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران
* تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۸
* بهاء: معادل ۱۰ دلار

مسعود رجوی :

«اصلاً بحث این نیست که خمینی چند نفر را اعدام کرده، بحث این است که باید دید چه کسانی را باقی گذاشته است؟ مگر جنایتکاری خمینی حد و مرز می شناسد؟! نه، اصلاً این طور نیست. با ددمنشی کامل، با رذالت و هرزگی غیرقابل تصور، بی محابا خون می ریزد. هیچ قاعده و قانون، هیچ نظم و نظام و هیچ حساب و کتابی را هم نمی فهمد. اگر کسی این را باور نکند اصلاً خمینی و رژیم خمینی و مزدوران و درخیمان خمینی را نشناخته است».

۶۷ آذر ۲۳

فهرست

۷	مقدمه
۲۳	اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ تن از زندانیان مجاهد قتل عام شده
۱۷۹	پرده‌هایی از یک نسل‌کشی شقاوت‌آمیز
۲۱۷	اعتراف سردمداران رژیم به قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی
۲۲۵	اسامی تعدادی از دست‌اندرکاران و شکنجه‌گران در جریان قتل عام
۲۳۷	نگاهی به وضعیت زندانها پیش از قتل عام
۲۵۳	سیزده گزارش مستند
۳۱۵	یادی از قهرمانان سربه‌دار
۳۸۳	کارزار جهانی

مقدمه

مرداد ماه سال ۶۷ در تاریخ زندان و زندانی در رژیم خمینی از یاد نارفتنی است. از نخستین روزهای این ماه خمینی به یکی از فجیع ترین جنایات ضد بشری خود یعنی قتل عام زندانیان سیاسی دست زد.

زمینه های این کشتار بی رحمانه که یک توطئه سیاه برای یک نسل کشی آشکار بود و به دستور خمینی انجام گرفت از سالها قبل فراهم شده بود. از روزهای نخستین مرداد ماه یک قتل عام سراسری از زندانیان سیاسی به راه افتاد و تا چند ماه بعد ادامه یافت. هدف اصلی این کشتار از بین بردن زندانیان مجاهدی بود که طی سالیان با مقاومت قهرمانانه خود و تحمل سرفرازانه تمامی سختیها و شکنجه های قرون وسطایی دژخیمان برگی زرین از مقاومت و فدا در تاریخ انقلاب نوین میهنمان را رقم زده بودند. در این ایام سیاه هیأت های مرگ خمینی مرکب از سرسپرده ترین عناصر وزارت اطلاعات، دادستانی رژیم و مسئولان زندانها با تمهیدات و تدابیر شدید امنیتی، اجرای طرحی را که از سالها پیش در نظر داشتند و از چند ماه قبل از مرداد ۶۷ تدارکش را دیده و مقدماتش را آماده کرده بودند، به طور متمرکز آغاز کردند. آنان در به اصطلاح محاکمه ای که چند دقیقه بیشتر به درازا نمی کشید حکم به دار آویختن مجاهدین اسیر را صادر می کردند. بنا به شهادت شاهدانی که توانسته اند به نحوی از معرکه جان سالم به در برند هیأت مرگ تنها یک معیار داشت. مجاهدین اسیر هویت سازمانی و تشکیلاتی خود را چه بر زبان می آورند. «مجاهد» یا آن گونه که آنان می خواستند «منافق». اولین سؤال، تعیین کننده سرنوشت زندانی این بود. اما حتی کسانی که خود را مجاهد نمی نامیدند تأمین جانی نمی یافتند و سؤالات بعدی عاقبت آنها را در یک نقطه متوقف می کرد. اینجا بود که حکم به دار آویختن آنان با قساوتی مافوق تصور که با هیچ یک از موازین شناخته شده رفتار با اسیران و زندانیان قابل تطبیق نیست صادر می شد. تهران، و زندانهای همچون اوین و گوهردشت البته مرکز این کشتار

بودند. اما هیچ زندان و شهر و روستایی در امان نماند. هیأت مرگ به تک تک آنها سر زد و تکلیف مجاهدین اسیر را یکسره روشن کرد. آن چنان که پس از گذشت ۱۱ سال، هنوز هم ابعاد و اسرار این قتل عام هولناک در کم و کیف واقعه‌اش ناشناخته است. هنوز هزاران خانواده از سرنوشت فرزندان‌شان بی خبرند. هنوز رژیم آخوندها هیچ اطلاعی از سرنوشت هزاران زندانی سیاسی که نام و مشخصات‌شان در زندانها و دادگاههایش ثبت شده بود و محکومیت‌های مشخصی داشتند، به خانواده‌هایشان نداده است.

این کشتار فجیع و بی سابقه با حکم کتبی، دستورهای روزانه و نظارت مستقیم شخص خمینی صورت می گرفت. در سراسر هفته‌هایی که این قتل عام جریان داشت، تمام پاسداران و مسئولان زندان در آماده باش کامل به سر می بردند، تمام مرخصیها را لغو کرده بودند و جز یک خط تلفن که در اختیار «کمیسون مرگ» قرار داشت، هیچ امکان ارتباطی دیگری وجود نداشت. به کارکنان اداری و نگهبانان و پاسداران دستور می دادند تا در حلق آویز زندانیان شرکت کنند و بر سروسینه شهیدان حلق آویز شده مشت بکوبند؛ تا هرکس چنان در این قساوتها شریک و آلوده باشد که اسرارشان را برملا نکند.

تنها معدودی از زندانیان که شاهد مستقیم صحنه این اعدامها بوده‌اند، جان به در برده‌اند. برخی از شاهدان در اثر روبه رو شدن با آن صحنه‌های فجیع تعادل روانی خود را از دست داده بودند و تا ماهها بعد قدرت سخن گفتن درباره آن را نداشته‌اند. تعداد انگشت شماری از این شاهدان توانستند از جهنم آخوندها خارج شوند و در مقابل مراجع بین المللی شهادت بدهند.

کثرت اعدامها چنان بود که از جمله هنگام حمل و نقل شهیدان به گورهای جمعی در حوالی علی آباد قم پیکریکی از زنان مجاهد از واتی که مملو از پیکرهای شهیدان بود بر زمین افتاد. پاسداران شماری از شاهدان را دستگیر و تهدید کرده بودند تا موضوع را در جایی نقل نکنند.

کتاب حاضر براساس اطلاعات و تحقیقات انجام شده در داخل کشور و استفاده از گزارشهای زندانیان ازبند رسته تنظیم شده و شامل سه بخش است. بخش نخست اسامی و مشخصات ۳۲۱۰ زندانی مجاهد قتل عام شده را به انضمام ۲۰۱ عکس آنان در بر می گیرد. گردآوری این لیست طی سالیان اخیر صورت گرفته است. کاری دشوار و پرخطر که ضرورت رعایت مسائل امنیتی بازگویی آن را نامقدور می کند. همین اندازه اشاره کنیم که شماری از اسیران مجاهد و سایر هواداران مجاهدین که در کار جمع آوری و تکمیل این

اسامی و عکسها و گزارشها در داخل کشور شرکت داشتند، در این مسیر جان باخته اند. تا آن جا که تحقیقات و دسته بندی اسامی موجود و تطبیق آن با گزارشهای زندانیان ازبند رسته نشان می دهد، شهیدانی که نامشان در این لیست آمده است:

۳۸ درصد حلق آویز شده اند، ۴۸ درصد را تیرباران کرده اند و ۱۴ درصد بقیه به صورتهای مختلف از جمله در اثر شدت شکنجه، زجرکش، انفجار در زندان و حلق آویز در ملاعام به شهادت رسیده اند. شایان یادآوری است که هنوز هم رژیم از انبوه قربانیان انفجار مهیب آبان ماه ۶۷ در زندان اوین، هیچ نشانه یی به جایی نداده است. گزارشهای متعدد حاکی از قتل عام تعداد بسیار زیادی مجاهد در این انفجار است. آمار واقعی شهیدانی که در اثر این نحوه اعدام جان باخته اند، نامشخص است.

از انبوه شهیدانی که در ملاعام حلق آویز شدند، جز نام اندکی از آنها به دست نیامده است. گزارشهای متعددی که از حلق آویز کردن دسته های ۷ تا ۲۰ نفری مجاهدین از کرمانشاه و هرسین و ایلام و دزفول و گرمسار و ساوه و ورامین و کرج تا تبریز و مشهد و بندرعباس و ... رسیده، نشان می دهد که در زمستان سال ۶۷ بسیاری از زندانیان سیاسی را نیز با عنوان محکومان دادگاه مواد مخدر در ملاعام به دار آویخته اند.

از شهیدان این لیست، ۳۵ درصد در تهران و به طور عمده در زندان اوین به شهادت رسیده اند. ۱۴ درصد در زندان گوهردشت و ۴۶ درصد دیگر در شهرستانهای سراسر کشور و محل شهادت ۵ درصد آنها نیز نامشخص است.

زندانیان ازبند رسته، شواهدی ارائه می کنند که نشان می دهد در زندان گوهردشت تا ۲۵ شهریور ۶۷، حداکثر ۳۰۰ تن باقی مانده بودند که به اوین منتقل شدند. گزارشهای موثقی از انتقال ۸۶۰ جسد، از اوین به بهشت زهرا، تنها در روزهای ۲۲ تا ۲۶ مرداد ۶۷ در دست است. هم چنین در ۳ بند زندان زنان اوین، ۸۰ درصد خواهران مجاهد را تا شهریور ۶۷ به دار آویخته یا تیرباران کرده اند.

این لیست هم چنین نشان می دهد که بیش از ۴۰ درصد شهیدان این لیست در فاصله کمتر از سه هفته در مرداد ماه ۶۷ اعدام شده اند.

در این لیست از آمار شهیدان آبان ۶۷، فقط نام ۳۳۴ تن ذکر شده است. حال آن که گزارشهای موثقی در دست است که نشان می دهد در این ماه، تنها در چند شهر از جمله، طی یک نوبت در زندان ارومیه ۴۰۰ تن، طی یک نوبت در زندان رشت بیش از ۲۵۰ تن، و طی یک نوبت در زندان مشهد ۸۴ تن اعدام شده اند.

از شهیدانی که نامشان در این لیست آمده است، رژیم آخوندها تنها از اعدام ۳۵۴ تن در رسانه هایش خبر داده است.

در میان این شهیدان، نوجوانان ۱۳ تا ۱۵ ساله نیز دیده می شوند. نمونه هایی که از یک سوا گواه و حشیگری آخوندهاست که حتی نوجوانان ۱۳ ساله را هم به زندان می اندازند و به دار می کشند و از سوی دیگر گواه بیداری، آگاهی و اراده استوار نسلی است که به هر قیمت در برابر این رژیم ایستاده است. از میان آنهایی که سنشان مشخص شده، ۲۵ درصد اسامی جوانان زیر ۲۵ سال را در برمی گیرد و ۵۸ درصد تا ۳۰ سال سن داشته اند. در میان آنان، جوانان بسیاری هم چون سعید دانیالی، احمدعلی وهاب زاده، مسعود دارابی از ۱۳ سالگی در زندان بوده اند. البته ۲۹ درصد اسامی این لیست سن شان مشخص نیست.

۲۰ تن از این شهیدان ۵۰ تا ۶۵ ساله بوده اند، که از جمله شامل ۲ مادر، یکی ۶۰ ساله از جهرم به نام سادات حسینی که در شیراز اعدام شده، و دیگری مادر شگری که پس از شهادت فرزندانش علیه رژیم دست به افشاگری زد و دستگیر شد. او را درحالی که بر اثر شکنجه به مرز فلج شدن رسیده بود، در قائمشهر تیرباران کردند. دوتن از پدران سالخورده و دریادل از گیلان و مازندران، یکی کشاورز ۶۰ ساله، پدر حسین پور در آستانه اشرفیه که شیدای «مسعود» بود و محمد ابراهیم رجبی ۵۸ ساله، در گرگان که دخترش پروانه رجبی را در سال ۶۰ تیرباران کردند و از سال ۶۲ در زندان بود. امیر هوشنگ هادیخانلو از ارومیه در ۶۴ سالگی و پدری به نام مهدی فتاحی مغازه دار اهل اسلام آباد که به حمایت از فرزندان مجاهدش برخاسته بود؛ از آن جمله اند.

در میان این قهرمانان بسیاری چهره های مبارزاتی و مردمی می درخشند که تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می کنیم:

شماری از زندانیان سیاسی رژیم شاه هم چون اشرف احمدی، محمد گلپایگانی، غلامعلی رهبری، علی تاب، مهدی جلالیان و پرویز ذوالفقاری وجود دارند. شاهدان عینی گفته اند، در حالی که رژیم مدعی بوده است پرویز از زندان فرار کرده و خودش، خودش را دار زده در سراسر بدن او جای سوزاندن با اتو دیده می شد و شکمش را نیز به صورت فجیعی دریده بودند. در میان این شهیدان، تنی چند از کاندیداهای انتخاباتی سال ۵۸ از جمله، زهره عین الیقین از اصفهان، فاطمه زارعی از شیراز و شهباز شهبازی، پیرو راستین مصدق و کاندیدای انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی در سال ۵۸ از رودسر و نخستین معاون استانداری گیلان در چند ماه اول پس از انقلاب که از سالها پیش

از انقلاب به مبارزه با دیکتاتوری شاه پیوسته بود؛ به چشم می خورد. او در ۶۰ سالگی به همراه فرزند مجاهدش علی شهبازی در مردادماه سال ۶۷ به شهادت رسید، فرزند دیگری نیز در سال ۶۰ تیرباران شده بود.

در میان پرسنل نظامی هوادار مجاهدین، باید از دلاورانی همچون سرهنگ میرفخرایی، سرگرد خلیل مینایی، سرگرد مقصودی و تکاور نیروی دریایی مرتضی میرمحمدی نام برد. همچنین شایسته است از محمد میرزا محمدی درجه دار پیشین شهربانی یاد کنیم که در سال ۵۳ از شهربانی استعفا نمود، در انقلاب بهمن ۵۷ فعالانه شرکت کرد، و در دوران خمینی نیز با تأمین سلاح و مهمات به یاری مجاهدین برخاست. غلامرضا میرزامحمدی پسر این پدر پاکباز، از فرماندهان واحدهای عملیاتی مجاهدین، در سال ۶۱ طی درگیری به شهادت رسید.

با آن که اطلاعات و مشخصات مربوط به شغل بخش اعظم این شهیدان کامل نیست، اما در میان آنان از همه اقشار مردم و صاحبان حرف و مشاغل گوناگون دیده می شوند. بخش عمده این شهیدان را دانشجویان، دانش آموزان و جوانان انقلابی تشکیل می دهند که تمام هستی خود را وقف مبارزه برای آزادی کرده و مجاهدت و مبارزه برای نجات خلق و میهنشان را برگزیده بودند. بسیاری از آنان قبل از اسارت در مدارس و دانشگاهها تحصیل می کرده اند.

یکی دیگر از نکاتی که از بررسی این لیست مشخص می شود تنوع شغلی شهیدان است. در میان شهیدان قتل عام سیاه سال ۶۷، از کارگر گرفته تا کشاورز و پیشه ور، صاحبان مشاغل آزاد، کارمندان کشوری و لشکری، پزشکان و کادر درمانی، افسران و پرسنل نظامی، کارشناسان فنی و اداری، صاحبان حرف و صنایع و معلمان و دبیران و استادان دانشگاه دیده می شود که خود نشان دهنده طیف گسترده اجتماعی حامیان مقاومت عادلانه میهنمان می باشد. از جمله دکتر حمیده سیاحی و دکتر معصومه (شورانگیز) کریمیان که به همراه خواهرش مهری در زندان اوین به شهادت رسید و دو پزشک از متخصصان ارزنده میهن به نامهای دکتر طیبی نژاد، ۵۵ ساله و دکتر فیروز صارمی، ۶۰ ساله، متخصص بیماریهای سرطانی که آنها را در تبریز، درملاء عام به دار آویختند.

شماری از هنرمندان و قهرمانان آزاده ورزشی ایران، از جمله ابوالقاسم محمدی ارژنگی استاد موسیقی و آواز ایرانی؛ فروزان عابدی، عضو تیم ملی والیبال زنان ایران، مهشید (حسین) رزاقی قهرمان تیم ملی فوتبال امید ایران و جواد نصیری عضو تیم ملی شمشیربازی و دو ورزشکار محبوب و صاحب نام دیگر یکی قاسم علی بستاک از اراک و

عباس خورشیدوش از همدان در زمرهٔ این شهیدانند. در میان آنهایی که در این لیست تحصیلاتشان مشخص شده، ۱۵ درصدشان دارای مدارک تحصیلی دانشگاهی هستند.

از نظر پراکندگی جغرافیایی نیز در سراسر ایران هیچ روستا و شهر و استانی نیست که از چندتن تا چند صدتن در این حماسهٔ پایداری میهنی در برابر ارتجاع خون آشام شهیدی تقدیم نکرده باشد. شهرهای بزرگی هم چون تبریز و ارومیه و رشت و لاهیجان و انزلی و آستانه و صومعه سرا و رودسر گیلان تا ساری و بابل و قائمشهر در مازندران و کرج و مشهد و سبزوار و سمنان و شاهرود و اصفهان و کاشان و کرمانشاه و همدان و زنجان و ایلام و مسجدسلیمان و اندیمشک و اهواز و آبادان و شیراز هر یک شهیدان بسیاری تقدیم کرده اند. شهیدان مناطقی چون فلهیان نورآباد ممسنی در جنوب ایران و هفشجان و سی سخت یاسوج در مرکز ایران و کوچصفهان در گیلان و گرگر جلفا در شمال غربی و روستاهای توابع بندرگز و ترکمن صحرا در شمال شرقی و پاوه و نقده و اشتریتان در غرب ایران و زادگان روستاهای اطراف زابل و زاهدان و بندرعباس و بوشهر و بهبهان را در بر می گیرند.

در این لیست با بسیاری نامهای مشابه مواجه خواهید شد که اعضای یک خانواده بوده اند و تمام فرزندانیشان را در این قتل عام فدا کرده اند اما اسامی کوچک شهیدان مشخص نیست. خانواده های حاجی اصفهانی جهرمی در شیراز، اردشیری در کازرون و قدیری در تبریز از آن جمله اند.

جای آن است که در یادوارهٔ این حماسهٔ پرشکوه پایداری و شرف از خانواده هایی یاد کنیم که بعضی تا ۱۰ شهید و بعضی دیگر از ۳ تا ۵ شهید و شماری دیگر آخرین فرزند خود را نثار آزادی و سرفرازی خانوادهٔ بزرگ ایران کرده اند:

خانوادهٔ قهرمان شجاعی از شهرکرد، که در این لیست نامهای نسرين و مراد و قربان شجاعی را ملاحظه می کنید، تاکنون ۱۲ شهید تقدیم کرده است.

از خانوادهٔ احمدی اهل آبادان، فریبا و فرحناز و محمد، روز ۱۳ مرداد در اصفهان و منصور احمدی در شهریور ۶۷ در شیراز اعدام شدند.

از خانوادهٔ خسروآبادی در سبزوار، ۳ شهید به نامهای منصور و مسعود و طیبه در مرداد ماه سال ۶۷ تیرباران شدند. مجاهد شهید طیبه خسروآبادی دختر عموی این شهیدان است. در مرداد ماه ۶۷، عصمت، فاطمه و حسین ادب آواز در همین جریان قتل عام در زندان

شیراز به استقبال جوخه اعدام رفتند و به خواهر قهرمانشان، شهید مقدس گوهر ادب آواز پیوستند.

خواهر مجاهد اقدس همتی هفتمین شهید خانواده همتی از سمنان است که به همراه همسرش مجاهد شهید حسین مؤکدی در آبانماه ۶۷ در اوین تیرباران شد. پیش از آنها، در سال ۶۱، عباس همتی (فرمانده بابک، طراح و فرمانده مجازات انقلابی آخوند صدوقی امام جمعه و نماینده خمینی در یزد) را در ملأعام تیرباران کرده بودند، فرزند دیگر خانواده، نعمت الله، را در سال ۶۳ به دار آویخته بودند. مریم السادات حسینی همسر عباس در حالی که باردار بود، در مهرماه ۶۱، حین درگیری مسلحانه با پاسداران در اراک به شهادت رسید. زهرا همتی از شهیدان عملیات بزرگ چلچراغ است و پدر خانواده حاج رضا همتی حین درگیری لفظی با پاسداران در مقابل زندان سگته کرد و به فرزندان مجاهدش پیوست.

با شهادت دکتر منصور حریری و محسن حریری، خانواده حریری از رشت، ۵ شهید به انقلاب مردم ایران تقدیم کردند.

در خانواده دیگری به نام حریری از زنجان، جعفر حریری از شهیدان آذرماه ۶۷، ششمین شهید این خانواده است.

احمد غلامی ششمین شهید خانواده غلامی از قائمشهر، حسین داوودی، ششمین شهید خانواده داوودی از بابل و علی اکبر ابراهیم پور ششمین شهید خانواده ابراهیم پور از گرگان هستند.

ابوالفضل و مینا هاشمیان از قزوین در قتل عام سال ۶۷ به برادرانشان، غلامحسین و مجتبی و حبیب پیوستند که در سالهای ۶۰ تا ۶۳ به شهادت رسیده بودند.

طهمورث رحیم نژاد، استاد دانشگاه، هفتمین شهید و تنها بازمانده خانواده قهرمان رحیم نژاد در گرگان بود. پیش از او تهمینه، ترانه، فریدون، عزیزالله و همسرش فریبا آجیلی در سالهای ۶۰ تا ۶۳ به شهادت رسیدند. تهمینه رحیم نژاد و همسرش طه میرصادقی، از قهرمانان عاشورای ۱۹ بهمن ۶۰، بودند که در رکاب سردار خیابانی و اشرف شهیدان به شهادت رسیدند.

با حسین و مصطفی میرزایی از همدان، شمار قهرمانان شهید این خانواده به ۷ تن رسید. فرهنگ فدایی نیا، چهارمین شهید خانواده از اهواز، ناهید تحصیلی، چهارمین شهید خانواده از تهران، غلامرضا بزرگانفرد، چهارمین شهید خانواده از تهران، فخری آزموده

لکامی، چهارمین شهید خانواده از رشت و ... بسیار خانواده‌های دیگر، هریک جلوه‌یی از رود خروشان خون شهیدان و سرمایه‌های آزادی و پیروزی انقلاب نوین مردم ایرانند. فصل دوم کتاب به تحلیلی مستند از کشتار ۳۰ هزار زندانی مجاهد اختصاص یافته است. در این بخش سعی شده تا با استفاده از گزارشهای کتبی و شفاهی و مصاحبه با شاهدان فاجعه و هم‌چنین اطلاعاتی که از داخل کشور به دست آمده است تصویری هرچند ناقص اما واقعی از نسل‌کشی فجیع خمینی و جلادانش ارائه شود. در این راستا با تعداد زیادی از مجاهدین از بند رسته مصاحبه شده و بسیاری گزارشهای موثق از داخل کشور نیز گردآوری گردیده است. اما با وجود این باید اقرار کرد که تصویر ارائه شده بسیار ناقص است. چرا که به دلیل قتل عام گسترده در زندانهای مختلف و شیوه‌های عملکرد درخیمان و نقل و انتقالات گسترده اطلاعات رسیده محدود است. به خصوص اطلاعات رسیده از وضعیت و کم‌وکیف کشتارها در شهرستانها بسیار ناقص است. زیرا در بسیاری از شهرستانها چنان کشتاری انجام شده که حتی یک مجاهد نیز جان به در نبرده است. به عنوان مثال یک گزارش از مشهد حکایت از ۱۵۹ اعدام در یک شب می‌کند. مطابق گزارشهای دیگر درخیمان خمینی تنها در شب عید غدیر آن سال، ۳۵۰ نفر را به دار آویخته‌اند. یکی از جلادان زندان وکیل آباد در یک تماس تلفنی به مرکز گزارش داده است: «موجودی مشهد تمام شد». وضعیت در شهرستانهای دیگر نیز به همین قرار بوده است. در گزارشی از شیراز آمده است: «وقتی خبر کشتارها به مردم و خانواده‌های اسیران رسید به زندان مراجعه کردیم. جلادان گفتند: "آیا انتظار دارید به شما نقل و نبات بدهیم؟ ما در یک روز، یک جا ۸۶۰ نفر را کشتیم. شما هم اگر مجلس ختم بگیرید خانه‌تان را با بلدوزر صاف می‌کنیم"». گزارشهای رسیده از اصفهان نیز حاکی از اعدامهای بسیار است. در یک گزارش دیگر صحبت از ۲ هزار اعدام کرده‌اند. در گیلان نیز مردم به یکدیگر خبر می‌داده‌اند که ۳ هزار نفر اعدام شده‌اند. این شایعات خود مبین گستردگی و وسعت اعدامهاست. گزارشهای دیگری از سایر شهرستانها در دست است که نشان می‌دهد: در شاهرود در یک گور جمعی اجساد ۶۵ نفر پیدا شده است، در گچساران در یک نوبت ۳۰ نفر را اعدام کرده‌اند، در سنقر ۱۵ نفر، در خرم‌آباد (در آبان‌ماه) ۱۵۰ نفر، در قائمشهر (در آبان‌ماه) ۷۰ نفر، در ابهر و خرمدره ۱۴ نفر، در کازرون در یک نوبت ۱۱ نفر و در یک نوبت دیگر ۲۵ نفر، در اراک ۲۳ نفر و در همدان ۳۷ نفر اعدام شده‌اند.

با وجود این گزارشهای به دست آمده همگی حاکی از مقاومت قهرمانانه زندانیان است. از جمله در یک گزارش از دزفول آمده است: «حسین اکسیر معلم روستای سیاه منصور دزفول از مجاهدینی بود که در مقاومت در زندان یونسکو شهره خاص و عام بود. دژخیمان به او می گویند اگر از گذشته ات اظهار ندامت کنی عفو خواهی شد و او با دلاوری پاسخ می دهد: "اگر دستم باز شود بزرگترین عفو را من به شما خواهم داد و همگیتان را به جهنم خواهم فرستاد". بار دیگر دژخیمی به او می گوید: "اگر توبه کنی مورد بخشش واقع خواهی شد" و حسین قهرمان که سرشار از عشق به مردمش بود پاسخ می دهد: "گناهان من وقتی بخشیده می شود که یک سلاح به من بدهید تا مزدورانی را که دانش آموزان معصوم را بر روی میدانهای مین می فرستند اعدام کنم"».

در گزارشی که در باره مظاهر حاجی محمدی از زندان بابل موجود می باشد، آمده است: «او را در حالی به دادگاه بردند که بر اثر شدت شکنجه ها حالت طبیعی خود را از دست داده بود و به صورت یک بیمار روانی در زندان به سر می برد. مظاهر شبها آن چنان سرش را به دیوار سلول می کوبید که تمام دیوار از خون سرش رنگین شده بود. او در تمام مدت بیماری خود فریاد می زد: "خمینی، خمینی است. هیچ کس نمی تواند جای او را بگیرد". او را با همین حال به دادگاه می برند و از او می خواهند که توبه کند. اما او با دلیری و استواری بی مانندی می گفت: "من مدتهاست که منتظر شهادت هستم". و با این حرف شهادتی پرافتخار را برای خود می پذیرد. حبیب، برادر مظاهر، نیز از جمله تیرباران شدگان است».

به هر حال، و به رغم دلایل امنیتی و کمبود اطلاعات ما از گستره جنایات دژخیمان خمینی در شهرستانها، در این فصل سعی شده است فضای واقعی کشتارها به خواننده ارائه شود.

در فصل سوم برخی از اعترافات سران رژیم را در باره قتل عامها عیناً نقل کرده ایم که به خوبی میزان و ابعاد اعدامها را نشان می دهد. در فصل چهارم اسامی تعدادی از دست اندرکاران و شکنجه گران در جریان قتل عام از میان گزارشهای دریافتی گردآوری شده است. در فصل پنجم به فضای عمومی زندانها قبل از شروع قتل عامها اشاره شده و سپس در فصل ششم به گزارشهای مستقیم شاهدان عینی فاجعه پرداخته شده است. در این فصل ۱۳ گزارش مستند از اوین و گوهردشت آورده شده که نویسندگان هر یک از زاویه ای به مسئله نگاه کرده اند. نویسندگان گزارشها در گزارشهای خود مشاهدات عینی

خود را نوشته اند. این گزارشها به عنوان اسنادی معتبر، روشنگر بسیاری از مسائل بوده و افشاگر بسیاری از دست اندرکاران و مجریان حکم ضد بشری خمینی می باشند. فصل هفتم به یادهایی از آخرین لحظات قهرمانان سر به دار اختصاص داده شده است. و فصل آخر کتاب حاضر به فعالیتهای بین المللی مقاومت و کارزار جهانی برای متوقف کردن اعدامهای گسترده اختصاص یافته است.

از همان روزها و ماههای اول قتل عام مقاومت ایران در سطح بین المللی فعالیت افشاگرانه بسیار گسترده‌یی را آغاز کرد. مقاومت ایران کلیه مراجع و سازمانهای حقوق بشری را در جریان جنایات رژیم در زندانها قرار داد. علاوه بر آن هواداران مقاومت در خارج کشور دست به اعتصاب غذا زده، آکسیونهای افشاگرانه متعددی را به راه انداختند. رهبر مقاومت، برادر مجاهد مسعود رجوی در مصاحبه‌یی که در ۲۴ آذر ۶۷ با رادیو صدای مجاهد داشت اعلام کرد: «اصلاً بحث این نیست که خمینی چند نفر را اعدام کرده، بحث این است که باید دید چه کسانی را باقی گذاشته است؟ مگر جنایتکاری خمینی حد و مرز می شناسد؟! نه، اصلاً این طور نیست. با ددمنشی کامل، با رذالت و هرزگی غیر قابل تصور، بی محابا خون می ریزد. هیچ قاعده و قانون، هیچ نظم و نظام و هیچ حساب و کتابی را هم نمی فهمد. اگر کسی این را باور نکند اصلاً خمینی و رژیم خمینی و مزدوران و دژخیمان خمینی را نشناخته است. این جانی پست فطرت اگر غیر از این می بود یک روز هم نمی توانست حکومت کند. اجازه بدهید در اینجا صمیمانه ترین و دردمندانه ترین تسلیتها را به خانواده شهیدانمان، در سراسر کشور تقدیم کنم. مخصوصاً به مادرها و پدرهایشان. و به مادرهایشان بگویم که رحمت بر آن شیر پاک شما باد! و به خواهرها و برادرهایشان بگویم که رزمندگان ارتش آزادی و دیگر برادران و خواهران شهیدان هوشیار و بیدارند، انتقام آنها را از خمینی خواهند گرفت و رژیمش را سرنگون خواهند کرد. این خونهای پاک جوشیدن آغاز خواهد کرد.

هر شب ستاره‌یی به زمین می کشند و باز این آسمان غم زده غرق ستاره هاست خمینی نتوانسته و نخواهد توانست این شعله را خاموش کند... دور نیست روزی که انتقام خون تک تک این شهیدان، این سرفرازترین فرزندان و زنان و مردان این آب و خاک، از خمینی و دژخیماننش گرفته شود. مبادا فکر کنید که این خونها نخواهد جوشید، مبادا فکر کنید که خمینی می تواند به سادگی از روی اینها عبور کند، نه، هرگز این طور نیست...»
به دنبال این رهنمودها بود که مقاومت ایران یک کارزار گسترده جهانی را آغاز کرد.

کارزاری که البته طی سالیان همچنان ادامه یافته است.

اکنون، پس از ۱۱ سال که از آن جنایت بزرگ ضد بشری می‌گذرد، هنوز که هنوز است ابعاد و زوایای بسیاری مکتوم و ناگفته باقی مانده است که وظیفه ما، و تک تک ایرانیان آزاده و میهن پرست، است که در راستای کشف و افشای آنان بکوشیم. اما آن چه که مهم است این است که به خاطر داشته باشیم تا این رژیم ضدبشری حاکمیت دارد این قبیل جنایات به صورت عملکرد ماهوی آن ادامه خواهد یافت. همچنان که واقعیت فراز و نشیبهای سیاسی دوران اخیر نیز نشان داده است هیچ یک از جناحها و باندهای درونی رژیم قادر نخواهند بود قدمی در راستای افشای قتل عام سیاه سال ۶۷ بردارند. مدعیان شیاد و ریاکار «جامعه مدنی» و «قانونگرایی» همچنان که در عمل نشان داده اند بخشی از تمامیت رژیمی هستند که سراپا فاسد، شقی، و مرتجع و ضدبشری است. به همین دلیل است که تا کنون نیز از طرف آنان نه تنها هیچ کلامی درباره این جنایت فجیع و هولناک گفته نشده است، و نه تنها هیچ یک از عاملان و مجریان آن به دادگاه احضار نشده و به مجازات نرسیده اند، که درست برعکس آخوند خاتمی، وزیر ارشاد آن زمان به ریاست جمهوری ارتجاع رسیده و عضو اصلی کمیسیون مرگ آن، آخوند شوشتری، نیز در پست وزارت دادگستری به جنایت ادامه می دهد. در حالی که اگر آخوند خاتمی شیاد و دجال اندکی صداقت می داشت بایستی برای اثبات مدعای خود هم که شده پاسخی که یکی از شهیدان قتل عام به جلادان داده است را تکرار می کرد. پاسخی که مجاهد قهرمان رضا آفرند در زندان بابل به دژخیمان داده بود. در یکی از گزارشهای رسیده از بابل آمده است: «مقاومت‌های قهرمانانه مجاهد شهید رضا آفرند در زندان بابل دژخیمان را در بن بست قرار داده بود. بارها او را شکنجه کردند تا وادار به تسلیمش کنند. اما او هر بار سرفرازتر از گذشته از زیر شکنجه بیرون آمد. عاقبت دژخیمان زبون با سرشکستگی تمام از در حيله درآمد و به او می گویند که شکنجه گران وی اشتباه کرده و حالا همه چیز تغییر کرده است، و از او می پرسند: «ما چه کاری بکنیم تا تو دست از هواداری از سازمان برداری و باور کنی ما تغییر کرده ایم؟» و این مجاهد قهرمان با هوشیاری و صراحت پاسخ می دهد: «اگر راست می گویند آخوندی را که بی جهت من را محاکمه کرده بیاورید و اعدام کنید تا باورم شود که تغییری در شما به وجود آمده است».



حلق آویز زندانیان سیاسی در ملاء عام



تصویری از یکی از گورهای جمعی کشف شده



گورهای جمعی زندانیان قتل شده در منطقه خاوران واقع در جنوب تهران



تصویری از یک گور جمعی زندانیان سیاسی شهید در اهواز



اسامی و مشخصات
۳۲۱۰ تن از زندانیان
مجاهد قتل عام شده

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۰۰۱	آبادی	بهمن	تهران	۳۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۰۲	آبادی	(مرد)	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۰۳	آبسری	دوستعلی	پلدختر	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	پلدختر لرستان	تیرباران
۰۰۰۴	آجودانی	اسماعیل		۲۷		۶۷,۰۰,۰۰	شاهرود	حلق آویز
۰۰۰۵	آجینی	سوهان		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۰۰۶	آدی شیرین پور	علی	اردبیل	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اردبیل	تیرباران
۰۰۰۷	آذر	مختار	داراب فارس	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۸,۲۶	عادل آباد	تیرباران
۰۰۰۸	آذرش گرگانی	علی	تهران	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۰۹	آذرکیوان	انوشه	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۱۰	آذرننگ	داوود	زنجان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۱۱	آذری	داور		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۰۱۲	آذری	داوود		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۱۳	آراسته	مجید		۰		۶۷,۱۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۰۱۴	آرام	مجتبی		۲۵		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۰۱۵	آرامین	سیاوش	تهران	۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۰۱۶	آرمند	محرم	تبریز	۰		۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۰۱۷	آرمیان	محمود	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۱۸	آرننگ	علی	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۱۹	آریانزاد	محسن		۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۲۰	آریان	حشمت الله		۳۱		۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۲۱	آرین	بیژن	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۲۲	آزاد	رحیم	قائم شهر	۲۳	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	بابل	تیرباران
۰۰۲۳	آزادآبکناری	مظاهر	آبکنار انزلی	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۰۰۲۴	آزادگان	رحیم	اصفهان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۰۲۵	آزادمنش	محمد رضا ورامین		۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۰۲۶	آزادمهر	صفدر	اسلام آباد	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۲۷	آزاده	حسن	رشت	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۲۸	آزادیخواه	رحیم	همایون شهر	۲۷	دپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۰۲۹	آزرم	یوسف	لاهیجان	۲۵	دپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۳۰	آزموده	علیرضا	تهران	۳۱	دپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۳۱	آزموده لکامی	فخری	رشت	۳۲	دپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۰۳۲	آزینی	محمود	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۳۳	آسخ	احمد	اندیمشک	۲۸	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۱	دزفول	تیرباران
۰۰۳۴	آسویا	جعفر		۴۰	دپلم	۶۷,۰۸,۰۰		اعدام
۰۰۳۵	آسیابان	حسین	کاشان	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۰۳۶	آسیابانی	خسرو	خوی	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۷,۰۰	اورمیه	تیرباران
۰۰۳۷	آشتیانی	علی	تهران	۲۰	دپلم	۶۷,۰۷,۰۷	اوین	تیرباران
۰۰۳۸	آشوری	محمد	شاهرود	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۳۹	آغا جاری	محمد		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۰۴۰	آغداغی	مجتبی	تبریز	۲۵	دپلم	۶۷,۰۵,۲۳	تبریز	تیرباران
۰۰۴۱	آفرند	رضا	بابل	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	ساری	تیرباران
۰۰۴۲	آقابزرگی	حسین	آستانه اشرفیه	۲۸	دپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۴۳	آقابزرگی	مجید	لاهیجان	۰		۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	اعدام
۰۰۴۴	آقاپور	جعفر	بناب	۳۳	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۴۵	آقاحسینی	رضا		۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۴۶	آقاخانی ابوالقاسم(سعید)	اراک	اراک	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	اراک	تیرباران
۰۰۴۷	آقانور	شهناز		۲۷	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۴۸	آقایان	فرح	اصفهان	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۴۹	آقایان	امیر	شاهرود	۲۲	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	شاهرود	تیرباران
۰۰۵۰	آقایان	عبدالعزیز	لارستان	۳۹		۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۰۵۱	آقایان	عبدالوهاب	لارستان	۲۳		۶۷/۰۹/۰۰	لار	تیرباران
۰۰۵۲	آقای	مجید	بهبهان	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	بهبهان	تیرباران
۰۰۵۳	آگاه	علی		۲۲	متوسطه	۶۷/۰۷/۲۸	مشهد	حلق آویز
۰۰۵۴	آل اسحاق	مهدی	قم	۲۵	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۰	قم	تیرباران
۰۰۵۵	آل شفیع	مصطفی		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۰۰۵۶	آملی	احمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۵۷	آموزگار	رضا	فسا	۳۴	دیپلم	۶۷/۰۷/۱۸	عادل آباد	تیرباران
۰۰۵۸	آموزگار	علیرضا	فسا	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۰۵۹	آموزگار	محمد	فسا	۳۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۰۶۰	آموزگار	مهری		۰		۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	اعدام
۰۰۶۱	آموزگار	نوید		۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۰۰۶۲	آموزگار	علی	شیراز	۳۴	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۸	شیراز	تیرباران
۰۰۶۳	آهن چی	(زن)	مشهد	۰		۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	تیرباران
۰۰۶۴	آهنگ	سعید		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۶۵	آهنگر	جواد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۶۶	آیت الله زاده شیرازی	رضیه	۳۶	لیسانس		۶۷/۰۸/۱۰	اوین	حلق آویز
۰۰۶۷	آیت اللهی	(زن)				۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	اعدام
۰۰۶۸	آینه	یوسف	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۶۹	ابدی		شیراز	۰		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۰۰۷۰	ابراهیم پور	علی اکبر	گرگان	۲۹	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۳	گرگان	تیرباران
۰۰۷۱	ابراهیم نیا	فرهاد	نوشهر	۲۲		۶۷/۰۶/۰۰	نوشهر	تیرباران
۰۰۷۲	ابراهیمی	اصغر		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۷۳	ابراهیمی	جلال	سنقرکلیایی	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۰۰۷۴	ابراهیمی	جعفر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۷۵	ابراهیمی	حسن	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۰۷۶	ابراهیمی	حمید	شاهرود	۰		۶۷,۰۹,۰۰	شاهرود	تیرباران
۰۰۷۷	ابراهیمی	سعید	سنقرکلیایی	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۰۷۸	ابراهیمی	کریم	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۷۹	ابراهیمی	ناصر	تهران	۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۸۰	ابراهیمی سواره	علی	تهران	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۸۱	ابراهیمی گودرزی عزیزالله	اشترینان		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۰۰۸۲	ابراهیمی نژاد بلوچی	بهمن	رشت	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۸۳	ابراهیمیان	حمید	شاهرود	۳۰	دانشجوی	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۰۸۴	ابراهیمیان	هادی	شاهرود	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شاهرود	تیرباران
۰۰۸۵	ابطحی	مجتبی	اصفهان	۳۱	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۸۶	ابوتراب	اصغر		۲۳		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۸۷	ابوتراب (ترابی)	سعید		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۸۸	اتابکی	مصطفی		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۸۹	اتراک	فرخزاد	اصفهان	۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۱	اصفهان	تیرباران
۰۰۹۰	اتراک	فرهاد	اصفهان	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۰۹۱	اتراک	علی	تهران	۲۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۰۹۲	اثنی عشری	(مرد)		۰	طلبه	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۰۹۳	احترامی	سید مهدی بهبهان		۰	دانشجو	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۰۹۴	احدی	(مرد)	اندیمشک	۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران
۰۰۹۵	احسانی	رضا	مشهد	۰		۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	تیرباران
۰۰۹۶	احسانی	مسعود	نیریز	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۰۹۷	احسنی	داوود	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۰۹۸	احمدنژاد	فرشید		۰		۶۷,۰۶,۰۰		تیرباران
۰۰۹۹	احمدزاده	اسماعیل		۳۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	اعدام
۰۱۰۰	احمدزاده	آسیه	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۱۰۱	احمدزاده	محمد رضا آبکنار	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران	
۰۱۰۲	احمدی	احمد شیراز	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران	
۰۱۰۳	احمدی	احمد گرمسار	۲۷	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	گرمسار	اعدام	
۰۱۰۴	احمدی	اصغر	۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام	
۰۱۰۵	احمدی	حمید مشهد	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز	
۰۱۰۶	احمدی	حمید	۳۱		۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز	
۰۱۰۷	احمدی	علی شهرری			۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۱۰۸	احمدی	علی مشهد	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز	
۰۱۰۹	احمدی	فرحناز آبادان	۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران	
۰۱۱۰	احمدی	فریبا آبادان	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران	
۰۱۱۱	احمدی	محمد آبادان	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران	
۰۱۱۲	احمدی	محمد تهران	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۸	مشهد	حلق آویز	
۰۱۱۳	احمدی	محمد رضا گرمسار	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	سمنان	تیرباران	
۰۱۱۴	احمدی	منصور آبادان	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	شیراز	تیرباران	
۰۱۱۵	احمدی	مهدی تهران	۲۵	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز	
۰۱۱۶	احمدی	نادر		دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	حلق آویز	
۰۱۱۷	احمدی	ناصر تهران	۳۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۱۱۸	احمدی	هوشنگ اسدآبادهمدان	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	همدان	تیرباران	
۰۱۱۹	احمدی	حسن تهران	۲۴	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	اوین	تیرباران	
۰۱۲۰	احمدی	عبدالله بوشهر	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	اعدام	
۰۱۲۱	احمدی	(مرد)	۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران	
۰۱۲۲	احمدی علون آبادی	اشرف السادات تهران	۴۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۹	اوین	حلق آویز	
۰۱۲۳	احمدی قطبی	نصیر	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	تیرباران	
۰۱۲۴	احمدی وند	مقصود تبریز	۳۹	سیکل	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز	
۰۱۲۵	احمدیان	فرامرز بابل	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۱۲۶	احمدیان	محمود	تهران	۴۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۲۷	احمدیان مقدس	احمد	اهواز	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۱۲۸	احمدیه اخوان	جلال الدین	تبریز	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	اعدام
۰۱۲۹	اختری	علیرضا	اسدآباد همدان	۳۰		۶۷,۰۰,۰۰	همدان	اعدام
۰۱۳۰	اختیار دوست	رجب	سلماس	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	ارومیه	تیرباران
۰۱۳۱	اختیاری	(مرد)				۶۷,۰۸,۰۰	کرد	تیرباران
۰۱۳۲	اختیاری	(مرد)				۶۷,۰۸,۰۰	کرد	تیرباران
۰۱۳۳	اخلاقی	اصغر		۰		۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۱۳۴	اخلاقی	سید محمد		۳۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۳۵	اداره	(مرد)				۶۷,۰۸,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۱۳۶	ادب آواز	حسین	جهرم	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	زیر شکنجه
۰۱۳۷	ادب آواز	عصمت	جهرم	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	زیر شکنجه
۰۱۳۸	ادب آواز	فاطمه	جهرم	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۱۳۹	ادیبی	محمود	سبزوار	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۱۴۰	ادیبی	سیروس		۴۰		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۱۴۱	ارباب زاده	علی	تهران	۲۵		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۴۲	ارباب علی تهرانی	قاسم	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۴۳	اربابی	حسین	قم	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	قم	تیرباران
۰۱۴۴	اربابی	رضا		۴۰		۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۴۵	ارجمند			۰		۶۷,۰۸,۱۰	عادل آباد	تیرباران
۰۱۴۶	ارجمندی	اکبر	آستارا	۲۶	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۱۴۷	ارجمندی	(مرد)		۰		۶۷,۰۷,۰۰	چرندقزوین	تیرباران
۰۱۴۸	اردبیلی	مهرداد	تهران	۳۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۴۹	اردستانی	حمیدرضا	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۵۰	اردستانی	مهرداد				۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۱۵۱	اردشیرزاده	شهرام	شیراز	۳۱	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۱۵۲	اردشیری	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	کازرون	تیرباران
۰۱۵۳	اردشیری	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	کازرون	تیرباران
۰۱۵۴	اردکانی	جعفر	گرگان	۴۰		۶۷,۰۵,۰۷	اوین	حلق آویز
۰۱۵۵	اردکانی مقدم	محمد	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۵۶	ارشادی	محمد		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۱۵۷	ارشدی	جواد	زنجان	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	زنجان	اعدام
۰۱۵۸	اروجی زارع	جابر	آستارا	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	رشت	تیرباران
۰۱۵۹	ازکیا	مینا (قمر)		۲۲	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۱۶۰	ازلی	رضا		۲۸		۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۶۱	اژدرافشار	اکبر	آبادان		دانشجو	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۱۶۲	اژدرافشار	علی اصغر مشهد		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	تیرباران
۰۱۶۳	استادرحیمی	محمد رضا تهران		۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۱۶۴	استواری	کامبیز	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۶۵	اسحاقیان	سعید	سبزوار	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	سبزوار	تیرباران
۰۱۶۶	اسد	عبدالرضا شیراز		۳۳		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۱۶۷	اسدالهی	رضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	گنبد	تیرباران
۰۱۶۸	اسدپور	جلال	مشهد	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	مشهد	تیرباران
۰۱۶۹	اسدی	جلال	مشهد	۱۸	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	تیرباران
۰۱۷۰	اسدی	جمشید	بروجرد	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۷۱	اسدی	حجت الله لاهیجان		۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۷	رشت	حلق آویز
۰۱۷۲	اسدی	علیرضا مسجدسلیمان		۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۱۷۳	اسدی	عفت قم		۲۸	دکتر	۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۰۱۷۴	اسدی	نادر	مسجدسلیمان	۳۰		۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۱۷۵	اسدی جباری	محمود	اهواز	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اهواز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۱۷۶	اسفرائینی	شهریار	بجنورد	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۱۷۷	اسفندیاری	حسین		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۱۷۸	اسفندیاری	مصطفی	تهران	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۷۹	اسفندیاری (جعفری)		تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۸۰	اسفندیاری نوری	فرشاد		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۸۱	اسکندری	غلامحسین مازندران		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۱۸۲	اسکندری	محمد	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	تهران	اعدام
۰۱۸۳	اسکندری	محمود	تهران	۲۶		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۱۸۴	اسکندری ترکیه ای	میترا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۱۸۵	اسکندری دربی	فریبرز		۲۳	متوسطه	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۱۸۶	اسلامبولچی	حمید	قوچان	۲۳	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۱۸۷	اسلامی	فرح	ایلام	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	ایلام	تیرباران
۰۱۸۸	اسلامی	مرتضی	آمل	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۱۸۹	اسلامی	مریم	شیروان	۲۹	فوق دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۱۹۰	اسلامی	(زن)		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۱۹۱	اسلامی	(مرد)	شیروان	۰		۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۱۹۲	اسلامی	مهدی		۲۸	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	اوین	تیرباران
۰۱۹۳	اسلامی	مهران		۲۶	متوسطه	۶۷,۰۹,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۱۹۴	اسلامی مقدم	شیرین	شیروان	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۱۹۵	اسماعیل زاده	رسول		۲۷		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۱۹۶	اسماعیل زاده	صابر	تهران	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
مهمان دوست								
۰۱۹۷	اسماعیلی	اصغر	شهرضا	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۱۹۸	اسماعیلی	افراسیاب	کرمان	۲۹		۶۷,۰۰,۰۰	کرمان	تیرباران
۰۱۹۹	اسماعیلی	ایرج	شهرضا	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۲۰۰	اسماعیلی	بهروز	لاهیجان	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۲۰۱	اسماعیلی	پروانه	شهرضا	۲۲		۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۰۲۰۲	اسماعیلی	تورج	شهرضا	۳۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۲۰۳	اسماعیلی	تیمور	اصفهان	۳۵		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۲۰۴	اسماعیلی	فاطمه	شهرضا	۲۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۰۲۰۵	اسماعیلی	کیقباد	شهرضا	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۲۰۶	اسماعیلی	مهناز	اصفهان	۲۲		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۲۰۷	اسماعیلی	اصغر	تهران	۲۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۰۸	اسماعیلی ایوانکی	عفت	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۰۹	اسماعیلی پور	مسعود	کرمان	۳۷	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام
۰۲۱۰	اسماعیلیان	(مرد)		۰		۶۷,۰۹,۰۰	شهرضا	تیرباران
۰۲۱۱	اسی وند			۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۲۱۲	اشتری	عزیز	بهبهان	۰		۶۷,۱۲,۰۰	اوین	اعدام
۰۲۱۳	اشتری	مهرداد	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۱۴	اشرف حقیقی	ناصر	داراب	۲۳		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۲۱۵	اشرف زادگان	سیدحسن رودسر		۲۳		۶۷,۰۶,۰۰	رشت	تیرباران
۰۲۱۶	اشرفی	صفی قلیخان	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۱۱,۱۸	سرخ حصار کرج	حلق آویز در ملاء عام
۰۲۱۷	اشرفی	علی	تبریز	۳۰		۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	اعدام
۰۲۱۸	اشرفی	محمد	شاهرود	۲۳	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۲۱۹	اشرفیان	روح الله	قم	۳۹	سیکل	۶۷,۱۱,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۲۰	اصغرزاده	علی	تهران	۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۲۲۱	اصغرزاده	فرید	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۲۲۲	اصغرزاده	محمود	بندر انزلی	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۲۲۳	اصغرزاده	وحید		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۲۲۴	اصغر نژاد	اسماعیل		۳۴		۶۷/۰۶/۰۰	لنگرود	اعدام
۰۲۲۵	اصغری پور			۰		۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۰۲۲۶	اصغریان	نادر	بابل	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	بابل	تیرباران
۰۲۲۷	اصفهانى	علی	اراک	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۲۲۸	اصلانی	مجید	میانه	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	میانه	تیرباران
۰۲۲۹	اعتمادالاسلام	مصطفی مشهد		۳۳	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۰۲۳۰	اعتمادزاده	مهران	قزوین	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	قزوین	تیرباران
۰۲۳۱	اعتمادی	لیلا (طیبه)		۳۱		۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	تیرباران
۰۲۳۲	اعظمی	هوشنگ گلپایگان		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۲۳۳	اعظمی	عبدالرزاق خنج لارستان		۲۱	دیپلم	۶۷/۰۹/۱۶	عادل آباد	تیرباران
۰۲۳۴	افتخاری	مسعود تهران		۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۲	گوهر دشت	حلق آویز
۰۲۳۵	افتخاری	محمد رضا		۳۰	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	تهران	تیرباران
۰۲۳۶	افخمی	عباس یزد		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۲۳۷	افرازه	عباس آستانه اشرفیه		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۷	لاهیجان	تیرباران
۰۲۳۸	افسری	حمید بابل		۲۱	دانش آموز	۶۷/۱۰/۰۰	بابل	تیرباران
۰۲۳۹	افسری	محمد بابل		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	بابل	حلق آویز
۰۲۴۰	افشار	فضل الله		۰		۶۷/۰۵/۱۵	مشهد	حلق آویز
۰۲۴۱	افشاری	ظفر		۰		۶۷/۰۵/۰۹	گوهر دشت	حلق آویز
۰۲۴۲	افشار	(مرد) اصفهان				۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	اعدام
۰۲۴۳	افشار	پرویز		۰		۶۷/۰۸/۰۵	تهران	تیرباران
۰۲۴۴	افشارشندی	رسول ارومیه		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	ارومیه	تیرباران
۰۲۴۵	افشارلو	احمد رودسر		۳۱	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۴۶	افشاری	مهین		۲۸		۶۷/۰۰/۰۰	ملایر	تیرباران
۰۲۴۷	افشون	زین العابدین گلپایگان		۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۵	گوهر دشت	حلق آویز
۰۲۴۸	افشون	علیرضا		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۲۴۹	افصل	مهدی		۰		۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۲۵۰	افضلی	اسماعیل	آمل	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۵۱	افضلی	محمدرضا	آمل	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۵۲	افضلی پور	علی	گناباد	۳۲	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	اعدام
۰۲۵۳	افغان	عباس	آمل	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۵۴	افغانی	محمد	شاهرود	۳۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۲۵۵	اقبالی نمین	نعمت الله		۳۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۵۶	اقدانی	محسن				۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۲۵۷	اقوامی	ملیحه	شاهرود	۲۶	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۲۵۸	اقوامی	مهدی (محمد)		۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	اعدام
۰۲۵۹	اقوامی پناه	محمدرضا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۶۰	اقیانی	مهری		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۲۶۱	اکبرزاده یوسفی	محمد حسین	تبریز	۶۰	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۱	تبریز	حلق آویز
۰۲۶۲	اکبرنژاد	حوریه		۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۶۳	اکبری	ابراهیم	ارومیه	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۲۶۴	اکبری	حسن	لنگرود	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	گیلان	اعدام
۰۲۶۵	اکبری	فیض الله	بندرگز	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	گرگان	تیرباران
۰۲۶۶	اکبری صفت	ابراهیم	لاهیجان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۶۷	اکبری منفرد	رقیه	تهران	۳۰	سیکل	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۲۶۸	اکبری منفرد	عبدالرضا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۵	تهران	حلق آویز
۰۲۶۹	اکبری نامدار	غلامرضا	تبریز	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	حلق آویز
۰۲۷۰	اکبریان	عبدالصاحب	بهبهان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بهبهان	تیرباران
۰۲۷۱	اکبریانی	حمید	تهران	۲۵		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۷۲	اکرامی	احمد	سریندرشاهپور	۳۰		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۷۳	اکرامی	محمود	سریندرشاهپور	۱۸	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	ماهشهر	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۲۷۴	اکرامی نقش	رضا	مراغه	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۲۷۵	اکرمی فارسی	(مرد)	شهرری	۲۲	دانشجو	۶۷,۱۱,۰۰	تهران	تیرباران
۰۲۷۶	اکسیر	حسین	دزفول	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	دزفول	تیرباران
۰۲۷۷	اکی	حمید		۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۲۷۸	الفتی	شاهپور	گیلانغرب	۰		۶۷,۰۵,۰۵	اسلام آباد	اعدام
۰۲۷۹	الفتی	نازی		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۲۸۰	اللهیاری	علیرضا	کرج	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۸۱	اللهیاری	مجید	آبادان	۲۴		۶۷,۱۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۲۸۲	الوری	رضا		۳۱	دیپلم	۶۷,۱۲,۱۴		اعدام
۰۲۸۳	الوکی	قاسم	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۲۸۴	الهی	محمدعلی شیراز		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۸۵	الهیاری	سرتیب				۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۲۸۶	امامی	سعید	قزوین	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۱	گوهردشت	تیرباران
۰۲۸۷	امامی	هدایت الله ابهر		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۵	زنجان	تیرباران
۰۲۸۸	امامی	اکبر		۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۰۲۸۹	امامی	محمد		۳۰	لیسانس	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۹۰	امامی	مهرداد		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۲۹۱	امامی	نصرالله ابهر		۲۸	دانشجو	۶۷,۱۰,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۲۹۲	امامی			۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۲۹۳	امجد	مجید		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۹۴	امجدی	عبدالناصر کرج		۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۲۹۵	امجدی طوسی	خسرو	آبادان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۲۹۶	امری	حمید	اراک	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۲۹۷	امشاسبند	مهدی قم		۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	قم	حلق آویز
۰۲۹۸	امیدی	محمد رضا اندیمشک		۲۶		۶۷,۰۵,۰۰	اهواز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۲۹۹	امیدی					۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	اعدام
۰۳۰۰	امیربهرامی	محمد		۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۳۰۱	امیراکرم	اسماعیل	تهران	۲۷		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۰۲	امیری	پروین	کرمانشاه	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۰۳	امیری	جهانبخش	کرمانشاه	۰	دیپلم	۶۷,۰۹,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۰۴	امیری	حمیدرضا		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۰۵	امیری	علیرضا		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۰۶	امیری	مرتضی	کرمانشاه	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۰۷	امیری	(مرد)	فهلپان حسنی	۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۳۰۸	امیری	(مرد)		۰		۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	تیرباران
۰۳۰۹	امیری (امینی)	محسن	اراک	۳۲	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اراک	تیرباران
۰۳۱۰	امیریان	کیومرث	سنقر	۲۰		۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۳۱۱	امین	رضا	آستانه اشرفیه	۱۹	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۱۲	امین	مسعود	آستانه اشرفیه	۱۶	دانش آموز	۶۷,۰۹,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۳۱۳	امین التولیه	سیدشمس	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۱۴	امین الدوله	بنفشه		۰		۶۷,۰۵,۱۴	تهران	حلق آویز
۰۳۱۵	امین پور	جمشید	کرج	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۱۶	امینی	ایوب	سپیدان	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۳۱۷	امینی	رضا	سنقرکلیایی	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۳۱۸	امینی	مسعود	سنقرکلیایی	۲۵		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۱۹	امینی	خسرو	پاوه	۳۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۳۲۰	امینی	کامران		۰		۶۷,۰۶,۰۰		تیرباران
۰۳۲۱	امینی	محمد	آبادان	۲۶		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۳۲۲	امینی	محمد رضا	همدان	۳۷	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	همدان	تیرباران
۰۳۲۳	امینی	معصومه	سنقر کرمانشاه	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	گوهردشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۳۲۴	امینی خواه	ماشاءالله		۰		۶۷,۰۹,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۳۲۵	امینی خواه	سید مهدی		۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۳۲۶	امینی فر	برائتعلی	مسکین آباد	۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۳۲۷	امینی نیا	جمشید	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۵	اوین	حلق آویز
۰۳۲۸	امینیان	علیرضا		۲۶		۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۲۹	انتصاری تنفی	فرشید	تهران	۳۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۳۰	انجدانی	امیر	کرمانشاه	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۳۳۱	انسی	صدیقه	تهران	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۳۳۲	انصاری	جابر		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۷		حلق آویز
۰۳۳۳	انصاری	محسن		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۳۳۴	انصاری	آذربایجان	طلبه			۶۷,۰۵,۰۰	قم	اعدام
۰۳۳۵	انوشه باریکابی	سیدمحمد	اندیمشک	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۴	دزفول	تیرباران
۰۳۳۶	اورکی	نسرتین	مسجد سلیمان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۳۳۷	اورنگ	علی				۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۳۳۸	اورنگی	حسین	تبریز	۳۲		۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز
۰۳۳۹	اوسطی	علی اوسط	کرج	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۴۰	ایرانپاک	هادی		۲۵		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۳۴۱	ایرانپرست	علی				۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۳۴۲	ایرانی	محمدجواد	کازرون	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۳۴۳	ایزدین(ایزدی)	محمد	کرج	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۴۴	ایزدی	جواد	شیراز	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۳۴۵	ایزدی	محسن	شیراز	۲۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۳۴۶	ایزدی	محمود	نور آمل	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	آمل	تیرباران
۰۳۴۷	ایزدی	مهدی		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	همدان	تیرباران
۰۳۴۸	ایزدی	جواد(حسام)	هدان	۱۹	متوسطه	۶۷,۰۷,۱۵	همدان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۳۴۹	ایزدی	محمد	کرج	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۰۳۵۰	ایزدی	مصطفی	همدان	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۲۷	همدان	تیرباران
۰۳۵۱	ایزدی قصابسرای	علیرضا	صومعه سرا	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۵۲	ایزدی قصابسرای	علی	قزوین	۰		۶۷/۱۱/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۳۵۳	ایگه ای	مصطفی	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۰۳۵۴	ایل بکی	(مرد)		۲۵		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۰۳۵۵	ایمانی	علی	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۵۶	ایمانی خوشخو	مجید	لاهیجان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۳۵۷	اینای	یاراحمد		۰		۶۷/۰۶/۰۰	پاوه	حلق آویز
۰۳۵۸	باباصحاف	بیوک	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۵۹	بابایی	بهشته	آستارا	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۶۰	بابایی	علی		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۶۱	بابایی	علیرضا	کرمان	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	کرمان	تیرباران
۰۳۶۲	باجور	آرش	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۰۳۶۳	باجیان	احمد	آبادان			۶۷/۰۰/۰۰	اراک	تیرباران
۰۳۶۴	بارانی	حسین	گناوه	۴۰	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۶۵	بازرگان					۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۰۳۶۶	بازرگانی	(زن)		۰		۶۷/۰۷/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۳۶۷	بازگونه	حسین	لاهیجان	۱۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۳۶۸	بازیارپور	عباس	برازجان	۴۷	بی سواد	۶۷/۰۸/۰۰	برازجان	تیرباران
۰۳۶۹	بازیارپور	محمد	برازجان			۶۷/۰۸/۰۰	برازجان	تیرباران
۰۳۷۰	باطنی	محمود	لنگرود	۲۹	فوق دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۷۱	باغباندرانی	فرهمنده	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۰۳۷۲	باغبانی	یحیی	بروجن	۲۴	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۳۷۳	باغی	محمد	خرم آباد	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۳۷۴	بافیان طوسی	محسن		۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۳۷۵	باقری	پروین	اهواز	۱۹	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۳۷۶	باقری	جواد	سنقر	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۷۷	باقری	زینب	اهواز	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اهواز	تیرباران
۰۳۷۸	باقری	عامل	خلخال	۲۳		۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۳۷۹	باقری	غلامحسین برازجان		۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	بندرعباس	حلق آویز
۰۳۸۰	باقری	محمدعلی		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۳۸۱	باقری	(مرد)				۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	اعدام
۰۳۸۲	باقری	مسعود		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۰۳۸۳	باقری	مهرداد	اهواز	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران
۰۳۸۴	باقری	ابراهیم		۰		۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۳۸۵	باقری	سیروس		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۰۳۸۶	باقری تاوا	نزهت		۰		۶۷/۰۷/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۸۷	باقری تاهانی	رضا	تهران	۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۰۳۸۸	باقری غازیانی	علی	بندرانزلی	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۸۹	باقری فرد	باقر	ده کهنه	۰		۶۷/۰۷/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۳۹۰	بالایی	طاهر	هشتپر طوالش	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۹۱	بامیری	عبدالستار	آبادان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۳۹۲	بانی جنگالو	احمد	ارومیه	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۸/۱۲	ارومیه	تیرباران
۰۳۹۳	باور	علی	لاهیجان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۹۴	بیری	ابری		۰		۶۷/۰۶/۰۰	بندرانزلی	تیرباران
۰۳۹۵	بیری	ایرج	بندرانزلی	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۹۶	بیری	حسن	بندرانزلی	۰		۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۰۳۹۷	بیری	سعید	بندرانزلی	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۰۳۹۸	بیری	فرزان	بندرانزلی	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۳۹۹	بیری	مسعود	بندر انزلی	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۰۴۰۰	بحر کاظمی	نصرت	لاهیجان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	حلق آویز
۰۴۰۱	بحری	حسین		۲۷		۶۷,۰۵,۰۹	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۰۲	بحرینی	اکرم	اصفهان	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۴۰۳	بختیار	محراب		۰		۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران
۰۴۰۴	بختیاری	عبدالله		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۰۵	بختیاری	عثمان		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۰۶	بختیاری	نصرالله	ایذه			۶۷,۰۰,۰۰	ایلام	حلق آویز
۰۴۰۷	بخش جهان	حسین	تهران	۳۹	سیکل	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۰۸	بخشائی	محمود		۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۰۹	بخشایی	محمود		۰		۶۷,۰۹,۰۰	کرمان	اعدام
۰۴۱۰	بخشایی	نصرالله	گلپایگان	۲۵	راهنمایی	۶۷,۰۸,۱۲	اوین	حلق آویز
۰۴۱۱	بخشنده	حمید	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۱۲	بخشنده	داوود	آمل	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۱۳	بخشی	بخشعلی	خلخال	۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۰۴۱۴	بخشی	حسین	تهران	۳۵		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۴۱۵	بخشی زاده	(مرد)		۲۶	لیسانس	۶۷,۰۷,۰۰	گرگان	تیرباران
۰۴۱۶	بخشی طاری	حمیدرضا	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۴۱۷	بخشی نظر	مجید	همدان	۳۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	همدان	تیرباران
۰۴۱۸	بخشیاوی	جلیل		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	دزفول	تیرباران
۰۴۱۹	بدری قره قشلاقی ناصر	سلماس		۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۴۲۰	بدن آرا	حبیب		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۴۲۱	بدیعی					۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۴۲۲	براتی	فریبرز				۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۴۲۳	براتی باقراآباد	مجتبی	مشهد	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	وکیل آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۴۲۴	برادران	احسان	کاشان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	کاشان	تیرباران
۰۴۲۵	برادران	افشین				۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۲۶	برادران گوران	محمد هادی	کرمانشاه	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۲۷	برادران مقدم	علی اصغر	قوچان	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۴۲۸	براری	رسول	زنجان	۳۰		۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	تیرباران
۰۴۲۹	براری	زهرا (شمسی)	زنجان	۴۰		۶۷,۰۸,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۰۴۳۰	برازنده	معصومه	گچساران	۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	گچساران	حلق آویز
در ملاء عام								
۰۴۳۱	برآورده	حسن	بوشهر	۲۶		۶۷,۰۵,۰۰		تیرباران
۰۴۳۲	براهویی	حبیب الله	زاهدان	۰		۶۷,۰۰,۰۰	سیستان و بلوچستان	اعدام
۰۴۳۳	بردبار	مهرداد	فسا	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۴۳۴	برزآبادی	مرتضی	اراک	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	اراک	تیرباران
۰۴۳۵	برزگر	ناصر	فومن	۲۷		۶۷,۰۵,۱۲	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۳۶	برزگر			۰		۶۷,۰۶,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۴۳۷	برزگی پور	مجید				۶۷,۰۹,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۴۳۸	برقک	داریوش	بوشهر	۲۶		۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۴۳۹	برنجیان	مسعود		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۴۴۰	برندک	حبیب الله		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۴۱	برهانی	سید احمد	قزوین	۲۷	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۴۲	برهانی	سید محمد حسین	قزوین	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	قزوین	تیرباران
۰۴۴۳	بزاز حقیقت طلب	طاهر	زنجان	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۴۴	بزرگ بشر علی اکبر (منوچهر)	تهران		۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۱	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۴۵	بزرگان فرد (بزرگیان)	غلامرضا	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۴۴۶	بستاکی	قاسم علی		۲۹	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اراک	تیرباران
۰۴۴۷	بشیری	بخشعلی	خلخال	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۴۴۸	بکعلی	علی اکبر		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۴۹	بلبلیان	روشن	تهران	۳۸	فوق لیسانس	۶۷,۰۵,۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۵۰	بنانی	عبدالحسین تهران		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۵۱	بناوی	مسعود	آبادان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۴۵۲	بندار	حمید	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۵۳	بنده خدا	فرهاد	اصفهان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۴۵۴	بندی	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۴۵۵	بنی اردلان	علی اصغر		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۵۶	بنی عامریان	افشین	سنقر	۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۵۷	بنی عامریان	رامین	سنقر کرمانشاه	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۵۸	بنی عامریان	رضا	سنقر کلیایی	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۵۹	بنی مروتی	محمد		۰		۶۷,۰۰,۰۰	ایلام	تیرباران
۰۴۶۰	بنی هاشمی	اسدالله	سمنان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	اوین	تیرباران
۰۴۶۱	بوینی	عبدالرضا (کامبیز)	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۴۶۲	بوینی	علیرضا (کامران)	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۴۶۳	بوربور	خلیل	گرمسار	۲۵		۶۷,۰۸,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۴۶۴	به نیک	حسن	سبزوار	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۴۶۵	بهادر	اکرم		۳۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۶۶	بهادری	محبوبه	آبادان	۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اصفهان	اعدام
۰۴۶۷	بهادری قشقایی	مراد	شیراز	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۶۸	بهادری قشقایی کشکولی ابراهیم		شیراز	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۴۶۹	بهاری	محمد	شیراز	۳۳		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۴۷۰	بهبودی علی اکبر (سیروس)	رشت		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	حلق آویز
۰۴۷۱	بهرامی ایوانکی	فریدون	زنجان	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۷۲	بهرامی	کوروش	هرسین کرمانشاه	۲۴		۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۴۷۳	بهرامی	محمدحسین	۰	۰	۰	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۷۴	بهرامی	زهرا	۰	۰	۰	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۷۵	بهرامی	(مرد)	۰	۰	۰	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۴۷۶	بهرامی فرید	محسن	تهران	۳۵	مهندس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۴۷۷	بهرامی هیدجی	داریوش	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۷۸	بهرامیان (بهرامی)	ولی	ملکان تبریز	۳۷	۰	۶۷,۰۶,۱۸	تبریز	حلق آویز
۰۴۷۹	بهرنگی	عبدالله	تهران	۰	۰	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۸۰	بهره مند	جعفر	۰	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۴۸۱	بهرزادی	حسن	هشتپرطوالش	۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	اعدام
۰۴۸۲	بهرزادی	مصطفی	تهران	۲۰	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۷	اوین	تیرباران
۰۴۸۳	بهرزادی	نعمت الله	تهران	۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۸۴	بهرزادی	(مرد)	۰	۱۵	۰	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۸۵	بهرزادی نژاد	مصطفی	دزفول	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۷,۱۱	دزفول	تیرباران
۰۴۸۶	بهشتی تبار	حوریه	اصفهان	۰	فوق لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۴۸۷	بهمن امینی	محمد	آبادان	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۷,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۴۸۸	بهمنی	حمید	آستانه اشرفیه	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	رشت	تیرباران
۰۴۸۹	بهنام زاده	بهرز	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۹۰	بهنیا	یعقوب	۰	۰	۰	۶۷,۰۶,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۴۹۱	بی غم	امیرمهران	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۲۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۹۲	بی همتا طوسی	محمد	مشهد	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۴۹۳	بیابانکی	بهنام	گرمسار	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۴۹۴	بیابانگرد مهربانی	حبیب	۰	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۴۹۵	بیات	(مرد)	اراک	۰	۰	۶۷,۰۶,۰۰	اراک	تیرباران
۰۴۹۶	بیداریان	بهرام	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۴۹۷	بیدختی	حسن	سمنان	۳۰	۰	۶۷,۰۰,۰۰	۰	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۴۹۸	بیدختی	حسین	تهران	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۰۴۹۹	بیرانوند	صادق	اندیمشک	۲۵	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۸	الیگودرز	حلق آویز
درملاء عام								
۰۵۰۰	بیژن زاده	محمد	شیراز	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۵۰۱	بیژن زاده	محمد	آبادان	۲۷		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۵۰۲	بیژن یار	زهره		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۰۳	بیژنی	اکبر	قصر شیرین	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۵۰۴	بیطرفان	مهدی	قم	۳۳	لیسانس	۶۷,۱۰,۲۵	قم	تیرباران
۰۵۰۵	بیک محمدی هزاوه احمد رضا	هزاوه اراک	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۵۰۶	بیگدلی	اسماعیل		۲۰	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	زیر شکنجه
۰۵۰۷	بیگلری	اسماعیل	گیلان	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۰۸	بیگلری	مهرداد	لاهیجان	۲۸	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۵۰۹	بیگی	هادی	اصفهان	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	حلق آویز
۰۵۱۰	بیلغوش	ابراهیم	رودسر	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۱۱	پاپی	نعمت	دورود	۰		۶۷,۰۸,۰۰	دورود	تیرباران
۰۵۱۲	پارسا	محمد	بهبهان	۲۸	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	بهبهان	تیرباران
۰۵۱۳	پارسی	بابک	کرمانشاه	۲۲	متوسطه	۶۷,۱۱,۲۲	اوین	اعدام
۰۵۱۴	پارسی	کاظم	سبزوار	۳۵	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۵۱۵	پاشا	محمد		۰		۶۷,۰۷,۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۱۶	پاک عقیده	ابراهیم	صومعه سرا	۲۶	ابتدایی	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۵۱۷	پاکباز	مریم (سارا)	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۱۸	پاکی	علی	تهران	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	زیر شکنجه
۰۵۱۹	پایدار آرانی	منصور	آران کاشان	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۵,۲۶	اوین	حلق آویز
۰۵۲۰	پایدار آرانی	ماشاءالله	آران کاشان	۲۵	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۵۲۱	پایمرد	جلال				۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۵۲۲	پذیرا	عباس	اراک	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۵۲۳	پرتوی	محمدعلی		۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۲۴	پرنده	بهرام	مشهد	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۵۲۵	پرنده	علی	مشهد	۲۸		۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۵۲۶	پروره	احمد		۰		۶۷,۰۸,۲۰	نوشهر	تیرباران
۰۵۲۷	پرویزی	امیرحسین	شیراز	۴۸		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۵۲۸	پرویزی	امیرحسین		۰		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	انفجار در زندان
۰۵۲۹	پژمان فر (احمدی)	محبوبه		۳۴	دکتر	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	انفجار در زندان
۰۵۳۰	پسندیده (مارکوهی)	جمشید	کنالم رامسر	۲۹	دیپلم وظیفه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۳۱	پناه برخدا		میانه	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	میانه	تیرباران
۰۵۳۲	پناه‌نده محمدی	پیمان	کرمان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	کرمان	تیرباران
۰۵۳۳	پناهی	خداوردی	قائم‌شهر	۰		۶۷,۰۰,۰۰	قائم‌شهر	حلق آویز
۰۵۳۴	پناهی	شهین	کازرون	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۳۵	پناهی	مهرداد		۳۰	دیپلم	۶۷,۱۱,۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۳۶	پناهی وقار	افشار	همدان	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۳۷	پنجه شاهی			۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۵۳۸	پوئی	محمد				۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۳۹	پورالحسینی	ضیاء	گچساران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۰۵۴۰	پورایواز	فرزان	آستارا	۲۶	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	کرج	تیرباران
۰۵۴۱	پورحشمت	محمد	شمال	۲۸		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۴۲	پوردانا	رضا	بندرانزلی	۰		۶۷,۰۹,۰۰	بندرانزلی	تیرباران
۰۵۴۳	پوررضی	علی	قوچان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۵۴۴	پوررمضان	مجید	شیراز	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۴۵	پورروستا	مسعود				۶۷,۰۵,۰۰		حلق آویز
۰۵۴۶	پورزحمت	رحیم	آذربایجان شرقی	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۵۴۷	پورساحلی	عباس	تهران	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۴۸	پورسرپلی	رضا		۰		۶۷,۰۷,۰۰	رودسر	تیرباران
۰۵۴۹	پورشفیع	محمد	تبریز	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	تبریز	تیرباران
۰۵۵۰	پورصالحی	عباس		۰		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۵۱	پورصفیرآبکناری	صابر		۰		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۰۵۵۲	پورعلی	محمدتقی	تبریز	۰		۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۵۵۳	پورقاضیان اصفهانی	مهدی	تهران	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۵۴	پورکشکولی قشقایی	فاطمه	آبادان	۲۷	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۵۵۵	پورکشکولی قشقایی	فرزانه	آبادان	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۹,۲۵	شیراز	تیرباران
۰۵۵۶	پورمحمدجعفرجلالی مسعود			۲۳		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۵۵۷	پورمحمددوست	رضا		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	حلق آویز
۰۵۵۸	پورمیرزا	آریا		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۵۹	پورنصیر	صابر	آبکنار انزلی	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۰۵۶۰	پورنوروز	بهزاد	ایلام	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	دیزل آباد	تیرباران
۰۵۶۱	پوستین چی		قوچان	۰		۶۷,۰۹,۱۰	قوچان	تیرباران
۰۵۶۲	پولچی	محمود(حامد)	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۶۳	پهلوان نشان	مرتضی	اصفهان	۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۵۶۴	پی خوش	جواد		۲۹		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۰۵۶۵	پیرنژاد	هوشنگ	سنندج	۳۳	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۱	ارومیه	تیرباران
۰۵۶۶	پیروزرام	صفرعلی(فرشاد)	همدان	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۲	اوین	تیرباران
۰۵۶۷	پیروززاده	ناصر	تهران	۳۳	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۵۶۸	پیشه وری	احمدعلی	ماکو	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	ماکو	زیر شکنجه
کشمش تپه ای								
۰۵۶۹	پیکر	فرشید		۰		۶۷,۰۷,۲۸	تهران	اعدام
۰۵۷۰	تاب	علی	قزوین	۳۵	ابتدایی	۶۷,۰۵,۰۰	قزوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۵۷۱	تابانی	حسین (بهرام)		۲۹		۶۷/۱۲/۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۷۲	تابانی (بابائی)	بهنام (مصطفی)	تهران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۷۳	تابش	حسن	لاهیجان	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۰۵۷۴	تاج اکبری	منیژه	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۱۲/۰۰	اوین	تیرباران
۰۵۷۵	تاج میری			۰		۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۵۷۶	تاجگردون	محمود	نیشابور	۲۳	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	کرمان	حلق آویز
۰۵۷۷	تاجیک	مرتضی	ورامین	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۷۸	تارانی	مسعود	کرج	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۷۹	تام	جعفر	قصر شیرین	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۵۸۰	تایکندی	علی	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۸۱	تبریزی	علی	تبریز	۰		۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۰۵۸۲	تجدد	جعفر	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۸۳	تحصیلی	حمید	تهران	۳۲	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۸۴	تحصیلی	فاطمه	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۴	اوین	حلق آویز
۰۵۸۵	تدین	عدل الله		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۸۶	تراپزاده	محسن		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۰۵۸۷	ترابی	احمد	اراک	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	تیرباران
۰۵۸۸	ترابی	رضا	اصفهان	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۵۸۹	ترابی	سعید	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۵۹۰	ترابی	اسماعیل		۰		۶۷/۰۶/۰۰	ارومیه	اعدام
۰۵۹۱	ترابی	حبیب	شاهرود	۳۰	دانشجو	۶۷/۱۰/۰۰	تهران	تیرباران
۰۵۹۲	ترابی	عبدالوهاب شاهرود		۳۲	لیسانس	۶۷/۱۰/۰۰	شاهرود	تیرباران
۰۵۹۳	ترابی نوید	محمد جواد همدان		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	همدان	تیرباران
۰۵۹۴	تراهنی نیا	حسین	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۵۹۵	ترشیزی	رضا	تهران	۳۲	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۵۹۶	ترک پور	(زن)	اصفهان	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	اعدام
۰۵۹۷	ترک پور	غلامرضا	آبادان	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۵۹۸	ترکمن نژاد	بیژن	رشت	۳۱	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
تبریزی								
۰۵۹۹	ترکی کوهانستانی	اکبر	اصفهان	۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۰	اصفهان	اعدام
۰۶۰۰	ترکی کوهانستانی	علی	اصفهان	۲۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۶۰۱	ترکیان	اکبر	سده اصفهان	۲۸		۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۶۰۲	ترکیان	(زن)		۲۵		۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۶۰۳	ترکیان	مهدی		۲۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۰۴	تریان	ابراهیم		۲۴	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۰۵	تشریفی	محمد	سمنان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۶۰۶	تشریفی	احمد	سمنان	۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	ساری	تیرباران
۰۶۰۷	تشریفی	حسن		۰	لیسانس	۶۷,۰۸,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۶۰۸	تصگری	سیروس		۰	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۶۰۹	نعاونی رنجی	امیر	تهران	۳۸	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۶	تهران	تیرباران
۰۶۱۰	تفرشی	محمدحسین	کاشان	۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۱۱	تفقدی	علی	مشهد	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۶۱۲	تقوی	عباس		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۶۱۳	تقوی	موسی	گچساران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۶۱۴	تقی زاده	ابراهیم	تبریز	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	اعدام
۰۶۱۵	تقی زاده	پرویز	رشت	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۱۶	تقی زاده	مجتبی	تهران	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۱۷	تقی نژاد	سیاوش	لاهیجان	۲۷		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۱۸	تمدن فر	کاظم	رضاییه	۲۶		۶۷,۰۹,۱۳	رضائیه	اعدام
۰۶۱۹	تمدن نهاد	محمدباقر	رشت	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۶۲۰	تمدنی فر	داوود	اردبیل	۳۱	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۶۲۱	تمیزکار	علی	تبریز	۲۹		۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	تیرباران
۰۶۲۲	توانا	اسدالله		۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۶۲۳	توانا	عباس		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۶۲۴	تواناتیان فرد	مریم	تهران	۳۳	دانشجو	۶۷,۰۵,۳۱	اوین	تیرباران
۰۶۲۵	توبری			۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۶۲۶	توتونچی	خلیل	زنجان	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۶۲۷	توتونچی	معصومه		۰		۶۷,۰۷,۲۸	همدان	حلق آویز
۰۶۲۸	توتونچیان	محمدعلی همدان		۳۶	دانشجو	۶۷,۰۵,۲۰	اوین	حلق آویز
۰۶۲۹	توحیدی	پرویز		۰		۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۰۶۳۰	توزایی	بهرام				۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۶۳۱	توسلی	مراد	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۶۳۲	توسلیان محمدحسین (فوائد)	تهران		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۳۳	توکل	ابراهیم	خرم آباد	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۰۶۳۴	توکل	حمید				۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	اعدام
۰۶۳۵	توکل	رجب	قائم شهر	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۰۶۳۶	توکل	شاهپور	بندرماه شهر	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۳۷	توکل	محمد		۲۵	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۳۸	توکل (مستمند)	مریم		۰		۶۷,۰۸,۰۰	کرج	تیرباران
۰۶۳۹	توللی	نصرالله	شیراز	۲۷		۶۷,۰۷,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۶۴۰	تولیت	مسعود	قائن	۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	بیرجند	اعدام
۰۶۴۱	تهران تاش	هما		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۶۴۲	تهران کعبی	جابر	آبادان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۶۴۳	تهرانی	محمد	شاهرود	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	شاهرود	تیرباران
۰۶۴۴	تهوری	لیلا (مریم)	تهران	۱۸	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۶۴۵	تیموری	بهرام علی	کرج	۲۹		۶۷,۱۱,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۴۶	تیموری	حیدر علی	کرج	۳۵	ابتدایی	۶۷,۱۱,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۴۷	تیموری	درویش علی	قلعه حسن خان	۳۲	ابتدایی	۶۷,۱۱,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۴۸	تیموری	غلامعلی	قلعه حسن خان	۳۱	دیپلم	۶۷,۱۱,۱۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۴۹	تیموری	مجید	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۵۰	تیموری	یحیی	کرج	۳۷	ابتدایی	۶۷,۱۱,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۵۱	تیموریان	سیدقاسم	وردآورد	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰		اعدام
۰۶۵۲	ثابت رفتار	رضا	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۵۳	ثابت رفتار	مسعود	تهران	۳۰		۶۷,۰۶,۰۵	اوین	حلق آویز
۰۶۵۴	ثامنی	علی	سنقر کلیایی	۲۷		۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	اعدام
۰۶۵۵	ثقلینی	غلام	بروجرد	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	خرم آباد	اعدام
۰۶۵۶	ثقلینی	علیرضا		۰		۶۷,۰۶,۰۰	بروجرد	تیرباران
۰۶۵۷	ثنابخش	اسماعیل (ایرج)	تهران	۳۴	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۶۵۸	ثنابخش	عباس	تهران	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۶۵۹	ثوابی	حسام الدین	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۶۰	جاماسی	عبدالمحمود	بروجرد	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	الیگودرز	حلق آویز
در ملاء عام								
۰۶۶۱	جامع انوری	رضا	مشهد	۲۹	دیپلم	۶۷,۱۱,۲۲	وکیل آباد	حلق آویز
۰۶۶۲	جامع کلخوران	فهمیه		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۶۶۳	جامعی	علیرضا	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۷	رشت	حلق آویز
۰۶۶۴	جامه دار	امیر (سیروس)	آبادان	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۶۶۵	جاویدیار	علی		۰		۶۷,۰۸,۰۱	کرمانشاه	تیرباران
۰۶۶۶	جاویدیار	مسعود	خرم آباد	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۶۶۷	جباری	جلیل		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۶۸	جباری	جلال		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۶۶۹	جباری	(زن)		۰		۶۷,۰۷,۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۶۷۰	جباری	علیرضا	قزوین	۳۷	متوسطه	۶۷,۰۷,۰۰	قزوین	اعدام
۰۶۷۱	جباری	فریدون				۶۷,۰۹,۰۴	زنجان	تیرباران
۰۶۷۲	جباریان	(زن)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۷۳	جبریلی	محمدسعید	بیجار	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۷۴	جبریلی	ارفع	بیجار	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۷۵	جلی	مولا	قائم شهر	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۰۶۷۶	جلیدیان	علیرضا	مشهد	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۵	مشهد	حلق آویز
۰۶۷۷	جره	فرهاد	شیراز	۲۲		۶۷,۰۶,۰۳	اوین	تیرباران
۰۶۷۸	جزة کلاتنری	خلیل	زنجان	۲۵	سیکل	۶۷,۰۰,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۶۷۹	جزع سرکرده	حجت الله	تهران	۲۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۸۰	جزنی			۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۶۸۱	جستان	روبرت		۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۶۸۲	جعفردنیانی	بهرام			لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	اعدام
۰۶۸۳	جعفرزادگان	نادر		۰		۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۰۶۸۴	جعفرزاده	ایرج	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۸۵	جعفرزاده	حسن	خوی	۰		۶۷,۰۰,۰۰	خوی	تیرباران
۰۶۸۶	جعفرزاده	داوود		۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۸۷	جعفرزاده	مرتضی	خوی	۰		۶۷,۰۰,۰۰	خوی	تیرباران
۰۶۸۸	جعفرزاده مرنندی	محمود	خوی	۳۴	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۷	ارومیه	تیرباران
۰۶۸۹	جعفری	بهنام	تهران	۳۴	دکتر	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۶۹۰	جعفری	داوود		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۶۹۱	جعفری	سیدمحمد رضا	سبزوار	۲۶	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۶۹۲	جعفری	محمدرضا	رشت	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	رشت	تیرباران
۰۶۹۳	جعفری افشار	ظفر	زنجان	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۵,۲۲	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۶۹۴	جعفری گراشی	عزیز	شیراز	۲۹	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۶۹۵	جعفریان	آقامحمد	سمنان	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۶۹۶	جلال آبادی	فراهانی هادی	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	تهران	تیرباران
۰۶۹۷	جلالی	خیرالله	تهران	۲۹		۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۶۹۸	جلالی	محمد	شاهرود	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	اعدام
۰۶۹۹	جلالی	میترا	کرمانشاه	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۰۰	جلالی	کریم		۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۰۱	جلالی خواه	علی		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	حلق آویز
۰۷۰۲	جلالی سفری	فرهاد	لاهیجان	۲۵	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	رشت	حلق آویز
۰۷۰۳	جلالیان	علیرضا	همدان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	همدان	تیرباران
۰۷۰۴	جلالیان	مهدی	قزوین	۳۱	دانشجو	۶۷,۱۲,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۰۵	جلالیان	هادی	قزوین	۲۷	متوسطه	۶۷,۱۲,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۰۶	جلغازی	شهین	قزوین	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۰۷	جلودار	اسماعیل				۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۰۸	جلیل زاده	جهانگیر	خوی	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	ارومیه	تیرباران
۰۷۰۹	جلیلی	بهمن	لاهیجان	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۷	رشت	حلق آویز
۰۷۱۰	جلیلی	جعفر	لاهیجان	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۱۱	جلیلی	علی	همدان			۶۷,۰۵,۲۷	همدان	اعدام
۰۷۱۲	جلیلی	ناهد	تبریز	۳۲	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۷۱۳	جمالی	محسن	شاهرود	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	شاهرود	اعدام
۰۷۱۴	جمشیدی	پروانه	تهران	۰	دانش آموز	۶۷,۰۹,۰۱	اوین	اعدام
۰۷۱۵	جمشیدی	فرامرز	تهران	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۱۶	جمشیدی	مسعود	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اوین	حلق آویز
۰۷۱۷	جناب زاده	محمدتقی صومعه سرا		۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۱۸	جنت رستمی	محمد رضا تنکابن		۳۲	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۷۱۹	جنتی	(مرد)	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۲۰	جنگ زاده	محمد	خوی	۳۵	فوق لیسانس	۶۷/۰۶/۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۲۱	جوان	محمد		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۲۲	جوان شجاع	قاسم	تهران	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۲۳	جوان شجاع مفردغلامحسن			۳۰	لیسانس	۶۷/۱۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۲۴	جودکی	فرهاد	پلدختر لرستان	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	خرم آباد	تیرباران
۰۷۲۵	جوکار	محمد رضا	تهران	۲۴		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	اعدام
۰۷۲۶	جهان	مجتبی		۰		۶۷/۰۰/۰۰	بهشهر	تیرباران
۰۷۲۷	جهان آرا	حسن	آبادان	۲۷	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۲۸	جهانبخش	ابراهیم	بهبهان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	بهبهان	اعدام
۰۷۲۹	جهانبخش	حسین				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۳۰	جهانبخش	امیر		۰	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۳۱	جهانگیری	احمد		۲۳		۶۷/۰۶/۰۰	بندرعباس	تیرباران
۰۷۳۲	جهانگیری	جعفر		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۷۳۳	چاروسه	مسعود	آبادان	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۰۷۳۴	چاکی	شعبان		۳۲		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۳۵	چراغی پشکه	رحمان کوچصفهان رشت		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۳۶	چراغی	کریم		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۰۷۳۷	چراغی	محمد رضا خرم آباد		۲۸		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۰۷۳۸	چرتابی	صمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۳۹	چگنی	رضا				۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۰۷۴۰	چمن سرا	حمید		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۴۱	چمنی	بهزاد (علی) رشت		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	رشت	تیرباران
۰۷۴۲	چناری	امیر		۰		۶۷/۰۹/۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۴۳	چنگیزی	فریبا	شیراز	۲۹	لیسانس	۶۷/۱۰/۰۰	شیراز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۷۴۴	چوبدار	ابراهیم	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۴۵	چوبیان	کورش	تهران	۰	دانشجو	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۴۶	چهارده چریک	غلام شاه	گچساران	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	گچساران	تیرباران
۰۷۴۷	چهارروستا		شیراز	۰		۶۷,۱۱,۲۸	شیراز	اعدام
۰۷۴۸	چهارمحالی	تورج		۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۷۴۹	چهره آزاد	ابوالفضل		۰		۶۷,۰۶,۰۵	اوین	حلق آویز
۰۷۵۰	چهری	ذبیح الله هرسین کرمانشاه		۶۲	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۷۵۱	حائری	پروین		۲۹	فوق لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۵۲	حاتمی کیا	امیرحسین		۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۱	تهران	حلق آویز
۰۷۵۳	حاتمی کیا	امیرعلی	تهران	۳۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۵۴	حاتمیان	بهرام		۲۶	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۵		اعدام
۰۷۵۵	حاتمیان	محسن	اندریشک	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	خوزستان	اعدام
۰۷۵۶	حاج آقایی	ابوالقاسم	ابهر	۳۳	لیسانس	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۵۷	حاج آقایی	بهروز	ابهر	۲۴	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۷۵۸	حاج اکبری	سهیلا		۰		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۵۹	حاج صمدی	علیرضا	اردبیل	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۷۶۰	حاج عبدالعظیم نراقی	محمد		۳۶	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۶۱	حاج علی	محبوبه		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۶۲	حاج محمدی	زهره		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۶۳	حاج میراسماعیلی	زهره		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۶۴	حاجی	علی	کرج	۰		۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۶۵	حاجی اصفهانی	جهرمی (مرد)				۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۷۶۶	حاجی اصفهانی	جهرمی (مرد)				۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۷۶۷	حاجی اصفهانی	جهرمی (مرد)				۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۷۶۸	حاجی اصفهانی	جهرمی (مرد)				۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۷۶۹	حاجی زاده	مسعود	شیراز	۲۰	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	تیرباران
۰۷۷۰	حاجی زاده	حجت	شیراز	۲۶		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۷۷۱	حاجی صالحی	علی اصغر	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۷۷۲	حاجی عسگری	ناصر	زنجان	۲۳	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۷۳	حاجی محمدی	حبیب	بابل	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	بابل	تیرباران
۰۷۷۴	حاجی محمدی	مظاهر	بابل	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بابل	تیرباران
۰۷۷۵	حاجی نژاد	علی	خوی	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۹,۱۰	گوهردشت	تیرباران
۰۷۷۶	حاجیان	لیلا		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۷۷۷	حاجیان	نیلا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۷۷۸	حاجیان گله دار اصل	فاطمه	آبادان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۷۷۹	حاجیانجات	لیلا	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۷۸۰	حاجیانی	حمید	شیراز	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۷۸۱	حافظی نیا	محمدعلی		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۸۲	حامد حیدر دوست نادر		تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۸۳	حامدی	گلی		۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۷۸۴	حبیب اخیری	فردوس	اصفهان	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۷۸۵	حبیب راد (حبیب پور)	(مرد)		۰		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۸۶	حبیبی	ابراهیم	تهران	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	حلق آویز
۰۷۸۷	حبیبی	جابر	مرند	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	تیرباران
۰۷۸۸	حجازی	سیدرضا	بابلسر	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۶,۲۰	بابل	تیرباران
۰۷۸۹	حجازی	محمد رضا	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۹۰	حجازی	محمود		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۷۹۱	حدیدی	محمد تقی	اصفهان	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۷۹۲	حریری	جعفر	زنجان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۵	اوین	حلق آویز
۰۷۹۳	حریری	خلیل	زنجان	۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	زنجان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۷۹۴	حریری	محسن	رشت	۲۵	سوم هنرستان	۶۷,۰۸,۰۰	رشت	تیرباران
۰۷۹۵	حریری	منصور	رشت	۳۳	دکترا	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۷۹۶	حریری	یعقوب	زنجان			۶۷,۰۵,۰۰	زنجان	تیرباران
۰۷۹۷	حریری	احمد		۱۷	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	اوین	تیرباران
۰۷۹۸	حریری	عباس		۰	دکترا	۶۷,۰۸,۰۰	کرج	تیرباران
۰۷۹۹	حریری	مسعود		۰		۶۷,۰۹,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۸۰۰	حریری	مقصود		۰	دکترا	۶۷,۰۷,۰۰	رشت	تیرباران
۰۸۰۱	حریریان	حمید		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۸۰۲	حریریان	مسعود	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۰۳	حسام	سهیلا	رشت	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۸۰۴	حسامی	سیف الله	اهواز	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اهواز	تیرباران
۰۸۰۵	حسامی	محمدعلی بیرجند		۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	بیرجند	اعدام
۰۸۰۶	حسن آبادی	مهدی	مشهد	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۸۰۷	حسن پور	حسن	ارومیه	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	ارومیه	تیرباران
۰۸۰۸	حسن پور	لطیف	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۷,۱۹	تهران	تیرباران
۰۸۰۹	حسن پورکما	غلامرضا	رشت	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۸۱۰	حسن زاده	مهیار	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۱۱	حسن زاده	فریدون	مراغه	۲۳	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	مراغه	تیرباران
۰۸۱۲	حسن زاده	قاسم	لنگرود	۲۷	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	لنگرود	تیرباران
۰۸۱۳	حسنوند			۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۰۸۱۴	حسنی	حسن	گوران	۳۵	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۸۱۵	حسنی	سیداحمد	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۸۱۶	حسنی	سیدحسن	تهران	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۱۷	حسنی	محمد		۳۲	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۱۸	حسنی	یعقوب	راونج قم	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۸۱۹	حسینی	محمدتقی شاهرود	۰	لیسانس	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران	
۰۸۲۰	حسینی	محمود شاهرود			۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۸۲۱	حسینی (یک کلام)	محمود تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۸	اوین	تیرباران	
۰۸۲۲	حسینی زاده	حمیدرضا	۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران	
۰۸۲۳	حسین پور	اصغر	۰		۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	تیرباران	
۰۸۲۴	حسین پور	عبسی	آستانه اشرفیه	۱۷	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۱	رشت	اعدام
۰۸۲۵	حسین پور	(مرد)	آستانه اشرفیه	۶۱		۶۷,۱۰,۰۰	رشت	اعدام
۰۸۲۶	حسین پور	موسی	آستانه اشرفیه	۱۹	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	اعدام
۰۸۲۷	حسین پور	رضا	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۰۸۲۸	حسین پور	غلام	۰		۶۷,۰۹,۰۰	بوشهر	تیرباران	
۰۸۲۹	حسین پور	(مرد)			۶۷,۱۰,۰۰	گناوه	تیرباران	
۰۸۳۰	حسین خانی	داوود تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز	
۰۸۳۱	حسین خواه	هوشنگ تهران	۳۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	اعدام	
۰۸۳۲	حسین زاده	جواد نجف	۳۵	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز	
۰۸۳۳	حسین زاده	حسین نجف	۱۹	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز	
۰۸۳۴	حسین زاده	منوچهر بهبهان	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	بهبهان	تیرباران	
۰۸۳۵	حسین زاده عربانی سوسن	رشت	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	رشت	تیرباران	
(سوزان)								
۰۸۳۶	حسین زندی	مهرداد تهران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰		حلق آویز	
۰۸۳۷	حسینی (قاضی) سیداسماعیل (محمد)	تهران			۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز	
۰۸۳۸	حسینی	اسماعیل تهران	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	اوین	تیرباران	
۰۸۳۹	حسینی	امیرحسین تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۸۴۰	حسینی	پرویز گچساران	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	گچساران	تیرباران	
۰۸۴۱	حسینی	حبیب الله شهر ری	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۰۸۴۲	حسینی	دوستعلی وایشان پلدختر	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۰	خرم آباد	تیرباران	

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید عزیزالله ابراهیمی گودرزی



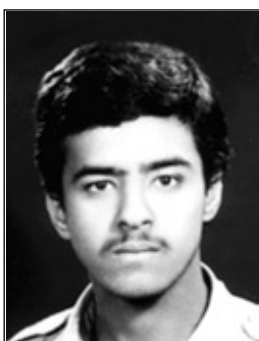
مجاهد شهید علی اکبر ابراهیم پور



مجاهد شهید صفدر آزاد مهر



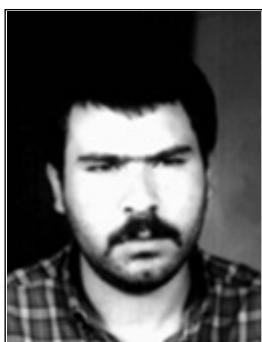
مجاهد شهید فرح اسلامی



مجاهد شهید جمشید اسدی



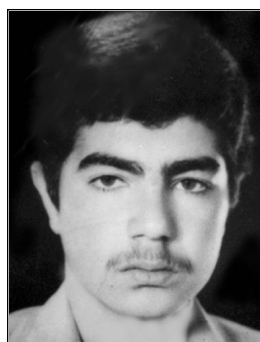
مجاهد شهید محمود احمدیان



مجاهد شهید مسعود اسماعیل پور

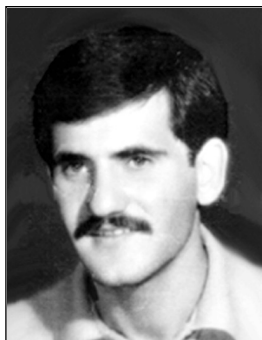


مجاهد شهید عفت اسماعیلی ایوانکی



مجاهد شهید ایرج اسماعیلی

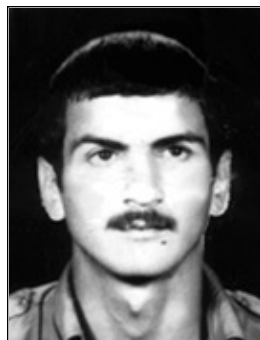
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



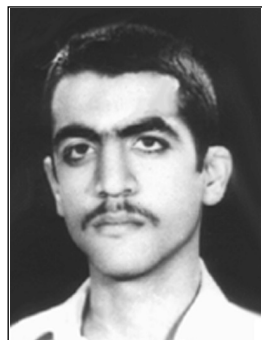
مجاهد شهید قاسم الوکی



مجاهد شهید علی افضل پور



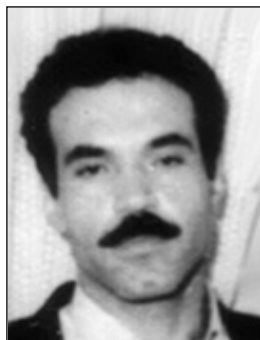
مجاهد شهید محمود اصغر زاده



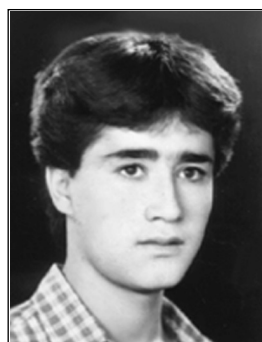
مجاهد شهید عبدالستار بامنیری



مجاهد شهید عباس بازیار پور



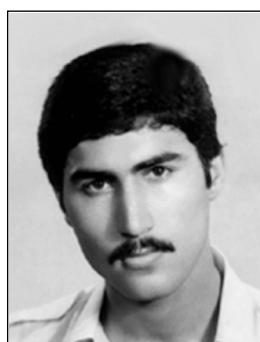
مجاهد شهید مصطفی ایگه ای



مجاهد شهید مرتضی برزآبادی فراهانی

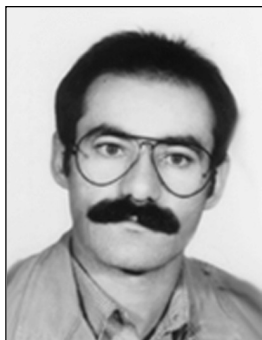


مجاهد شهید ناصر بدری قره قشلاقی



مجاهد شهید حمیدرضا بخشی طاری

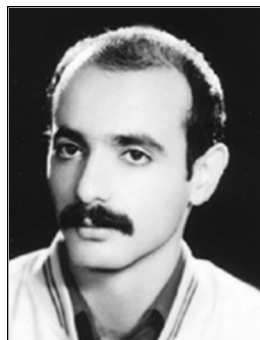
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



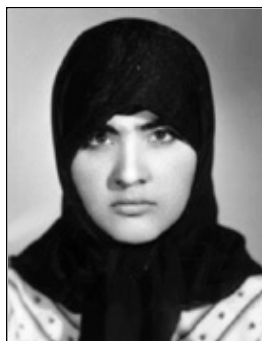
مجاهد شهید ابراهیم بهادری قشقایی



مجاهد شهید غلامرضا بزرگان فرد



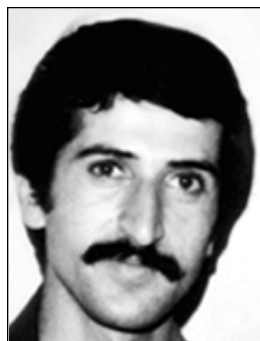
مجاهد شهید علی اکبر (منوچهر) بزرگ بشر



مجاهد شهید زهرا بیژن یار



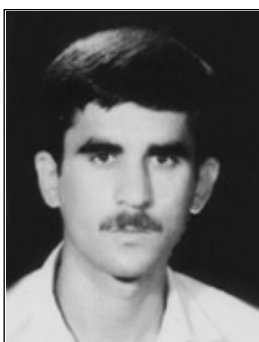
مجاهد شهید محمد بیژن زاده



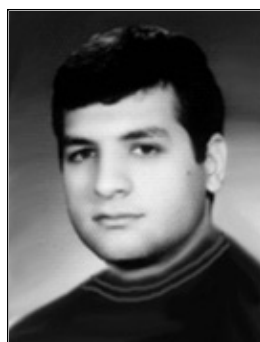
مجاهد شهید محسن بهرامی فرید



مجاهد شهید ابراهیم پاک عقیده

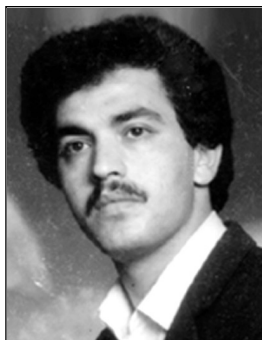


مجاهد شهید اسماعیل بیگلری



مجاهد شهید امیر مهران بی غم

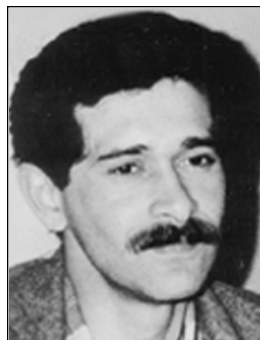
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



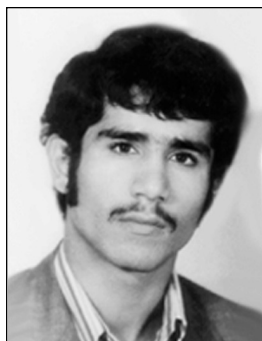
مجاهد شهید جواد پی خوش



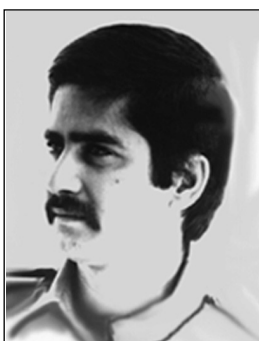
مجاهد شهید محمود پولچی



مجاهد شهید عباس پور ساحلی



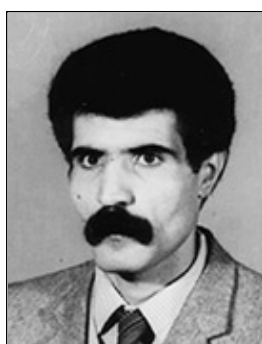
مجاهد شهید محمد باقر تمدن نهاد



مجاهد شهید احمد تشرفی



مجاهد شهید هوشنگ پیرزاد



مجاهد شهید محمود جعفرزاده مرندی



مجاهد شهید محمد علی توتونچیان



مجاهد شهید مریم تواناتیان فرد

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



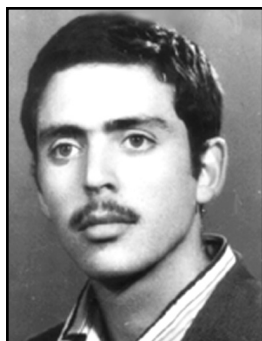
مجاهد شهید محمد جنگ زاده



مجاهد شهید جهانگیر جلیل زاده



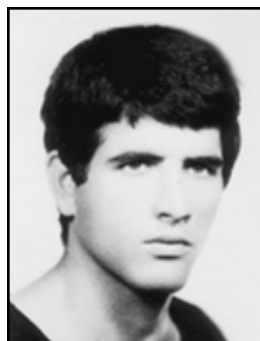
مجاهد شهید هادی جلال آبادی فراهان



مجاهد شهید جابر حبیبی



مجاهد شهید فردوس حبیب اخبیری



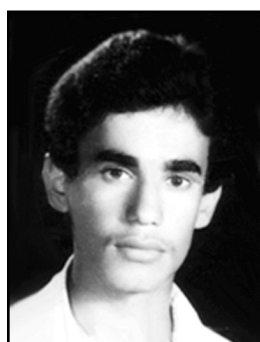
مجاهد شهید مسعود چاروسه



مجاهد شهید سید اسماعیل حسینی
(محمد قاضی)

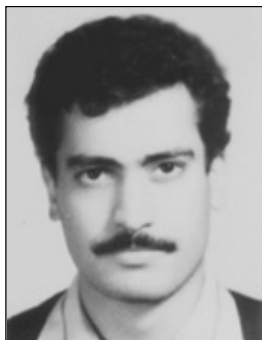


مجاهد شهید جواد حسین زاده



مجاهد شهید غلامرضا حسن پورکماء

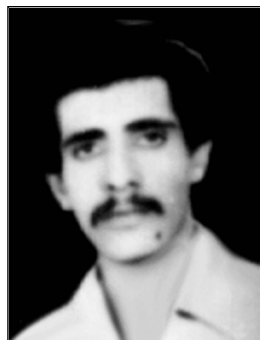
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید حسین حقیقت گو



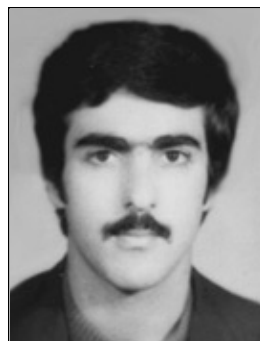
مجاهد شهید حمید حقی منیع



مجاهد شهید غلامعباس حق شناس



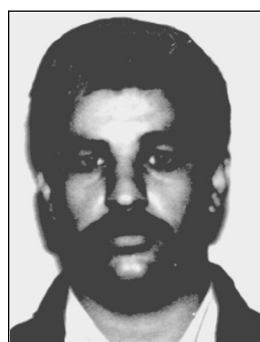
مجاهد شهید فرشته حمیدی



مجاهد شهید حقیقیان رودمیری



مجاهد شهید جسومه حیدری زاده



مجاهد شهید محمدرضا حیدری

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۸۴۳	حسینی	رضا		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۰۸۴۴	حسینی	سید حبیب گنبد کاووس		۲۶		۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۸۴۵	حسینی	سید حسن آمل		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۴۶	حسینی	سید احمد شیراز		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۸۴۷	حسینی	سید اکبر لارستان		۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۰۸۴۸	حسینی	سید فضل الله تهران		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۸۴۹	حسینی	علیرضا		۰		۶۷/۰۵/۱۸	گوهر دشت	حلق آویز
۰۸۵۰	حسینی	محمد حسین برازجان		۲۷	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۰	بوشهر	اعدام
۰۸۵۱	حسینی	ابوالفضل جهرم		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۰۸۵۲	حسینی	اکبر		۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	تهران	تیرباران
۰۸۵۳	حسینی	حسن		۰		۶۷/۰۹/۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۸۵۴	حسینی	سید نصر الله سنقر کلیایی		۲۴	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	گوهر دشت	تیرباران
۰۸۵۵	حسینی	عزت جهرم		۴۲		۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۰۸۵۶	حسینی	غلامحسین		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۸۵۷	حسینی	لیلی		۳۱	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	حلق آویز
۰۸۵۸	حسینی ایرج	حجت الله اسفراین		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۸۵۹	حسینی برزی	سید سعید برزکاشان		۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۸۶۰	حسینی زاده	مهران ملایر		۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۹	اوین	حلق آویز
۰۸۶۱	حضرتی	حسین سبزوار		۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۶۲	حق شناس	غلامعباس فسا		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۰۸۶۳	حق وردی ممقانی علی	ممقان تبریز		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	اوین	تیرباران
۰۸۶۴	حقانی	حسین لاهیجان		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۰۸۶۵	حقانی	علی بابل		۲۴		۶۷/۰۰/۰۰	بابل	تیرباران
۰۸۶۶	حق دوست	محبوب آستارا		۰		۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۰۸۶۷	حق	مهدی تبریز		۱۸	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تبریز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۸۶۸	حقی منبع	حمید	تبریز	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تبریز	حلق آویز
۰۸۶۹	حقیقت	حسن		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۸۷۰	حقیقت خواه	یحیی	لاهیجان	۰		۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۰۸۷۱	حقیقت گو	محمد حسین	تهران	۳۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۸	تهران	حلق آویز
۰۸۷۲	حقیقی	سعید			دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۷۳	حقیقی	عقیل	قائم شهر	۳۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۷۴	حقیقی	منظر	تهران	۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۸۷۵	حقیقی	شاهین		۲۳		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۸۷۶	حقیقی فرد	محمد		۰	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۸۷۷	حقیقیان	مجید	اصفهان	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۰۸۷۸	حقیقیان رودسری	علی نقی	رودسر	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۸۷۹	حقیقیان رودسری	زهره	رودسر	۰		۶۷,۰۸,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۸۸۰	حکیمی	شهریار	تهران	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۸۸۱	حکیمی	سیروس		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۸۸۲	حلوائی	بهبهان		۰		۶۷,۰۵,۰۰	بهبهان	اعدام
۰۸۸۳	حمای	محمد	قوچان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۸۸۴	حمزه ای	فاطمه	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۸۸۵	حمزه لوئیان	محمد	اراک	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۱	اراک	تیرباران
۰۸۸۶	حمیدی	سهیلا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۸۷	حمیدی	فرشته	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۸۸	حمیدی	زهره		۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۸۹	حنایی	محسن	مشهد	۲۷		۶۷,۰۶,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۸۹۰	حنایی	محمد رضا	مشهد	۰		۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۸۹۱	حنیف			۰		۶۷,۰۸,۱۲	ارومیه	تیرباران
۰۸۹۲	حنیف زاده	فریدون	دزفول	۲۱	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۸۹۳	حنیفه پورزیبا	داریوش	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۵,۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۰۸۹۴	حنیفی (حنیف)	رقیه	تهران	۳۰	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۸۹۵	حیاتی	عوض	بندرماهشهر	۲۵	سیکل	۶۷,۰۵,۰۰	بندرماهشهر	تیرباران
۰۸۹۶	حیدر نیافتح آباد	سعید	تبریز	۱۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۴	تبریز	حلق آویز
۰۸۹۷	حیدری	اکبر		۳۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۰۸۹۸	حیدری	سید علی	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۸۹۹	حیدری	شهین	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۰۰	حیدری	شهین				۶۷,۰۵,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۰۱	حیدری	شیرین	دماوند	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۰۲	حیدری	فرح		۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۹۰۳	حیدری	محمد مهدی	پاوه	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۰۴	حیدری	زهره	قم	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۰۵	حیدری	فرخ		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۰۶	حیدری	محمد	همدان	۰		۶۷,۰۰,۰۰	همدان	اعدام
۰۹۰۷	حیدری	محمد رضا گچساران		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	شیراز	حلق آویز
۰۹۰۸	حیدری	(مرد)	مشهد			۶۷,۰۸,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۰۹	حیدری	(مرد)	مشهد	۰		۶۷,۰۸,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۱۰	حیدری زاده	جسومه	ایلام	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۸	ایلام	تیرباران
۰۹۱۱	حیدری نژاد	کریم				۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۱۲	حیدریه	حسین	کربلا	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۸	مشهد	حلق آویز
۰۹۱۳	حیدریه	محمد	کربلا	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۷,۰۸	مشهد	حلق آویز
۰۹۱۴	خادمی	حسین				۶۷,۰۷,۰۰	کرمان	تیرباران
۰۹۱۵	خادمی	مجید	گلپایگان	۲۱	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۰۹۱۶	خادمی	علی اکبر	گچساران	۱۹	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۹۱۷	خاک باریک	اکبر	رودسر	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۹۱۸	خاکسار	عباس	قصر شیرین	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	گوهر دشت	تیرباران
۰۹۱۹	خالق پرست	شاپور	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۲۰	خالقی	مصطفی	مشهد	۴۰		۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	حلق آویز
۰۹۲۱	خالقی	محسن		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۲۲	خالقی زاده	محمدحسن	همدان	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۶,۱۵	گوهر دشت	حلق آویز
۰۹۲۳	خانبان	مریم (ملاحت)	قزوین	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	قزوین	اعدام
۰۹۲۴	خانباها	نرگس			دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	هشتپر	اعدام
۰۹۲۵	خانجانی	نسرین	سنگسر	۰	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	سمنان	تیرباران
۰۹۲۶	خانمحمدی	محمدحنیف	کرمانشاه	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۹۲۷	خانمحمدی	یحیی	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۲۸	خانمحمدی	خیدان	سرپل ذهاب	۵۵		۶۷,۰۵,۰۰	کرد	حلق آویز
۰۹۲۹	خانی	فرهاد	کرمانشاه	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	گوهر دشت	اعدام
۰۹۳۰	خاورپور	علی	بابل	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	ساری	اعدام
۰۹۳۱	خاورپور	حمید		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۰۹۳۲	خبازکار	زهره		۰		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۰۹۳۳	خدابخش	ایرج		۲۸	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۳۴	خدابخش	یزدان		۳۱		۶۷,۰۵,۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۰۹۳۵	خدابخشی	سهراب	نفت شهر	۲۶	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	گوهر دشت	تیرباران
۰۹۳۶	خدابخشی	سهراب	مهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۹۳۷	خدابنده	قاسم	قزوین	۲۸	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	قزوین	تیرباران
۰۹۳۸	خدابنده لو					۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۳۹	خداپرستی	حسین	لنگرود	۳۶	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	چالوس	تیرباران
۰۹۴۰	خداجو	محمد	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	اعدام
۰۹۴۱	خدادادپور	مسیح الله		۲۶	ابتدایی	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۰۹۴۲	خدای	مجید	شیراز	۳۵		۶۷,۱۰,۰۷	عادل آباد	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۹۴۳	خراد	مرتضی شیراز	شیراز	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	اعدام
۰۹۴۴	خرازی اصفهانی	فرهاد اصفهان	اصفهان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۰۹۴۵	خراسانی	مرضیه بهبهان	بهبهان	۲۹	متوسطه	۶۷,۰۹,۰۱	شیراز	تیرباران
۰۹۴۶	خردمندی	زکيه (مهناز) شیراز	شیراز	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۹,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۹۴۷	خرسندی	سعید		۲۵		۶۷,۰۵,۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۰۹۴۸	خرقی	محمود		۲۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۴۹	خرم	حسین رامسر	رامسر	۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۰۹۵۰	خزاعی	محمد صادق تربت حیدریه	تربت حیدریه	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۰۹۵۱	خزایی (خزاعی)	محمود بوشهر	بوشهر	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۹۵۲	خزعلی	محسن تهران	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۵۳	خسروگرگی	حمید دماوند	دماوند	۰		۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۵۴	خسروآبادی	طاهره سبزوار	سبزوار	۰		۶۷,۰۰,۰۰	سبزوار	اعدام
۰۹۵۵	خسروآبادی	طیبه سبزوار	سبزوار	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۵۶	خسروآبادی	مسعود سبزوار	سبزوار	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	حلق آویز
۰۹۵۷	خسروآبادی	منصور تهران	تهران	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۵۸	خسروآبادی	عباس سبزوار	سبزوار	۰	دانشجو	۶۷,۰۸,۱۳	تهران	تیرباران
۰۹۵۹	خسروآبادی	منصوره تهران	تهران	۰		۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۰۹۶۰	خسروانی	مهدی		۲۸	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۰	بوشهر	تیرباران
۰۹۶۱	خسروانی			۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۶۲	خسروگرگی	محمد دماوند	دماوند	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۶۳	خسروگرگی	محمود تهران	تهران	۲۹		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۶۴	خسرونژاد	خسرو رودبار	رودبار	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۰۹۶۵	خسروی	امیرحسین اسدآباد	اسدآباد	۴۰	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	کرج	تیرباران
۰۹۶۶	خسروی	جعفر رشت	رشت	۳۳	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۶۷	خسروی	زهرا (رویا)		۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۹۶۸	خسروی	(زن)	کرج	۰	دانشجو	۶۷/۱۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۶۹	خسروی	مهرداد		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۰۹۷۰	خسروی راد	امیر	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۷۱	خسی	(مرد)		۰		۶۷/۰۹/۱۰	اوین	تیرباران
۰۹۷۲	خشک بیجاری	زین العابدین		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۷۳	خشنودی	وحید	سنقر	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۷۴	خضرفائی منش	نادر	دماوند	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۷۵	خضری	سیداصغر	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۷۶	خضری	سیدحمید	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۷۷	خضری	مصطفی		۰		۶۷/۰۶/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۰۹۷۸	خطیب زاده	حسن		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۷۹	خطیب زاده	محمد		۵۴		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	اعدام
۰۹۸۰	خطیبی	حسین				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۸۱	خطیبی	حسین علی		۳۱		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۸۲	خطیبی	(زن)		۴۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۰۹۸۳	خلج	علی	قزوین	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	قزوین	تیرباران
۰۹۸۴	خلخالی شانندیز	محمد	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۸۵	خلدی	رفعت	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۸۶	خلدی	نصرت		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۸۷	خلقی	ناصر		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۰۹۸۸	خلوت زاده	(مرد)	شیراز	۲۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۰۹۸۹	خلیل پورگرگری نورالله	گرگر جلفا		۲۸	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۹۰	خلیل زاده	داوود	نقده	۲۹	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۱	ارومیه	تیرباران
۰۹۹۱	خلیلی	ابراهیم		۳۲	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۹۲	خلیلی	اسماعیل		۳۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۰۹۹۳	خلیلی	پرویز		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۹۴	خندان	فریدون		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۰۹۹۵	خواجه انوری	رضا	یزد	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۰۹۹۶	خوانساری زاده	سید حسن	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۰۹۹۷	خوئی	حسن	خوی	۰		۶۷/۰۰/۰۰	خوی	تیرباران
۰۹۹۸	خوئی	زکی	خوی	۰		۶۷/۰۵/۰۰	خوی	تیرباران
۰۹۹۹	خوئی	زهرا	خوی	۰		۶۷/۰۰/۰۰	خوی	تیرباران
۱۰۰۰	خور	حسین		۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۰۰۱	خور	محمود				۶۷/۰۰/۰۰	رامسر	اعدام
۱۰۰۲	خورشیدوش	عباس	همدان	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	همدان	تیرباران
۱۰۰۳	خوش افکار	خلیل	اردبیل	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اردبیل	تیرباران
۱۰۰۴	خوش افکار	کریم	اردبیل	۳۰		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۰۵	خوش بویی	سوسن	جهرم	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۰۰۶	خوشخو	یوسف	کوچصفهان رشت	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۰۷	خوش خواه	عباس	شیراز	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۳	عادل آباد	تیرباران
۱۰۰۸	خوش گفتار	مجید		۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۰۹	خوش گفتار	حسین		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۰۱۰	خوشحال	باقر		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۱۰۱۱	خوشرو	مسعود	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۰۱۲	خوشفام	علی		۱۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رودسر	تیرباران
۱۰۱۳	خوشنویس	علی		۰		۶۷/۰۶/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۰۱۴	خوشنویس (رحلی) سیمین					۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۰۱۵	خیرانی (خیراتی) بهرام			۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۱۶	خیرخواه	فتح الله	سمنان	۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۱۷	خیرخواه	یحیی	آستانه اشرفیه	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۰۱۸	خیری نژاد	خیرالله	تهران			۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۱۹	خیریه صفایی	سیمین		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۰۲۰	دادخواه	رسول		۰		۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۱۰۲۱	دادستان	زری	رودسر	۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۲۲	دادسرشت	سعید	همدان	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۲۰	همدان	تیرباران
۱۰۲۳	دادگر	امیر	کرمان	۳۰	لیسانس	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	انفجار در زندان
۱۰۲۴	دادگر	مجید		۰		۶۷,۰۷,۲۸		اعدام
۱۰۲۵	دادگر	معصومه	مازندران	۰	دانشجو	۶۷,۰۷,۲۸		اعدام
۱۰۲۶	دارابی	حمیدرضا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۲۷	دارابی	مسعود	بروجرد	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۰۲۸	دارآفرین	اردکان	لاهیجان	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۲۹	دارآفرین	اردلان (اردشیر)	لاهیجان	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۳۰	دالمن	حسن	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۳۱	دامغانیان	رضا		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۳۲	دامغانیان	حسن	سمنان	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	تیرباران
۱۰۳۳	دانائی	محمد ابراهیم	سمنان	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۱	سمنان	حلق آویز
در ملاء عام								
۱۰۳۴	دانش آبکناری	خسرو	آبکنارانزلی	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۳۵	دانشور (کاشانی)	محمد رضا		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۳۶	دانیالی	سهیل	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۳۷	دانیالی	سعید		۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۰۳۸	داودزاده			۰	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۳۹	داوری	غلامرضا	زنجان	۲۹	لیسانس	۶۷,۰۶,۰۰	زنجان	تیرباران
۱۰۴۰	داوودپور	محسن	ماکو	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	ارومیه	اعدام
۱۰۴۱	داوودی	محمد تقی	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۰۴۲	داوودی	جلال		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۱۰۴۳	داوودی	حسین	بابل	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۷	بابل	تیرباران
۱۰۴۴	داوودی	رضا	ورامین	۲۷		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۰۴۵	داوودی	طاهره		۲۹	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۱۰۴۶	داوودی	محمد ابراهیم	بابل	۳۲		۶۷,۰۵,۰۰	بابل	حلق آویز
۱۰۴۷	درخشانی نیا	مهری		۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۰۴۸	درخواه	عبدالرسول				۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام
۱۰۴۹	درستکار	سیرنگ	رشت	۳۰	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۰	درویدی	عبدالله	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۱	درویدی	علی			دکتر	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۰۵۲	درویدیان	محمد علی تهران		۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۵۳	درویدیان	مصطفی		۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۴	درویدیان	حسین		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۰۵۵	دروی اشکیکی	رشید	رشت	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۶	درویش نوری	محمد	کرج	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۷	درویش وند	محمد	مسجد سلیمان	۲۹		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۰۵۸	درویشی	عبدالرحمان (هانی)	طوالش رشت	۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۵۹	دریاباری					۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۰۶۰	دزفولی	رامین		۲۱	متوسطه	۶۷,۰۷,۱۵	اوین	تیرباران
۱۰۶۱	دزیانی	محمد حسن	شاهرود	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۶۲	دستیان	اکبر	بابل	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	آمل	اعدام
۱۰۶۳	دشتیان	حیدر		۰		۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۱۰۶۴	دشتی	فریبا	آبادان	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۶۵	دکنما	آفاق	شیراز	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۱	اوین	حلق آویز
۱۰۶۶	دکنما	مجید	شیراز	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۰۶۷	دل‌زنده	ایرج	۰	۰	۰	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۶۸	دلاور	(مرد)	۰	۰	۰	۶۷/۰۶/۰۰	گنبدکاووس	اعدام
۱۰۶۹	دلاوری	غلامرضا	۰	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۱۰۷۰	دلجوی ثابت	محمد رضا لاهیجان	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز	تیرباران
۱۰۷۱	دلخوش	محمد رضا لاهیجان	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	۰	۰	تیرباران
۱۰۷۲	دلسوزی	اکبر	آستارا	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۱۰۷۳	دلفی	سکینه	آبادان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۶/۲۸	اهواز	تیرباران
۱۰۷۴	دلکش	فرامرز	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۷۵	دلکش	فرهاد	کرج	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	کانون کرج	حلق آویز
۱۰۷۶	دلیری	مسعود	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۰۷۷	دلیری	مریم	رشت	۰	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۷۸	دللی	پرویز	آستانه اشرفیه	۱۷	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۰۷۹	دللی	حمید	آستانه اشرفیه	۲۶	۰	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۰۸۰	دنکوب	حسن	علی آباد گرگان	۰	۰	۶۷/۰۰/۰۰	گرگان	تیرباران
۱۰۸۱	دنیوی	غلامرسول زاهدان	۳۵	سیکل	۶۷/۰۵/۱۴	زاهدان	تیرباران	تیرباران
۱۰۸۲	دواجی	جمشید	تهران	۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۸۳	دوراندیش	محمود علی زاهدان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۶	اوین	حلق آویز	حلق آویز
۱۰۸۴	دوست محمدی	حمیدرضا سمنان	۳۳	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	حلق آویز	حلق آویز
در ملاء عام								
۱۰۸۵	دولت آبادی	(زن)	۰	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۰	سبزوار	تیرباران
۱۰۸۶	دولت آبادی	محمود	سبزوار	۳۱	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۰۸۷	دولتشاهی	۰	۰	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۰	۰	تیرباران
۱۰۸۸	دولتی	محمد	کرمانشاه	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۰	کرمانشاه	تیرباران
۱۰۸۹	دولتی نوده	رمضانعلی	علی آباد گرگان	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۱	گرگان	تیرباران
۱۰۹۰	دولتی نوده	قنبر	علی آباد گرگان	۳۰	۰	۶۷/۰۹/۰۰	گرگان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۰۹۱	دهپناه	امان الله		۲۶	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۰۹۲	دهخوارقانی(ده خاقانی)	سهیلا	۰		لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۰۹۳	دهدار	پرویز		۰		۶۷,۰۵,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۰۹۴	دهقان	حسین	برازجان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰		حلق آویز
۱۰۹۵	دهقانزاده	محمود	اهواز	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۰۹۶	دهقانی	یدالله		۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۲۵	رشت	تیرباران
۱۰۹۷	دهقانی	مسعود	ماکو	۳۱	فوق دیپلم	۶۷,۰۷,۱۲	ارومیه	تیرباران
۱۰۹۸	دهقانی(دهقان)	علی اکبر		۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۰۹۹	دهناد	هادی	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۱۰۰	دهنادی	احمد	تهران	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۰۱	دیاری	مهدی	فسا	۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۸	شیراز	حلق آویز
۱۱۰۲	دیانت	فتح الله	تهران	۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۱۰۳	دیانت	قاسم	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۰۴	دیباچی	رضا	رشت	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۸,۱۹	رشت	تیرباران
۱۱۰۵	دیناروند	رحیم		۰		۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران
۱۱۰۶	ذاکری	داوود	فسا			۶۷,۱۰,۰۸	عادل آباد	تیرباران
۱۱۰۷	ذاکری	ربابه				۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۱۰۸	ذاکری	محمد		۳۳	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۰۹	ذکائی	رضا	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۱۰	ذوالفقاری	پرویز	شهرکرد	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	شهرکرد	حلق آویز
۱۱۱۱	ذوالفقاری	حجت	سمنان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۱۲	ذوالفقاری	منوچهر	مسجد سلیمان	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۱۱۳	ذوالفقاری	احمد	سلماس	۳۵	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۱۱۴	ذوالفقاری	اکبر	سمنان	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	سمنان	تیرباران
۱۱۱۵	ذوالقدر	اعظم	شیراز	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۱۶	ذوالقدر	پروین	شیراز	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۱۱۷	راحتی	علی اصغر	تهران	۳۴		۶۷,۰۸,۱۷	خوی	حلق آویز در ملاء عام
۱۱۱۸	رادمنش	علی اصغر کرمانشاه		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۱۱۹	رادمنش	هما		۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۲۰	رازیان	فریده	تهران	۳۵	فوق لیسانس	۶۷,۰۵,۲۸	تهران	حلق آویز
۱۱۲۱	رازی	رجب علی	شفت فومن	۱۹	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۱۲۲	راستگو	مهرداد		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۱۲۳	راسخی	شاهرخ		۲۸		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۲۴	راشد مرندی	احمد		۳۸		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۲۵	راکی پور	عبدالرضا	مسجد سلیمان	۳۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۱۲۶	راکی (شجاعی)	حمید	مسجد سلیمان	۲۱	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۱۲۷	رامش	محمد علی بابلسر		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	ساری	حلق آویز
۱۱۲۸	رامینی					۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	اعدام
۱۱۲۹	رتوف بشردوست	احمد	آستارا	۲۴	هنرستان	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۱۳۰	راوندی	امیر		۰		۶۷,۱۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۱۳۱	راه شبذیز	محمد مهدی	تهران	۲۴		۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۱۳۲	راهساز	شهرزاد	تبریز	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	تیرباران
۱۱۳۳	راهنما	محمد تقی	تبریز	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۶,۱۸	تبریز	اعدام
۱۱۳۴	راهنمائی	نقی		۳۰		۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	تیرباران
۱۱۳۵	راهی	مصطفی	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷,۱۱,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۳۶	راهی	منصور	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۲۰	اوین	تیرباران
۱۱۳۷	رئیزی	سعید	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۳۸	رباطی	(زن)				۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۱۳۹	ربیی	ناصر	بروجرد	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	همدان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۴۰	ربیع نژاد	یدالله	لاهیجان	۲۵	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۱۴۱	ربیعی	عباس		۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	قزوین	تیرباران
۱۱۴۲	ربیعی			۰	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	تهران	تیرباران
۱۱۴۳	ربیعی زاده	ابراهیم		۰		۶۷/۰۵/۰۶	اوین	تیرباران
۱۱۴۴	رجایی	احمد	بروجرد	۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۱۴۵	رجایی	قاسم (بهروز)	سنگسر رشت	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۱۴۶	رجایی پور	فاطمه	آستارا	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۱۱۴۷	رجایی فرد	علیرضا (محمد علی)	تهران	۳۰	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۴۸	رجبی	حسین	همدان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	همدان	تیرباران
۱۱۴۹	رجبی	محمد ابراهیم		۵۸	سیکل	۶۷/۰۸/۰۰	گرگان	تیرباران
۱۱۵۰	رجبی	محمد حسین				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۵۱	رجبی	نسرین	ایلام	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	ایلام	تیرباران
۱۱۵۲	رجبی	حمید		۰		۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۱۱۵۳	رجلی (رحمانی)	رحیم (عیسی)	مراغه	۳۰	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۵۴	رجوی	منیره	مشهد	۳۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۱۱۵۵	رحمان زاده	ناصر		۳۸		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۵۶	رحمانی	حسن	شاهرود	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۱۵۷	رحمانی	ستار (عزیز)	قزوین	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	قزوین	اعدام
۱۱۵۸	رحمانی	فریدون	سامان	۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	شهرکرد	تیرباران
۱۱۵۹	رحمانی	ناصر	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۱۶۰	رحمانی	اسماعیل امیدیه	آغا جاری	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	زاهدان	تیرباران
۱۱۶۱	رحمانیان	جهرم		۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۱۶۲	رحمانیان	محسن		۲۴	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۱۶۳	رحمتی	(زن)	ایلام	۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	ایلام	حلق آویز
۱۱۶۴	رحمتی عبدالرحمن (سعید)	گرگان		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۵	گوهر دشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۶۵	رحمتی	مرضیه	ایلام	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	ایلام	حلق آویز
۱۱۶۶	رحمتیان	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	اراک	تیرباران
۱۱۶۷	رحیلی خراسانی	مهدی	مشهد	۳۲	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	تیرباران
۱۱۶۸	رحیم زاده	علیرضا	اصفهان	۳۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۱۶۹	رحیم زاده	مجتبی		۰		۶۷,۰۷,۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۱۷۰	رحیم نژاد	طهمورث	گرگان	۴۰	فوق لیسانس	۶۷,۰۸,۰۳	گرگان	تیرباران
۱۱۷۱	رحیمی	احمد	تازه شهر سلماس	۳۷	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۱۷۲	رحیمی	پری	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۱۷۳	رحیمی	خیرالله	اردبیل	۱۹	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۷۴	رحیمی	سهیلا	کرمانشاه	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۷۵	رحیمی	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۱۰	عادل آباد	اعدام
۱۱۷۶	رحیمی	کیوان		۲۶		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۱۷۷	رحیمی	(مرد)		۰		۶۷,۰۵,۰۸	فسا	تیرباران
۱۱۷۸	رحیمی	(مرد)	قزوین	۵۳		۶۷,۰۸,۰۰	گرگان	تیرباران
۱۱۷۹	رحیمی	مرد (پدر)	حسن آباد			۶۷,۰۵,۰۰	اسلام آباد	اعدام
۱۱۸۰	رحیمی	مهدی		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۱۸۱	رحیمی	میترا	کرمانشاه	۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۱۱۸۲	رحیمی مطعم	حسن	تهران	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۱۸۳	رحیمیان	مهرداد		۲۴	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۱۱۸۴	رزاقی	احمد (محسن)	شمیران	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۸۵	رزاقی	مهشید (حسین)	شمیران	۳۴		۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۱۸۶	رستگار	رضا	تبریز	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	اعدام
۱۱۸۷	رستگار	محمد	رشت	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۱۸۸	رستگار	محمود	رشت	۲۷		۶۷,۰۵,۰۹		اعدام
۱۱۹۰	رستمائی ایلوار	نعمت	روستای ایلوار	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۱۸۹	رستم زاده	اکبر	ماکو	۲۹	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	ماکو	تیرباران
طهماسب کندی								
۱۱۹۱	رستمی	مجید	زنجان	۲۹	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران
۱۱۹۲	رستمی	مجید	زنجان	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	اعدام
۱۱۹۳	رستمی	حمید	آبادان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۱۱۹۴	رستمی	(مرد)		۰		۶۷/۰۷/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۱۹۵	رستمی (شاه راجی)	ماهدخت	کلاچای رشت	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۱۹۶	رستمیان صوفیانی	علی	صوفیان تبریز	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۱۹۷	رستمیان صوفیانی	عباس	صوفیان تبریز	۳۵	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۱۹۸	رسولی	علی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۱۹۹	رسولی	محمد	تهران	۳۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۲۰۰	رسولی	امیر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۱۲۰۱	رسولی نژاد	سعید	تهران	۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۲۰۲	رسوم جلالی	داوود	بابل	۰		۶۷/۰۰/۰۰	بابل	تیرباران
۱۲۰۳	رشتچیان	مسعود	زنجان	۳۱	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۰۴	رشنو	شیرین	خرم آباد	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۱۲۰۵	رشید	عباس		۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۱۲۰۶	رشیدی	امیر	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۰۷	رشیدی	حسن	تفرش	۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۰۸	رشیدی	حمید		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۰۹	رشیدی	غلامحسین قمرود		۳۴	دکتر	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۲۱۰	رشیدی	محسن	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۱۱	رشیدی	محمود				۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	اعدام
۱۲۱۲	رشیدی	سیروس	خنج	۰		۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۲۱۳	رشیدی	محمد		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اهواز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۲۱۴	رشیدیان	غلامحسین هفتکل	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	اهواز	تیرباران	
۱۲۱۵	رضا	علی اصغر	۳۸		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۱۶	رضا سلطانی	فاطمه	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز	
۱۲۱۷	رضائی	اکبر	۰		۶۷,۰۶,۰۰	اصفهان	تیرباران	
۱۲۱۸	رضائی	پرینا شهری	۲۷		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران	
۱۲۱۹	رضائی زاده	علیرضا	۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران	
۱۲۲۰	رضاپور	احمد	۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران	
۱۲۲۱	رضاخانی	اصغر	۰		۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز	
۱۲۲۲	رضازاده	سودابه (زهره)	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۲۳	رضازاده	غلامرضا آبادان	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۱۲۲۴	رضازاده	کوروش تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز	
۱۲۲۵	رضازاده	محمد رضا	۳۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۲۶	رضازاده اسلام	رضا صومعه سرا	۳۳	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۲۷	رضازاده قصابسرای (رضا) ماهر	صومعه سرا	۳۳	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران	
۱۲۲۸	رضاشاهی	عبدالله بندرعباس	۰		۶۷,۰۶,۰۰	بندرعباس	تیرباران	
۱۲۲۹	رضاشاهی	غلام	۰		۶۷,۰۶,۰۰	بندرعباس	تیرباران	
۱۲۳۰	رضایی	اصغر تفرش	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران	
۱۲۳۱	رضایی	حسن قوچان	۲۵		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۳۲	رضایی	حسن شمال			۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۳۳	رضایی	داریوش کرمانشاه	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	کرمانشاه	تیرباران	
۱۲۳۴	رضایی	شاهرخ شمال	۲۸		۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز	
۱۲۳۵	رضایی	شهریار ماسال رشت	۲۸	فوق دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	اوین	حلق آویز	
۱۲۳۶	رضایی	عباس تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۵	گوهردشت	حلق آویز	
۱۲۳۷	رضایی	تیمور فهلیان	۲۰	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	اعدام	
۱۲۳۸	رضایی	علیرضا	۰		۶۷,۰۸,۰۰	اهواز	تیرباران	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۲۳۹	رضایی	(مرد)		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۴۰	رضایی	نادره				۶۷,۰۹,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۲۴۱	رضایی جهرمی	منوچهر	آبادان	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۲۴۲	رضایی نیکو	محمود	آذربادگان تبریز	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۲۴۳	رضاییان	محمد	رودسر	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	رودسر	تیرباران
۱۲۴۴	رضوانی	حسین	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۲۴۵	رضوانی	علیرضا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۲۴۶	رضوانی	غلامرضا	شاهرود	۳۱	لیسانس	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۴۷	رضوانی	ناصر	گیلان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۲۴۸	رضوانی	ناصر	مشهد	۳۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۲۴۹	رضوی	سیداحمد	مسجد سلیمان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۸,۲۳	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۲۵۰	رضوی	غلام		۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۱۲۵۱	رضی پور	زین العابدین	بابل	۰	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۲۵۲	رغبتی	مرتضی	شبستر رشت	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۱۲۵۳	رغبتی	مصطفی		۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۵۴	رفیع پور	علی	چالوس	۲۳		۶۷,۰۶,۰۰	نوشهر	تیرباران
۱۲۵۵	رفیع پورکسمایی	بهرام	صومعه سرا	۳۱	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۵۶	رفیع نقادی	دورباطی محمد	تهران	۳۱	لیسانس	۶۷,۰۵,۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۲۵۷	رمزی اسماعیلی	بهزاد	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۲۵۸	رمضان نژاد	حوریه	رضوانشهر	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۰	رشت	تیرباران
۱۲۵۹	رمضانپور	حمیدرضا	لاهیجان	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۷	لاهیجان	زیر شکنجه
۱۲۶۰	رمضانپور بندرچی	حمید	رشت	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۱۷	اوین	زیر شکنجه
۱۲۶۱	رمضانلو	سعید		۲۷		۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۲۶۲	رضانی	روح الله	قم			۶۷,۰۵,۰۰	قم	حلق آویز
۱۲۶۳	رضانی	محمدحسین	اسلام آباد غرب	۱۷		۶۷,۰۰,۰۰	اسلام آباد	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۲۶۴	رمضانی	یوسف	بابل	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گرگان	اعدام
۱۲۶۵	رمضانی	حبیب		۲۶		۶۷,۰۹,۲۵	تهران	تیرباران
۱۲۶۶	رمضانیان	سیامک	قوچان	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۲۶۷	رمقی آبکناری	ارژنگ	خوی	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۱	همدان	تیرباران
۱۲۶۸	رنجبر	رضا	رشت			۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۲۶۹	رنجبر	محمد	قائم شهر	۲۱	هنرستان	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۲۷۰	رنجبر	هادی	رشت	۲۷		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۷۱	رنجبر	زهرا	شیراز	۳۰	دانشجو	۶۷,۱۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۲۷۲	رنجبر	(مرد)		۰		۶۷,۰۰,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۲۷۳	رنجبر برومند	پرویز	بوشهر	۳۵		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۲۷۴	رنجبر شوره دل	صمد	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۲۴	گوهر دشت	حلق آویز
۱۲۷۵	رنجبر ماسوره ای	طاهر	اندیمشک	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران
۱۲۷۶	رنجبر ماسوره ای	طاهره	اندیمشک	۲۹		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۲۷۷	روانکرد	رضا				۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۲۷۸	روح	حسن	رشت	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۲۷۹	روح الله زاده	مهدی	بابل	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۱	بابل	تیرباران
۱۲۸۰	روح پرور	احمد	تبریز	۰	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۸۱	روح پرور	اسد		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۸۲	روحانی	(زن)				۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۲۸۳	روحانی	زهرا	قائم شهر			۶۷,۰۵,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۱۲۸۴	روحانی	فریده	قائم شهر	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	قائم شهر	حلق آویز
۱۲۸۵	روحنده	فرامرز	بابل	۱۸	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	زاهدان	حلق آویز
۱۲۸۶	رود	محمد	تهران	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۸۷	رودری	سیامک	رودریافت	۳۱	ابتدایی	۶۷,۰۰,۰۰	کرمان	تیرباران
۱۲۸۸	رودری	گرامی	رابر کرمان	۳۱	ابتدایی	۶۷,۰۵,۱۶	کرمان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۲۸۹	روزبهرانی	حسین		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تیرباران	
۱۲۹۰	روزبهرانی	مجید		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۲۹۱	روزگاری	کریم	تبریز	۰		۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	تیرباران
۱۲۹۲	روزه‌دار	عادل	شهرری	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۲۹۳	روزی‌طلب	احمد	شیراز	۰		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام
۱۲۹۴	روزی‌طلب	پرویز	شیراز	۲۵	دانش‌آموز	۶۷,۰۸,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۲۹۵	روستا	مسعود	رشت	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۹۶	روستایی	غلامحسین		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۲۹۷	روستایی	ماهشهر		۰		۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۲۹۸	رهبر	محمود	لنگرود	۰		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۲۹۹	رهبرخواه	یحیی		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۰۰	رهبری	غلامعلی	فسا	۳۷	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	عادل‌آباد	تیرباران
۱۳۰۱	رهبری	مجید	تهران	۲۱		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۳۰۲	رهسپار	(زن)	کازرون	۰		۶۷,۰۶,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۰۳	رهسپار	فریده				۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام
۱۳۰۴	رهنمائی	داوود	تبریز		دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	اعدام
۱۳۰۵	رهنمائی	کاظم	تبریز	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۸	تبریز	اعدام
۱۳۰۶	رهنمائی	محمدتقی	تبریز	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۳۰۷	رئیس‌کریمی	علی‌اصغر				۶۷,۰۰,۰۰	عادل‌آباد	حلق آویز
۱۳۰۸	رئیس‌کریمی	محمدتقی		۲۹	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۱۳۰۹	ریاضی	حمید	دره‌گز	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۳۱۰	ریحانی	عباس	همدان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۳۱۱	ریحانی	همدان	همدان		دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	همدان	تیرباران
۱۳۱۲	ریحانی	احمد	همدان	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۷	همدان	تیرباران
۱۳۱۳	ریزوندی	حکیمه	ایلام	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۸	ایلام	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۳۱۴	ریشه‌ری	(مرد)		۰		۶۷,۰۶,۰۰	بوشهر	تیرباران
۱۳۱۵	زادرمضان	علی	رودسر	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۱۶	زارع	فرهاد		۱۹		۶۷,۰۶,۰۱	زاهدان	تیرباران
۱۳۱۷	زارع	ناصر		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۱۸	زارع	رحمت‌الله شیراز		۰		۶۷,۰۹,۰۰	عادل‌آباد	تیرباران
۱۳۱۹	زارع‌زاده	محسن	همدان	۲۴	سیکل	۶۷,۰۰,۰۰	همدان	اعدام
۱۳۲۰	زارعی	علی	خرم‌آباد	۲۸		۶۷,۰۵,۰۶	اوین	اعدام
۱۳۲۱	زارعی	فاطمه	آباد شیراز	۰	لیسانس	۶۷,۰۹,۱۳	عادل‌آباد	تیرباران
۱۳۲۲	زارعی	کیومرث	شیراز	۰		۶۷,۰۸,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۲۳	زارعی	نجف	بوشهر	۰		۶۷,۰۷,۰۰	کرمان	تیرباران
۱۳۲۴	زاهدی	نقی	رشت	۲۷	ابتدایی	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۲۵	زاهدی	سروستانی سهراب	سروستان	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۲۶	زاهدی(بازیارپور)	معصومه	بوشهر	۳۵		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	اعدام
۱۳۲۷	زرگانی	ناهید	خرمشهر	۲۶	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۲۸	زرگر	داوود	سمنان	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۲۹	زرگر	صدیقه(سپیده)		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۳۰	زرگران	عبسی	کردکوی	۰	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	کردکوی	تیرباران
۱۳۳۱	زرنندی	کوروش	کرج	۲۶	دانشجو	۶۷,۱۰,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۳۳۲	زرین‌قلم	علیرضا		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۳۳	زرین‌قلم	ناصر	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۳۴	زکی	محمود(بهرام)	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۳۵	زکی	مهران		۰		۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	اعدام
۱۳۳۶	زکی	مینا		۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	اعدام
۱۳۳۷	زکی	بهمن		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۳۳۸	زلفی	احمد	مشهد	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل‌آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۳۳۹	زمانی	اسدالله	گرمسار	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۴۰	زمانی	محمد		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۴۱	زمانی	منوچهر	تهران	۲۲	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۱۳۴۲	زمانی پور	گداغلی	لاهیجان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۷	رشت	حلق آویز
۱۳۴۳	زمر دنیا	ایرج		۰		۶۷,۰۶,۰۰		تیرباران
۱۳۴۴	زنجانی			۰		۶۷,۰۸,۱۲	ارومیه	تیرباران
۱۳۴۵	زنجانی زاده	اسماعیل	سلماس	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۳۴۶	زند	رضا	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۹	گوهر دشت	حلق آویز
۱۳۴۷	زنگی	احمد	سیاه بندورامین	۲۵	دیپلم	۶۷,۱۱,۰۸	گوهر دشت	حلق آویز
۱۳۴۸	زواره ای	کیامرث	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۱۳۴۹	زویج زاده	ابراهیم (ابی)	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۵۰	زهرایی	ابوالقاسم	برازجان	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۵۱	زهرایی	غلامرضا		۳۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۱۳۵۲	زهرایی مقدم	کیومرث	سنندج	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۵۳	زبایی	محمود	کاشمر	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۳۵۴	زبایی	احمد	شیراز	۲۵		۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	حلق آویز
۱۳۵۵	زبایی	صمد		۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۳۵۶	زبایی	محمد		۰		۶۷,۰۸,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۵۷	ژاسمی	(مرد)		۰		۶۷,۰۶,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۵۸	سادات حسینی	ابوالفضل	جهرم	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۵۹	سادات حسینی	حسن	جهرم	۰		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	حلق آویز
۱۳۶۰	سادات حسینی	(زن)	جهرم	۰		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۶۱	سادات حسینی	(زن)	جهرم	۶۰		۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۳۶۲	ساغری خداپرست	مریم		۳۱	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۳۶۳	سالاری	رضا				۶۷,۰۰,۰۰	بیرجند	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۳۶۴	سالاری	علیرضا		۲۰		۶۷,۰۶,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۳۶۵	سالاری حاجی آبادی	علیرضا (حمزه)		۳۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۱۳۶۶	سالمی	سعید	تهران	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۶۷	سالمی مؤدب	جواد		۰	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۶۸	سامانی	حمید	فسا	۳۳	فوق دیپلم	۶۷,۰۸,۱۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۶۹	سامانی	(مرد)				۶۷,۰۶,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۷۰	سامی خفثانی	شهین	غازیان انزلی	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۰	رشت	تیرباران
۱۳۷۱	سبحانی	مریم	شیراز	۲۴	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۷۲	سبزل	مجید	مسجد سلیمان			۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۳۷۳	سبعی	ناصر	ارومیه	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۳۷۴	سپاسی	علیرضا	رشت	۲۵	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۷۵	ستارنژاد	حمیدرضا	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۷۶	ستارنژاد	سیداسدالله	شهرری	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۳۷۷	ستاری	محمد		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۷۸	ستاری	پرویز		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۷۹	ستاریان	حمیدرضا	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۸۰	ستاریان	امیر		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۸۱	ستوده	اکبر	فسا	۳۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۱۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۸۲	ستوده	تهمینه	شیراز	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۳۸۳	ستوده	حبیب				۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۸۴	ستوده	عقیل				۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۳۸۵	سجادیان	اسماعیل		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۳۸۶	سجودی حقیقی	زهره	رشت	۵۰	دیپلم	۶۷,۰۹,۲۷	رشت	حلق آویز
۱۳۸۷	سخائی	اسدالله	خنج لارستان	۳۶	لیسانس	۶۷,۰۹,۱۶	عادل آباد	تیرباران
۱۳۸۸	سخائی	محمد اسماعیل	خنج لارستان	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۹,۱۶	عادل آباد	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۳۸۹	سخائی	منصور	خنج لارستان	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۹,۱۶	شیراز	تیرباران
۱۳۹۰	سخائی	فرح		۰		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۱۳۹۱	سدیدیان	مهدی	سبزوار	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	تیرباران
۱۳۹۲	سرای	مهرداد	تهران	۰		۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۱۳۹۳	سرادارشتی	محمدرضا آستارا		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۳۹۴	سرای	رضا	مشهد	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۵	وکیل آباد	حلق آویز
۱۳۹۵	سربی	مژگان	همدان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۳۹۶	سرچناری	موسی	دوگنبدان	۲۲	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	دوگنبدان	تیرباران
۱۳۹۷	سررشته	علی	رشت	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	رشت	اعدام
۱۳۹۸	سروری	مجید	بهبهان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	بهبهان	تیرباران
۱۳۹۹	سطحی	عباس		۰		۶۷,۰۷,۰۰		تیرباران
۱۴۰۰	سعادت		بابل	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰		تیرباران
۱۴۰۱	سعادت	حسین		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۰۲	سعادت	رقیه (منصوره)	شیراز	۳۴	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۴۰۳	سعدالله زاده	داریوش	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۰۴	سعیدی	اصغر	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۰۵	سعیدی	تاجماه (خورشید)		۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۴۰۶	سعیدی	سیداحمد		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۰۷	سعیدی	عبدالله	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۴۰۸	سعیدی	محمد	سراب			۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۰۹	سعیدی	امیر		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۱۰	سعیدی	حسین		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۱۱	سعیدی	علیرضا	مشهد	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۱۲	سعیدی	محمدرضا	مشهد	۲۸		۶۷,۰۵,۰۸	مشهد	حلق آویز
۱۴۱۳	سعیدی	(مرد)				۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۴۱۴	سعیدی	(مرد)	کهنکلیویه	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۴۱۵	سعیدی پور	سیدفایز	کهنکلیویه	۲۵	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	تیرباران
		(سیدی پور)						
۱۴۱۶	سعیدی شریف آبادی	علی	مشهد	۱۹	دانش آموز	۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	حلق آویز
۱۴۱۷	سعیدی شریف آبادی	محمدرضا	مشهد	۲۳	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۱۸	سعیدی نژادقمی	وحید	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۳۱	اوین	حلق آویز
۱۴۱۹	سعیدیان	مهدی	مازندران	۲۹	دانشجو برق	۶۷,۰۷,۰۶	اوین	حلق آویز
۱۴۲۰	سفری	محمد	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۴۲۱	سکوتی	معبود	هشتپرطوالش	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۲۲	سکینی	حسین		۴۳	دکتر	۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۲۳	سگوند	پرویز	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۴	دزفول	تیرباران
۱۴۲۴	سگوند	جواد	سگوند لرستان	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۶	اوین	حلق آویز
۱۴۲۵	سگوند	فریدون (محمد)	اندیمشک	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۴	دزفول	تیرباران
۱۴۲۶	سگوند		قلعه نور			۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	اعدام
۱۴۲۷	سگوند		قلعه نور			۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	اعدام
۱۴۲۸	سلاجقه	بهرام	بافت کرمان	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۲۹	سلجوقی	رسول	نقده	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۹	ارومیه	تیرباران
۱۴۳۰	سلحشور	داوود	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۱۴۳۱	سلحشور	فیض الله	هشتپرطوالش	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۴۳۲	سلطان زاده	حمید	رودسر	۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۳۳	سلطانی	علی آقا	کرمانشاه	۳۱	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۳۴	سلطانی	فرشید	رضوانشهر	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۴۳۵	سلطانی	فرهاد	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	تیرباران
۱۴۳۶	سلطانی	کریم	شیراز	۳۰		۶۷,۰۶,۰۰		اعدام
۱۴۳۷	سلطانی	مهدی	نجف آباد	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۴۳۸	سلمان زاده	حکیمه	کرمان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۳۹	سلیمانی	آذر (صدیقه)	کرمانشاه	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۴۴۰	سلیمانی	حسن	تهران	۰	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۴۱	سلیمانی	خداداد		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۴۴۲	سلیمانی	سعید	تهران	۲۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۴۳	سلیمانی	علیرضا	شاهرود	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۴۴	سلیمانی	علیرضا	آبادان	۲۳		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	اعدام
۱۴۴۵	سلیمانی	کیومرث	دره شهر ایلام	۲۲		۶۷/۰۰/۰۰	ایلام	اعدام
۱۴۴۶	سلیمانی	یعقوب	درگز	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۴۷	سلیمانی روزبهانی			۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۱۴۴۸	سلیمانی فرد	رضا	قم	۳۴	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۵	اوین	حلق آویز
۱۴۴۹	سلیمانی فرد	شاهرخ		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۵۰	سلیمی	(مرد)				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۵۱	سلیمی	پرویز	محلات	۳۳	فوق لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۵۲	سلیمی	زهره		۱۸		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۵۳	سلیمی	زهره		۲۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۵۴	سلیمی	نادر	سلماس	۲۴		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۵۵	سمسارزاده	جعفر	تهران	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۵۶	سمندری	سید محمود تهران		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۵۷	سمندری	علی		۲۴		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۵۸	سمیع زاده لاهیجی	محمد	لاهیجان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۴۵۹	سنائی	(زن)	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۶۰	سنایی	حسین	فسا	۰		۶۷/۰۸/۱۰	عادل آباد	تیرباران
۱۴۶۱	سنجابی	بهزاد		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۶۲	سنجدیان	اسماعیل	بندرانزلی	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	رشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۴۶۳	سنچولی	جهانگیر	قائم‌شهر	۲۵	سیکل	۶۷,۰۰,۰۰	قائم‌شهر	تیرباران
۱۴۶۴	سهامی	گیلانغرب		۲۷		۶۷,۱۱,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
در ملاء عام								
۱۴۶۵	سهرابی	پرویز		۰	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۴۶۶	سهم	محمدحیدر تهران		۲۲		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۶۷	سهیلی	محمد	سبزوار	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۴۶۸	سی سختی	عبدالرسول یاسوج		۲۷	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۶۹	سیاح هراتی	محسن	مشهد	۰	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۷۰	سیاحی	حبیب	اهواز		مهندس	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	اعدام
۱۴۷۱	سیاحی	حمیده	اهواز		دکتر اطفال	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	اعدام
۱۴۷۲	سیاحی	سیدفاخر خرمشهر		۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	حلق آویز
۱۴۷۳	سیاردوست	رحیم	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۷۴	سیاری آرائی	جعفر	کاشان	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۱	کاشان	تیرباران
۱۴۷۵	سیامنصوری	محمد	تخت سلیمان	۴۱	دکتر	۶۷,۱۱,۱۹	سرخ حصار کرج	حلق آویز
در ملاء عام								
۱۴۷۶	سیاوشی	اکبر		۰		۶۷,۰۵,۱۵	نهادند	تیرباران
۱۴۷۷	سیاه منصوری	حیدرعلی		۳۱		۶۷,۱۱,۰۸	شهریار کرج	حلق آویز
در ملاء عام								
۱۴۷۸	سیاه منصوری خورین امان الله	سیاه بندورامین		۲۹	دیپلم	۶۷,۱۱,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۷۹	سیاه منصوری خورین صدرالله ورامین			۳۹	دکتر	۶۷,۱۱,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۸۰	سیداحمدی قوشچی سیدمحسن	تهران		۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۸۱	سیداحمدی قوشچی سیدمحمد	تهران		۲۸	سیکل	۶۷,۰۵,۱۲	اوین	حلق آویز
۱۴۸۲	سیدسبحانی	حسین	ساوه	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۸۳	سیدی	محسن	مشهد	۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۱۴۸۴	سیدی	اصغر		۲۸	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۴۸۵	میدی	سیاستطلبی زهرا (سیمین)		۲۴	متوسطه	۶۷/۰۸/۲۰	رشت	تیرباران
۱۴۸۶	سیدیان	سیداحمد	تهران	۲۵	سیکل	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۸۷	سیران	براعتعلی	مشهد	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۸۸	سیران حصار	احمد	مشهد	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۸۹	سیران حصار	کاوه		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۴۹۰	سیفان بابایی	قاسم	تهران	۳۵	لیسانس	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۴۹۱	سیفی	بهرام		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۱۴۹۲	سیفی سنجابی	شهریار	کرمانشاه	۲۶	متوسطه	۶۷/۱۲/۰۰	کرمانشاه	اعدام
۱۴۹۳	سینا	افسانه		۰		۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۹۴	سینکی	حسین		۴۳	دکتر	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۱۴۹۵	شادلو	علی اصغر		۰	دکتر	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	مسمومیت با گاز
۱۴۹۶	شادمان	غلام	رشت	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۴۹۷	شادمانی	حسن	مشهد	۰		۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۴۹۸	شادیان	عبدالرسول بهبهان		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	بهبهان	تیرباران
۱۴۹۹	شاعری	حمیدرضا محمودآباد		۲۳	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۰	آمل	تیرباران
۱۵۰۰	شاعری	ناصر	محمودآباد	۲۳	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	آمل	اعدام
۱۵۰۱	شاکری	اکبر	تهران	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۰۲	شاکری	بهمن	نقده	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۰	ارومیه	تیرباران
۱۵۰۳	شاکری	داوود		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۰۴	شاه بخشی	شهرام	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۰۵	شاه حسینی	مجید		۰		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۰۶	شاه فضل قمصریان	جعفر	مشهد	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۵۰۷	شاه کرمی	حجت الله خرم آباد		۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۰	خرم آباد	زیر شکنجه
۱۵۰۸	شاه کرمی	علی	خرم آباد	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۵۰۹	شاه کرمی	محمدتقی	خرم آباد	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۷/۱۰	خرم آباد	زیر شکنجه

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۵۱۰	شاه کریمی	محمد	خوزستان	۲۳	دیپلم	۶۷/۱۲/۱۸	اوین	تیرباران
۱۵۱۱	شاه مرادی	عطاالله	آباد شیراز	۰		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۵۱۲	شاه میرزایی	احمد	تبریز	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۱۳	شاهانی	غلامعلی	بابل	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	بابل	تیرباران
۱۵۱۴	شاهراجی	زهره	رودسر	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	رودسر	تیرباران
۱۵۱۵	شاهوردی سعید(محسن)			۲۵		۶۷/۰۹/۰۰	اراک	تیرباران
۱۵۱۶	شاهی	داوود	سمنان	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۸/۱۲	سمنان	حلق آویز
۱۵۱۷	شاهی مغنی	بهروز	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۱۸	شایان	عبدالرسول				۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۵۱۹	شایان فر	همایون(علی)	مشهد	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۵۲۰	شبان	عبدالجبار	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۲۱	شب زنده دار	زهره	کاشان	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	اعدام
۱۵۲۲	شبذیز	احمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۲۳	شبذیز	محمد		۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۲۴	شبهه ای	حمید	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۲۵	شبیبی	جبار	مهران	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	ایلام	تصادف حین انتقال
۱۵۲۶	شجاعی	حسن		۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۵۲۷	شجاعی	حیدر				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۲۸	شجاعی قربان(کوروش)	شهرکرد		۲۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۵۲۹	شجاعی	لهراسب	داراب			۶۷/۰۰/۰۰	داراب	اعدام
۱۵۳۰	شجاعی	مراد	شهرکرد	۱۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۵۳۱	شجاعی	مسعود	داراب	۲۰	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	فسا	اعدام
۱۵۳۲	شجاعی	نسرین		۱۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۵۳۳	شجاعی			۰		۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۵۳۴	شرافتی	پرویز		۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۵۳۵	شرزاد	علی		۰		۶۷,۰۰,۰۰	ارومیه	اعدام
۱۵۳۶	شرف‌الدین	بهرام	هفتکل	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۵۳۷	شهرانی	مجید	تویسرکان	۳۵		۶۷,۰۷,۱۰	تویسرکان	تیرباران
۱۵۳۸	شریعت	حسین				۶۷,۰۷,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۵۳۹	شریعت	جمشید		۳۰	لیسانس	۶۷,۰۸,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۵۴۰	شریعت	(زن)				۶۷,۰۷,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۵۴۱	شریعتی	سیما		۲۵		۶۷,۱۰,۰۱	تهران	تیرباران
۱۵۴۲	شریعتی	غلامرضا		۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران
۱۵۴۳	شریعتی	محمدرضا لنگرود		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	لنگرود	تیرباران
۱۵۴۴	شریف	احمد				۶۷,۰۶,۰۰	گچساران	تیرباران
۱۵۴۵	شریف	روح‌الله قائمشهر		۰	لیسانس	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۵۴۶	شریف‌آبادی	محمدسعید		۰		۶۷,۰۸,۰۰	کازرون	تیرباران
۱۵۴۷	شریف طبرستانی حسن	بابل	بابل	۲۰	متوسطه	۶۷,۰۶,۰۰	بابل	تیرباران
۱۵۴۸	شریف طبرستانی علی	بابل	بابل	۳۲	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	بابل	حلق آویز
۱۵۴۹	شریف طبرستانی محمد	بابل	بابل	۲۰	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	ساری	تیرباران
۱۵۵۰	شریفی	پرویز	خرم‌آباد	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۶	اوین	حلق آویز
۱۵۵۱	شریفی	حسین	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۵۲	شریفی	حمید	کرمانشاه	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۵۳	شریفی	زهرا	همدان	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	همدان	حلق آویز
۱۵۵۴	شریفی	علی	تبریز	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۸	تبریز	اعدام
۱۵۵۵	شریفی	علی حسین هرسین		۲۸	سیکل	۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	اعدام
۱۵۵۶	شریفی	فرهاد		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۵۵۷	شریفی			۰		۶۷,۰۸,۰۷	آمل	تیرباران
۱۵۵۸	شریفی	چنگیز (صادق)	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۵	دزفول	تیرباران

(دشتکی)

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۵۵۹	شریفیان	علی				۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۵۶۰	شریفیان	کرمعلی		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۵۶۱	شعبانزاده	اعظم		۰		۶۷,۰۶,۰۰	رودسر	تیرباران
۱۵۶۲	شعبانزاده	اکرم	رودسر	۲۳	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۵۶۳	شعبانزاده	عبدالعلی		۱۹	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۶۴	شعبانی	ابراهیم	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۶۵	شعبانی	علی	لنگرود	۲۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	لنگرود	تیرباران
۱۵۶۶	شعبانی	(مرد)				۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۵۶۷	شعبانی	(مرد)				۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۵۶۸	شعبانی	(مرد)	لاهیجان	۰		۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۱۵۶۹	شفیع پور	زیبا				۶۷,۰۹,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۵۷۰	شفیع پور	علی		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۵۷۱	شفیعی حسن (مکابیز)			۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۷۲	شفیعی	نادر	سروستان	۲۸	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۱۵۷۳	شفیعی	اسماعیل		۰		۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۵۷۴	شفیعی	محسن	سبزوار	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	حلق آویز
۱۵۷۵	شفیعی	منوچهر	سبزوار	۰	دانش آموز	۶۷,۰۶,۱۷	وکیل آباد	حلق آویز
۱۵۷۶	شکراللهی یان چشمه حسن		تهران	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۶	اوین	تیرباران
۱۵۷۷	شکری	جعفر				۶۷,۰۹,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۵۷۸	شکری	فرح	همدان	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	اعدام
۱۵۷۹	شکری	(زن)	قائم شهر	۶۰		۶۷,۰۶,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۱۵۸۰	شکری	(مرد)	قائم شهر	۲۷	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۱۵۸۱	شکری	(مرد)	قائم شهر			۶۷,۰۸,۰۰	اوین	اعدام
۱۵۸۲	شکری	(مرد)	قائم شهر			۶۷,۰۸,۰۰	اوین	اعدام
۱۵۸۳	شکری	(مرد)	قائم شهر			۶۷,۰۸,۰۰	اوین	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۵۸۴	شکفته	شعبان	لاهیجان	۴۷		۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	اعدام
۱۵۸۵	شکوری	علی	ماکو	۲۶	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تبریز	اعدام
۱۵۸۶	شکوری	قاسم	رشت	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۸۷	شکوهی	منصور	سبزوار	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۹,۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۱۵۸۸	شکوفه میرزا	متین	هشتپرطوالش	۲۷		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۸۹	شالوند	حمزه (سید)	اندیمشک	۳۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۹۰	شمس	جهانبخش	حسینیه لرستان	۰		۶۷,۰۰,۰۰	کرمانشاه	اعدام
۱۵۹۱	شمس	سهیلا		۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	اعدام
۱۵۹۲	شمس	(زن)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	بروجرد	تیرباران
۱۵۹۳	شمس آبادی	مجید	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۹۴	شمشاد	جعفر		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۵۹۵	شنگل نیا	غفور	لاهیجان	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۵۹۶	شهباززاده	هادی		۰		۶۷,۰۷,۰۰	رودسر	تیرباران
۱۵۹۷	شهبازی	روانبخش	خلخال	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۵۹۸	شهبازی	شهباز	رودسر	۶۳	طلبه	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	حلق آویز
۱۵۹۹	شهبازی	حسین	تبریز	۳۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۸	تبریز	حلق آویز
۱۶۰۰	شهبازی	علی	رودسر	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	رودسر	تیرباران
۱۶۰۱	شهرطوسی	حمیدرضا	مشهد	۲۱	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۶۰۲	شهری	سودابه	تهران	۳۴	لیسانس	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۰۳	شهدایی	سیدقاسم (بهزاد)	بابل	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	ساری	تیرباران
۱۶۰۴	شهربانی	رضا	بندرانزلی	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	تیرباران
۱۶۰۵	شهرکی	علی	قزوین	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	قزوین	تیرباران
۱۶۰۶	شهرکی	محمد	قزوین	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	قزوین	تیرباران
۱۶۰۷	شهمیری	مهرداد	لاهیجان	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۷,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۰۸	شهوردی	اسماعیل	تهران	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۶۰۹	شهوردی	محسن	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۶۱۰	شهوولی	منصور	خرمشهر	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شیراز	تیرباران
۱۶۱۱	شهوولی	ناصر		۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	بوشهر	تیرباران
۱۶۱۲	شهیدی	(مرد)		۰		۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۱۳	شیرافتخار	محمدرضا	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۱۴	شیبانی	بهنام	شیراز	۰		۶۷,۰۷,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۶۱۵	شیبانی	سهام	شیراز	۰		۶۷,۰۸,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۶۱۶	شیخ الاسلام زاده احمد	بابل	بابل	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	بابل	حلق آویز
۱۶۱۷	شیخ رضائی	حسین	کاشان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۱	اصفهان	تیرباران
۱۶۱۸	شیخ محمدی	علیرضا		۰		۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۱۹	شیخان	محسن	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۲۰	شیخانی	(مرد)				۶۷,۰۶,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۲۱	شیخی	حسین	اندیمشک	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	دزفول	تیرباران
۱۶۲۲	شیخی	علی	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۶۲۳	شیخیان	صالح	یزد	۰	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۲۴	شیخیان	مسعود		۰	مهندسی	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۶۲۵	شیرازی	ابراهیم	ارومیه	۰		۶۷,۰۰,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۶۲۶	شیرازی	غلام		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۱۶۲۷	شیرازی	طیبه	لنگرود	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۶۲۸	شیرالی شاهپور (غلامرضا)	اندیمشک		۲۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۴	دزفول	تیرباران
۱۶۲۹	شیرانی	آیت الله هفشجان		۲۸	سیکل	۶۷,۱۲,۰۰	اصفهان	زیر شکنجه
۱۶۳۰	شیرانی	منصور هفشجان		۲۴	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۶۳۱	شیرانی	منصوره				۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۶۳۲	شیرخان بیگ	محمد	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۳۳	شیرزاد	علی	ارومیه	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۸,۰۰	ارومیه	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۶۳۴	شیرزادی	ابراهیم	ارومیه	۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۶۳۵	شیرمحمدی	افسانه	تهران	۳۱	مهندسی	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۳۶	شیرمحمدی	قربانعلی	ابهر	۳۴	فوق دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	زنجان	تیرباران
۱۶۳۷	شیری	محسن	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۳۸	شیرین بخش	آبکنار	اردشیر	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۳۹	شیرین بخشیان	رضا	آبکنار	۰	بندرانزلی	۶۷,۰۹,۰۰	بندرانزلی	تیرباران
۱۶۴۰	صابر	داوود		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۱۶۴۱	صابر بیچه میر	ناصر		۳۱		۶۷,۰۵,۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۴۲	صابری لیف	شاگردی هادی	رشت	۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۴۳	صاحب الزمانی	اصغر		۰		۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۶۴۴	صادق بیگی	حسین	تهران	۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۴۵	صادق بیگی	پریوش		۲۳	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران
۱۶۴۶	صادق زاده	اردبیلی محسن	تهران	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۴۷	صادق کیا	نادر	رامسر	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۴۸	صادق نژاد	محسن			دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	اعدام
۱۶۴۹	صادقی	ابوالحسن قم		۳۸	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	قم	تیرباران
۱۶۵۰	صادقی	محمد	تهران	۳۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۵۱	صادقی	مصطفی				۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۵۲	صادقی	بهمن		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	همدان	تیرباران
۱۶۵۳	صادقی	حسین	شاهرود	۳۱	لیسانس	۶۷,۰۶,۰۰	شاهرود	تیرباران
۱۶۵۴	صادقی	علی	کرمانشاه	۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۱۶۵۵	صادقی	علی				۶۷,۰۰,۰۰	خوزستان	تیرباران
۱۶۵۶	صادقی	فرزین		۰		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۶۵۷	صادقی	محمد رضا		۳۰	دانشجو	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۵۸	صادقی محمد رضا	(شاهرخ)		۳۸	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	سنندج	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۶۵۹	صادقی	وحید		۳۲	لیسانس	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۶۰	صادقی الموتی	علی	قزوین	۳۰		۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۶۶۱	صادقی امیری	عباس	امیرکلا بابل	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	بابل	تیرباران
۱۶۶۲	صادقی تیرآبادی	حیدر	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۶۳	صادقیان	زهره				۶۷,۰۵,۰۰	اسلام آباد	اعدام
۱۶۶۴	صادقیان	فاطمه				۶۷,۰۵,۰۰	اسلام آباد	اعدام
۱۶۶۵	صادقیان	احمد	همدان	۰		۶۷,۰۵,۱۳	همدان	تیرباران
۱۶۶۶	صارمی	حسین	قائم شهر	۲۵		۶۷,۰۰,۰۰	قائم شهر	تیرباران
۱۶۶۷	صارمی (صادقی)	فیروز	تبریز	۶۰	دکتر	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز
درملاء عام								
۱۶۶۸	صالح	جمال	اصفهان	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۶۶۹	صالح ابراهیمی	یعقوب		۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	اعدام
۱۶۷۰	صالح ابراهیمی	مهران		۰		۶۷,۰۰,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۶۷۱	صالح پور فرامرز (غلامرضا)	نجف آباد		۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۶۷۲	صالح پور باور صاد	جهانبخش	مسجد سلیمان	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۶۷۳	صالحی	احمد	شاهرود	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۷۴	صالحی	بابک	تهران	۲۴	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۷۵	صالحی	سوسن		۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۷۶	صالحی	عباس	رشت	۳۴	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۶۷۷	صالحی	علی	شهرضا	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۷۸	صالحی	علی اصغر	لاهیجان	۲۶	دیپلم	۶۷,۱۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۶۷۹	صالحی	علی اکبر	تهران	۳۴	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران
۱۶۸۰	صالحی	غلامحسین راوندی	قم	۲۵	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۶۸۱	صالحی	مجید	لاهیجان	۲۳		۶۷,۰۵,۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۶۸۲	صالحی	محمود	لاهیجان	۳۰	متوسطه	۶۷,۱۰,۰۱	رشت	حلق آویز

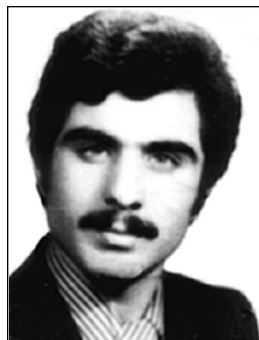
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



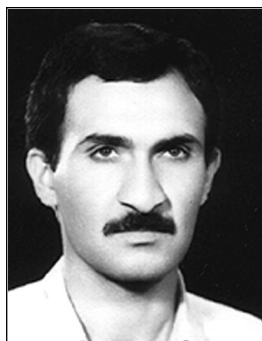
مجاهد شهید داوود خلیل زاده



مجاهد شهید محمد صادق خزاعی



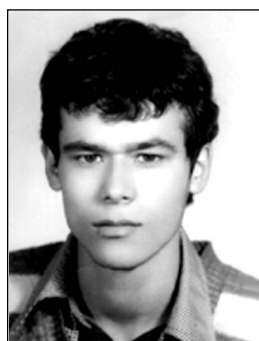
مجاهد شهید حسین خداپرستی



مجاهد شهید محمد ابراهیم دانایی



مجاهد شهید مسعود دارابی



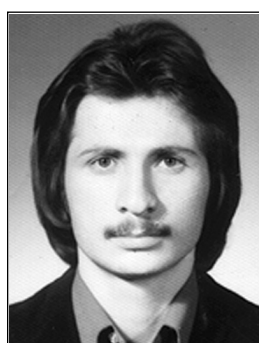
مجاهد شهید عباس خوشخواه



مجاهد شهید سکینه دلفی



مجاهد شهید فریبا دشتی



مجاهد شهید رشید دروی اشکیکی

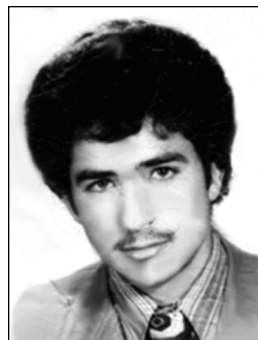
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید محمد ذاکری



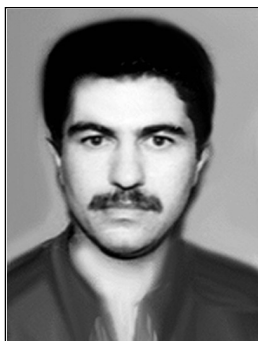
مجاهد شهید محمود دولت آبادی



مجاهد شهید حمید دوست محمدی



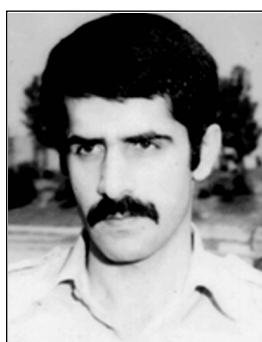
مجاهد شهید منیره رجوی



مجاهد شهید رحیم رجلی



مجاهد شهید شہروز راهساز



مجاهد شهید حمید رضا مضافپور

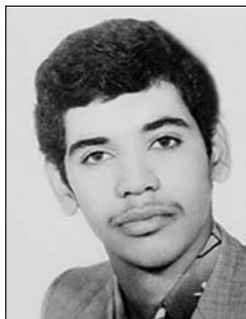


مجاهد شهید محمود رستگار

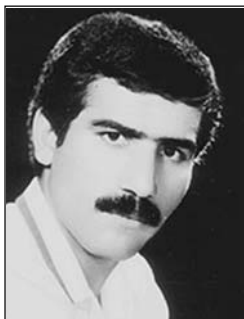


مجاهد شهید مہشید (حسین) رزائی

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید محمد رود



مجاهد شهید صمد رنجبر شوره دل



مجاهد شهید ارژنگ رمقی آبکناری



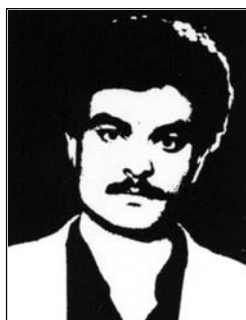
مجاهد شهید فاطمه زارعی



مجاهد شهید فرهاد زارع



مجاهد شهید گرامی رودری



مجاهد شهید محمدرضا سرادار



مجاهد شهید مریم ساغری خداپرست



مجاهد شهید ایراهیم زویج زاده

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید آذر سلیمانی



مجاهد شهید وحید سعیدی نژاد قمی



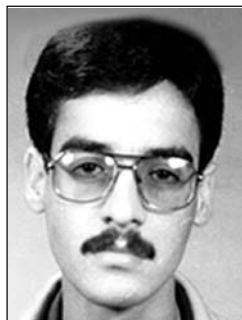
مجاهد شهید عبدالله سعیدی



مجاهد شهید اسماعیل سنجیدیان



مجاهد شهید پرویز سلیمی



مجاهد شهید سعید سلیمانی



مجاهد شهید احمد سیدیان

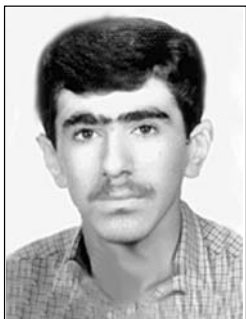


مجاهد شهید سید محمد سید احمدی قوشچی



مجاهد شهید سید محسن سید احمدی قوشچی

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



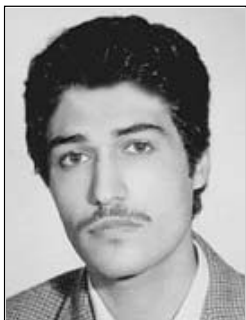
مجاهد شهید مراد شجاعی



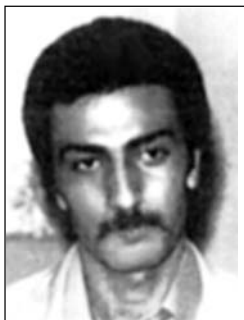
مجاهد شهید نسرین شجاعی



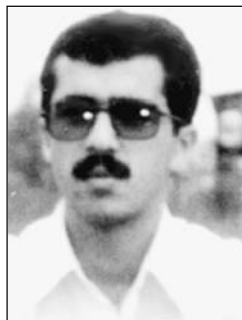
مجاهد شهید قربان (کورش) شجاعی



مجاهد شهید حسن شکراللهی بان چشمه



مجاهد شهید پرویز شریفی



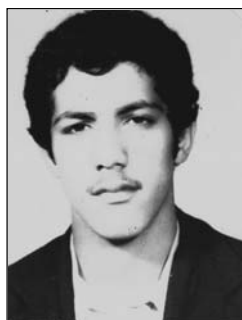
مجاهد شهید محمدرضا شریعتی



مجاهد شهید محمدرضا صادقی



مجاهد شهید محمد صادقی



مجاهد شهید هادی صابری لیف شاگردی

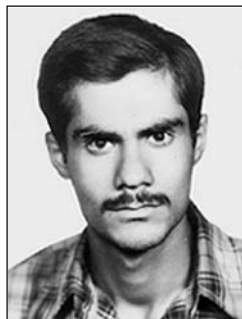
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



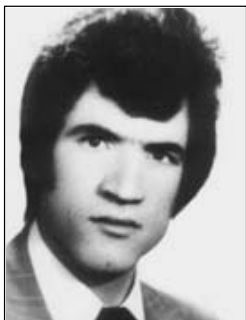
مجاهد شهید حمید صفایی



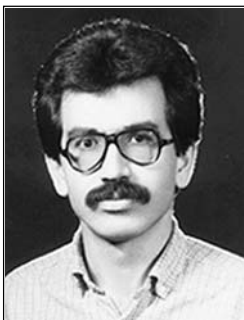
مجاهد شهید ابراهیم صحراگرد



مجاهد شهید جلیل صبو حیان



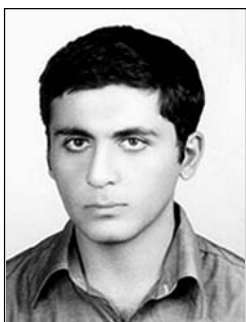
مجاهد شهید علی طاهری



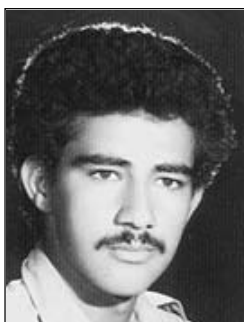
مجاهد شهید محمد طالبی



مجاهد شهید مهران صمدزاده



مجاهد شهید رامین طهماسبی



مجاهد شهید بهرام طرز علی



مجاهد شهید منصور طاهری

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۶۸۳	صالحی	(مرد)		۰		۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۸۴	صالحی	مهدی	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۸۵	صالحی	ناصر		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۸۶	صالحی اوروزکی	علی	مسجد سلیمان	۱۷	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۶۸۷	صالحی خواه	احمد	تهران	۱۸		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۱۶۸۸	صالحی راد	عبدالحسین	تهران	۳۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۸۹	صالحی زاده	سیاوش	اهواز	۲۷	متوسطه	۶۷/۱۱/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۶۹۰	صالحی زاده	سیاوش	آبادان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۶۹۱	صباغ	حسین	بابل	۲۲	سیکل	۶۷/۰۰/۰۰	ساری	زیر شکنجه
۱۶۹۲	صباغیان خامنه	منصور	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۶۹۳	صبحی	ناصر	ارومیه			۶۷/۰۵/۰۰		تیرباران
۱۶۹۴	صبری	نادر	تبریز	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	تیرباران
۱۶۹۵	صبوحیان	جلیل	همدان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	همدان	تیرباران
۱۶۹۶	صبوری	صنوبر	کرمان	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۱۶۹۷	صبوری	آمل	آمل			۶۷/۰۰/۰۰	آمل	حلق آویز
۱۶۹۸	صحت	اردلان	اردبیل	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اردبیل	تیرباران
۱۶۹۹	صحت	اردوان	مراغه	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۰	اردبیل	اعدام
۱۷۰۰	صحراگرد	ابراهیم	رشت	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۶	اصفهان	تیرباران
۱۷۰۱	صداقت	سعید	لاهیجان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۷۰۲	صداقت	مصطفی	گلپایگان	۲۸	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۷۰۳	صداقت رشتی	محمدتقی	رشت	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۱۱	اوین	تیرباران
۱۷۰۴	صدردهقانی	یدالله	لاهیجان	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۵	رشت	تیرباران
۱۷۰۵	صدف	محمد	کاشان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۱	اصفهان	تیرباران
۱۷۰۶	صدقی	فریده		۰		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۰۷	صدقی	(مرد)				۶۷/۰۰/۰۰		اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۷۰۸	صدوقی	موسی الرضا	یزد	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۷۰۹	صدیق	پیام	مهاباد	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	اعدام
۱۷۱۰	صدیق	فرهاد	رامسر	۰		۶۷/۰۶/۰۰	رامسر	تیرباران
۱۷۱۱	صدیقی	رشاد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۱۲	صدیقی	علی	شاهرود	۲۷		۶۷/۰۹/۰۸	اوین	حلق آویز
۱۷۱۳	صدیقی	فرشید		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۱۴	صدیقی	کیومرث		۲۵		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۱۵	صدیقی	ناهید		۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۷۱۶	صرائیان	عباس	شیراز	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۷۱۷	صراحتی	عباس	شیراز	۳۰	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۷۱۸	صراحتی	فرزانه	شیراز	۲۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۷۱۹	صراطی	افسانه	شیراز	۲۹	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۷۲۰	صراطی شیرازی	مریم		۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۱۷۲۱	صراف شمس	جهانبخش الوار گرمسیری		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۷۲۲	صرافی	عباس		۲۳		۶۷/۰۶/۰۰		تیرباران
۱۷۲۳	صفا	محمدصادق		۰		۶۷/۰۷/۰۰	تبریز	تیرباران
۱۷۲۴	صفائی	حسین	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۲۵	صفائی	حمید	سمنان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۷۲۶	صفائی	محبوبه	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۷/۲۸	اوین	تیرباران
۱۷۲۷	صفائیان	عبدالحمید	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۲۸	صفائیان	حسین		۰		۶۷/۰۶/۰۰	رامسر	تیرباران
۱۷۲۹	صفارمنش	آبادان		۲۸		۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۷۳۰	صفاری	علی اصغر	اصطهبانات		دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	شیراز	اعدام
۱۷۳۱	صفاری			۰		۶۷/۰۸/۰۰	اصطهبانات	تیرباران
۱۷۳۲	صفاری					۶۷/۰۰/۰۰	خرم آباد	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۷۳۳	صفایی	امیر	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۱۷۳۴	صفایی	محمد		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۷۳۵	صفت بقا	رحیم	ملایر	۳۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۳۶	صفدری	حسن	قوچان	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۷۳۷	صفدری	(زن)	قوچان		دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۷۳۸	صفدری عباس (ابراهیم)		قوچان	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۷۳۹	صفرزاد	حبیب	جویبار	۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	زیر شکنجه
۱۷۴۰	صفری	احمد	گرمسار	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	گرمسار	تیرباران
۱۷۴۱	صفری	حسین	لاهیجان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۷	لاهیجان	تیرباران
۱۷۴۲	صفری	حمید		۰		۶۷/۰۵/۰۵	اوین	حلق آویز
۱۷۴۳	صفری	محمد				۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۱۷۴۴	صفوی	امیر	تهران	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۴۵	صفوی	حمید	کاشان	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۸/۱۱	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۴۶	صفوی	سیدکریم	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۴۷	صفوی			۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	
۱۷۴۸	صفوی بایگی	ابوالفضل	مشهد	۳۲	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۱	مشهد	حلق آویز
۱۷۴۹	صفوی مبرهن	سیدجعفر	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۵۰	صمدزاده	مهران	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۵۱	صمدی	علی		۰		۶۷/۱۱/۰۰	تیرباران	
۱۷۵۲	صمدی	نادر		۰		۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۷۵۳	صمیمی	منصور	سنقر	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۱۷۵۴	صنایع	حسین		۰		۶۷/۰۸/۱۰	عادل آباد	اعدام
۱۷۵۵	صنعت فر	کاظم	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۹	اوین	تیرباران
۱۷۵۶	صنیع شرقی	جواد		۰		۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۷۵۷	صوایی	(مرد)		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۷۵۸	صوفی	فرامرز		۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۵۹	صوفی آبادی	محمد رضا بزم		۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۶۰	صولی دهکردی	حقانی همایون اصفهان		۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۶۱	صومی	یوسف رشت		۲۶	دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	رشت	تیرباران
۱۷۶۲	صیادپور	رضا خرم آباد		۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۱۷۶۳	صیادی	(زن)		۰		۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۱۷۶۴	صیادی (چهرمی)	جواد جهرم		۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	اعدام
۱۷۶۵	ضابطی	جلیل تبریز		۲۵	متوسطه	۶۷,۰۵,۲۵	مشهد	حلق آویز
۱۷۶۶	ضامنه ای	علیرضا قائمشهر			دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	ساری	تیرباران
۱۷۶۷	ضرغامی	کوروش		۰		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۱۷۶۸	ضمیری	محمد تهران		۲۶	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۶۹	ضمیری سعید	محمد انزلی		۰		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۱۷۷۰	ضیاء			۰		۶۷,۰۹,۰۰	قوچان	تیرباران
۱۷۷۱	ضیائی	حسین آبادان		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۷۲	ضیائی	شفیع تبریز		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۷۷۳	ضیائی	سید محمد		۴۲		۶۷,۰۸,۰۰	ابهر	تیرباران
۱۷۷۴	ضیائی میرزائی	فرزانه (زهرا) تهران		۲۷	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۷۷۵	ضیائی میرزائی	پروانه		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۱۷۷۶	طارانی	سعید کرج		۲۵	دیپلم	۶۷,۱۲,۰۰	تهران	تیرباران
۱۷۷۷	طاری	مسعود		۰		۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۷۸	طاعتی اصیل	مسعود اهواز		۲۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تهران	حلق آویز
۱۷۷۹	طاق دره	اعظم		۳۱	دانشجو	۶۷,۰۶,۰۱	اوین	حلق آویز
۱۷۸۰	طالب بیدختی	ابوالفضل سمنان		۲۱	متوسطه	۶۷,۰۸,۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۱۷۸۱	طالبی	ابراهیم		۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	اعدام
۱۷۸۲	طالبی	بهرام		۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۷۸۳	طالبی	حسن		۰		۶۷/۱۱/۲۵	مرند	تیرباران
۱۷۸۴	طالبی	عادل		۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	اعدام
۱۷۸۵	طالبی	علی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	ایلام	حلق آویز
۱۷۸۶	طالبی	(زن)		۰		۶۷/۰۵/۰۰	ایلام	حلق آویز
۱۷۸۷	طالبی	محمد	تهران	۲۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۱۷۸۸	طالبی	محمد		۳۲	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۷۸۹	طالبی	هادی		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۷۹۰	طالبیان	مرتضی	کاشان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	اصفهان	تیرباران
۱۷۹۱	طالش شریفی	داوود	کتالم رامسر	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رامسر	تیرباران
۱۷۹۲	طالشی	بیژن	طالش	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۷۹۳	طالقانی	حمید		۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۱۷۹۴	طالقانی	مجید	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۷۹۵	طاووسی	فرانک	کرمانشاه	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۷۹۶	طاهری	حشمت الله	خرم آباد	۲۷		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۷۹۷	طاهری	سیدفخر	اصفهان	۳۷	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۷۹۸	طاهری	علی		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۷۹۹	طاهری	علی	زنجان	۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۱۸۰۰	طاهری	علی		۲۸	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۸۰۱	طاهری	محمد		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۱۸۰۲	طاهری	منصور	ورامین	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۰۳	طاهری زاده			۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۸۰۴	طاهری کدخدا	جواد	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۰۵	طاهریان	حمیدرضا	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۰۶	طبائیان	مرد	شهرضا	۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۸۰۷	طبائیان	مرد	شهرضا			۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۸۰۸	طبایتی	مرد				۶۷/۰۶/۰۰	بابل	تیرباران
۱۸۰۹	طباطبائی	احمد	شهرضا	۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۱۸۱۰	طباطبائی	سیدمهدی	بهبهان	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	بهبهان	تیرباران
۱۸۱۱	طباطبائی	مجید	شهرضا	۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	اعدام
۱۸۱۲	طباطبائی	مرتضی	کاشان	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۸۱۳	طبایتی	(مرد)	بابل			۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۱۸۱۴	طبرسی	شاهرخ	رشت	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۱۸۱۵	طیب	آزاده	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۱۶	طیبی نژاد	(مرد)		۵۵	دکتر	۶۷/۱۰/۰۰	تبریز	حلق آویز
درملاء عام								
۱۸۱۷	طراوت	حسین	رشت	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۸۱۸	طرخورانی	حسن	کرج	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۱۹	طرزعلی	بهرام	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۲۰	طرفی	(مرد)	سوسنگرد	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۸۲۱	طریق الاسلام	محسن		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۲۲	طریقت	محمد	تبریز	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	تیرباران
۱۸۲۳	طریقت	زهرا		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۱۸۲۴	طلاتیان	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	تیرباران
۱۸۲۵	طلاچی	احمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۲۶	طلائی			۰		۶۷/۱۰/۰۲	اوین	تیرباران
۱۸۲۷	طلوع صفت	مسعود		۲۸	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۲۸	طلوع (طلوعی)	مهدی	مشهد	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۸۲۹	طوسی	جواد			لیسانس	۶۷/۰۹/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۸۳۰	طوسی	مرتضی	اصفهان	۰		۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۸۳۱	طهماسبی	رامین	کرمان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۸۳۲	طهماسبی	عسگر	خوی	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۳۳	طهماسبی	(مرد)		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۸۳۴	طیاره	رحمت الله	بروجن	۲۵		۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۸۳۵	طیاره	حسین (مهدی)		۲۴	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۸۳۶	طیاری	قاسم		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۸۳۷	طیاری آشتیانی	حسن	آشتیان	۲۸	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۳۸	طیاری آشتیانی	محمد	آشتیان	۳۰	ابتدائی	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۳۹	طیبی	اسدالله		۳۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۴۰	طیوری	سعید	همدان	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۴۱	ظرافت	زهره	شیراز	۱۸	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۸۴۲	ظرفچی	فرحناز	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۴۳	ظهیرالاسلام	زاده سیدمهدی	دزفول	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۰	دزفول	تیرباران
۱۸۴۴	ظهیری	مجید		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۴۵	عابدی	ابراهیم		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۱۸۴۶	عابدی	بهرام	شیراز	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۸۴۷	عابدی	حسن				۶۷/۰۶/۰۰	کازرون	اعدام
۱۸۴۸	عابدی	حسن		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۸۴۹	عابدی	(زن)				۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۱۸۵۰	عابدی	سیدعباس	کازرون	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۸۵۱	عابدی	سیدکاظم	کازرون	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۸۵۲	عابدی	مصطفی	آبکنارانزلی	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۱۸۵۳	عابدین زاده	مه ساری خلیل	صومعه سرا			۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۸۵۴	عابدینی	منیره		۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۸۵۵	عابدینی	عباس	کازرون	۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۸۵۶	عابدینی آبکناری	مصطفی	آبکنارانزلی	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۸۵۷	عادلی	جمشید	رشت	۲۹	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	بابلسر	حلق آویز
۱۸۵۸	عادلی	عبدالقاسم		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۱۸۵۹	عاشوری	بهرام	نوشهر			۶۷/۰۶/۰۰		تیرباران
۱۸۶۰	عاقلی	رحیم	رشت	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۶۱	عالی	چنگیز	اردبیل	۲۶	سیکل	۶۷/۰۵/۰۰	اردبیل	تیرباران
۱۸۶۲	عامری	عذرا		۲۸		۶۷/۰۰/۰۰	اندیمشک	اعدام
۱۸۶۳	عباد	یدالله	تنکابن	۰		۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۸۶۴	عبادی لاری	محمود	آبادان	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	اوین	حلق آویز
۱۸۶۵	عباس زاده	بهیه		۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	چالوس	تیرباران
۱۸۶۶	عباس زاده	مجید	قزوین	۰		۶۷/۱۱/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۶۷	عباس زاده سورمی	مجید	صومعه سرا	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۸۶۸	عباس میرزاده	محمد رضا کرج		۳۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۶۹	عباسی	حافظ		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۷۰	عباسی	حسین (بهمن)	هشتپرطوالش	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۷۱	عباسی	سیروس		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۷۲	عباسی	عبدالرضا	شهرکرد	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۸۷۳	عباسی	عبدالمجید	شهرکرد			۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۸۷۴	عباسی	علی	بابل	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۹/۰۰	بابل	تیرباران
۱۸۷۵	عباسی	علیرضا	هفتکل	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۱۸۷۶	عباسی	غلامرضا	مسجد سلیمان	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	اصفهان	تیرباران
۱۸۷۷	عباسی	محمد جواد	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۷۸	عباسی	محمد رضا	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۷۹	عباسی	محمود		۲۸		۶۷/۰۵/۲۱	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۸۰	عباسی	مقصود	ماسال	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۸۸۱	عباسی	مهرداد	آبادان	۳۰		۶۷/۰۵/۱۰	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۸۸۲	عباسی			۰		۶۷/۰۸/۱۰	شیراز	تیرباران
۱۸۸۳	عباسی			۰		۶۷/۱۲/۰۰	اوین	تیرباران
۱۸۸۴	عباسی شیراز	منصور رضوانشهرگیلان		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۸۵	عباسیان	بهروز		۰		۶۷/۰۷/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۸۸۶	عباسیان حسینی	مریم		۰		۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۸۸۷	عبدالحسینی	غلامحسین اندیمشک		۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۸۸	عبدالحسینی روزبهانی	محسن	بروجرد	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۸۹	عبدالعلی	(مرد)	همدان	۳۳	فوق لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	همدان	حلق آویز
۱۸۹۰	عبدالعلی پور	فاطمه	فسا	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	اعدام
۱۸۹۱	عبدالعلی نژاد	فاطمه				۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۱۸۹۲	عبدالله زاده	کاخرکی محسن		۳۰	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۸۹۳	عبداللهی	ابوالحسن	تهران	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۵	اوین	حلق آویز
۱۸۹۴	عبداللهی	امیر	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۵	اوین	حلق آویز
۱۸۹۵	عبد الوهاب	حسین	تهران	۳۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۸۹۶	عبدلی کمالی	مجید		۲۵		۶۷/۱۰/۰۷	تبریز	اعدام
۱۸۹۷	عبدی	استفندیار (مجید)		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۱۸۹۸	عبدی	حسین		۱۵		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۱۸۹۹	عبدی	قنبر		۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۹۰۰	عبدی		شیراز			۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۹۰۱	عبدی پیربازاری	تهران فروزان	تهران	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۰۲	عتیقہ چی	کمال	زنجان	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران
۱۹۰۳	عجم	مرتضی		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	تیرباران
۱۹۰۴	عدالت	حسین		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۰۵	عدالتی	احمد	رشت	۲۸	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	صومعه سرا	تیرباران
۱۹۰۶	عراقی فراهانی	مجید	اراک	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	اراک	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹۰۷	عرب	علی	همایون شهر	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۹۰۸	عرب	مجید	زاهدان	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	زاهدان	تیرباران
۱۹۰۹	عرب	محمد	اهواز	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۹۱۰	عرب	محمدرضا	زاهدان	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۰	زاهدان	تیرباران
۱۹۱۱	عرب طاهری	علی اصغر (عباس)	گرگان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	گرگان	تیرباران
۱۹۱۲	عرب مجاهد	علی		۲۲	سیکل	۶۷/۰۵/۱۵	زاهدان	اعدام
۱۹۱۳	عرب وزیری	فرید علی رضا		۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	سمنان	حلق آویز
۱۹۱۴	عربی	بهمن	گرمسار	۲۴	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	گرمسار	تیرباران
۱۹۱۵	عربی خادر	مهدی	شاندیز مشهد	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۱۹۱۶	عربیان	محمد علی	سده اصفهان	۲۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۹۱۷	عرفانیان	شهره		۲۸	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۳	اوین	حلق آویز
۱۹۱۸	عزیز زاده	ملکی شاپور	ملکان تبریز	۳۱	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۲	تبریز	تیرباران
۱۹۱۹	عزیز ثالث	خلیل		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۱۹۲۰	عزیزی	اشرف (مریم)	تهران	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۲۱	عزیزی	جلیل		۰		۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز
۱۹۲۲	عزیزی	داور	اردبیل	۲۸	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اردبیل	تیرباران
۱۹۲۳	عزیزی	داوود		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۲۴	عزیزی	صحبت		۶۰		۶۷/۰۰/۰۰	اسلام آباد	حلق آویز
۱۹۲۵	عزیزی	علی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۲۶	عزیزی	محمد صادق	میانه	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۲۷	عزیزی	(مرد)		۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	اسلام آباد	حلق آویز
۱۹۲۸	عزیزی	هادی	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۲۹	عزیزی	فرد خالص	زهره	۴۰	متوسطه	۶۷/۰۹/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۱۹۳۰	عزیزیان	محمد علی	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۳۱	عسگر خانی	مجتبی	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹۳۲	عسگرخانی	مجید		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۳۳	عسگرشاهی	زهرا	تهران	۲۴		۶۷/۰۸/۲۶	اوین	تیرباران
۱۹۳۴	عسگری	(زن)		۰		۶۷/۰۶/۰۰	کرج	تیرباران
۱۹۳۵	عسگری	(زن)		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۹۳۶	عسگری	سیدمحمدحسن	مازندران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۳۷	عسگری	سیروس	مسجدسلیمان	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۱۹۳۸	عسگری	شهلا(زهرا)	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۶	اوین	حلق آویز
۱۹۳۹	عسگری	علیرضا	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۴۰	عسگری	محمد	اصفهان	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۱۹۴۱	عسگری	محمدرضا		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	تیرباران
۱۹۴۲	عسگری	منصور	ازنای الیگودرز	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	همدان	تیرباران
۱۹۴۳	عسگری پور	(مرد)	کردکوی	۰		۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۱۹۴۴	عسگری زاده	محمود		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۴۵	عسگری(حاتم آبادی)	احمد	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۴۶	عشقی		آبادان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۹	اهواز	اعدام
۱۹۴۷	عشقی	احمد		۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۱۹۴۸	عطاران	محسن		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۹۴۹	عطاردی	محمد	توچان	۳۱		۶۷/۰۷/۲۸	مشهد	حلق آویز
۱۹۵۰	عطارزاده	محسن	مشهد	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۹۵۱	عطارزاده علیا	بهروز	مشهد	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۵۲	عطارزاده(عطاری)	اعظم(شهربانو)بروجرد		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۵۳	عطاری	علی	سنگرشاقچی	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰		تیرباران
۱۹۵۴	عطاریان نژاد	سعید		۰		۶۷/۰۵/۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۵۵	عطایی	احد	خرم دره	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	قزوین	اعدام
۱۹۵۶	عطایی	حسن	شیراز	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹۵۷	عطایی	محمد				۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۱۹۵۸	عطایی	مهدی	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۵۹	عطایی	حسین		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۶۰	عطایی	کامبیز (مید)	تهران	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۶۱	عظیم زاده ترک	مهدی	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۶۲	عظیمی	بی بی همدم فریمان	مشهد	۳۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۶۳	عظیمی	جمشید	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۱۹۶۴	عظیمی	حجت	هرسین کرمانشاه	۳۰	سیکل	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	اعدام
۱۹۶۵	عظیمی	علی		۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۱۹۶۶	عظیمی	کیومرث	رضوان شهر	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۱۹۶۷	غفراوی	ناجی	آبادان	۲۲	متوسطه	۶۷/۱۰/۰۰	خلخال	حلق آویز
۱۹۶۸	غفری نژاد	زهره	آبادان	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۶	اهواز	تیرباران
۱۹۶۹	عقیلی	حمید		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۷۰	علاءالدینی	مسعود		۰		۶۷/۰۵/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۹۷۱	علائی خستو	مسعود	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۷۲	علامه حائری	فضیلت	شاهرود	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	حلق آویز
۱۹۷۳	علامه عراقی	همایون		۰	دانشجو	۶۷/۱۲/۰۰	تهران	تیرباران
۱۹۷۴	علم	احمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۱۹۷۵	علماء	سیدمجتبی	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۱۹۷۶	علوانی			۰		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۱۹۷۷	علوی	سیدرضا	روستای دهکهنه	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	بوشهر	تیرباران
۱۹۷۸	علوی	مهرداد	لاهیجان	۲۴	دانش آموز	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	اعدام
۱۹۷۹	علوی تفرشی	افشین	مشهد	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۸۰	علی درویش	فربانعلی	کرج	۳۳	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۸۱	علی اکبریان کاهانی	مجید	قوچان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۱۹۸۲	علی دوست	قنبر	لاهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	اعدام
۱۹۸۳	علی زاغی	ضیاء	نجف	۳۳	متوسطه	۶۷/۰۸/۲۰	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۸۴	علی محمدی	محمد	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۱۹۸۵	علی مرادی	بهروز	سنندج	۲۴		۶۷/۰۸/۰۰	سنندج	تیرباران
۱۹۸۶	علی یزدان پناه	علی اکبر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۱۹۸۷	علیپور	رضا	آستانه اشرفیه	۱۷	متوسطه	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۹۸۸	علیپور	حسن	آبادان	۲۳		۶۷/۰۷/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۹۸۹	علیپور	حسین	آبادان	۲۵		۶۷/۰۷/۰۰	شیراز	تیرباران
۱۹۹۰	علیپور	حمید	آستانه اشرفیه			۶۷/۱۰/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۹۹۱	علیجانی	اصغر		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	اعدام
۱۹۹۲	علیدوست	رضا		۱۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۱۹۹۳	علیرضایا	محمد رضا شهرری		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۶	اوین	حلق آویز
۱۹۹۴	علیزاده	محمد تقی	کوچصفهان رشت	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۱۹۹۵	علیزاده	محمد		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۱۹۹۶	علیزاده	محمود	کرمانشاه	۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۱۹۹۷	علیزاده اقدم	مهدی (بیژن)	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۱۹۹۸	علیزاده زاهد صفت قاسم	ارومیه	ارومیه	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	ارومیه	تیرباران
۱۹۹۹	عماد	محمود	آباد شیراز	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۰۰۰	عمادزاده	یوسف	کرمانشاه	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۰۱	عمادی	سید طاهر	تهران	۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۰۰۲	عمادی چاشمی سید حجت الله	قائم شهر		۳۱	لیسانس	۶۷/۰۹/۰۰	قائم شهر	تیرباران
۲۰۰۳	عمرانی	مجید		۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	اصفهان	اعدام
۲۰۰۴	عمرانی	(مرد)	اصفهان	۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۰۰۵	عمرانی	مصطفی	سنقر	۲۵		۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۲۰۰۶	عمومی	فریبا	اصفهان	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۰۰۷	عنایت پور	احمد	سنگسرآمل	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	ساری	تیرباران
۲۰۰۸	عنصری	زهرا	آبادان	۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۰۰۹	عیدی پور	(زن)	شیراز	۵۰		۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۰۱۰	عیدی پور	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۰۱۱	عیدی پور	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۰۱۲	عین‌البقین	زهرة	اصفهان	۳۴	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۱۳	عیناوی	محمد	اهواز	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	حلق آویز
درملاء عام								
۲۰۱۴	عیوضی	علیرضا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۰۱۵	عیوضی علمداری	فرامرز	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۱۶	غیشاوی	جلیل		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	دزفول	تیرباران
۲۰۱۷	غروی	مهدی	تهران	۲۵		۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۰۱۸	غزنوی	کتابیون		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۰۱۹	غزوه	علی محمد اسلام آباد		۴۰		۶۷/۰۵/۰۰	اسلام آباد	تیرباران
۲۰۲۰	غضنفرپور مقدم	علیرضا	کرج	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۲۱	غفار رشیدی	یزدان	قائم شهر	۲۹		۶۷/۰۰/۰۰	قائم شهر	تیرباران
۲۰۲۲	غفارزادگان	داور	اردبیل	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اردبیل	تیرباران
۲۰۲۳	غفاری	جواد	تهران	۲۹		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۲۴	غفاری	حمید	یاسوج	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۰۲۵	غفاری	حمید		۰	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۲۰۲۶	غفاری	عبدالحکیم تایباد		۲۹	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	مشهد	حلق آویز
۲۰۲۷	غفاری	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	قائم شهر	تیرباران
۲۰۲۸	غفاری	هادی		۲۸	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰		حلق آویز
۲۰۲۹	غفاری کوچکسرای	محمد مهدی	قائم شهر	۳۱	ابتدایی	۶۷/۰۰/۰۰	مازندران	تیرباران
۲۰۳۰	غفاریان	سعید	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۰۳۱	غفوری	حسین (محسن)	۰			۶۷/۰۶/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۰۳۲	غفوری	رشت آبادی لیدا	رشت	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۱	رشت	تیرباران
۲۰۳۳	غفوری	غریب حسن	مشهد	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۰۳۴	غلام پور		قادیکلاه	۰		۶۷/۰۰/۰۰	مازندران	تیرباران
۲۰۳۵	غلام نژاد	الله رحم (مصطفی)	اراک	۲۸	سیکل	۶۷/۰۰/۰۰	اراک	اعدام
۲۰۳۶	غلام نیا	علی	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۳۷	غلامرضا زاده	غلامرضا	آبادان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	حلق آویز
۲۰۳۸	غلامی	احمد	قائم شهر	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	ساری	حلق آویز
۲۰۳۹	غلامی	احمد رضا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۲۰۴۰	غلامی	اصغر	لاهیجان		دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۴۱	غلامی	اصغر	رشت			۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۰۴۲	غلامی	اصغر	گرگان	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۴۳	غلامی	پروین	ارومیه	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ارومیه	تیرباران
۲۰۴۴	غلامی	حجت الله	آبادان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۴۵	غلامی	حجت الله	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۰۴۶	غلامی	خدیدجه	قائم شهر			۶۷/۰۰/۰۰	قائم شهر	اعدام
۲۰۴۷	غلامی	علی	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۸/۲۶	اوین	تیرباران
۲۰۴۸	غلامی	علی اصغر	قائم شهر	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۴۹	غلامی	علی اصغر	مشهد	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۰۵۰	غلامی	گلناز (منیره)	قائم شهر	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	ساری	حلق آویز
۲۰۵۱	غلامی	محمد	صومعه سرا	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	صومعه سرا	حلق آویز
۲۰۵۲	غلامی	(مرد)		۰		۶۷/۰۵/۰۸	سلماس	تیرباران
۲۰۵۳	غلامی	نیر	کرمانشاه	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز
۲۰۵۴	غلامی	چیچکی محمد		۲۵	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۰۵۵	غلامی	مفرد حبیب (حامد)	مشهد	۳۳	سیکل	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۰۵۶	غنیمتی	الکریزی مجتبی	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۰۵۷	غیاثوند	محمدرضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	اعدام
۲۰۵۸	غیورنجف	آبادی ابراهیم نجف آباد اصفهان	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۲۰۵۹	غیوری	نصیر محله ابراهیم	شفت گیلان	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۶۰	غیومی	پور فرزانه	رودسر	۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	اعدام
۲۰۶۱	فاتیحی	سیاه استطلخی طاهر	بندر انزلی	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۶۲	فارسی	حسن	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۷	اوین	حلق آویز
۲۰۶۳	فاروقی	محمدرضا مشهد	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۰۶۴	فاضل	ابراهیم	رشت	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۶۵	فاطمی	سید محمد بهیهان	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۱	اهواز	تیرباران	
۲۰۶۶	فاطمی	سید حسین ساوه	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۰۶۷	فاطمی	سید محسن ساوه	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ساوه	تیرباران	
۲۰۶۸	فانی	ریسفانی محمد	تربت حیدریه	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۰۶۹	فتاحی	مهدی	اسلام آباد	۶۵	ابتدایی	۶۷/۱۲/۰۵	اسلام آباد غرب	حلق آویز
۲۰۷۰	فتاحیان	سهیلا	شهرکرد	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	اعدام
۲۰۷۱	فتح زنجانی	بهزاد	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۷۲	فتحعلی	آشتیانی مهدی	تهران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۷۳	فتحعلی	آشتیانی صدری		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۰۷۴	فتحعلیان	نیره		۳۱	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۰۷۵	فتحی	احمد (علی)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۲۰۷۶	فتحی	حسین	تهران	۰		۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۲۰۷۷	فتحی	عبدالله	رشت	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۰۷۸	فتحی	عباس	تهران	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۷	اوین	حلق آویز
۲۰۷۹	فتحی	(مرد)	تهران	۰	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۰۸۰	فتحی	موسی				۶۷/۰۰/۰۰	رودسر	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۰۸۱	فتحی	گوهردانه آسیه	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۲۲	اوین	تیرباران
۲۰۸۲	فتحی	گوهردانه حسین	لاهیجان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۰۸۳	فتحی	هفشجانی سعید	هفشجان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران
۲۰۸۴	فخار	حسن	نفرش	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۸۵	فخار	(مرد)		۰		۶۷/۰۹/۰۱	اوین	تیرباران
۲۰۸۶	فخارزاده	کرمانی علی	مشهد	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۱	مشهد	حلق آویز
۲۰۸۷	فخر	سیدعلی	اصفهان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۰۸۸	فخری	نادر		۲۶	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۲۰۸۹	فدائی تبریزی	اشرف	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۴	اوین	حلق آویز
۲۰۹۰	فدائی نیا	فرهنگ	اهواز	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۰	اهواز	تیرباران
۲۰۹۱	فدایی	ابراهیم	سنقرکلیایی	۳۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۹۲	فدایی	ایرج	پره سرهشت پرا	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	اعدام
۲۰۹۳	فدوی اصفهانی	محمد	تهران	۳۸		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۹۴	فرامرزی	ناهد		۳۱		۶۷/۱۱/۲۰	بندرعباس	تیرباران
۲۰۹۵	فراهانی	فرامرز	تهران	۳۳	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۰۹۶	فرج پور	بیژن		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۹/۲۲	عادل آباد	تیرباران
۲۰۹۷	فرج پور	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۲۰۹۸	فرجاد	محمد(مسعود)	تهران	۳۲	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۰۹۹	فرجی اسکندرانی	محمود	تهران	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۰۰	فرحی	غلامرضا	بابلسر	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ساری	تیرباران
۲۱۰۱	فرخ منش	محمود	شهربابک	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	کرمان	اعدام
۲۱۰۲	فردرئسی	علی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۰۳	فرد(پهلوان عزیز)	ایرج	بروجرد	۴۳		۶۷/۰۰/۰۰	بروجرد	اعدام
۲۱۰۴	فردسعدی	سیدعلی	تهران	۴۵		۶۷/۰۵/۰۶	اوین	حلق آویز
۲۱۰۵	فردی پور	پروین	مسجد سلیمان	۰		۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۱۰۶	فردی پور	کشور	مسجد سلیمان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۱۰۷	فرزانه ثانی	مهرداد	تهران	۳۲		۶۷/۰۵/۱۴	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۰۸	فرصت	محمد جواد کازرون		۳۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۱۰۹	فرقانیان	حسن	فومن	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۱۱۰	فرم گاه	مجید		۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۱۱۱	فرمانی	محمد	کرج	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۱۲	فروتن	عطا	تهران	۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۱۳	فروزان	علی	حمام رشت	۱۳	راهنمایی	۶۷/۰۸/۱۹	رشت	تیرباران
۲۱۱۴	فروزنده هفشجانی	سعید	هفشجان	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	زیر شکنجه
۲۱۱۵	فرهادی	جمشید	سنندج	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۱۱۶	فرهادی	بهرام	شهمسوار	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۱۱۷	فرهانی	حسین	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۱۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۱۱۸	فرهمنند	محمد	نورآباد ممسنی	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۱۱۹	فرهمنند	مرتضی	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۱۲۰	فرهمنند	مهدی	بابل	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۱۲۱	فرهمنند					۶۷/۰۰/۰۰	بابل	اعدام
۲۱۲۲	فریادآبادی	حسن		۲۷	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۲۳	فرید	(مرد)	کرمانشاه	۰	لیسانس	۶۷/۱۱/۰۰		اعدام
۲۱۲۴	فریدان	(مرد)				۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۱۲۵	فریدن اصفهانی	صادق	فریدن اصفهان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	فجر اهواز	تیرباران
۲۱۲۶	فریدنی		اهواز	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۱۲۷	فریدونی	مهدی	تهران	۲۷	ابتدائی	۶۷/۰۵/۲۱	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۲۸	فریدی	موسی	گرمسار		لیسانس	۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۲۱۲۹	فریفته	مجید	لاهیجان	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۳۰	فضل علی	علیرضا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۱۳۱	فضل علی	حسین	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۱۳۲	فضلی	حسن	زنجان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۱۳۳	فضلی	محمود		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۱۳۴	فغفور مغربی	محسن (دکتر)	مشهد	۳۴	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۳۵	فلاح	سیروس	آمل	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	تهران	انفجار در زندان اوین
۲۱۳۶	فلاح پسند	ابراهیم	لاهیجان	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۹/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۲۱۳۷	فلاح پور	انوش	مشهد	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	تیرباران
۲۱۳۸	فلاح تهیدست	رضا	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۳۹	فلاح خیراندیش	محمد علی	لاهیجان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۴۰	فلاح روشن قلب	مسعود	لاهیجان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	اوین	حلق آویز
۲۱۴۱	فلاح تکار	مرد (سرگرد)				۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۱۴۲	فلاحی حاج زارع	زهرا	تهران	۲۹	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۶	اوین	حلق آویز
۲۱۴۳	فلانیک	رضا	تهران	۲۹	تکنیسین برق	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۴۴	فناپی	مهرداد	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۱۴۵	فولادوند	رحیم	اندیمشک	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	دزفول	تیرباران
۲۱۴۶	فولادی	بهنام	اصفهان	۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۱۴۷	فولادی	هادی	رشت	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۱۴۸	فی فی	بهرام		۰		۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	اعدام
۲۱۴۹	فیاض پور	رضا	خرم آباد	۰		۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	تیرباران
۲۱۵۰	فیروز جانیان	علی زمان	بابل	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	ساری	تیرباران
۲۱۵۱	فیروزمند	غلام		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۲۱۵۲	فیروزی	رضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۵۳	فیروزی	عباس	اراک	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۲۱۵۴	فیروزی	مهتاب	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	اعدام
۲۱۵۵	فیض آبادی	غلامحسین	اراک	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۶	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۱۵۶	فیض آبادی	غلامحسن اراک	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	تیرباران	
۲۱۵۷	فیض آبادی	محمد سبزواری	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	سبزواری	تیرباران	
۲۱۵۸	فیض آقاباش	بهرام آذربایجان	۰		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۱۵۹	فیض شندی	شیرین	۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۱۶۰	فیضی	شهریار اردبیل	۲۹	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	اوین	حلق آویز	
۲۱۶۱	فیضی	علیرضا تبریز	۲۷	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تبریز	حلق آویز	
۲۱۶۲	قائم‌دیزجی	کریم دیزج اسکو	۳۳	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز	
۲۱۶۳	قاجار	محمدعلی	۰		۶۷,۰۹,۰۴	اوین	تیرباران	
۲۱۶۴	قادر	سکینه آبادان	۳۴	فوق دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اهواز	تیرباران	
۲۱۶۵	قاسم پور	علیرضا	۲۶	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۱۶۶	قاسم پور	قاسم تهران	۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	تیرباران	
۲۱۶۷	قاسمی	اسماعیل زرقان فارس	۲۴		۶۷,۰۶,۰۰	عادل آباد	تیرباران	
۲۱۶۸	قاسمی	رامین رشت	۲۶	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۹	گوهردشت	حلق آویز	
۲۱۶۹	قاسمی	علی	۰		۶۷,۰۹,۰۰	تهران	تیرباران	
۲۱۷۰	قاسمی	شیراز	۲۵	فوق دیپلم	۶۷,۱۱,۰۰	شیراز	تیرباران	
۲۱۷۱	قاسمی	علیرضا اراک	۰		۶۷,۰۸,۰۰	اراک	تیرباران	
۲۱۷۲	قاسمی شکرنازی	سلیمان شکرناز سلماس	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	ارومیه	تیرباران	
۲۱۷۳	قاضی طباطبائی	مسعود تبریز	۲۶	دانش آموز	۶۷,۱۰,۰۰	اوین	تیرباران	
۲۱۷۴	قاضی طباطبائی	پرویز تبریز	۲۰	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام	
۲۱۷۵	قانع تبریزی	نادر شیراز	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اهواز	تیرباران	
۲۱۷۶	قانع شاطر حسین پور محمد		۲۵	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز	
۲۱۷۷	قانع	حسن رشت	۳۲	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	رشت	حلق آویز	
۲۱۷۸	قانمی	کریم	۰		۶۷,۰۵,۰۰	تبریز	حلق آویز	
۲۱۷۹	قباد	حسن اهواز	۰	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران	
۲۱۸۰	قبادپور	منوچهر اهواز	۲۹	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۱۸۱	قبادیان	حمید		۳۷	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۸۲	قبادیان	(زن)				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۸۳	قبادیان	(زن)		۳۵	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۸۴	قدرت آبادی	محمد		۳۵	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۸۵	قدرتی	یونس	کوچصفهان	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۱۸۶	قدسی نیا	سیمین	تهران	۳۳	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۱۸۷	قدکساز	رحیم	آذرشهر تبریز	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۸۸	قدکساز	(زن)				۶۷/۰۰/۰۰	آذرشهر	تیرباران
۲۱۸۹	قدکساز	مجید	آذرشهر تبریز	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۱۹۰	قدمی	هوشنگ	قائم شهر	۲۹	متوسطه	۶۷/۱۰/۰۰	آمل	تیرباران
۲۱۹۱	قدیانی	مجتبی	تهران	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۱۹۲	قدیری					۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۹۳	قدیری					۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۹۴	قدیری					۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۹۵	قدیری					۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۱۹۶	قزایی	مهدی	تربت جام	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۱۹۷	قربان نژاد	علی	رودسر	۳۲	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	گیلان	اعدام
۲۱۹۸	قربانزاده	حسین		۰		۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۱۹۹	قربانزاده	مجید	شیراز	۲۶		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۲۰۰	قربانزاده گیوی	ایوب	خلخال	۲۷	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۰۱	قربانعلی	محمدرضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۰۲	قربانی	علی	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۲۰۳	قربانی	مهرین		۲۷	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۰۴	قربانی	بهرام	ساری	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۲۰۵	قربانی اردستانی	صنوبر	اردستان	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۲۰۶	قرون (قرآن)	هادی				۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۲۲۰۷	قره چدای	مرتضی		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۲۰۸	قره چدای	هادی		۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۲۰۹	قریش وندی			۰		۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	اعدام
۲۲۱۰	قریشی	مسیحا (سید مسیح)	زنجان	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۸	گوهر دشت	حلق آویز
۲۲۱۱	قریشی	مهین	شمال	۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۱۲	قریشی	مهین	نقده	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	ارومیه	تیرباران
۲۲۱۳	قریشی	سید ابوالفضل	سمنان	۰		۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۲۲۱۴	قروینی	حسین	کرمانشاه	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۲۱۵	قشقائیان	رضا		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۱۶	قشقایی	خسرو	اصفهان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اصفهان	اعدام
۲۲۱۷	قشقایی	یدالله		۳۰	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۲۱۸	قصاب نژاد	بیژن	کازرون	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۲۱۹	قلاوند	عبدشاه	اندیمشک	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۲۲۲۰	قلاوند	محمد رضا	دزفول	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۴	دزفول	تیرباران
۲۲۲۱	قلاوند	یحیی	اندیمشک	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۴	دزفول	تیرباران
۲۲۲۲	قلاوند	حجت الله	اندیمشک	۲۵	چهارم	۶۷/۰۵/۱۴	دزفول	تیرباران
۲۲۲۳	قلاوند	شهناز	اندیمشک	۰		۶۷/۰۰/۰۰	اندیمشک	اعدام
۲۲۲۴	قلعه ای	نادر		۳۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۲۵	قلی پور شعبان	علی	گنج تپه همدان	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۳	همدان	تیرباران
۲۲۲۶	قلی پور	محمود	قائم شهر	۰		۶۷/۰۹/۰۰	قائم شهر	تیرباران
۲۲۲۷	قلی پور	محمود		۰		۶۷/۰۶/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۲۲۸	قلی زاده	مسعود	فومن	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۲۹	قنات آبادی	مهری	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	اعدام
۲۲۳۰	قنبری	اسماعیل	همدان	۳۵		۶۷/۰۰/۰۰	گوهر دشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۲۳۱	قنبری	تیمور	مسجد سلیمان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۲۲۳۲	قنبری	حسن	همدان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۳۳	قنبری	حسین				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۳۴	قنبری	سعید	هشتپر طوالش	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	هشتپر	تیرباران
۲۲۳۵	قنبری	شهناز				۶۷/۰۷/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۲۲۳۶	قنبری	هوشنگ	جیرفت کرمان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	کرمان	تیرباران
۲۲۳۷	قنبری	یوسف	گله دارلارستان	۳۲	ابتدایی	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۲۳۸	قنبری	طاهر	لاهیجان	۰		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۲۳۹	قندهاری	باقر		۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۲۴۰	قندهاری علویجه	منوچهر	شمیران تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۴۱	قنواتی	اسماعیل	ماهشهر	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ماهشهر	تیرباران
۲۲۴۲	قنواتی	نصرالله	بندرماهشهر	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۴۳	قوامی	سیاوش	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۴۴	قوامی	محسن	لاهیجان	۳۵	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۲۲۴۵	قومیان	بهروز		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۴۶	قهرمانی	بهنام	مشهد	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۲۴۷	قهرمانی	بیژن	اهواز	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۹	اهواز	تیرباران
۲۲۴۸	قهرمانی	منصور	زنجان	۳۳		۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۴۹	قهرمانی	حسن	شهریارکرج	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۵۰	قهرمانی	مرتضی		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۵۱	قهرمانی	مصطفی		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۵۲	قهرمانی فام	ایوب	بناب	۲۴	متوسطه	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۲۲۵۳	قیامتی	علی		۲۴	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۲۵۴	قیامی	(زن)		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۲۵۵	کابلی (حقیقی)	حمید	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۲۵۶	کارگر	شعاعی روی رضا	لاهیجان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۲۲۵۷	کارگر	فرد بهرام	آبادان	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۲۵۸	کازرونی	محمد رضا	کازرون	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۵۹	کاسب	قانع محمد		۲۰	دانش آموز	۶۷/۰۷/۲۸	آستانه اشرفیه	تیرباران
۲۲۶۰	کاسبان	مرتضی	آرادان گرمسار	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۲۲۶۱	کاشانی	اصغر	آبادان			۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۲۶۲	کاشانی	اقدام غلامرضا	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۶۳	کاشانیان	(کاشانی) محمد رضا	کرمانشاه	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
(کیومرث)								
۲۲۶۴	کاظم	زاده اردبیلی احد	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۶۵	کاظمی	بهرز	لاهیجان	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۷/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۲۲۶۶	کاظمی	سیدعلیرضا	سیاهکل	۰		۶۷/۱۲/۱۰	سیاهکل	تیرباران
۲۲۶۷	کاظمی	زاده نیشابوری محسن	مشهد	۲۹		۶۷/۰۵/۱۱	وکیل آباد	حلق آویز
۲۲۶۸	کاظمی	فرد مهدی	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۶۹	کاغذکنانی	احمد	کاغذکنان میانه	۰	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۷۰	کافی	رضا			دانشجو	۶۷/۰۶/۰۴	یزد	تیرباران
۲۲۷۱	کاکا	سلطانی فیض الله	کلاردشت چالوس	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	نوشهر	تیرباران
۲۲۷۲	کاکائی	نسرین	آغا جاری	۱۸	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۷۳	کامرانی	مهنی هوشنگ	جیرفت	۳۵	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	کرمان	تیرباران
۲۲۷۴	کاوه	(مرد)	اراک	۰		۶۷/۱۱/۰۰	اراک	تیرباران
۲۲۷۵	کاویانی	بهناز	شفت رشت	۲۰	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۲۷۶	کباری	مسعود	شیراز	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۷۷	کبایی	داریوش		۴۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۷۸	کبریتی	حمیدرضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۷۹	کچالامی	قنبر	کچالام رشت	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۸	لاهیجان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۲۸۰	کرامتی	محمد	تهران	۳۵	لیسانس	۶۷/۰۶/۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۸۱	کردجی محمد اسماعیل (بهزاد)	بندرگز	بندرگز	۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	ساری	تیرباران
۲۲۸۲	کردرستمی	محمد حسین			دیپلم	۶۷/۱۰/۱۰	اوین	اعدام
۲۲۸۳	کردرستمی	محمد رضا	بندرگز	۳۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۸۴	کرکوتی	حمید	تبریز	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۸۵	کرکی	حسن		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۲۲۸۶	کرمی	احمد	خرمدره	۳۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	زنجان	اعدام
۲۲۸۷	کرمی	احمد	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۸۸	کرمی	جمشید	شیراز	۰		۶۷/۰۹/۱۵	عادل آباد	تیرباران
۲۲۸۹	کرمی نسب	محمود	بابل	۳۴	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۹۰	کرمی مهابادی	بوذرجمهر	میانه	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	اعدام
۲۲۹۱	کروبی	محسن	سبزوار	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۲۹۲	کریم	حسین	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۹۳	کریم آبادی	داوود	گرگان	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۹۴	کریم خواه	موسی	کرج	۲۷		۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۹۵	کریم زاده	صابر	اردبیل	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۱	اوین	حلق آویز
۲۲۹۶	کریم زاده	فریدون		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۲۹۷	کریم نژاد	صابر	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۲۹۸	کریم نژاد	محسن	ورامین	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۲۹۹	کریمی	ابراهیم		۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۳۰۰	کریمی	احمد	لشکام لاهیجان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۲۳۰۱	کریمی	اردلان		۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۰۲	کریمی	اکبر		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۰۳	کریمی	امیرحسین	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۰۴	کریمی	امیر هوشنگ	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۳۰۵	کریمی	جواد	بیرجند	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۳۰۶	کریمی	شهریار	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۰۷	کریمی	صادق	اراک	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۰۸	کریمی	فریدون		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۰۹	کریمی	مجتبی		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۳۱۰	کریمی	محسن	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۱۱	کریمی	محمدرضا	تهران	۲۹	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۱۲	کریمی	محمود		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۱۳	کریمی	(مرد)		۳۱		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۲۳۱۴	کریمی	حسن	آستانه اشرفیه	۲۵		۶۷/۰۰/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۲۳۱۵	کریمی	علی	ورامین	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۱۶	کریمی	فرهاد	گرگان	۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۳۱۷	کریمی	محمدشاه	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۱۸	کریمی	مسلم		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۲۳۱۹	کریمی جعفری (ورامینی)	اصغر ورامین		۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۳۲۰	کریمی جعفری (ورامینی)	علی ورامین		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۳۲۱	کریمی مقدم	ذکریا (بهمن)	کلاچای گیلان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۲۲	کریمیان	مهری (زهره)		۰	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۸	اوین	تیرباران
۲۳۲۳	کریمیان	معصومه (شورانگیز)		۰	دکتر	۶۷/۰۹/۰۸	اوین	تیرباران
۲۳۲۴	کزازی	جلال	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۶/۱۸	اوین	حلق آویز
۲۳۲۵	کساری	هادی	پسیخان رشت	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۲۳۲۶	کسانی	خسرو		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۳۲۷	کسرائی	محمود	ماهشهر	۰		۶۷/۱۱/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۳۲۸	کسری	ثریا	داراب		دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	فسا	اعدام
۲۳۲۹	کسری	هما	داراب		دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	فسا	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۳۳۰	کشانی	علی	تهران	۳۰	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۳۳۱	کشاوری	بیژن	رشت	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۳۲	کشاوری	صمد	نورآباد ممسنی	۲۵	لیسانس	۶۷/۰۵/۱۴	زاهدان	تیرباران
۲۳۳۳	کشاوری	عبدالحسین		۰		۶۷/۰۶/۰۰		اعدام
۲۳۳۴	کشاوری	محمدحسین دهاشت		۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	اعدام
۲۳۳۵	کشاوری	مسعود صومعه سرا		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۳۶	کشاوری	غلامحسن		۰		۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۳۳۷	کشاوری	فتح الله	گچساران	۰		۶۷/۰۶/۰۰	گچساران	تیرباران
۲۳۳۸	کشایی (کشایی)	محمد رضا تویسرکان		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۳۹	کشتکار	محمد	صومعه سرا	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۴۰	کشتگر	محمد رضا تهران		۰		۶۷/۰۵/۰۸	تهران	حلق آویز
۲۳۴۱	کشمیری	علیرضا		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۴۲	کشمیری	علی اصغر تهران		۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۳۴۳	کعبی	جابر	آبادان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۳۴۴	کفاش	علی	کاشان	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	کاشان	تیرباران
۲۳۴۵	کفاش پور	هوشنگ (ایرج)	جیرفت	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۲۳۴۶	کفاشیان	حسین	جیرفت	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۴۷	کفایی	حمید رضا گچساران		۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۳۴۸	کلاح	رضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۳۴۹	کلانتر	فرنگیس (گلی) رامهرمز		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۳۵۰	کلانتری	اردشیر	بهبهان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۵۱	کلانتری	حامد (شهریار)	سنقر کرمانشاه	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۵۲	کلانتری	حمید	خرمدره	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۳۵۳	کلانتری	مریم	ساری	۲۳	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۳۵۴	کلانتری	نادر		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۳۵۵	کلانتری	ابوالقاسم	۰	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۳۵۶	کلانکی	کمال(تورج)	تهران	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۱	اوین	حلق آویز
۲۳۵۷	کلاوند	حجت الله اندیمشک	۰	۰	۰	۶۷/۰۵/۱۱	دزفول	تیرباران
۲۳۵۸	کلاه سفیدزیتونی	علی	۲۶	دیپلم	۰	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۳۵۹	کلاه کج	مسعود ماهشیر	۲۲	۰	۰	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۳۶۰	کلدقوچی	(زن)	۲۲	دانش آموز	۰	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۳۶۱	کلهر	اسفندیار کرج	۲۲	دانش آموز	۰	۶۷/۰۹/۲۷	گوهردشت	تیرباران
۲۳۶۲	کمالی	مژگان	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۶۳	کمپانی	هوشنگ	۵۰	لیسانس	۰	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۳۶۴	کنی	(مرد)	۰	۰	۰	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۲۳۶۵	کوثری	آذر	تهران	۰	۰	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۶۶	کوثری	فاطمه شیراز	۲۹	لیسانس	۰	۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	۰
۲۳۶۷	کوچکی	محمدحسن صومعه سرا	۳۰	۰	۰	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۶۸	کودیری	علیرضا	تهران	۳۴	۰	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۳۶۹	کوسچی	محمد بروجرد	۲۶	دیپلم	۰	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۷۰	کوهساری	محمدعلی قوچان	۲۹	دیپلم	۰	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۳۷۱	کوهستانی	شهنلا	مسجد سلیمان	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۷۲	کوهی	غلام عباس تازه شهر سلماس	۰	۰	۰	۶۷/۰۰/۰۰	سلماس	تیرباران
۲۳۷۳	کوهی	عباسعلی تازه شهر سلماس	۳۶	دیپلم	۰	۶۷/۰۶/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۳۷۴	کوهی جلالیان	غلام مهدی قزوین	۳۰	دانشجو	۰	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۲۳۷۵	کهریزی	سیروس (شاپور) کرمانشاه	۱۹	دانش آموز	۰	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۷۶	کهریزی	علی	۰	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۱	دیزل آباد	تیرباران
۲۳۷۷	کهندانی	علی اصغر تهران	۲۵	دیپلم	۰	۶۷/۰۵/۲۵	اوین	حلق آویز
۲۳۷۸	کهنسال	حجت مشهد	۲۵	دیپلم	۰	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۳۷۹	کهنسال	مختار مشهد	۲۵	دیپلم	۰	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۳۸۰	کهنه‌ای	باقر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	
۲۳۸۱	کی‌نژاد	داریوش	یزد	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۸۲	کیاء	اکبر		۰	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	کردکوی	تیرباران
۲۳۸۳	کیاء	کمال	فائمشهر	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	ساری	حلق آویز
۲۳۸۴	کیااحمدی	عزت‌الله	گرگان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۳۸۵	کیااحمدی	وجیه‌الله		۰		۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۳۸۶	کیااحمدی	وحید		۰		۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۳۸۷	کیانی	زهرا (محبوبه)	تهران	۳۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۳۸۸	کیازاده آبکناری	هادی	آبکنارانزلی	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۲۳۸۹	کیاجوری	غلامرضا	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۹۰	کیامری	منصور فیروز آبادفارس		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۳۹۱	کیانپور	علی اصغر	کردکوی	۰		۶۷/۰۷/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۳۹۲	کیانپور			۰		۶۷/۰۸/۱۰	عادل‌آباد	اعدام
۲۳۹۳	کیانپور	خسرو	تهران	۲۰	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	تیرباران
۲۳۹۴	کیانفر	حسن	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۳۹۵	کیانی	خسرو	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۹۶	کیانی	داریوش		۳۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۳۹۷	کیانی	سردار		۰	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۳۹۸	کیانی	سهم	قلعه کهنه	۲۹		۶۷/۰۰/۰۰	کازرون	تیرباران
۲۳۹۹	کیانی دهکردی	سیمیندخت شهرکرد		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۰۰	کیایی	سعید				۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۲۴۰۱	کیایی‌پور (زاده)	کردکوی		۰		۶۷/۰۰/۰۰	گرگان	اعدام
۲۴۰۲	کیخواه	عبدالصمد (عباس)	شیراز	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۴	عادل‌آباد	حلق آویز
۲۴۰۳	کیکاووسی	فریده	ایذه	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۴۰۴	کیکاووسی‌نژاد	ناهید	اهواز	۲۶		۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۴۰۵	کیوان	مهشید		۰		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۰۶	کیوان پور	مصطفی		۰		۶۷/۱۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۴۰۷	کیوانفر	جمشید	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۰۸	کیوانفر	حسن	تهران	۳۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۴۰۹	کیوانی	فرنگیس		۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	اعدام
۲۴۱۰	کیوانی هفشجانی ایرج	هفشجان	هفشجان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۸	اصفهان	تیرباران
۲۴۱۱	گانی	حبیب		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۱۲	گراثیلی	بهرام	قائم شهر	۲۶		۶۷/۰۰/۰۰	قائم شهر	تیرباران
۲۴۱۳	گرامی	رمضان	شهرضا اصفهان	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	تیرباران
۲۴۱۴	گرانپایه	مهرداد	همدان	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	همدان	تیرباران
۲۴۱۵	گرچی	احمد	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۱۶	گرچی	علی محمد تهران		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۱۷	گرچی	خسرو				۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۴۱۸	گرچی	(مرد)		۰		۶۷/۰۶/۰۰		تیرباران
۲۴۱۹	گرچی نیا	جواد	بندرانزلی	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۲۰	گرگانی	زهرا	شاهرود	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شاهرود	تیرباران
۲۴۲۱	گرگانی	سعید	مشهد	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۲۲	گرگی	غلام		۲۵		۶۷/۰۰/۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۴۲۳	گرگوندی	محمد	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	زاهدان	اعدام
۲۴۲۴	گرگین	یوسف				۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۴۲۵	گرمودی	منوچهر	اراک	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	اراک	تیرباران
۲۴۲۶	گل الله پور	حسین		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۲۷	گل محمدی	عزت الله	هفشجان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	اصفهان	تیرباران
۲۴۲۸	گلاب زاده	محمد	اصفهان	۲۳		۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	اعدام
۲۴۲۹	گلایی	محمود	شهرضا	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۴۳۰	گلبرگ	بهرام	کرمانشاه	۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۳۱	گلپایگانی	ایرج	گلپایگان	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۴۳۲	گلپایگانی	محمد	گرمسار	۳۳	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۱	سمنان	تیرباران
۲۴۳۳	گلپایگانی	محمد رضا		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۳۴	گلپایگانی	حسن	گرمسار	۲۵	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	گرمسار	تیرباران
۲۴۳۵	گلچین	علی	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۳۶	گلچین	خدیدجه		۲۳	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	کرج	تیرباران
۲۴۳۷	گلچینی	(زن)		۰	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	بندرانزلی	اعدام
۲۴۳۸	گلدان	راضیه	شیراز	۴۰		۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۴۳۹	گلدان	مرضیه		۴۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۴۴۰	گلزاده غفوری	مریم	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۴۱	گلستان هاشمی سید محمد رضا			۳۳	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۴۴۲	گلستانی	کمال	اصفهان	۳۳	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۴۴۳	گلشایی	حسنعلی	زابل	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	زاهدان	تیرباران
۲۴۴۴	گلشایی	قاسم علی	زابل	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	زاهدان	تیرباران
۲۴۴۵	گله دار	(مرد)		۰		۶۷/۰۹/۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۴۴۶	گلی	علی (شفق) مشهد		۲۲	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۴۴۷	گلیج	خدایار	تنکابن	۲۷	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۴۸	گلیج	علی	تنکابن	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۴۹	گنجه خسروی علی (بهروز)	لاهیجان		۲۷	متوسطه	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۴۵۰	گنجی خانی	بهروز	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۵۱	گوآرایی	علی	قزوین	۳۰	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	قزوین	تیرباران
۲۴۵۲	گودرزی	پرویز	کرمانشاه	۳۳	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۲۴۵۳	گودرزی	پرویز	تهران			۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۴۵۴	گودرزی	حجت الله	خرم آباد	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۴۵۵	گودرزی	علی		۰		۶۷,۰۰,۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۴۵۶	گودرزی	مینو	نورآباد ممسنی	۲۵	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۲۴۵۷	گودرزی	بهرام	تهران	۲۴	سیکل	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۲۴۵۸	گودرزی	حسن				۶۷,۰۸,۰۰		تیرباران
۲۴۵۹	گودرزی	شهباز		۳۰	فوق دیپلم	۶۷,۰۹,۰۲	عادل آباد	حلق آویز
۲۴۶۰	گودرزی	کیومرث		۰		۶۷,۰۷,۰۰	اراک	تیرباران
۲۴۶۱	گودرزی	میرزا	بروجرد	۲۸		۶۷,۰۸,۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۴۶۲	گوهرنیا	فریده	کرمانشاه	۲۳	دانش آموز	۶۷,۰۶,۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۶۳	گیلواپی	قدرت	کوحصفهان	۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۲۴۶۴	لاجوردی	حمید	تهران	۳۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۶۵	لاری لواسانی	محمدحسن	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	تهران	حلق آویز
۲۴۶۶	لاهیجانی			۰		۶۷,۰۰,۰۰		تیرباران
۲۴۶۷	لایتناهی			۰		۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۲۴۶۸	لایق	شاپور	بهبهان	۲۲	متوسطه	۶۷,۰۵,۱۱	اهواز	تیرباران
۲۴۶۹	لایقی	جلال	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۷۰	لرکی	رحمان	رامهرمز	۳۳	فوق دیپلم	۶۷,۰۷,۰۰	زاهدان	تیرباران
۲۴۷۱	لسانی	نادر	تهران	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۵,۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۷۲	لشکری	ابوالفضل	مشهد	۲۵	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۴۷۳	لشکری	ایرج	کرمان	۳۱	دانشجو	۶۷,۰۵,۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۴۷۴	لشکری	جعفر				۶۷,۰۹,۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۴۷۵	لطفی	(زن)			دیپلم	۶۷,۰۶,۰۰	اصفهان	اعدام
۲۴۷۶	لطفی	علیرضا	گلپایگان	۲۲	دیپلم	۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	تیرباران
۲۴۷۷	لطفی	(مرد)	گلپایگان	۰		۶۷,۰۰,۰۰	اصفهان	اعدام
۲۴۷۸	لطفی	مینا	آبادان	۳۰	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۵	تهران	تیرباران
۲۴۷۹	لطفی	سیروس	ارومیه	۳۴	دیپلم	۶۷,۰۵,۰۰	ارومیه	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۴۸۰	لطیف	علی اکبر	تهران	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۸۱	لطیف پور	رضیه	آباد شیراز	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۴۸۲	لطیفی	حجت الله	سیاهکل	۳۴	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۲۴۸۳	لطیفی	مژگان	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	تهران	تیرباران
۲۴۸۴	لطیفی	ناصر	بابل	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	ساری	تیرباران
۲۴۸۵	لملی	جمشید	بروجرد	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۲۴۸۶	لقایی	فریبرز		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۸۷	لولائی	مجید		۰		۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۴۸۸	لهراسی	فریا		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۴۸۹	ماجانی	عبدالرسول	نجف	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۴	اوین	تیرباران
۲۴۹۰	مازنی	عیسی	بندرگزگران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۴۹۱	ماسوری	ایرج	خرم آباد	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۴۹۲	ماکیانی	عبدالکریم	اندیمشک	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	دزفول	تیرباران
۲۴۹۳	ماکیانی	عبدالرحیم		۰		۶۷/۰۷/۰۰	دزفول	تیرباران
۲۴۹۴	ماکیانی	غلامرضا		۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	دزفول	تیرباران
۲۴۹۵	مأمور	سیف الدین		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۹۶	ماندگاری	حسین	همایونشهر	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۴۹۷	ماهرالنقش	جلال	تهران	۲۹	فوق لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۹۸	مایلی	ایرج	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۴۹۹	مایلی کهن	مجتبی (فرهاد)	تهران	۲۹		۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۵۰۰	مبارکی	علی	چیندرشمیران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۰۱	مبینی کشه	مهدی	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۲۵۰۲	متقی طلب	رشید (امیر)	رشت	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۲۵۰۳	متقی طلب	رضا	رشت	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۲۵۰۴	متقیان	رحمت الله	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۵۰۵	مجاور	سهیلا		۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۵۰۶	مجاور عقیلی	حسین		۰		۶۷/۰۰/۰۰	کردکوی	اعدام
۲۵۰۷	مجاهدینیا	پرویز	اسلام آباد	۱۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۵۰۸	مجتبایی	فخری	اصفهان	۲۸		۶۷/۰۵/۱۵	اصفهان	تیرباران
۲۵۰۹	مجدامیری	مرتضی	کرمانشاه	۰	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۱۰	مجدآبادی	رضا	اراک	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۱۱	مجدالحسینی	حسین	اصفهان	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۱۲	مجدد	جعفر		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۵۱۳	مجرد	عسگر	پارس آبادمغان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اردبیل	تیرباران
۲۵۱۴	مجتون محمدی اصغر		تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۱۵	مجیدی محمد رضا (جاوید)		تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۱۶	مجیدی	منوچهر	لاهیجان		دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۱۷	محب پور محمد رضا (فرامرز)	شالده فومن		۲۸	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	صومعه سرا	تیرباران
۲۵۱۸	محبعلی	قاسم	تهران	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۱۹	محبوبی	حسن		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۲۰	محبوبی	حسین	تهران	۳۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۲۱	محبوبی	موسی	خمام رشت	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۹	رشت	تیرباران
۲۵۲۲	محبی	مصطفی پاکدشت ورامین		۲۹		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۲۳	محبیان	مینا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۵۲۴	محبیان	مینو		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۵۲۵	محبوب	حمزه	رودسر	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	رودسر	تیرباران
۲۵۲۶	محبوبی	امجد	زنجان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	اعدام
۲۵۲۷	محرمی	حسن	اردبیل	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۵۲۸	محرمی	کاظم		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۲۹	محسن پوده	فرهاد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

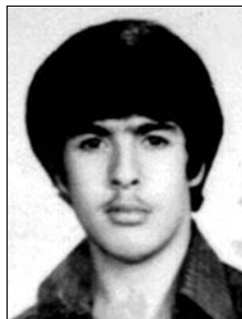
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید امیر عبد الهی



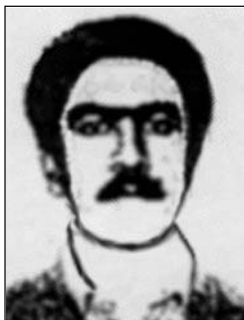
مجاهد شهید ابو الحسن عبد الهی



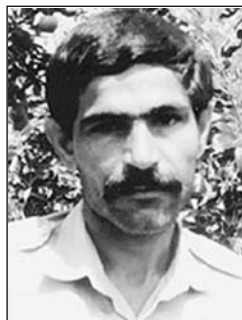
مجاهد شهید محسن عبدالحسینی روزبهانی



مجاهد شهید منصور عسکری



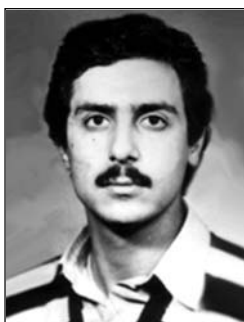
مجاهد شهید سیروس عسکری



مجاهد شهید شاپور عزیززاده ملکی



مجاهد شهید بی بی همدم عظیمی



مجاهد شهید مهدی عظیم زاده ترک



مجاهد شهید شهر بانو عطارزاده

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید سید مجتبیٰ علماء



مجاهد شهید مسعود علایی خستو



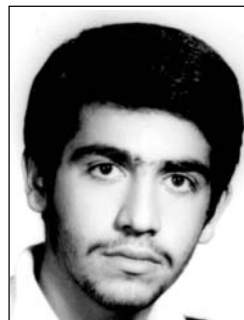
مجاهد شهید ناجی غفراوی



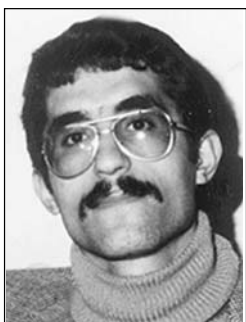
مجاهد شهید لیدا غفوری رشت آبادی



مجاهد شهید داور غفارزادگان



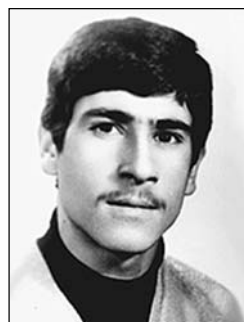
مجاهد شهید مهدی علیزاده اقدم



مجاهد شهید مجتبیٰ غنیمتی

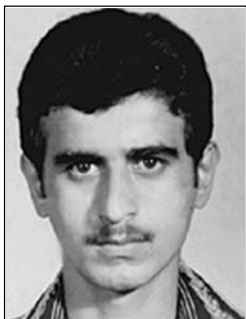


مجاهد شهید احمد غلامی



مجاهد شهید علی اصغر غلامی

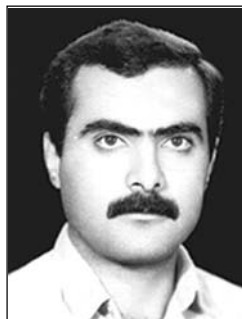
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید حسین فتحی گوهر دانه



مجاهد شهید آسیه فتحی گوهر دانه



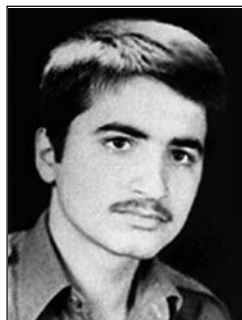
مجاهد شهید حسن فارسی



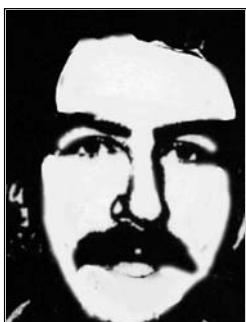
مجاهد شهید حسن فضلی



مجاهد شهید حسن فر قانیان



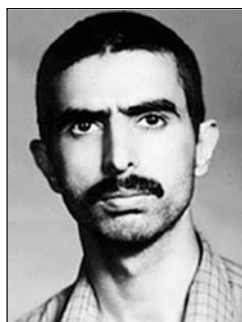
مجاهد شهید محمود فرجی اسکندرانی



مجاهد شهید نادر قلعه ای



مجاهد شهید سکینه فادری



مجاهد شهید عباس فیروزی

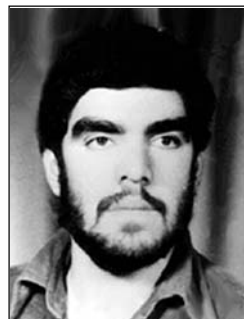
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید غلامرضا کاشانی اقدم



مجاهد شهید ایوب قهرمانی فام



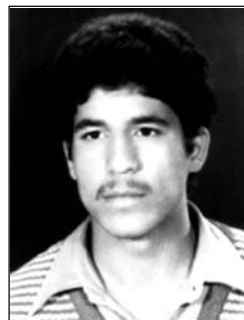
مجاهد شهید منوچهر قندهاری علویجه



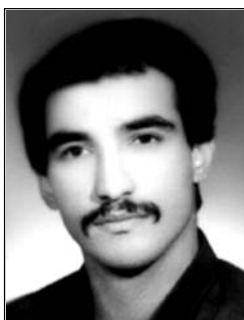
مجاهد شهید هوشنگ کامرانی مهنی



مجاهد شهید نسرین کاکایی



مجاهد شهید رضا کافی



مجاهد شهید مسعود کلاه کج

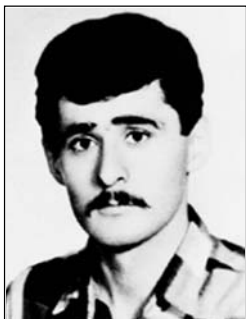


مجاهد شهید ذکریا کریمی مقدم



مجاهد شهید محمد اسماعیل کردجری

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



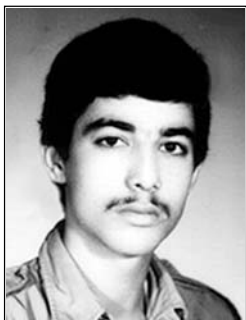
مجاهد شهید جمشید کیوانفر



مجاهد شهید غلامرضا کیاکجوری



مجاهد شهید عزت الله کیا احمدی



مجاهد شهید بهروز گنجی خانی



مجاهد شهید بهروز گنجه ای خسروی



مجاهد شهید پرویز گودرزی

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۵۳۰	محسنی	امیرحسین		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۵۳۱	محسنی	کاظم		۳۰	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۵۳۲	محسنی	یعقوب		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۵۳۳	محسنی	برنج آبادی یحیی	ارومیه	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	تبریز	تیرباران
۲۵۳۴	محسنی	بهیانی محسن	بهیجان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	بهیجان	تیرباران
۲۵۳۵	محمد	طاهر نجار سعید	تهران	۲۹	دیپلم ادبی	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۲۵۳۶	محمد	آبادی رضا		۰		۶۷/۰۷/۰۰	اراک	اعدام
۲۵۳۷	محمد	امینی بهمن		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۵۳۸	محمد	باقر محسن	تهران	۲۵		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۳۹	محمد	پور حجت				۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۴۰	محمد	حسین پور مهدی	مشهد	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۵۴۱	محمد	حسینی حسین	برازجان	۲۷	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰		اعدام
۲۵۴۲	محمد	حسینی محمد	برازجان	۲۷		۶۷/۰۸/۰۰	بوشهر	تیرباران
۲۵۴۳	محمد	خانی سعید	بهبهر	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	شاهرود	تیرباران
۲۵۴۴	محمد	خواه حسین	اراک		دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۴۵	محمد	رحیمی سهیلا	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۴۶	محمد	رحیمی فرنگیس (مهری)	تهران	۳۰	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۴۷	محمد	رضایی عبدالعظیم	اسفرجان اصفهان	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
اسفرجانی (قاسم)								
۲۵۴۸	محمد	زاده رحیم		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۴۹	محمد	زاده شکر	تهران	۳۰	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۵۵۰	محمد	زاده غلامرضا		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۵۵۱	محمد	علیزاده شعبانعلی	قائم شهر	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	بابل	تیرباران
۲۵۵۲	محمد	زاده جمال	رامهرمز	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	اعدام
۲۵۵۳	محمد	زاده صادق	ماکو	۲۲	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	ارومیه	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۵۵۴	محمدنژاد	عبدالعلی			دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	شادگان	حلق آویز
۲۵۵۵	محمدنژاد	هادی	لاهیجان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۵۶	محمدویسی	یونس	کوچصفهان	۲۵		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۵۷	محمدی	احمد	تهران	۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۵۸	محمدی	اسماعیل				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۵۹	محمدی	اصغر				۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۵۶۰	محمدی	بهروز		۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۵۶۱	محمدی	سعید	زنجان	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۵۶۲	محمدی	علی	قم	۳۱	فوق لیسانس	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	اعدام
۲۵۶۳	محمدی	غلام	سروستان	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	اعدام
۲۵۶۴	محمدی	غلامرضا	شاهرود	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شاهرود	اعدام
۲۵۶۵	محمدی	فیروز	مسجدسلیمان	۲۳		۶۷/۰۰/۰۰	مسجدسلیمان	تیرباران
۲۵۶۶	محمدی	محسن	مسجدسلیمان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۵۶۷	محمدی	محسن	کرمان	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	کرمان	تیرباران
۲۵۶۸	محمدی	محمد	مسجدسلیمان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مسجدسلیمان	تیرباران
۲۵۶۹	محمدی	(مرد)				۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۵۷۰	محمدی	مهدی	مسجدسلیمان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مسجدسلیمان	تیرباران
۲۵۷۱	محمدی	میرزا		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۵۷۲	محمدی	مینو	امامزاده هاشم	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	اعدام
۲۵۷۳	محمدی	مینو	قزوین	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۷	قزوین	تیرباران
۲۵۷۴	محمدی ارژنگی	ابوالقاسم	تهران	۴۷	فوق لیسانس	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۷۵	محمدی بهمن آبادی	رضا	تهران	۳۵	لیسانس	۶۷/۰۸/۱۷	اوین	حلق آویز
۲۵۷۶	محمدی بهمن آبادی	مریم	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۵۷۷	محمدی خبازان	اصغر	تهران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۷۸	محمدی رضایی	(مرد)				۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۵۷۹	محمدی زاده	بهمن	کرمان	۰	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	کرمان	تیرباران
۲۵۸۰	محمدی زاده	مهديخت		۰	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوين	اعدام
۲۵۸۱	محمدی سروسناني غلامرضا	سروستان فارس	۳۰	فوق ديپلم	۶۷,۱۱,۰۶	عادل آباد	تیرباران	
۲۵۸۲	محمدی قتادی	سعید	هشتپرطوالش	۲۷	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۲۵۸۳	محمدی گل گلی قبادی دوست خدا سراب لرستان		۲۱	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	پلدختر	تیرباران	
۲۵۸۴	محمدی محب	مصطفی		۳۷		۶۷,۰۵,۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۵۸۵	محمدی میرمقیمی	علی		۳۰	لیسانس	۶۷,۰۹,۰۰	اوين	اعدام
۲۵۸۶	محمدی ور	مهری		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۲۵۸۷	محمدی (جمشیدی) ایرج	بهبهان	۲۷	ديپلم	۶۷,۰۵,۰۰	اوين	انفجار در زندان	
۲۵۸۸	محمدیان	نادر	آبادان	۲۳	ديپلم	۶۷,۰۵,۱۵	اصفهان	تیرباران
۲۵۸۹	محمودآبادی	اکبر		۳۲	فوق ديپلم	۶۷,۰۰,۰۰	شيراز	حلق آویز
۲۵۹۰	محمودزاده	اصغر	بندر انزلی	۲۸	متوسطه	۶۷,۰۰,۰۰		اعدام
۲۵۹۱	محمودزاده	سیاوش		۰	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	تهران	اعدام
۲۵۹۲	محمودزاده					۶۷,۰۷,۱۸	فسا	تیرباران
۲۵۹۳	محمودی	احمد		۰		۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۲۵۹۴	محمودی	ارسطو				۶۷,۰۵,۰۰	اوين	حلق آویز
۲۵۹۵	محمودی	داوود		۲۸	دانشجو	۶۷,۰۵,۰۰	اوين	حلق آویز
۲۵۹۶	محمودی	ساسان	تهران	۲۷	دانش آموز	۶۷,۰۵,۰۰	اوين	حلق آویز
۲۵۹۷	محمودی	غلامعلی		۰		۶۷,۰۹,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۵۹۸	محمودی	محمود	اسدآبادهمدان	۲۹	ديپلم	۶۷,۰۵,۰۴	همدان	تیرباران
۲۵۹۹	محمودی	محمود	اصفهان	۳۲	دانشجو	۶۷,۰۰,۰۰	اوين	تیرباران
۲۶۰۰	محمودی	(مرد)		۲۲		۶۷,۰۸,۰۰	کارون	تیرباران
۲۶۰۱	محمودی	منصور	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷,۰۰,۰۰	اوين	تیرباران
۲۶۰۲	محمودی فرد	عبدالاحد	تهران	۲۷	ديپلم	۶۷,۰۵,۱۲	اوين	حلق آویز
۲۶۰۳	محمودی فر	(مرد)		۰		۶۷,۰۸,۰۰	کرمانشاه	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۶۰۴	محمودیان	علی	ایلام	۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۶۰۵	محيایی	محمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۰۶	مدائن	لیلا	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۶۰۷	مداح (رحمانی)	مهدی	رودباررشت	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۰۸	مدرس کمالی	مهدی	اصفهان	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۶۰۹	مدرسی	(مرد)		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اصطهبانات	اعدام
۲۶۱۰	مدنی	سیدمرتضی	تهران	۲۸	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۱۱	مراثیان	عباس				۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	اعدام
۲۶۱۲	مراثی	رضا	سنقر	۰	دپلم	۶۷/۱۲/۰۰		تیرباران
۲۶۱۳	مرادزاده سروستانی جلال	شیراز	۳۰	دپلم	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران	
۲۶۱۴	مرادی	باقر				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۱۵	مرادی	علی اصغر کرمانشاه	۲۸	دپلم	۶۷/۰۰/۰۰	کرمانشاه	اعدام	
۲۶۱۶	مرادی	قوام	ممسنی	۳۰	دپلم	۶۷/۰۹/۰۲	عادل آباد	تیرباران
۲۶۱۷	مرادی	سهان	قلعه کهنه نورآباد			۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	
۲۶۱۸	مرادی شلال	منیره	مسجد سلیمان	۲۸	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۶۱۹	مرادی فر	محمد باقر برازجان	۲۶	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	عادل آباد	حلق آویز	
۲۶۲۰	مریی	بهرز	تبریز	۲۴	دپلم	۶۷/۰۵/۲۳	تبریز	تیرباران
۲۶۲۱	مرتضای سنجابی	شهریار	کرمانشاه	۲۶	دپلم	۶۷/۰۸/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۲۶۲۲	مرتضوی	رحیم		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۲۳	مرتضوی	سید حسن	اصفهان	۳۱	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۲۴	مرتضوی	سید حسین گیلان	۲۹	لیسانس	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۶۲۵	مرتضوی تزنگی	محمد رضا	تهران	۳۲	دپلم	۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	زیر شکنجه
۲۶۲۶	مرجوعی	شهرام	اردبیل	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۶۲۷	مردانی	مصطفی	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۱	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۶۲۸	مردفر	سلیمان (مصطفی)	تهران	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۲۹	مردمی	جمشید	تبریز	۳۰	سیکل	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز
۲۶۳۰	مرزجی	(مرد)		۰		۶۷/۰۰/۰۰	گنبد کاووس	اعدام
۲۶۳۱	مرشدزاده	رضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	اعدام
۲۶۳۲	مرشدی	شهربابکی محمدعلی	شهربابک	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	کرمان	اعدام
۲۶۳۳	مرندی	مجید		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۳۴	مروتی	عبدالنبی	ایلام	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۸	ایلام	تیرباران
۲۶۳۵	مروتی	محمدنبی	ایلام	۲۴	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	ایلام	تصادف
حین انتقال								
۲۶۳۶	مروج	سیدمحمد شهبازکرکج		۲۷		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۳۷	مریدعلی	علی				۶۷/۰۰/۰۰	دزفول	اعدام
۲۶۳۸	مریدی	منظر	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۳۹	مریدی وطن	محمدباقر آبادان		۳۳		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	حلق آویز
۲۶۴۰	میریانی	بهزاد	سنندج			۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۴۱	میریانی	مهرداد		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۰	اوین	حلق آویز
۲۶۴۲	میریانی	کامران		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۶۴۳	مساوات	امید		۲۴	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۶۴۴	مساوات	محسن	برازجان			۶۷/۰۹/۱۰	بوشهر	اعدام
۲۶۴۵	مساوات	حسن	برازجان	۲۴		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۶۴۶	مستوفی	مهدی		۰		۶۷/۰۹/۰۰		تیرباران
۲۶۴۷	مسجد مکی		زاهدان			۶۷/۰۵/۰۰	زاهدان	تیرباران
۲۶۴۸	مسجدی	اصغر	تهران	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۴۹	مسچی	علی	مشهد	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۶۵۰	مسچی	مسعود		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۶۵۱	مسعودی	سعید	زنجان	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۶۵۲	مسعودی	مسعود	زنجان	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۶۵۳	مسعودی فر	علیرضا	بم	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	انفجار در اوین
۲۶۵۴	مسکین یجارسری	حبیب الله	رودمر	۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۵۵	مسگری	جمشید	گچساران	۰	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	گچساران	تیرباران
۲۶۵۶	مسلخی	ابوالقاسم		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	ارومیه	اعدام
۲۶۵۷	مسلمی	عباس		۳۲		۶۷/۰۰/۰۰	قزوین	اعدام
۲۶۵۸	مسیح	پرویز	گچساران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	گچساران	اعدام
۲۶۵۹	مسیح‌النگرودی	منیژه	لنگرود	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	لنگرود	اعدام
۲۶۶۰	مشاط	محمد	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۶	اوین	حلق آویز
۲۶۶۱	مشاق	محمد		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۶۶۲	مشتاقی	محمود	بابل	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۶۳	مشرف	مجید	قم	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۶۴	مشرف‌الدین	بهرام		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	اعدام
۲۶۶۵	مشعوف	مجید		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۶۶۶	مشعوفی	حمیدرضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۶۷	مشکوة	محمدحسن		۳۸		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
(حجت الاسلام)								
۲۶۶۸	مشکوری	ابوالقاسم	رامسر	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۶۹	مشهدی استرآبادی	سرور	استرآباد مشهد	۳۰	فوق لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۷۰	مشهدی ابراهیم	غلامحسین	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۷۱	مشهدی رضا	محمدعلی	مشهد	۳۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۶۷۲	مشهدی قاسم	اکبر		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۷۳	مشهدی محمدعلی	خراط احمد	تهران	۳۳	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۷۴	مشهولی	منصور		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۶۷۵	مشهولی	ناصر		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۶۷۶	مصدق فر	(مرد)	اصفهان			۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	اعدام
۲۶۷۷	مصطفوی	علی	تهران	۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۶۷۸	مصطفوی	کیوان		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۶۷۹	مصطفوی خونی رحیم				دکتر	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۶۸۰	مصلحی	منصوره	تهران	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۶۸۱	مصلی	فرحناز		۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۶۸۲	مصیب پور	جعفر	هشتپرطوالش	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۸۳	مطلوب پسند	عزیز	کوچصفهان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰		اعدام
۲۶۸۴	مطهری	کیومرث		۰		۶۷/۰۵/۰۰		حلق آویز
۲۶۸۵	مظاهر	ابراهیم	همدان	۰		۶۷/۱۰/۱۶	تهران	اعدام
۲۶۸۶	مظاهری	سعید	کلهروداصفهان	۳۳	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۲	اصفهان	تیرباران
۲۶۸۷	مظفری	احمد	تهران	۲۴		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۶۸۸	مظفری	حشمت	اسلام آبادغرب	۰	ابتدایی	۶۷/۰۷/۰۶	اسلام آباد	حلق آویز
۲۶۸۹	مظفری	محمدرضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۶۹۰	معادی	رضا		۰		۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۶۹۱	معبودی	حجت الله	همدان	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۶۹۲	معبودی	حسن		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۹۳	معبودی	علیرضا	زنجان	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۶۹۴	معبودی	عزت		۲۱		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۶۹۵	معتمد	فرشته	رشت	۱۹		۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۲۶۹۶	معدلی	کاووس	لارستان فارس	۳۸	دیپلم	۶۷/۱۰/۱۰	عادل آباد	تیرباران
۲۶۹۷	معروف خانی	مجید	شهریارکرج	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۲۶۹۸	معروف خانی	احمد	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۶/۱۳	اوین	تیرباران
۲۶۹۹	معزنی	خداداد	کازرون	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	علی آبادشیراز	تیرباران
۲۷۰۰	معزی	اشرف	خوی	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۷۰۱	معزی	حسن	خوی	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	ارومیه	حلق آویز
۲۷۰۲	معزی	علی	خوی	۰		۶۷/۰۰/۰۰	خوی	تیرباران
۲۷۰۳	معزی	محمد	خوی	۰		۶۷/۰۰/۰۰	خوی	تیرباران
۲۷۰۴	معزی اسماعیلی	بهزاد		۳۱	دپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۰۵	معصومی	حسین	بافت کرمان	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۸	وکیل آباد	حلق آویز
۲۷۰۶	معصومی	رضا		۰	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	اعدام
۲۷۰۷	معصومی گودرزی	حمیدرضا	بروجرد	۳۱	دپلم	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۲۷۰۸	معظمی گودرزی	میرزاعلی	بروجرد	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۷/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۰۹	معلمیان	خداداد		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۱۰	معلمیان	عبدالرضا				۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۷۱۱	معمار	اکبر	داراب	۰		۶۷/۰۸/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۷۱۲	معمارن کاشانی	افشین	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۱۳	معمولی کارگر	محمد	تهران	۲۵	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۱۴	معنوی	سعید	فیروزآباد فارس	۲۰	دپلم	۶۷/۱۱/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۷۱۵	معیری	حمیدرضا	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۱۶	معین	(زن)		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۱۷	معین			۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۷۱۸	معینی	رضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۱۹	مفتاحی	مهران	خوزستان	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۷۲۰	مفخم	مجید	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۲۱	مقبلی	مسعود	تهران	۲۶	دپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۲۲	مقبلی	فرشید(فرید)		۰		۶۷/۰۹/۱۰	اوین	تیرباران
۲۷۲۳	مقدم	علی	سبزوار	۲۴	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۷۲۴	مقدم	محمد	سبزوار	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۷۲۵	مقدم	حمید	تهران	۳۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۷۲۶	مقدم	سیدعلی اکبر		۰		۶۷/۰۷/۰۷	کرج	تیرباران
۲۷۲۷	مقدم	قاسم	سبزوار	۲۹	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	سبزوار	تیرباران
۲۷۲۸	مقرب	(زن)	تهران			۶۷/۰۵/۰۶	تهران	حلق آویز
۲۷۲۹	مقرب	علی اکبر	تهران	۳۰		۶۷/۰۵/۰۶	تهران	حلق آویز
۲۷۳۰	مقصودی	قاسم علی	تهران	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۳۱	مقصودی	مرد(سرگرد)		۵۵		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۷۳۲	مقیم	سعید	همدان	۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۳۳	مقیم	قادیکلای کریم الله(فرامرز)	قائم شهر	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۳۴	مکوندی	بیژن	مسجدسلیمان	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۷۳۵	مکوندی	علی حسین هفتکل		۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۷۳۶	ملاحی	کریم الله	نوکنده بندرگز	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۷۳۷	ملازاده	یحیی	اردبیل	۲۹	متوسطه	۶۷/۱۱/۰۰	اردبیل	تیرباران
۲۷۳۸	ملاعباس	اصفهان	اصفهان	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۳۹	ملاعبدالحسینی	علی اکبر	تهران	۳۵	لیسانس	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۴۰	ملاعبدالحسینی	مرتضی	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۴۱	ملایری	علی(آصف)	شهریارکرج	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۱	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۴۲	ملایری	مهوش	تهران	۲۴	فوق دیپلم	۶۷/۱۲/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۴۳	ملکوتی	منصور	اصفهان	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۵	اصفهان	تیرباران
۲۷۴۴	ملکی	اسدالله	سنقرکلیایی	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۴۵	ملکی	شمس الله	آناهیتا کرمانشاه	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	کرمانشاه	حلق آویز
۲۷۴۶	ملکی	عین الله	کرمانشاه	۰	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	دیزل آباد	اعدام
۲۷۴۷	ملکی	مریم	شاهرود	۲۶	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	شاهرود	تیرباران
۲۷۴۸	ملکی انارکی	سعید	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۴۹	ملکی انارکی	مجید	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۵۰	ملکیان	جواد		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۷۵۱	مناجات زاده	مجید	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۵۲	منافی	کاظم	اصفهان	۰		۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۷۵۳	منبری	محمد	تهران	۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۵۴	منتظری	محمود	رامسر	۰		۶۷/۰۹/۰۰	ارومیه	تیرباران
۲۷۵۵	منتظری	مرتضی		۲۲	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	وکیل آباد	اعدام
۲۷۵۶	منصوری	ستار	اهر	۳۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	تبریز	اعدام
۲۷۵۷	منصوری	سودابه	اراک	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۷۵۸	منصوری	ناصر	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۵۹	منصوری	(مرد)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۷۶۰	منصوریان	(مرد)	گرگان	۳۲		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۶۱	منصوریان طبائی	کمال الدین نورآباد ممسنی		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۲	عادل آباد	تیرباران
۲۷۶۲	منعم			۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۶۳	موحدی	مسعود	بابل	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	بابل	تیرباران
۲۷۶۴	مودب	حسن	داراب	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اصطهبانات	تیرباران
۲۷۶۵	مودی	خلیل	مودبیرجند	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۷۶۶	موسوی	اشرف	تهران	۳۴	فوق دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۶۷	موسوی	رحیم	پره سرهشتر	۰		۶۷/۰۵/۰۰	رشت	اعدام
۲۷۶۸	موسوی	(زن)	جهرم	۲۰	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۷۶۹	موسوی	سید جمشید	صومعه سرا	۰		۶۷/۰۵/۰۰	صومعه سرا	اعدام
۲۷۷۰	موسوی	مهدی	قائم شهر	۰		۶۷/۰۶/۰۰	گرگان	اعدام
۲۷۷۱	موسوی	سید عباس		۰		۶۷/۰۷/۰۷	کرج	تیرباران
۲۷۷۲	موسوی فرد	سید ناصر	اراک	۲۶	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	اراک	تیرباران
۲۷۷۳	موسوی نژاد	رضا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۷۴	موسویان دهکردی	علیرضا	دهکرد شهرکرد	۳۳	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	تیرباران
۲۷۷۵	موسویان (موسوی)	سید محمود	شهرکرد	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۱	اصفهان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۷۷۶	موسی پور لقمجانی	بهمن	بابل	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۲	اوین	حلق آویز
۲۷۷۷	موسی خانی	موسی (همایون)	زرقان مرند	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۷۷۸	موقر مقدم	اصغر	فوجان	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۱۵	وکیل آباد	حلق آویز
۲۷۷۹	موقر مقدم	غلامحسین	فوجان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۷۸۰	موکدی	حسین	سنگسر سمنان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۱	سمنان	حلق آویز
۲۷۸۱	مولایی	عباس	قم	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۷۸۲	مهاجر	حسن (رضا)	قائن	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۷۸۳	مهاجر	مریم	زنجان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۸۴	مهاجر ایرملو	حمیدرضا	تهران	۲۶	هنرستان	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۸۵	مهاجری علی	(محمدرضا)	اصفهان	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	تیرباران
۲۷۸۶	مهدوی	عبدالمجید	سعدآبادیرازجان	۳۵	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۸۷	مهدوی آبکناری	محسن	آبکنارانزلی	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۸۸	مهدی	فریدون		۲۶		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۷۸۹	مهدی پور	اسماعیل	رشت	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۷۹۰	مهدی پور	سیروس	مسجد سلیمان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اصفهان	اعدام
۲۷۹۱	مهدی پور	محمد (مهدی)	لاهیجان	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	لاهیجان	تیرباران
۲۷۹۲	مهدی زاده	احمد		۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۷۹۳	مهدی زاده	(زن)		۱۸	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	رودسر	تیرباران
۲۷۹۴	مهدی زاده	علیرضا	رشت	۲۷	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۷۹۵	مهدی زاده	فرهاد		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۹۶	مهدی زاده	مجید	آستانه اشرفیه	۲۵	متوسطه	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۲۷۹۷	مهرابیان	علی		۰		۶۷/۰۹/۰۰	تهران	تیرباران
۲۷۹۸	مهرانی	محسن		۳۱	دکتر	۶۷/۰۷/۰۰	گرگان	تیرباران
۲۷۹۹	مهرپور	بهروز	رودسر	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۰۰	مهرچین	عمران		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۸۰۱	مهریزی	مجید		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۰۲	مهرور	سعید	سندج	۲۴		۶۷/۰۰/۰۰	چالوس	اعدام
۲۸۰۳	مهری پور	محمد		۲۸		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۲۸۰۴	مهریزی	حمیدرضا	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۰۵	مهیمنی	جعفر	بابل	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	ساری	تیرباران
۲۸۰۶	میاحی	حبیب	اهواز			۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۸۰۷	میاحی	(زن)	اهواز			۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	اعدام
۲۸۰۸	میاحی	زن	اهواز	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۸۰۹	میانه	داریوش	تهران	۲۵		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۸۱۰	میرجعفری	فرشاد	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۱۱	میرمحمدی	سیدمرتضی		۴۰		۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۸۱۲	میراثیان	عباس	آبادان	۲۵		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۸۱۳	میرآب زاده	محسن	تهران	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۱۴	میرآلی	عابدین	اندیشک	۲۳		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۸۱۵	میرباقری	سید اسماعیل	برازجان	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۸/۱۵	اوین	تیرباران
۲۸۱۶	میرحسینی	سروستانی	سیدفرج الله	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۲۸	عادل آباد	تیرباران
۲۸۱۷	میردریگوند	رحیم	حسینیه لرستان	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	حلق آویز
۲۸۱۸	میرزائی	پرویز	آستانه اشرفیه	۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۷	رشت	حلق آویز
۲۸۱۹	میرزائی	حجت الله	ورامین	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۲۰	میرزائی	حسین	همدان	۳۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۰	اوین	تیرباران
۲۸۲۱	میرزائی	رضا	اردبیل		دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اسلام آباد	حلق آویز
۲۸۲۲	میرزائی	زهرا	اهواز	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران
۲۸۲۳	میرزائی	محسن	زنجان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	زنجان	تیرباران
۲۸۲۴	میرزائی	مصطفی	گنج تپه همدان	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۲۰	اوین	تیرباران
۲۸۲۵	میرزائی	معصومه	همدان	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	همدان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت	
۲۸۲۶	میرزائی	شهناز	همدان	۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	همدان	حلق آویز	
۲۸۲۷	میرزائی (علویچه)	احمد	اصفهان	۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۲۸	میرزائی اشکیکی	کورس	رشت	۲۱	راهنمایی	۶۷/۰۸/۱۹	رشت	تیرباران	
۲۸۲۹	میرزائی اشکیکی	کورس	رشت	۲۲	راهنمایی	۶۷/۰۸/۱۹	رشت	تیرباران	
۲۸۳۰	میرزائی گودرزی	قاسم(پلنگ)	اراک	۳۵	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	اراک	تیرباران	
۲۸۳۱	میرزاده	محمدرضا	آبادان	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۲۸۳۲	میرزاده			۰		۶۷/۰۹/۰۰	اوین	اعدام	
۲۸۳۳	میرزازاده	(مرد)		۰	دانشجو	۶۷/۰۸/۰۰	کرج	تیرباران	
۲۸۳۴	میرزامحمدی	محمد	اراک	۶۴	سیکل	۶۷/۰۸/۰۰	اراک	تیرباران	
۲۸۳۵	میرساردو	لطف علی	جیرفت	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	کرمان	تیرباران	
۲۸۳۶	میرسیدی عنبران	حمید	مشهد	۳۱	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۱	اوین	تیرباران	
۲۸۳۷	میرشاهی	علی	مشهد	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز	
۲۸۳۸	میرشهیدی	جمشید	مشهد	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز	
۲۸۳۹	میرفاروق	سیدمحمد	رشت	۳۳	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۲۸۴۰	میرفخرایی	(مرد)	تهران	۴۳		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران	
۲۸۴۱	میرقلاوند	عبدالله	حسینیه لرستان	۰		۶۷/۰۰/۰۰	خرم آباد	اعدام	
۲۸۴۲	میرکریمی	رضا	گرگان	۴۰	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۳	گرگان	تیرباران	
۲۸۴۳	میرمحمدی	امیر	قائم شهر	۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	اعدام	
۲۸۴۴	میرمحمدی	سیدمرتضی	تهران	۴۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران	
۲۸۴۵	میرمحمدی	برنجستانکی	سیدعقیل	قائم شهر	۳۴	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۴۶	میر(مهر)	محمدی	تهران	۳۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز	
۲۸۴۷	میرمرادی	منیره	اهواز	۰		۶۷/۰۹/۰۰	اهواز	تیرباران	
۲۸۴۸	میرمصطفاجی	حاجی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز	
۲۸۴۹	میرمصطفائی	حاجی	زنجان	۵۰		۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز	
۲۸۵۰	میرمعصومی	رضا	لاهیجان	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۰	گوهردشت	حلق آویز	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۸۵۱	میرواسع	محمدعلی		۲۹		۶۷/۰۹/۱۱	رشت	تیرباران
۲۸۵۲	میروهابزاده			۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۸۵۳	میرهادی	کیومرث	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۵۴	میکائیل	حمید		۰		۶۷/۰۰/۰۰		تیرباران
۲۸۵۵	میمت	محمود	تهران	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۵۶	مینایی	خلیل (سرگرد)		۳۵		۶۷/۰۹/۱۶	تهران	تیرباران
۲۸۵۷	نادر	عبدالله	ایلام	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	ایلام	تیرباران
۲۸۵۸	نادر	منوچهر	سوادکوه	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۵۹	نادر	(مرد)	شهری	۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۸۶۰	نادر نیا	مجید	مشهد	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۲۸۶۱	ناصری	محمود		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۶۲	ناصری	شاهرخ	ایلام	۲۷	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۸۶۳	ناصری	منوچهر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۸۶۴	ناصری رازلیقی	مسعود	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۶۵	ناصریان	محمود		۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۲	اوین	حلق آویز
۲۸۶۶	ناطق	قاسم				۶۷/۰۰/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۸۶۷	ناظری	جواد	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۶۸	ناظری	منوچهر	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۸۶۹	ناظری	رضا		۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۱	کاشان	تیرباران
۲۸۷۰	ناظری فینی	زهرا	کاشان	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۲۸۷۱	ناظری فینی	محمدرضا	کاشان	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۲۸۷۲	ناظم البکاء	اسکندر	شمال	۲۸	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۷۳	ناظمی	یدالله (علی)	همدان		متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۸۷۴	ناظمی	(مرد)		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گلپایگان	تیرباران
۲۸۷۵	ناظمی (عبدالله زاده)	روح الله	ایلام	۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ایلام	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۸۷۶	نام آور	علی	۰	۰	شیراز	۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	
۲۸۷۷	نامدار	علی اشرف	۳۳	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۷۸	نامدار	فرح اراک	۲۱	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	اراک	تیرباران	
۲۸۷۹	نامدار	گلی	۰	۰	تبریز	۶۷/۰۶/۰۰	تیرباران	
۲۸۸۰	نامدار ملایری	حسین اراک	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اراک	تیرباران	
۲۸۸۱	نامدار اکبری	غلامرضا تبریز	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز	
۲۸۸۲	نامداری مسجدی شاهرخ	مسجد سلیمان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران	
۲۸۸۳	نامور	سیف الدین (بهروز)	اردبیل	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۶	اوین	حلق آویز
۲۸۸۴	نامور	ناهید	۰	۰	گوهردشت	۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۲۸۸۵	نامور	نسرتین	۰	۰	گوهردشت	۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۲۸۸۶	نامور	هاجر سنقر	۲۷	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۲۸۸۷	نانسا	منصوره تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۸۸	نانکلی	سیمین	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۸۹	نانکلی	فرح قزوین	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران	
۲۸۹۰	نبوی	میرفرح میانه	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	اعدام	
۲۸۹۱	نجاتی	مجید مشهد	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	مشهد	حلق آویز	
۲۸۹۲	نجاتی محرمی	امین بجنورد	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	وکیل آباد	حلق آویز	
۲۸۹۳	نجاتی کتمجانی	سیدحسین بندرانزلی	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۹۴	نجاریان	ابراهیم	۰	۰	تهران	۶۷/۰۶/۰۰	تیرباران	
۲۸۹۵	نجف آبادی	فاطمه	۰	۰	تهران	۶۷/۰۰/۰۰	تیرباران	
۲۸۹۶	نجف آبادی	فندالله	۰	۰	تهران	۶۷/۰۰/۰۰	اعدام	
۲۸۹۷	نجف قلبان	اکبر (علی) تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۸۹۸	نجفی	اکبر آذربایجان	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام	
۲۸۹۹	نجفی	حسین خوزستان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۲۹۰۰	نجفی	سعید	۰	۰	۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران	

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۹۰۱	نجفی	صفر	سرکوبه خمین	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اراک	تیرباران
۲۹۰۲	نجفی (ملکی)	محتاج		۲۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	کرمانشاه	حلق آویز
۲۹۰۳	نجفی آزاد	عابدین		۰		۶۷/۰۰/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۹۰۴	نخعی	اکبر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۲۹۰۵	نخعی	حمید				۶۷/۰۸/۰۰	فسا	اعدام
۲۹۰۶	ندافیان	سعید	رامسر	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۷/۰۰	تنکابن	تیرباران
۲۹۰۷	ندیمی	جواد	کرمانشاه	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۰۸	ندیمی	(مرد)		۴۰		۶۷/۰۰/۰۰	دیزل آباد	حلق آویز
۲۹۰۹	نریمانی	رامین	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۱۰	نساج	محمود		۳۱	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۹۱۱	نسی	اعظم السادات	کرمانشاه	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۷	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۱۲	نسیم	فخری	اصفهان	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۹۱۳	نشاطی	علی	تهران	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۱۴	نصاری	کاوه	کرج	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۱۵	نصرآبادی	مجید	سبزوار	۲۵	راهنمایی	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۹۱۶	نصرآبادی	نصر		۰	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	اعدام
۲۹۱۷	نصرالهی	ایرج		۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	حلق آویز
۲۹۱۸	نصرتی	فرزین	شهریارکرج	۳۴	دکتر	۶۷/۰۵/۱۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۱۹	نصرتی خوشرو	احمد (مراد)	لامیجان	۲۵		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۲۰	نصری	سید محمد مهدی	همدان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	همدان	تیرباران
۲۹۲۱	نصری	قدرت		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۹۲۲	نصوری	پوران	کرمانشاه	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۲۳	نصیرمقدم	نظر	پلدختر لرستان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۸	خرم آباد	تیرباران
۲۹۲۴	نصیری	جواد	مشهد	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۲۵	مشهد	حلق آویز
۲۹۲۵	نصیری	حسین	تهران	۰		۶۷/۱۱/۰۰	تهران	اعدام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۹۲۶	نصیری	صابر	آبکنار انزلی	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	انزلی	تیرباران
۲۹۲۷	نصیری	(مرد)	مشهد	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۲۹۲۸	نظام پسند	حسن	کوچصفهان رشت	۲۷	فوق دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۹۲۹	نظام زاده	(مرد)		۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	اعدام
۲۹۳۰	نظر علی زاده	فریدون	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۲۹۳۱	نظر علی کسمائی	محمود	صومعه سرا		دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۳۲	نظری	احمد	ملایر	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	همدان	تیرباران
۲۹۳۳	نظری	حمزه	املش رودسر	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رودسر	تیرباران
۲۹۳۴	نظمی	عباس	خوی	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	ارومیه	تیرباران
۲۹۳۵	نظیری خامنه	خسرو		۲۸	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۳۶	نعلبندی	احمد	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۳۷	نعمت الهی	عباس	تهران	۱۹	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۲۹۳۸	نعمت بخش	رضا	اصفهان	۲۳		۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۹۳۹	نعمتی	فرزین		۳۸	دکتر	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۹۴۰	نعمتی	قنبر	طالقان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۴۱	نعمتی			۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۹۴۲	نعمتی الهی عرب	امیر		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۴۳	نعمتی راد	محمدرضا سبزواری		۲۷		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۹۴۴	نعمتی زاده	موسی	ایلام	۳۵	لیسانس	۶۷/۰۶/۳۰	ایلام	تیرباران
۲۹۴۵	نعمتی عرب	محمدرضا تهران		۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۴۶	نعمتی (ورکی)	فرشید (نقی) قزوین		۲۴		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۴۷	نعمیم	محمدرضا تهران		۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اوین	حلق آویز
۲۹۴۸	نفتی			۰		۶۷/۰۰/۰۰	تاکستان	تیرباران
۲۹۴۹	نقاش زاده	مسعود	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۵۰	نقوی	(مرد)	بجنورد	۲۸		۶۷/۰۰/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۹۵۱	نقی پورامیرزادی	غلامرضا		۳۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۱۶	وکیل آباد	حلق آویز
۲۹۵۲	نقی نژاد	مجتبی	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۹۵۳	نگهبان	حسین	رشت	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز
۲۹۵۴	نمکیان	حبیب الله	اراک	۰	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اراک	اعدام
۲۹۵۵	نمکیان	محمدحسن	اراک	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	اراک	تیرباران
۲۹۵۶	نمونه خواه	اصغر	تبریز	۲۱	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۳	تبریز	تیرباران
۲۹۵۷	نوابی	اشرف		۰		۶۷/۰۰/۰۰	همدان	حلق آویز
۲۹۵۸	نوذری	حبیب الله	فهلایان حسنی	۰		۶۷/۰۸/۰۰		اعدام
۲۹۵۹	نورائی	جهانگیر	کوهدشت لرستان	۲۵	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	خرم آباد	تیرباران
۲۹۶۰	نورائی جوان	محمد	تهران	۲۶		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۶۱	نورامین	احمدرضا	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۲	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۶۲	نورایی مطلق	علی	اصفهان	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۲۹۶۳	نوربخش	فرهاد		۲۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	زیر شکنجه
۲۹۶۴	نورمحمدنوری	پروانه	نورمازندران	۳۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۶۵	نورمحمدنوری	صالحه(ساقی)	نورمازندران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۶۶	نورمحمدی	اسماعیل	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۶۷	نورمحمدی	زیدالله	سراب	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۶۸	نورمحمدی	منصور		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۶۹	نوروزی	اسماعیل	زرقان	۳۸	فوق دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۹۷۰	نوروزی	تقی	رودسر	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۷۱	نوروزی	طهمورث	صومعه سرا	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۷۲	نوروزی	علی		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۷۳	نوروزی	فریدون		۱۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	اعدام
۲۹۷۴	نوروزی	کاظم		۲۵		۶۷/۰۹/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۹۷۵	نوروزی	کیانوش	کرج	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۲۹۷۶	نوروزی	محمد	شهریار	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۷۷	نوروزی	(مرد)	زرقان	۳۴		۶۷/۰۰/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۲۹۷۸	نوروزی	ناصر	تهران	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۷۹	نوروزی	محمدرضا ارومیه		۳۱	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	ارومیه	اعدام
۲۹۸۰	نوروزی	مصطفی		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۲۹۸۱	نوروزی	مهدی	تهران	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۲۹۸۲	نوری	احمد		۲۷		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۲۹۸۳	نوری	عادل	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۲۵	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۸۴	نوری	عطاالله	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	اعدام
۲۹۸۵	نوری	علی	لارستان	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۲۹۸۶	نوری	غلام	کرمانشاه	۲۶		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۲۹۸۷	نوری	فدرت الله	تهران	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۸۸	نوری	محمد	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۸۹	نوری	محمدشفیع (شاهرخ)		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اراک	اعدام
۲۹۹۰	نوری	محمود				۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۲۹۹۱	نوری	جلال	کرمانشاه	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۲۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۹۲	نوری	حسین	۰	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران		
۲۹۹۳	نوری	سیدحیدر قم		۳۸	سیکل	۶۷/۱۱/۰۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۹۴	نوری	علی		۰		۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران
۲۹۹۵	نوری	نرگس	ارومیه	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	ارومیه	تیرباران
۲۹۹۶	نوری	نعیم		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	اعدام
۲۹۹۷	نوری نیک	محمد	تهران	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۸	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۹۸	نوری نیک	مهناز	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۷/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۲۹۹۹	نوعپور	محمد	تهران	۲۷		۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز

درملاء عام

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۰۰	نیاجلیلی	جعفر	لاهیجان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۰۱	نیاکان	احمد	کازرون	۳۱	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	کازرون	تیرباران
۳۰۰۲	نیاکان	حسین	تهران	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۲۲	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۰۳	نیاکان	زهرا	تهران	۱۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	ارومیه	تیرباران
۳۰۰۴	نیاوند	عبدالله		۰		۶۷/۰۷/۰۰	تهران	اعدام
۳۰۰۵	نیایش	مسعود		۰		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۰۶	نیرومند	حمید		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۳۰۰۷	نیرومند	حمید		۱۸	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	کازرون	تیرباران
۳۰۰۸	نیری	ناصر	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	تهران	حلق آویز
۳۰۰۹	نیک اندام	(مرد)	کنگاور	۲۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰		حلق آویز
درملاء عام								
۳۰۱۰	نیک بین	محمدعلی	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۲۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۱۱	نیک پورفرخ	همایون	تهران	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۱۲	نیک خواه	ابراهیم	کوچصفهان	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	رشت	اعدام
۳۰۱۳	نیک خویی	حجت الله	همدان	۲۴		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۱۴	نیک روش	اسماعیل		۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گرگان	انفجار با گاز
به صورت جمعی								
۳۰۱۵	نیک فر	علی	شلمان رودسر	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۳۰۱۶	نیک فر	محمد رضا	رودسر	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۳۰۱۷	نیک فر	احمد	رودسر	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۳۰۱۸	نیک کار	علیرضا	آباده	۲۴		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۳۰۱۹	نیک کار	محمد		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰		اعدام
۳۰۲۰	نیک نام	علی	نورآباد ممسنی	۲۵	دانشجو	۶۷/۰۹/۰۲	عادل آباد	تیرباران
۳۰۲۱	نیک نام	محمد	ممسنی	۲۴		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۳۰۲۲	نیک خواه	فیروز	میانه	۲۷	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۲۳	نیکخواه	علی		۰		۶۷/۰۹/۰۰	تیرباران	
۳۰۲۴	نیکخویی	حجت	همدان	۲۴		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۲۵	نیکو	حسین	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۲۶	نیکو	فریبا	تهران	۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۲۷	نیکوآقبال تک	فاطمه زهرا	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۲۸	نیکوپوردیلمی	علی اصغر	اهواز	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	اعدام
۳۰۲۹	نیلغاز	خیرالله (رشید)	شهریارکرج	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۳۰	واحدی	مریم (فخری)	رشت	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۳۰۳۱	واصفی	شاهین	آبادان	۲۵	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اهواز	تیرباران
۳۰۳۲	واعظ زاده	سیدمحسن	بابل	۲۸	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	بابل	تیرباران
۳۰۳۳	واعظی	طاهر	هشترودمیانه	۳۲	دکتر	۶۷/۰۹/۰۰	زنجان	تیرباران
۳۰۳۴	وثوق آبکناری	حمیدرضا	بندرانزلی		دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۳۵	وثوقیان	محمد مهدی	گلپایگان	۲۹	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۳۶	وثیق	کاظم		۲۷		۶۷/۱۱/۰۰	اردبیل	اعدام
۳۰۳۷	وحیدیان	جواد	بابل	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	ساری	تیرباران
۳۰۳۸	وخشوری	اصغر		۲۶	راهنمایی	۶۷/۰۸/۰۰	بندرانزلی	تیرباران
۳۰۳۹	ورپشتی	کبری	شهرکرد	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۳۰۴۰	وزیران ثانی (وزیری)	محمد	تهران	۳۴	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۷	اوین	حلق آویز
۳۰۴۱	وزیری	حسینعلی	ترکمن صحرا	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	مشهد	حلق آویز
۳۰۴۲	وزیری فر	علیرضا	گرمسار	۳۱	فوق دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	سمنان	تیرباران
۳۰۴۳	وزین	محمد محسن	تهران	۳۴	لیسانس	۶۷/۰۶/۰۵	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۴۴	وصفی	سیدعلی	رشت	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۴۵	وطن پرست	منوچهر	جهرم	۲۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۳۰۴۶	وفا	علیرضا		۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۴۷	وفائی	قاسم		۰		۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۴۸	وفائی زاده	فرح	تهران	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۴۹	وکیلی	مسعود	قوچان	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	وکیل آباد	حلق آویز
۳۰۵۰	وکیلی راد	محمد	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۵۱	ولی وند	وحید	مسجد سلیمان *			۶۷/۰۷/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۳۰۵۲	وهاب زاده	احمد علی	تهران	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۵	اوین	حلق آویز
۳۰۵۳	هادی بیگی	بهزاد	کرمانشاه	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۳۰۵۴	هادی پور	سید احمد		۳۷	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	اهواز	اعدام
۳۰۵۵	هادی پور	سید حمید (نفس الدین)	شوشتر	۳۷	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	اهواز	حلق آویز
۳۰۵۶	هادی زاده	مرتضی	اهواز	۲۲	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اهواز	تیرباران
۳۰۵۷	هادیان	کریم	نهاوند	۳۱	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	همدان	حلق آویز
۳۰۵۸	هادیان	حمید رضا		۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۵۹	هادیان	هادی	نهاوند	۲۳		۶۷/۰۰/۰۰	همدان	تیرباران
۳۰۶۰	هادی خانلو	امیر هوشنگ	ارومیه	۶۲	سیکل	۶۷/۰۷/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۶۱	هادی خانلو	بیژن		۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۳۰۶۲	هاشم پور	صدرالله	شیراز	۰		۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۳۰۶۳	هاشمی	امیر	تبریز	۲۸	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰		حلق آویز
در ملاء عام								
۳۰۶۴	هاشمی	امیر	فسا	۲۸		۶۷/۰۰/۰۰	فسا	اعدام
۳۰۶۵	هاشمی	پروین		۲۷	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز
۳۰۶۶	هاشمی	پریوش	تهران	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۶۷	هاشمی	سعید	تهران	۲۶	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۶۸	هاشمی	سید جعفر (طاهر)	تربت حیدریه	۳۰		۶۷/۰۵/۰۸	گوهر دشت	حلق آویز
۳۰۶۹	هاشمی	محمد		۰		۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۷۰	هاشمی	مهديخت	تهران	۰	دانشجو	۶۷/۰۹/۱۷	اوین	حلق آویز
۳۰۷۱	هاشمی	ناصر		۲۲		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۷۲	هاشمی	حسین	نوشهر	۲۲		۶۷/۰۶/۰۰	نوشهر	تیرباران
۳۰۷۳	هاشمی	مرتضی	اصفهان	۲۶		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۳۰۷۴	هاشمی باجگیرانی	سید جمشید	آبادان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۱۳	اصفهان	تیرباران
۳۰۷۵	هاشمی نسب	مجتبی	تهران			۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۷۶	هاشمیان	ابوالفضل	قزوین	۲۴	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	قزوین	تیرباران
۳۰۷۷	هاشمیان	حبیب		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۳۰۷۸	هاشمیان	محمد	قزوین	۳۳	لیسانس	۶۷/۱۰/۰۰	اوین	انفجار در زندان
۳۰۷۹	هاشمیان	مینا	قزوین	۱۷	دانش آموز	۶۷/۰۷/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۳۰۸۰	هاشمیان		قزوین	۰		۶۷/۰۰/۰۰	قزوین	تیرباران
۳۰۸۱	هاوشکی	رضا	شهربابک	۲۲	متوسطه	۶۷/۰۹/۰۰	کرمان	اعدام
۳۰۸۲	هجرتی	میرزمان	آستانه اشرفیه	۲۹	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	رشت	تیرباران
۳۰۸۳	هداوند میرزائی	روح الله	ورامین	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۸۴	هدایتی	سیدرضا	لاهیجان	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گیلان	حلق آویز
۳۰۸۵	هدایتی	محمد	شمال	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۸۶	هشت و چهار	علی	آبادان	۲۴		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۸۷	هلاکوئی	سهراب	اصفهان	۴۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اصفهان	تیرباران
۳۰۸۸	همایونی	پرویز	زنجان	۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	زنجان	تیرباران
۳۰۸۹	همایونی راد	مهدی		۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۰۹۰	همتی	اقدس	سمنان	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	سمنان	تیرباران
۳۰۹۱	همتی	پروین	سمنان	۲۱		۶۷/۰۰/۰۰	سمنان	اعدام
۳۰۹۲	همتی	حمیدرضا	تهران	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۰۹۳	همدانی	حسن	سنندج	۳۳	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	همدان	تیرباران
۳۰۹۴	همدانی	فرهاد	کرد	۱۷	دانش آموز	۶۷/۰۵/۱۵	کردغرب	حلق آویز
۳۰۹۵	همدانی فراز	مرتضی	همدان	۲۹	فوق دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۳۰۹۶	هندیجانی	فرید	ماهشهر	۰		۶۷/۰۵/۰۰	رشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۰۹۷	هواکشیان	قدسیه (حمیده)	اصفهان	۳۰	لیسانس	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۳۰۹۸	هوشمند	امان‌الله (بهمن)	بلغان لارستان	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	شیراز	تیرباران
۳۰۹۹	هوشمند	جعفر	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۱۰۰	هوشمند	اسماعیل	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۰۱	هوشمند	حجت‌الله خمیران	انزلی	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	رشت	تیرباران
۳۱۰۲	هوشمند	فرشید		۰		۶۷/۰۵/۰۵	گوهردشت	اعدام
۳۱۰۳	هوشنگی	(زن)		۰		۶۷/۰۸/۰۰	کرمانشاه	تیرباران
۳۱۰۴	هوشی	محمود	تبریز	۲۳	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	تبریز	حلق آویز
۳۱۰۵	هویدا	مهران	تهران	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۹	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۰۶	هیتی	احمد	کرمانشاه	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	کرمانشاه	اعدام
۳۱۰۷	هیتی	نصرت	کرمانشاه	۰	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	کرمانشاه	اعدام
۳۱۰۸	هیبدی	یوسف	اهواز	۳۶		۶۷/۰۰/۰۰	مسجد سلیمان	اعدام
۳۱۰۹	یادگار	محمود	همدان	۳۰	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	همدان	اعدام
۳۱۱۰	یادگاری	جهانگیر		۲۴	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	کرد	تیرباران
۳۱۱۱	یاراحمدی	هوشنگ		۰		۶۷/۰۵/۱۳	اوین	اعدام
۳۱۱۲	یاقوتی	محمد	صومعه سرا	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	صومعه سرا	تیرباران
۳۱۱۳	یاوری	کیانوش	آبکنار انزلی	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۱۱۴	یداللهی	(زن)	اصفهان	۲۱		۶۷/۰۰/۰۰	اصفهان	اعدام
۳۱۱۵	یزدانی پورطالمی مهدی	رشت	رشت	۳۳	لیسانس	۶۷/۰۸/۰۰	رشت	تیرباران
۳۱۱۶	یزدان پناه	علی اکبر		۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۳۱۱۷	یزدانی	مهران		۰		۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۳۱۱۸	یزدانی طبائی زواره احمد			۰	دیپلم	۶۷/۱۰/۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۱۹	یزدانی (یزدانیان) مرتضی	تهران	تهران	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۲۰	یزدجردی	محمود	تهران	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز
۳۱۲۱	یزدی	مرتضی	تهران	۲۴	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز

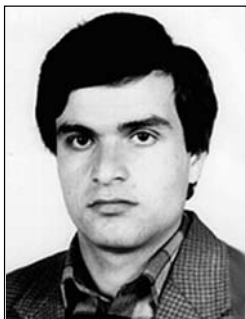
ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۱۲۲	یزدی پور	مرتضی	اصفهان	۲۶	متوسطه	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۲۳	یشمی نیا	مجتبی	تهران	۲۶	دانشجو	۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۲۴	یعقوبی	بهروز	سامان	۲۹	دیپلم	۶۷/۰۷/۰۰	شهرکرد	تیرباران
۳۱۲۵	یعقوبی	مریم				۶۷/۰۰/۰۰		اعدام
۳۱۲۶	یعقوبی	یوسف		۰		۶۷/۰۵/۰۰		اعدام
۳۱۲۷	یعقوبی	حجت الله		۰		۶۷/۰۸/۰۰		تیرباران
۳۱۲۸	یعقوبی	محمد	سبزوار			۶۷/۰۰/۰۰	سبزوار	تیرباران
۳۱۲۹	یگانگی	هادی	بابل	۲۵	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۶	بابل	حلق آویز
۳۱۳۰	یگانه جاهد	عباس	تبریز	۳۰	لیسانس	۶۷/۰۵/۱۵	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۳۱	یگانه موسوی	طاهر		۲۳	متوسطه	۶۷/۰۸/۰۰	کرج	تیرباران
۳۱۳۲	یمینی	محسن	خوی	۳۰	دانشجو	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	اعدام
۳۱۳۳	یوسف نژاد	رضا	فسا	۰		۶۷/۰۵/۰۰	فسا	تیرباران
۳۱۳۴	یوسف نژاد	قدرت الله	فسا	۴۰		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۳۱۳۵	یوسف نژاد	محمد		۰		۶۷/۰۸/۱۰	عادل آباد	تیرباران
۳۱۳۶	یوسفی	امیر	تهران	۳۲	دانشجو	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۳۷	یوسفی	حسین	هرسین	۳۲	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	گوهردشت	تیرباران
۳۱۳۸	یوسفی	داریوش	مسجد سلیمان	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	مسجد سلیمان	تیرباران
۳۱۳۹	یوسفی	شیر محمد	آباد شیراز	۲۷		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	تیرباران
۳۱۴۰	یوسفی	علی		۳۲	فوق دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	زنجان	تیرباران
۳۱۴۱	یوسفی	علی	شیراز			۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	تیرباران
۳۱۴۲	یوسفی	محسن	تهران	۲۲	دیپلم	۶۷/۱۱/۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۴۳	یوسفی	محمد		۲۹		۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز
۳۱۴۴	یوسفی	چنگیز	تهران	۰		۶۷/۰۰/۰۰	تهران	تیرباران
۳۱۴۵	یوسفی لویه	مهناز	ساوه	۲۷	دیپلم	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۴۶	یوسفیان	اسماعیل	اصفهان	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۸	گوهردشت	حلق آویز

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۱۴۷	اسد	بوشهر	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	بوشهر	تیرباران		
۳۱۴۸	امیر		۲۳	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	حلق آویز	
۳۱۴۹	ایوب	بناب	۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران	
۳۱۵۰	بدری		۰		۶۷/۰۵/۰۸	سلماس	تیرباران	
۳۱۵۱	بهن		۰		۶۷/۰۷/۰۰	کرج	تیرباران	
۳۱۵۲	بهنام		۲۷	دانش آموز	۶۷/۱۲/۰۰	اوین	تیرباران	
۳۱۵۳	بهنام		۰	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران	
۳۱۵۴	پرویز				۶۷/۰۵/۰۰	گوهردشت	حلق آویز	
۳۱۵۵	پروین		۰		۶۷/۰۸/۱۵	خرم آباد	تیرباران	
۳۱۵۶	تورج	کرنده	۲۵		۶۷/۰۰/۰۰	ایلام	حلق آویز	
۳۱۵۷	حسن		۰	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	رشت	تیرباران	
۳۱۵۸	حسن		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران	
۳۱۵۹	حسین		۳۹	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران	
۳۱۶۰	حوریه		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران	
۳۱۶۱	رجب	رشت			۶۷/۰۰/۰۰	رشت	اعدام	
۳۱۶۲	رضا	مسجد سلیمان	۰		۶۷/۰۶/۰۰	کرج	تیرباران	
۳۱۶۳	رضا		۰	دیپلم	۶۷/۰۶/۰۰	تهران	تیرباران	
۳۱۶۴	رقیه		۲۲	دانش آموز	۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران	
۳۱۶۵	زهرا	لنگرود	۲۰		۶۷/۰۶/۰۰	رشت	تیرباران	
۳۱۶۶	سعید		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران	
۳۱۶۷	سپهلا (۲۰۹)	اصفهان			۶۷/۰۵/۰۰	اوین	اعدام	
۳۱۶۸	سیاوش		۰		۶۷/۰۶/۰۰	کرج	تیرباران	
۳۱۶۹	سیدکریم		۲۵	دانش آموز	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران	
۳۱۷۰	سیروس		۰		۶۷/۰۹/۰۰	شیراز	تیرباران	
۳۱۷۱	شاهین		۲۳	متوسطه	۶۷/۰۰/۰۰	اوین	تیرباران	

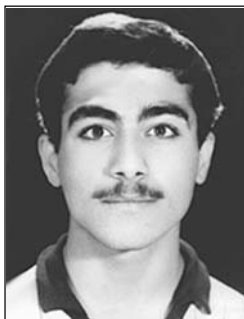
ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۱۷۲	شهرام	آبادان	۲۶			۶۷,۰۶,۰۰	عادل آباد	تیرباران
۳۱۷۳	عبدالرزاق	خنج لارستان	دپلم			۶۷,۰۰,۰۰	عادل آباد	اعدام
۳۱۷۴	عزیزالله	ساری	۳۲	دپلم		۶۷,۰۰,۰۰	گوهردشت	تیرباران
۳۱۷۵	علی	تهران	۳۰			۶۷,۰۰,۰۰	تهران	تیرباران
۳۱۷۶	علی	مشهد	۰			۶۷,۰۵,۰۰	مشهد	حلق آویز
۳۱۷۷	فرح	تهران	۲۹	دانشجو		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۳۱۷۸	فرید		۲۵	دپلم		۶۷,۰۰,۰۰	رشت	تیرباران
۳۱۷۹	فرید	آبادان	۲۳	متوسطه		۶۷,۰۶,۰۰	تهران	تیرباران
۳۱۸۰	فرید	تهران	۳۲			۶۷,۰۰,۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۸۱	فریدون		۰	لیسانس		۶۷,۰۶,۰۰	مشهد	تیرباران
۳۱۸۲	فریدون		۱۹	دانش آموز		۶۷,۰۹,۰۰	دزفول	تیرباران
۳۱۸۳	قدرت					۶۷,۰۵,۰۰	گوهردشت	اعدام
۳۱۸۴	قدسی	اصفهان				۶۷,۰۵,۰۰	اوین	اعدام
۳۱۸۵	قربان	ملایر	۲۵	دپلم		۶۷,۰۰,۰۰	اوین	اعدام
۳۱۸۶	مجید		۰	لیسانس		۶۷,۰۹,۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۸۷	مجید		۲۸	متوسطه		۶۷,۰۸,۲۰	اوین	تیرباران
۳۱۸۸	مجید	تهران				۶۷,۰۶,۰۰	تهران	اعدام
۳۱۸۹	محسن		۰			۶۷,۰۷,۰۰	تهران	تیرباران
۳۱۹۰	محمد		۰			۶۷,۰۸,۰۰	تبریز	تیرباران
۳۱۹۱	محمد		۳۳	سیکل		۶۷,۰۸,۰۰	اوین	تیرباران
۳۱۹۲	محمدرضا		۲۹			۶۷,۰۸,۰۰	کرج	تیرباران
۳۱۹۳	محمدرضا	خرم آباد	۲۵	سیکل		۶۷,۰۰,۰۰	خرم آباد	تیرباران
۳۱۹۴	محمود	بابل	۱۸	دپلم		۶۷,۰۰,۰۰	زاهدان	حلق آویز
۳۱۹۵	محمود		۳۰	تکنسین		۶۷,۰۵,۰۰	اوین	حلق آویز
۳۱۹۶	مرضیه		۰			۶۷,۰۸,۰۰	تهران	تیرباران

ردیف	نام خانوادگی	نام	محل تولد	سن	تحصیلات	تاریخ شهادت	محل شهادت	نحوه شهادت
۳۱۹۷		مسلم		۲۸		۶۷/۰۵/۰۰	ایلام	حلق آویز
۳۱۹۸		مصطفی	آبادان	۲۵		۶۷/۰۶/۰۰	عادل آباد	اعدام
۳۱۹۹		منصور	جنوب	۲۶	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۳۲۰۰		مهدی	تهران	۱۸	سیکل	۶۷/۰۵/۰۰	اوین	تیرباران
۳۲۰۱		مهران	تهران	۲۳	متوسطه	۶۷/۰۸/۲۶	اوین	تیرباران
۳۲۰۲		مهران	تهران	۲۰	متوسطه	۶۷/۰۶/۱۵	تهران	تیرباران
۳۲۰۳		مهرداد		۰		۶۷/۰۹/۱۶	اهواز	تیرباران
۳۲۰۴		مهرداد		۰		۶۷/۰۸/۰۰	اوین	تیرباران
۳۲۰۵		مهری		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۳۲۰۶		نادر		۰	دانشجو	۶۷/۰۰/۰۰	شیراز	اعدام
۳۲۰۷		ناصر		۰	دانشجو	۶۷/۰۶/۰۰	کرج	تیرباران
۳۲۰۸		هادی	آبکنارانزلی	۲۸	دیپلم	۶۷/۰۰/۰۰	رشت	تیرباران
۳۲۰۹		هادی		۰		۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران
۳۲۱۰		هوشنگ		۴۷	دیپلم	۶۷/۰۸/۰۰	تهران	تیرباران

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید یحیی محسنی برنج آبادی



مجاهد شهید پرویز مجاهدنیا



مجاهد شهید مهدی مبینی کشته



مجاهد شهید سیهلا محمدرحیمی



مجاهد شهید مهتری (فرنگیس) محمدرحیمی



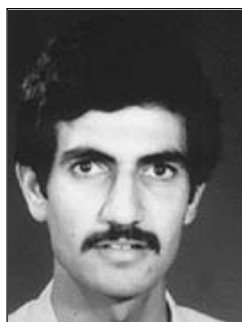
مجاهد شهید محسن محمدباقر



مجاهد شهید سعید محمد طاهر نجار



مجاهد شهید شکر محمدزاده



مجاهد شهید عبدالعظیم محمدرضایی
اسفرجانی

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



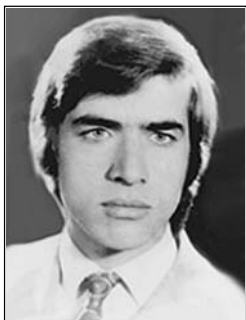
مجاهد شهید ابوالقاسم محمدی ارزنگی



مجاهد شهید محسن محمدی



مجاهد شهید جمال محمدنژاد



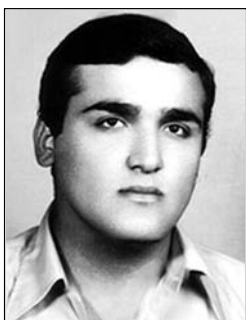
مجاهد شهید غلامرضا محمدی سروستانی



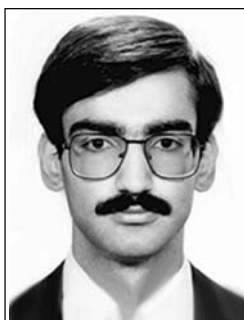
مجاهد شهید مریم محمدی بهمن آبادی



مجاهد شهید رضا محمدی بهمن آبادی



مجاهد شهید مجید مرنندی

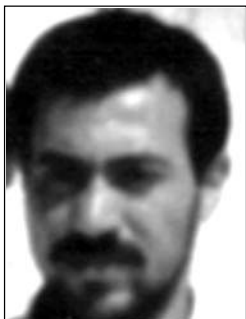


مجاهد شهید شهریار مرتضایی سنجایی



مجاهد شهید بهروز مرئی

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید حسن معزی



مجاهد شهید اشرف معزی



مجاهد شهید احمد مشهدی محمد علی خراط



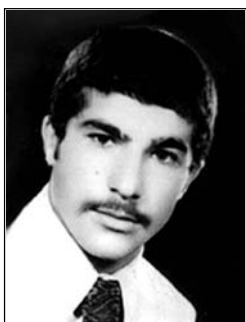
مجاهد شهید سعید ملکی انارکی



مجاهد شهید کریم الله مقیمی قادیکلای



مجاهد شهید حمید رضا معصومی گودرزی



مجاهد شهید علی مهاجری

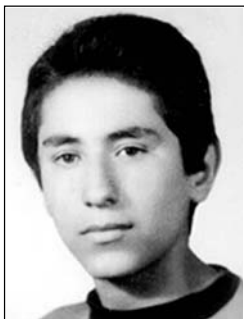


مجاهد شهید موسی موسی خانی

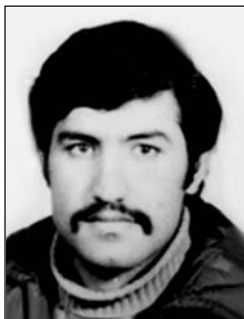


مجاهد شهید کمال الدین منصوریان طبایی

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



مجاهد شهید مصطفی میرزایی



مجاهد شهید حسین میرزایی



مجاهد شهید اسماعیل میرباقری



مجاهد شهید مسعود ناصری رازلیقی



مجاهد شهید علی میرشاهی



مجاهد شهید معصومه میرزایی



مجاهد شهید سید حسین نجاتی کتمجانی

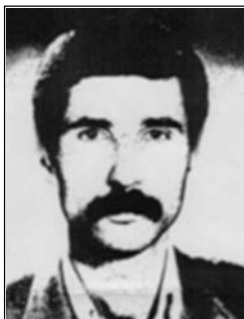


مجاهد شهید شاهرخ نامدار مسجدی



مجاهد شهید حسین نامدار ملایری

شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



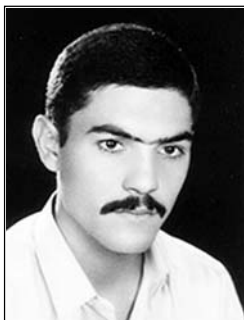
مجاهد شهید غلامرضا نقی پور امیرزادی



مجاهد شهید محمدرضا نعیم



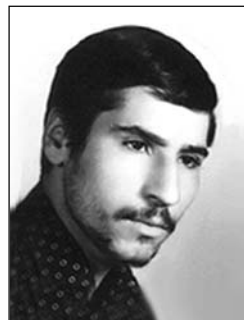
مجاهد شهید جواد نصیری



مجاهد شهید حسین نیاکان



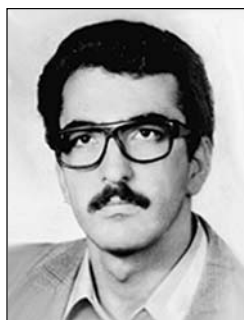
مجاهد شهید زهرا نیاکان



مجاهد شهید زیدالله نورمحمدی



مجاهد شهید احمدعلی وهاب زاده



مجاهد شهید محسن وزین

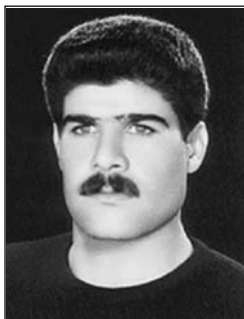


مجاهد شهید خیرالله نیلغاز

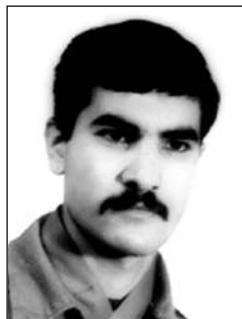
شهیدان قتل عام سال ۱۳۶۷



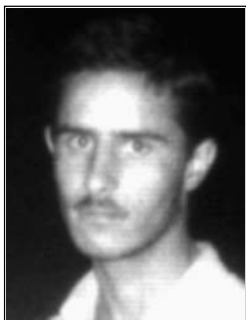
مجاهد شهید امیر هوشنگ هادیخانلو



مجاهد شهید مرتضی هادی زاده



مجاهد شهید بهزاد هادی بیگی



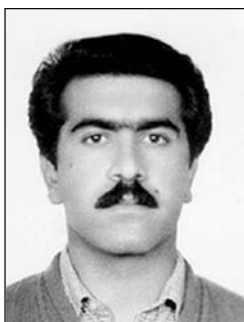
مجاهد شهید امان الله هوشمند



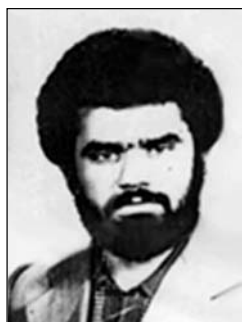
مجاهد شهید اقدس همتی



مجاهد شهید مهناز یوسفی لویه



مجاهد شهید داریوش یوسفی



مجاهد شهید یوسف هیبادی



پرده‌هایی
از یک
نسل‌کشی
شقاوت‌آمیز

پرده‌هایی از یک نسل کشی شقاوت‌آمیز

«... افرادی که در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ی بی‌اعتنایی به همه‌ی موازین قضایی و احکام قضات است... با حکم حضرت‌عالی، بسا بی‌گناهای هم اعدام می‌شوند... ما تا حال از کشتن‌ها و خشونت‌ها نتیجه‌ی نگرفته‌ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم، جاذبه‌ی مجاهدین را بیشتر نموده‌ایم... اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قضایی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد. نه اکثریت؛ و زنان هم استثنا شوند. مخصوصاً زنان بچه‌دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر، در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود»

از نامه‌ی منتظری

۹ مرداد ۱۳۶۷

جملات بالا نه از سازمان ملل متحد است و نه از هیچ سازمان حقوق بشری دیگر. اینها جملاتی از اولین نامه، از سه نامه‌ی معروف، کسی است که خمینی بارها او را به عنوان حاصل عمر خود نامیده بود. کسی که بالاترین مقام در سلسله مراتب مذهبی-سیاسی حکومت خمینی و جانشین و قائم مقام او طی ۱۰ سال بود. حال صدای او هم در آمده است.

به راستی هیچ کس نمی‌داند در تابستان خون‌گرفته‌ی سال ۶۷ چه تعداد از زندانیان

سیاسی و به ویژه مجاهدین اعدام شدند. در چه روزی حلق آویز و کجا به خاک سپرده شدند؟ افراد وزارت اطلاعات به همراه حکام شرع در تهران و شهرستانها عزم خود را برای ریشه کن کردن زندانیان سیاسی جزم کرده بودند و بی محابا زندانیان را، به مجرد احساس کمترین احساس هواداری نسبت به مجاهدین، از دم تیغ می گذرانند.

اکنون بعد از ۱۱ سال از کشتار زندانیان بی دفاع، هنوز هم اخبار و گزارشهای جدیدی از قتل عامها می رسد. از اوین و گوهر دشت در تهران گرفته تا زندانهای شهرستانهای دور افتاده که تمام زندانیانشان را اعدام کرده اند.

شاهدان قضیه، که باقی ماندگان قربانیان هستند، موثق ترین کسان برای تحقیق هستند. درباره اردوگاههایی نظیر داخاو و آشویتس و بوخن والد تحقیقات زیادی شده و مطالب بسیاری نوشته شده است. اما در جریان نسل کشی شقاوت آمیز کشتار زندانیان توسط خمینی با ابعاد و نمونه های دیگری از قساوت و شقاوت روبه رو هستیم.

گزارشها و اظهارات شاهدان به اندازه کافی مستند و گویا هستند و در بسیاری از موارد نیازی به تفسیر و توضیحشان نیست. اما به اعتراف همه زندانیانی که از آن قتل عام جان به در برده اند، گزارش واقعی این قتل عام به همراه اجساد آن قهرمانان در زنجیر برای همیشه به خاک سپرده شده و آن چه مانده است فقط قطره یی از دریاست...

یک زندانی از بندرسته که ۱۵ سال در زندان به سر برده است، درباره جریان قتل عام سیاه سال ۶۷ گفت: «اواخر بهمن ۶۷ بود که باقی مانده زندانیان را از زندانهای مختلف تهران در اوین جمع کردند. البته هنوز اعدامهای پراکنده وجود داشت. بیشتر زندانیان اوین اعدام شده بودند. ما را از گوهر دشت به اوین آوردند. تعداد ما بیشتر از بچه های خود اوین بود. ما هنوز عمق فاجعه را نفهمیده بودیم. فقط از زنده ماندنمان شرم داشتیم. از خانواده هایمان که بعد از چند ماه قطع ملاقات دوباره به دیدارمان می آمدند خجالت می کشیدیم. هر چند که آنها از زنده ماندن ما ابراز خوشحالی می کردند. اما در پس این خوشحالی این سؤال در چهره شان موج می زد که "چرا آنها را اعدام کردند؟". باید بر این وضعیت غلبه می کردیم. مشکل بود. به هر ترتیب بود سعی کردیم اسامی کسانی را که در آن موج قتل عام رفته اند جمع و جور کنیم. لیستی از زندانیان مردی که در بندهای مختلف زندانهای تهران اعدام شده بودند تهیه کردیم. اسامی زندانیان زن و تعداد زیادی از اعدام شدگان را نمی دانستیم. از برخی بندها، به خصوص در اوین، خبر نداشتیم. نمی دانستیم هنگام قتل عام چه تعداد زندانی در آنها

بوده و بر سر آنها چه آمده است. بعدها فهمیدیم که تمام آنها اعدام شده‌اند و حتی یک نفر هم نجات پیدا نکرده است. تعداد زیادی زندانی را در ماههای قبل از قتل عامها از زندان مشهد و کرمانشاه به تهران تبعید کرده بودند که همه اعدام شدند. اسامی آنها را هم نمی‌دانستیم... لیست اسامی را از طریقی به بیرون فرستادیم. لیستی که بخش بسیار کوچکی از شهیدان را دربرمی‌گیرد.

چند ماه بعد به تدریج خبر از شهرستانها می‌رسید. از شیراز، مشهد، کرمانشاه، سنندج، قم، رشت، بابل، ساری، قائمشهر و زاهدان و... در اکثر این شهرها همه زندانیان اعدام شده بودند. در تهران و شهرهای دیگر هزاران زندانی را که در سالهای قبل آزاد شده بودند و هنوز زندگی علنی داشتند دستگیر کرده و یک راست پیش "کمسیون عفو" برده بودند. آنان هم مثل زندانیان سرنوشت مشابهی داشتند. او درباره تعداد واقعی اعدامهای سال ۶۷ می‌گوید: «راستش را بخواهید نمی‌دانم. هرچه زمان گذشت با واقعیت‌های جدیدی از زندان زنان و زندانهای شهرستانها و دستگیریهای آن دوران آشنا شدیم».

حرفهای او را با کمی اختلاف دهها زندانی سیاسی دیگر تأیید می‌کنند.

سازمان عفو بین‌الملل چند ماه بعد از کشتارها اعلام کرد اسامی ۲۰۰۰ زندانی سیاسی که طی این دوره اعدام شده‌اند را در دست دارد؛ ولی رقم واقعی بیشتر است. این سازمان معتقد است که طی این دوره شش ماهه بزرگترین موج اعدامهای سیاسی از اوایل سالهای ۱۳۶۰ در زندانهای ایران رخ داده است. واضح است که با توجه به شرایط اختناق مطلق همواره عدد اعدامها ۱۰ یا ۲۰ و گاه ۵۰ برابر اسامی و مشخصاتی است که در فاصله‌ی کوتاهی به دست سازمانهای حقوق بشری می‌رسد.

ابعاد فاجعه آن اندازه وحشتناک بود که رفسنجانی، در بهمن ۶۷ در گفتگو با تلویزیون فرانسه به کشتار زندانیان سیاسی اعتراف کرد. اما حسب‌المعمول تلاش نمود ابعاد فاجعه را کوچک نشان دهد. وی «عدد زندانیان اعدام شده طی ماههای اخیر» را «کمتر از ۱۰۰۰ تن» اعلام کرد. وقتی رفسنجانی به اعدام حدود ۱۰۰۰ زندانی اعتراف می‌کند می‌توان واقعیت را تا اندازه‌ی حدس زد.

تحقیق از دهها زندانی آزاد شده و منابع داخلی در ایران، هم‌چنین اسناد واحد تحقیق شهیدان سازمان مجاهدین نشان می‌دهد که واقعیت بسیار بزرگتر از آن است که در آغاز تصورش می‌رفت. علاوه بر انبوه گزارشهایی که از تهران در دست است، اخبار اعدام و قتل عام زندانیان سیاسی در اغلب شهرها و شهرستانها وجود

دارد. کرمانشاه، زنجان، مشهد، اراک، همدان، ارومیه، سمنان، رودسر، اهواز، شهرکرد، خرم‌آباد، تبریز، سبزوار، رشت، مسجدسلیمان، شیراز، اصفهان، سنج، بابل، لاهیجان، بندرانزلی، چالوس، کاشان، منجیل، گرمسار، فسا، اندیمشک، بهبهان، کلاچای، گچساران، کرمان، صومعه سرا، ابهر، شاهین شهر، اسلام‌آباد، کرند، ایلام، برازجان، تویسرکان و ... از آن جمله‌اند.

کلیشه‌یی که در صفحه ۱۹۳ ملاحظه می‌کنید شامل نام ۸۷۷ تن از شهیدان این قتل عام وحشیانه است. این سند توسط زندانیان مجاهد در زندان اوین تهیه شده است و به گفته خود آنها فقط بخش کوچکی از شهیدان اوین و گوهردشت را در بر می‌گیرد. همان‌طور که دیده می‌شود اسامی شهیدان در بندهای مختلف به صورت جداگانه آورده شده است. البته این سند حاوی تعداد بیشتری از اسامی شهیدان بوده اما متأسفانه فقط قسمتی از آن به دست ما رسیده است. اصل این سند تاریخی در موزه مقاومت، در کنار سایر یادگارها و اسناد مقاومت، نگهداری می‌شود.

ابعاد فاجعه را از آن چه در نامه‌های منتظری آمده و مسلماً گویای همه واقعیت نیست می‌توان ارزیابی کرد. راستی ابعاد جنایت تا کجاست که منتظری را وادار به چنین اعترافی می‌کند؟ نامه‌های منتظری را از زاویه عدد و رقم اعدام‌شدگان مرور کنیم. تاریخ اولین نامه ۹ مرداد است. همه زندانیان می‌گویند که اعدام‌های جمعی در اوین از روز ۴شنبه ۵مرداد شروع شده است. منتظری در این نامه می‌نویسد: «چند هزار اعدام در چند روز» در عرض ۳ یا حداکثر ۴ روز صحبت از اعدام چند هزار است ... او دو روز بعد در نامه دیگری به خمینی اعتراض یکی از حکام شرع یکی از شهرستانها به اعدام‌های جمعی را بازگو می‌کند و معلوم می‌شود که منتظری در نامه اولی مقصودش از چند هزار اعدام فقط در تهران بوده است. روز ۲۴مرداد، یعنی در بیستمین روز قتل عام، منتظری دوباره نامه‌یی به حکام شرع می‌نویسد. از ادامه اعدام‌های گسترده و قتل عام اظهار نگرانی می‌کند و آن را به ضرر نظام توصیف می‌نماید ... همه اخبار و شواهد نشان می‌دهد که اعدام‌های جمعی بلاوقفه به مدت ۴۵روز ادامه داشته است و اگر قبول داشته باشیم هیچ دلیلی ندارد که منتظری بخواهد عدد اعدام‌ها را بزرگ جلوه دهد می‌توان مطمئن شد که عدد واقعی اعدام‌ها که در «چند روز» اول در تهران «چند هزار» نفر بوده، بعد از ۴۵روز چندین برابر شده است. حال اگر اعدام‌های بعدی و اعدام‌های شهرستانها را هم اضافه کنیم با محتاطانه‌ترین محاسبه‌ها می‌توان گفت که رقم کشتارها دست کم ۳۰هزار است.

[illegible]

زمینه‌های قتل عام وزهر آتش بس

عفو بین الملل با استناد به گزارشهایی که از زندانهای مختلف در تمامی نقاط ایران از جمله رشت، سنندج، مشهد، اصفهان و نقاط دیگر دریافت کرده بود همان زمان اعلام کرد «قتل عام زندانیان سیاسی یک سیاست از پیش تعیین شده و هماهنگ بوده است که در بالاترین سطح دولت مورد توافق قرار گرفته است». همه نشانه‌ها حاکی از این است که قتل عام زندانیان سیاسی به هیچ وجه یک تصمیم ناگهانی نبوده و همه چیز از قبل برنامه ریزی شده بود. فروردین سال ۶۷ یکی از هواداران مجاهدین به نام مسعود مقبلی را از اوین به کمیته مشترک می‌برند. در آن جا به وی تأکید می‌کنند که «برو به بچه‌هایتان بگو ما برای سرکوب خونین و تصفیه خونین می‌آییم. حساب کارتان را بکنید». یکی دیگر از زندانیان گزارش کرده است: «قبل از آغاز قتل عام، هنگام جا به جایی بین آسایشگاه و بند، یک زندانی عادی را مشغول جوش دادن لوله‌های آهن دیدم. او آهسته به من گفت: "مواظب خودتان باشید ما داریم چند سری از این دارها می‌سازیم که هر کدامش ۵ حلقه دارد". در گزارش دیگری که یکی از خواهران مجاهد نوشته، آمده است: «قبل از ۳۰ خرداد ۶۷، ناصریان به یکی از بچه‌ها که حکمش تمام شده بود و باید آزاد می‌شد گفت: «تصمیم برای مصاحبه کردن را زودتر بگیر والا تو هم مورد تصفیه قرار خواهی گرفت». نظیر همین گفته را آخوند مرتضوی، رئیس زندان اوین به کرات تکرار کرده و به صورت علنی تهدید کرده بود که: «تمام زندانیان را خواهیم کشت». در همین راستا از ماهها قبل فشارهای برنامه ریزی شده‌ای اعمال می‌کنند. مثلاً در ۱۹ بهمن سال ۶۶ پاسداران به صورتی ناگهانی به بندها می‌ریزند و «الله اکبر» گویان به ضرب و شتم زندانیان می‌پردازند. به طور همزمان پاسداران دیگر در پشت بامها شروع به شلیک هوایی می‌کنند. براساس یک گزارش، رژیم از همان موقع قصد به خون کشیدن زندان و قتل عام زندانیان را داشت زیرا: «بعد از شکنجه‌های بسیار از ۲-۳ نفر زندانی مصاحبه ویدئویی گرفته بودند مبنی بر این که با سازمان در ارتباط هستند و علیه رژیم در زندان فعالیت می‌کنند».

همه شواهد نشان می‌دهد که دست اندرکاران زندان از مدتها قبل از پذیرش قطعنامه و عملیات ارتش آزادیبخش همگی چشم به راه حکم خمینی بودند و برای اجرای آن آماده می‌شدند.

یکی دیگر از زندانیان سیاسی که از نزدیک شاهد کشتار بوده است، این مسأله را به شکل دیگری مطرح می‌کند. وی می‌گوید: «کشتارها در تقدیر بود. از مدتها قبل

لاجوردی جلاد و حاج داوود، رئیس زندان قزلحصار، به کرات به ما گفته بودند که هرگاه سرنگونی نظام را احساس کنیم و تهدید جدی متوجه نظام باشد هیچ کدام از شما را زنده نمی گذاریم و همه تان را قتل عام می کنیم. حتی به یاد دارم در ۵ مهر سال ۶۰، روزی که برای اولین بار شعار "مرگ بر خمینی" داده شد، با صراحت می گفتند برای هر سلول و اتاق اوین نارنجکهایی در نظر گرفته اند تا در صورت تهاجم به زندان، همه را قتل عام کنند. در گزارش دیگری از بند زنان اوین آمده است: «یک روز رحیمی (پاسدار زن و مسئول کل بندهای زنان اوین) به تعدادی از بچه ها که به شرایط بند اعتراض می کردند، گفت: «شما باید منتظر باشید تا جواب همه این کارهایتان را بگیرید. فکر می کنید زندان ساکت می نشیند که شما هر غلطی خواستید بکنید. زنده ماندن شما حرام است. منافق را باید کشت».

معضل زندانیان سیاسی و طرح ضدانسانی لاجوردی

بعد از سالهای ۶۰ تا ۶۲، یعنی پس از موج اول اعدامها، تعداد زیادی از هواداران سازمان و دیگر گروهها دستگیر شدند. زندانیان، که تعدادشان بسیار بیشتر از ظرفیت زندانها بود یک معضل واقعی برای رژیم به وجود آورده بودند. رژیم تلاش داشت تا مسأله را به هر نحو که شده حل کند. کمبود جا از یک سو و مقاومت شگفت هواداران مجاهدین که در زیر سخت ترین شکنجه ها نیز استواری خود را نشان داده بودند رژیم را در یک بن بست قرار داده بود. نه می توانست آنها را آزاد کند و نه قادر بود زندانها را اداره کند.

در همین زمینه لاجوردی طرحی را در دستور قرارداد که ماهیتی به غایت ضدبشری داشت. براساس این طرح زندانیان در سلولهای انفرادی تحت بیشترین فشار قرار می گیرند تا مقاومتشان، حداکثر پس از سه ماه، در هم شکسته شود. به همین منظور زندان گوهردشت با هزار سلول انفرادی احداث می شود. زندانیان به سه دسته تقسیم می شوند: زندانیان «سرخ» یعنی کسانی که مقاوم هستند، زندانیان «سفید» یعنی کسانی که زیر فشارهای رژیم در زندان بریده اند و زندانیان «زرد» که بین دو گروه قرار دارند. از اواخر سال ۶۱ رژیم شروع به انتقال زندانیان از اوین و قزلحصار به زندان گوهردشت کرد. در این زمان بود که بی سابقه ترین انواع شکنجه توسط لاجوردی، حاج داوود و رحمانی و دیگر جلادان و دژخیمان خمینی ابداع شد. به راه انداختن واحد مسکونی ویژه زنان مقاوم مجاهد خلق که در آن از اعمال هیچ گونه رذالتی در حق آنان

خودداری نکردند، به راه انداختن قفس، تابوت و تاریکخانه، اتاق گاز، انواع فشارهای صنفی و برخورد های خشونت آمیز، ایجاد رعب و وحشت، به راه انداختن گروه های فشار و تحریک و به خدمت گرفتن خائنان برای در هم شکستن زندانیان مقاوم از این قبیل نمونه ها هستند.

لاجوردی، همان طور که به زندانیان گفته بود، تصمیم داشت پس از بریدن سری اول زندانیان، بقیه را نیز به آن جا ببرد. اما برخلاف انتظار او همان سری اول مدت ۲ سال در انفرادیها ماندند و هم چنان به مقاومت خود ادامه دادند. در یکی از گزارشها آمده است: «یک بار محسن رفیق دوست که آن وقت وزیر سپاه بود برای سرکشی به سلولهای ما آمد. البته در آن روز ما متوجه نیت اصلی او نشدیم. اما آن طور که بعدها خبردار شدیم از طرف سپاه طرحی مبنی بر جداسازی زندانیان ارائه شده بود که در آن زندانیان به سه دسته تقسیم می شدند: عده یی که سر موضع هستند، این عده باید اعدام شوند. دسته دوم کسانی که مصاحبه (ندامت و صحبت علیه مجاهدین) را می پذیرند. دسته سوم توابعین و همکاران آنها که باید آزاد شوند. هدف این بود که تعداد زندانیان کاهش یابد تا از آثار اجتماعی آن علیه رژیم جلوگیری شود. ضمن این که این مسئله، رژیم را از بابت فشارهای بین المللی و افکار عمومی که ناشی از افشاگریهای فعال مقاومت در خارج کشور بود، اندکی آسوده می کرد».

پس از یک سال، سیاست فشار حداکثر برای منفعّل کردن هواداران مجاهدین با شکست مواجه شد. در سال ۶۳ وزارت اطلاعات تأسیس شد. نطفه اولیه این وزارتخانه بخش اطلاعات سپاه پاسداران بود. در زندانهای کشور و مشخصاً اوین، تا قبل از تشکیل وزارت اطلاعات، دادستانی و بخش اطلاعات سپاه هر یک دستگاه مستقلی از بازجویی و شکنجه و اعدام داشتند. در حالی که سپاه مایل به استفاده سیستماتیک از شکنجه به منظور کسب اطلاعات بیشتر بود، دادستانی از ایده تعیین تکلیف زندانیان، یعنی اعدام سریعتر، دفاع می کرد.

با تشکیل وزارت اطلاعات این وزارتخانه به تدریج اداره امور زندان را قبضه کرد و سیاست جدیدی را در پیش گرفت که مبتنی بر سیاست چماق و حلوا بود. از یک طرف حداکثر فشار و تهدید از شکنجه گرفته تا اعدام و از طرف دیگر تلاش برای منفعّل کردن زندانیان. راه کار این سیاست هم ارائه چشم انداز آزادی و تسهیلات یک زندگی عادی در خارج از زندان یا دامن زدن به علقه ها و عواطف خانوادگی بود. بخش دیگری از این سیاست «تاثیر گذاری ایدئولوژیکی» و به قول خودشان «حزب الهی» کردن زندانیان بود.

طی دوره‌ی نزدیک به دو سال، مجموعه‌ی این اقدامها در زندانها باعث ایجاد فضای متفاوتی نسبت به گذشته گردید. بسیاری از گردانندگان زندانها تعویض شدند و رؤسای جدید سعی می‌کردند حداقل در ظاهر شرایط سهل‌تری ایجاد نمایند. در سال ۶۴ لاجوردی دادستان انقلاب و جلاد اوین بود، عوض شد و قبل از تحویل دادن زندان اوین بیش از صد نفر را تیرباران کرد. در میان تیرباران‌شدگان برخی از عناصر درهم شکسته‌ی وجود داشت که در زیر شکنجه بریده و بیشترین همکارها را با لاجوردی کرده بودند. لاجوردی درست به همین دلیل و از آنجا که شاهد بسیاری از جنایاتش بودند، آنها را اعدام کرد تا مبدا جنایاتی که بیشترشان در خفا صورت گرفته بود افشا شود. اما به رغم تلاشهای ظاهری اعدامها کماکان و بدون وقفه ادامه داشت. این سیاست نه تنها مقاومت زندانیان مجاهد را کم نکرد، بلکه زمینه را برای گسترش مقاومت داخل زندانها فراهم کرد.

اوج گیری مقاومت

این تحولات همزمان است با اوج گیری مقاومت در بیرون زندان. از اوایل سال ۶۶، با تأسیس ارتش آزادیبخش، اخبار مقاومت به سرعت به زندانها می‌رسد و زندانیان مجاهد روح و نشاط تازه‌ی می‌گیرند. در گزارشهای بند خواهران زندان اوین و گوهردشت آمده است که زنان مجاهد یک اعتصاب غذای یک ماهه و یک اعتصاب ۱۰ روزه را با موفقیت سازمان داده‌اند. یک زندانی در تشریح شرایط این دوران می‌گوید: «اخبار عملیات ارتش آزادیبخش که به درون زندان راه می‌یافت باعث بالا رفتن روحیه زندانیان و در نتیجه بالا رفتن موضع آنها در برخورد با رژیم شد». در گزارش دیگر از بند خواهران آمده است: «تشکیل ارتش آزادیبخش و اخبار عملیات آن به همه بچه‌ها روحیه مضاعف در برخورد با پاسداران را می‌داد. این اخبار حتی در برنامه‌ریزی روزانه ما هم تاثیر گذاشته بود و ما سعی می‌کردیم حتی در فرمها هم خود را منطبق با آن کنیم. به همین دلیل پاسداران ورود پارچه‌های رنگین به زندان را ممنوع کردند و فقط لباسهایی که رنگشان سیاه بود را می‌پذیرفتند». دیگر سیاست چماق و حلوا با شکست کامل مواجه شده بود. «رژیم برای سرکوب حرکتهای درونی زندان دست به یک نقل و انتقال گسترده در بین زندانهای خود زد. از جمله تعداد حدود ۱۵۰ نفر را از زندان گوهردشت انتخاب و به زندان اوین منتقل کرد. از این تعداد، بعد از قتل عام ۶۷، تنها ۷ نفر زنده ماندند. بچه‌های بند ۳ اوین را هم کلاً به گوهردشت منتقل کرد». اما به رغم این فشارها مقاومت

اوج می گیرد. زندانیان مجاهد بر اساس تحلیل جدید خود سیاست برخورد با مقامهای زندان را عوض کرده و هر روز مطالبات جدیدی جلو زندانبانان خود قرار می دهند. دو بند ۳ و ۵ اوین با برگزاری چند اعتصاب غذای موفق در زندان معروف می شوند. در گوهردشت زندانیان با به راه انداختن ورزش جمعی و برگزاری مراسم اعیاد و ... عملاً به ایجاد تشکلی در زندان دست زده بودند که نقطه وحدت و یکپارچگی زندانیان در مقابل شکنجه گران بود.

از سوی دیگر، تعداد زیادی از زندانیان آزاد شده، به ارتش آزادیبخش پیوسته بودند. رژیم در می یابد هیچ یک از تلاشهایش برای سرکوب زندانیان به نتیجه یی نرسیده و به رغم همه ترندهایش مقاومت چه در درون شکنجه گاهها و چه در تمامی کشور رو به گسترش است. از این رو از اواخر سال ۶۶، در اوج استیصال و درماندگی بار دیگر به اعدامهای بیشتر زندانیان سیاسی رو می آورد. علاوه بر آن بسیاری از کسانی را که دوران محکومیتشان تمام شده بود در زندان نگاه می دارد. سختگیری مجدد و حرکت به سمت تسویه حساب نهایی - که سالها بود از آن دم می زد - آغاز می شود.

یک زندانی از بند رسته می نویسد: «اولین نشانه های تصمیم رژیم برای قتل عام زندانیان در پاییز سال ۶۶ به دنبال طبقه بندی زندانیان بر اساس مجاهدین و غیر مجاهدین و میزان محکومیت آنها آشکار شد. در این مورد ناصریان، رئیس زندان گوهر دشت، همراه با کلیه پاسداران مسئول بند ۲ با تمامی زندانیان به طور جداگانه برخورد کردند. پاسداران نیز هر یک در رابطه با زندانی نظر می دادند. بندی به نام بند یک، مخصوص زندانیانی که از نظر آنها سفید (بی خطر) یا کم خطر بودند، درست شد. بندهای دیگر را هم بر اساس میزان محکومیت زندانیان طبقه بندی کردند. کسانی را که محکوم به حبس ابد بودند به اوین بردند. بقیه را به دو دسته زیر ده سال و ده سال به بالا تفکیک کردند. به خانواده های زندانیانی که محکومیت کمتری داشتند، گفته شده بود که وضعیت آنها بعد از ۱۵ خرداد مشخص می شود».

آغاز فاجعه

اولین علائم در نیمه دوم تیر ماه و اوایل مرداد، هنگامی که ملاقاتهای خانوادگی زندانیان به صورتی ناگهانی قطع شد، به چشم خورد. این، شروع اضطراب و سردرگمی برای بستگان زندانیان بود. حداقل در اوین، تمامی ملاقاتها، به استثنای چند

ملاقات، از نزدیک به نیمه تیر، یعنی حدود دو هفته قبل از شروع تهاجم ارتش آزادیبخش قطع شد. آهسته آهسته شایعات پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی بر زبانها می افتد. این بی خبری حدود ۳ ماه ادامه می یابد. در این فاصله خانواده های زندانیان به زندانها مراجعه می کردند ولی توسط پاسداران برگردانده می شدند. برخی از آنان با خود لباس، دارو و پول به زندان می بردند. با این امید که بتوانند یک رسید امضا شده از بستگان زندانی خود، دریافت کنند، که دلیلی بر زنده بودنشان محسوب می شد. اما ناامید باز می گشتند.

در داخل زندان، زندانبانان شایع می کنند یک «هیأت عفو» تشکیل شده و برای بررسی وضعیت زندانیان جهت اعلام عفو عمومی با زندانیان برخورد و مصاحبه خواهد کرد. کمتر کسی به رژیم اعتماد داشت و این یک سؤال بزرگ برای همه بود. رژیم چه نقشی در سر دارد؟ قدم بعدی چیست؟

زمان زیادی برای گرفتن پاسخ نیست. علائم و نشانه ها یکی پس از دیگری حاکی از آن هستند که تحولاتی در شرف وقوع است. هر چند هیچ کس دقیقاً نمی داند که چه خواهد شد ولی بوی خوبی به مشام نمی رسد.

کمیسیون مرگ

«هیأت عفو» از روز چهارشنبه ۵ مرداد ۶۷ کارش را در زندان اوین آغاز کرد. اولین سری از زندانیانی که در این روز به دیدن این هیأت رفتند همان شب اعدام شدند. هنوز اکثر زندانیان که در بندها قرار داشتند از آن چه که اتفاق می افتاد خبر نداشتند. بسیاری از زندانیان را از روزهای قبل به سلولهای انفرادی برده بودند. اما وقتی چند گروه از زندانیان با این هیأت به اصطلاح عفو دیدار کردند، به سرعت روشن شد آن چه هست «مرگ است و دیگر هیچ». و بی جهت نیست که زندانیان آن را «کمیسیون مرگ» نامگذاری کرده اند. این کمیسیون متشکل بود از: آخوند جعفرنیری رئیس شعبه اول دادگاه تهران، مرتضی اشراقی دادستان تهران، آخوند اسماعیل شوشتری رئیس سازمان زندانها و یک نماینده وزرات اطلاعات.

علاوه بر افراد بالا در هر زندان رئیس یا جلادان اصلی زندان حضور دارند و فعالانه نظر می دهند. مثلاً در گوهردشت رئیس زندان، آخوند محمد مغیثه ای، با نام مستعار ناصریان، در اوین آخوند حسین مرتضوی، رئیس زندان، در این کمیسیون حضور داشتند. موسی واعظی با نام مستعار زمانی از مسئولان وزارت اطلاعات، ابراهیم

رئیس جانشین دادستان، مجتبی حلوائی معاون امنیت رئیس زندان اوین، داوود لشکری معاون رئیس زندان گوهردشت و آخوند اسماعیل شوشتری که آن موقع رئیس سازمان زندانها بود به طور مستقیم در تصمیم گیری برای این که چه کسانی را از دم تیغ بگذرانند نقش فعال داشته اند. به پاس این خدمات بود که آخوند شوشتری بیش از ۸ سال وزیر دادگستری و ابراهیم رئیسی دادستان تهران شد.

یک زندانی که به تازگی آزاد شده و شاهد بسیاری از صحنه ها بوده است می گوید: «در بحبوحه قتل عام یک روز رئیس زندان گوهردشت وسط بند عربده می کشید که: "ما دیگر زندانی نخواهیم داشت. این حکم امام است. زندانی یا سر موضع است که اعدام می کنیم، یا بریده که آزاد می کنیم. دیگر کسی را در زندان نگه نمی داریم"». در همین رابطه مدتها بعد یکی از مسئولان زندان به نام پاسدار حمید عباسی گفته است: «ما اگر می خواستیم حکم امام را اجرا کنیم باید چند میلیون نفر را می گرفتیم و اعدام می کردیم. زیرا او گفته بود هر کس رادیو مجاهد گوش می کند باید اعدام شود».

کمیسون مرگ سه روز در اوین بود و سه روز به گوهردشت می رفت و برای تعیین تکلیف زندانیان دادگاه ویژه را برگزار می کرد. مدت دادگاه بسیار کوتاه بود. از چند دقیقه تجاوز نمی کرد و بیشتر به یک بازجویی شبیه بود تا دادگاه! تمرکز کار «کمیسون مرگ» روی زندانیان هوادار مجاهدین بود.

موسوی اردبیلی رئیس وقت دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۵ مرداد ۶۷، یعنی در خلال همان اعدامها در رادیو رژیم چنین گفت: «قوة قضایه در فشار بسیار سخت است... که چرا اینها اعدام نمی شوند؟ باید از دم اعدام بشوند. دیگر از محاکمه و آوردن و بردن پرونده محکومین خبری نخواهد بود».

گزارش یک شاهد عینی از درون رژیم

گزارشی که ذیلا ملاحظه می کنید بخشهای از مشاهدات یک شاهد عینی از درون رژیم است.

«در سال ۶۷ رئیس زندان اوین آخوند مرتضوی بود و مدیر داخلی آن حسین زاده. اوایل سال ۶۷ روحیه مقاومت در میان زندانیان بالا بود و درگیری با زندانیان هر روز بیشتر از روز قبل می شد. به راه انداختن اعتصاب غذا نیز توسط زندانیان به یک امر رایج تبدیل شده بود. متقابلاً رژیم نیز فشار بیشتری را اعمال می کرد. به همین دلیل حتی هواخوری زندانیان را قطع کردند. جریان برخورد و

درگیری بین زندانیان با زندانبانان به یک بن بست برای رژیم تبدیل شده بود. رژیم تمامی ترفندهای خود جهت سرکوب زندانیان را به کار می بست ولی پاسخی نمی گرفت.

نهایتاً در ۵ مرداد سال ۶۷ اقدام به قتل عام زندانیان کرد. یعنی از عصر ۵ مرداد دربهای زندان بسته و کلیه ارتباطات با خارج از زندان و حتی تلفنها نیز قطع شدند. تمامی زندانیان کمیته مشترک نیز به اوین منتقل شدند. در اوین منع کامل رفت و آمد برقرار شد. کلیه ملاقاتها قطع شده بود. محل بی دادگاه از دادسرا به بند ۲۰۹ و در نزدیکی محل حلق آویز کردن، منتقل گردید.

نهایتاً پس از کشتار زندانیان، از اواخر مهرماه این سال ملاقات با زندانیان شروع شد. در بهمن ماه کلیه زندانیان هوادار را از زندان گوهردشت به اوین منتقل کردند که تعدادشان حدود ۲۰۰ نفر بود.

وزارت اطلاعات رژیم نیز پس از موج اعدام سال ۶۷ فعالیت خود در داخل زندان را کاملاً کاهش داد و دیگر عناصر خائن و نفوذی را وارد بندها نمی کرد.

یک روز در اتاقم بودم دیدم صدای همهمه می آید. از اتاق خارج شدم دیدم مجتبی حلوائی، مجید قدوسی و ۸ سرباز آمدند. شروع کردند به کتک زدن زندانیان سالن ۴ و ۲ آنها را با وضع بسیار وحشیانه بی می زدند. به مجتبی حلوائی گفتم اتفاقی افتاده؟ گفت نه. گفتم پس این کاربرای چیست؟ گفت می خواهیم اینهارا خوب تنبیه کنیم. باکابل و باتوم به جان زندانیان افتاده بودند. این کار از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ساعت ۸ شب ادامه پیدا کرد. بعد دستور داد درب سالنها تا فردا صبح باز نشود و از بند خارج نشوند. ۲ روز بعد وقتی وارد آموزشگاه می شدم دیدم یک مینی بوس جلوی درب آموزشگاه است. از مسئول آموزشگاه پرسیدم: این مینی بوس برای چه اینجا است؟ امروز که روز ملاقات نیست؟ مسئول آموزشگاه گفت دستور رئیسی است که تمام زندانیان را به دفتر مرکزی ببریم. سخت نگران شدم. وقتی به محوطه دفتر مرکزی رسیدیم، دیدم رئیسی، ریشهری، محسنی، مرتضوی، مبشری و نیری در اتاقی نشسته اند و در مورد دستور خمینی صحبت می کنند. بنابه دستور خمینی آنها نیز کلیه زندانیان را آورده بودند و از آنها تنها یک سؤال می کردند که آیا مجاهد هستند یا خیر؟ اگر زندانیان می گفتند مجاهد هستند در پشت محوطه دفتر مرکزی جرثقیل آماده بود و آنها را به دار می آویختند. اگر زندانیان هویت مجاهدی خود را انکار می کردند، می گفتند اعلام کن وابسته به چه گروهی هستی؟

چیزی که برای من در آن زمان تعجب آور بود این بود که در چهره زندانیان در حال اعدام هیچ نشانی از ترس نبود. آنها با آگاهی کامل به طرف چوبه های دار می رفتند. در صورتی که می توانستند با گفتن این که مجاهد نیستند از مرگ نجات پیدا کنند. متقابلاً ترس واضطراب را می شد به راحتی در چهره مسئولین زندان مشاهده کرد. همه شان متناقض بودند که اینها دیگر چه کسانی هستند که با وجود این که طی سالیان این همه شکنجه را تحمل کرده اند ولی حتی به خاطرنجات جانشان هم که شده دست از آرمان خودشان بر نمی دارند.

در زندان اوین به وسیله ۶ جرثقیل و ۳ لیفتراک ۳۳ نفر را در یک لحظه اعدام می کردند. به هر جرثقیل تیر آهنی نصب شده بود. بر هر تیر آهن هم ۵ رشته طناب دار آویزان بود. بر روی میله های هر جرثقیل ۴ طناب دار وصل بود. یک جرثقیل هم در محوطه پارکینک داخل تعمیرگاه قرار داشت که به عنوان زاپاس از آن استفاده می شد. یک روز به حیاط پشت رفتم. دیدم تعداد زیادی جرثقیل آن جاست. بر روی هر کدام آنها ۱۵-۱۰ نفر را آویزان کرده بودند. یک لیفتراک هم اجساد را جمع می کرد.

اجساد توسط پزشکی به نام عطاء فروغی (مسئول وقت بهداری زندان اوین) و دکتر میرزائی (مسئول دفتر لاجوردی) معاینه می شدند. پس از تأیید شهادت، توسط کامیون چادر دار به بیرون از زندان حمل می شدند. این کامیونها را از پاسگاه ژاندارمری اوین گرفته بودند و تعدادی از آنها هم متعلق به خود زندان اوین بود. کار عمدتاً از ساعت ۷،۳۰ صبح تا ۵ بعد از ظهر ادامه پیدا می کرد و روزهای آخر از پارکینک محوطه اوین هم برای این کار استفاده می شد.

نفرات اصلی اجرا کننده اعدامها عبارت بودند از:

- مجتبی حلوائی معاونت انتظامی اوین
 - مجید قدوسی شکنجه گر اوین
 - سید عباس شکنجه گراوین
 - الله بخشی ازبند ۲۰۹ زندان اوین که متعلق به وزارت اطلاعات بود.
 - صالحی ازبند ۲۰۹ زندان اوین
 - علی رضوانی (جیحونی) ازبند ۲۰۹ زندان اوین. وی با محسنی کار می کرد.
 - عباس شیرازی از گروه ضربت دادسرای انقلاب
- در سالن دفتر مرکزی سالنی است به ابعاد ۱۴ متر در ۵ متر. زندانیان را با چشم بند

می آوردند و آنها را به صف نگه می داشتند. سالن که پر می شد (حدود ۱۸۰ نفر) شکنجه گران این سؤال را از تک تک آنها می کردند که آیا مجاهد هستند یا خیر. از کسانی که می گفتند مجاهد نیستند سؤالات دیگری می پرسیدند. به کسانی که می گفتند مجاهد هستند بی درنگ کاغذی می دادند تا وصیتنامه خود را بنویسند. نکته جالبی که در وصیتنامه آنها مشاهده می شد این بود که تمام آنها با عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» شروع می شد. بعد از نوشتن وصیتنامه آنها را به طرف محلهای اعدام می بردند و با بستن دست و پایشان آنها را دار می زدند. بعد از اتمام دوره اعدامها یک روز وقتی وارد بند آموزشگاه شدم. در هر سالن بیشتر از ۵ تا ۶ نفر وجود نداشت. بقیه را اعدام کرده بودند».

این گزارش همچنین به جنایات سعید شاهسوندی، شاگرد جلال اوین، در قتل عام زندانیان سیاسی و زدن تیر خلاص اشاره دارد.

«در اواسط شهریورماه ۱۳۶۷، در زندان اوین، رئیس، جانشین دادستان انقلاب وقت، دستور داد شاهسوندی را به اتاقش بیاورند. بعد از ورود به اتاق همان طور که ایستاده بود، به او گفت الان می فرستمت بند آموزشگاه و کاری می کنم در سالن بند بتوانی تردد داشته باشی. تو خوب دقت کن و هر چه در مورد زندانیان می دانی برایم جمع آوری کن. شاهسوندی که با چشم بند روبه روی میز رئیسی ایستاده بود، با گردنی کج و صورتی اصلاح نکرده و دستهایی که به حالت احترام روی هم گذاشته بود، با صدایی دورگه گفت چشم حاج آقا و عقب عقب به طرف در خروج رفت و از اتاق خارج شد.

در آن زمان زندانیان سیاسی را در بند آموزشگاه در سالنهای ۴ و ۲ به صورت باز و دربند به صورت بسته نگهداری می کردند. در بندهای ۴ و ۲ زندانیانی بودند که حکمشان را گرفته بودند و می توانستند در کارگاه آموزشگاه و خارج از محوطه بند کار کنند. اما زندانیان بند ۶ منتظر حکم بودند و نمی توانستند از سالن خارج شوند. بعد از رفتن شاهسوندی، رئیسی به کسانی که آن جا بودند گفت: این از توایین است و می خواهد برای ما کار کند، اطلاعات زیادی از منافقین دارد و برای ما شخص مفیدی است.

چند هفته بعد، شاهسوندی را در کارگاه دیدم (کارگاه در کنار بند آموزشگاه و در زیر حسینیه قرار داشت). در قسمت خیاطی کارگاه کار می کرد و مهره اطلاعاتی رئیس کارگاه (شخصی به نام ابراهیمی از عناصر وزارت اطلاعات) شده بود. او تمام

اخبار کارگاه را به ابراهیمی می داد. شاهسوندی هم چنین مسئول سالن ۲ شده بود و تمام کارهای سالن ۲ با او چک می شد.

در جلسه یی که با حضور مبشری، حاکم شرع، و ناصری نماینده منتظری تشکیل شده بود، مبشری در مقابل این سؤال که چطور با این سرعت توانستید به پرونده مظنونین مرصاد رسیدگی کنید؟ گفت: در این مورد باید از کمک افراد بریده یی مثل آقای سعید شاهسوندی تشکر کنم چون اطلاعاتی که او در اختیارمان گذاشت در شناسایی منافقین به من خیلی کمک کرد. شیوه محاکمه بدین صورت بود که چند زندانی با چشم بند وارد اتاق مبشری می شدند، بعد سعید شاهسوندی وارد اتاق می شد و به شناسایی می پرداخت و هرکسی را که او می گفت مجاهد است، فوراً بنابر دستور خمینی اعدام می کردند. یعنی در حقیقت حکم اعدام آنها را سعید شاهسوندی می داد و این خوش خدمتی را تا آن جا ادامه داد که در جریان اعدام مجاهدین نقش زدن تیر خلاص را به او دادند و او با کمال میل دست به این کار می زد. یک بار حاج مجتبی (مجتبی حلوائی عسکر، معاون انتظامی زندان) به من گفت واقعاً سعید شاهسوندی توابع واقعی هست. دیشب به آنها گفتم فردا صبح چند نفر را اعدام می کنیم و شما باید بیایید تیر خلاص بزنید (معمولاً اعدامها در ساعات اولیه صبح و در پشت بند ۲۱۶ که یک محوطه بازی بود صورت می گرفت). آنها صبح آمدند و تیر خلاص زدند و جنازه ها را در پارچه یی پیچیدند و در آمبولانس گذاشتند و من هم برای آنها درخواست مرخصی تشویقی کردم. به طور کلی شاهسوندی در زندان نورچشم مسئولان، به خصوص مبشری و مورد علاقه خاص حاج مجتبی بود و حتی آن قدر جرأت پیدا کرده بود که مسائل پرسنل را هم به مسئولان زندان گزارش می داد.

بعد از این که زندانیان بند ۲ و ۴ و به خصوص هم اتاقیهای شاهسوندی متوجه شدند که او خبرچینی و جاسوسی می کند، شاهسوندی را به سالن ۶ فرستادند. یکی از مسئولان زندان به من گفت که در سالن ۲ و ۴ آن قدر مورد نفرت قرار گرفته بود که ما احساس کردیم جاننش در خطر است و او را جابه جا کردیم.

بهای زنده ماندن

«وابستگی سیاسی شما چیست؟» آنها که پاسخ می دادند «مجاهدین» سرنوشتشان مرگ بود. همین یک کلمه برای تصمیم گیری کافی بود. پاسخ صحیح از نظر درخیمان «منافقین» بود. پس از این سؤال، سؤالها دیگر شروع می شد:

- آیا حاضر هستید در یک مصاحبه تلویزیونی منافقین را افشا و محکوم کنید؟
 - آیا حاضر هستید همراه با نیروهای جمهوری اسلامی با منافقین بجنگید؟
 - آیا حاضر هستید طناب دار به گردن یک عضو فعال منافقین ببندید؟
 - آیا حاضر هستید میدانهای مین را برای ارتش جمهوری اسلامی پاکسازی کنید؟»
 کافی بود جواب یکی از این سؤالات منفی باشد. در این صورت، باز هم اعدام قطعی بود.

منتظری در دومین نامه اش به خمینی می نویسد: «پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۶۷/۵/۹ برای رفع مسئولیت شرعی از خود، به عرض می رساند: سه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور، که فرد مورد اعتمادی می باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه می پرسد: تو حاضری سازمان منافقین (مجاهدین) را محکوم کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری. پرسید: حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری. پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند؟ وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت: معلوم می شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد. و این قاضی می گفت من هر چه اصرار کردم که پس ملاک اتفاق آرا باشد و نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می باشند. حضرت عالی ملاحظه فرمایید چه کسانی با چه دیدی مسئول اجرای فرمان مهم حضرتعالی، که به دماء هزاران نفر مربوط است، می باشند». در شهرستانها نیز کمیسیونهای مشابهی تشکیل شد. مسئولیت آنها هم در درجه اول قتل عام مجاهدین و هواداران آنها بود. دستور این بود هیچ هوادار مجاهدین نباید زنده بماند. یک نسل کشی سیاه به تمام معنای کلمه جریان داشت.

کمیسیون مرگ در اوین و گوهردشت

بعد از ظهر روز چهارشنبه ۵ مرداد اولین گروه از زندانیان به دیدار «هیأت عفو» برده می شوند. کار آنها تا ساعت ۱۰ شب ادامه می یابد. همزمان با شروع کار کمیسیون مرگ شرایط ویژه در زندان اوین اعلام شد. کلیه خطوط تلفن به جز یک خط قطع گردید تا پاسداران و مقامهای زندان هیچ ارتباط کنترل

ناشده‌یی با بیرون با خارج زندان نداشته باشند. حتی بازجوها، شکنجه‌گران و نگهبانان اجازه خروج از زندان را نداشتند.

اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت در ۲۵ مرداد ۶۷ تصریح می‌کند که در ۶ مرداد ۲۰۰ زندانی سیاسی هوادار مجاهدین در سالن مرکزی زندان اوین قتل عام شده‌اند. اما همچنان که بعداً مشخص شد این عدد بسیار کمتر از واقعیت دردناکی بود که جریان داشت.

یک زندانی در خاطرات خود نقل می‌کند: «از سالن ۶ آموزشگاه زندان اوین که ۱۰۴ نفر جمعیت داشت تنها ۴ نفر باقی ماند و ۱۰۰ نفر اعدام شدند». یک شاهد دیگر گزارش کرده است مجتبی حلوائی، که آن زمان معاون رئیس زندان بود، در جریان قتل عامها فعالترین نقش را در اوین داشت. او روزی به یکی از پاسداران می‌گوید: «برو ۲۰ نفر دیگر هم بیاور». پاسدار می‌گوید: «دیگر کسی نمانده، همه را آورده‌ایم». مجتبی می‌گوید: «برو از آموزشگاه بیاور». او می‌گوید: «آموزشگاه هم تمام شده همه را آورده‌ایم». مجتبی می‌گوید: «از کارگاه بیاورید». پاسدار می‌گوید: «آخر کارگاه را گفته‌اند بیاورید». مجتبی می‌گوید: «اگر خسته شده‌یی برو... خودم می‌آورم. اینها را باید کشت. همه‌شان یکی هستند و فرقی با هم ندارند». در گزارش دیگری درباره این جانور درنده آمده است: «وی مشخصاً خود طناب را به گردن زندانیان می‌انداخت، صندلی زیر پایشان را می‌کشید و آنان را به دار می‌آویخت. در یکی از این جنایتهای وحشیانه، مجتبی حلوائی با بی سیم دستی توی صورت یکی از زندانیان زد و گفت: «منافقی؟» زندانی گفت: «نه مجاهد خلق هستم». همین که این کلام از دهان او خارج شد حلوائی با مشت به صورت او کوبید. زندانی نقش بر زمین شد. حلوائی با پوتین آن قدر به صورت او زد تا شهید شد».

کمیسون مرگ در گوهردشت روز هشتم مرداد کارش را آغاز کرد. اولین دسته یک گروه از مجاهدین اهل مشهد بودند که به گوهردشت منتقل شده بودند. آنها در تمام دوران اسارتشان با صراحت از مجاهدین دفاع می‌کردند و مواضعشان برای همه کاملاً شناخته شده بود. کمیسون مرگ برای این دسته حتی همان چند دقیقه را هم صرف نکرده بود...

یک گزارش از زاویه‌یی دیگر

یک زندانی از بندرسته در باره وضعیت زندانها در سال ۶۷ می‌نویسد: «در مراسم

۲۲ بهمن ۶۶ رژیم یک ملاقات حضوری گسترده در بندهای ۲ و ۴ راه انداخت. مرتضوی رئیس زندان در این ملاقات مفصلاً علیه سازمان برای خانواده‌ها صحبت کرد. او مرتباً سفارش می‌کرد که خانواده‌ها مواظب بستگانشان باشند. او در همان جا برای افرادی که به طرف سازمان کشیده می‌شدند خط و نشان کشید. من فکر می‌کنم که او از همان موقع زمینه را برای قتل عام ۶۷ آماده می‌کرد... در ابتدای سال ۶۷، از اول ماه رمضان، رژیم دست به یک تغییر و جا به جایی و دسته بندی زندانیها زد. مثل این بود که رشته کارها از دستش در رفته باشد. با این دسته بندیها دوباره اتاقهای توأین و بچه های سر موضعی را از هم جدا کرد. تعداد دستگیریهای جدید هم که از نیمه دوم سال ۶۶ افزایش یافته بود مرتباً اوج بیشتری می گرفت. نکته مهم آن بود که در میان دستگیرشدگان جدید، افرادی دیده می شدند که قبلاً زندان بودند و بعد از آزادی، رژیم دوباره به سراغشان رفته بود. سختگیرها، بعد از عید ۶۷ رو به افزایش گذاشت. هواخوری محدود شد. ورزش جمعی را ممنوع کردند. در برخورد با زندانیان نیز خائنان را جمع و جورتر کردند و به جای آنان پاسدارانی مثل رضائی، عباس خزایی، عباس فتوت، مصیب و ... که در شقاوت پیشگی سرآمد همه پاسداران بودند فعال شدند... بعد از پذیرش آتش بس رژیم همه تردهای زندانیان به محوطه زندان را قطع کرد. در بندهای دیگر، روزنامه هم به بندها نمی دادند و تلویزیونها را هم جمع کردند. اخبار عملیات فروغ جاویدان را هم بسته گریخته می شنیدیم. چند روز قبل از عملیات فروغ نقل و انتقال زندانیان شدت گرفت. مرتباً آنها را این طرف و آن طرف می بردند. بچه های سر موضعی و بدون حکم را در عرض چند روز از بندهای ۲ و ۴ بردند. تقریباً بیش از نیمی از بند ۲ و ۴ خالی شد؛ که البته تعداد زیادی از آنها همان روزها اعدام شدند. کسانی که در بند مانده بودند، در آن روزها از اعدامها خبر نداشتیم. بعدها شنیدیم که مجتبی حلوائی بعد از این که اعدام زندانیان سایر بندها تمام شده بود بارها خواسته بود که ما را هم به دادگاه ببرد. ولی گویا فرصت پیدا نکرده بودند. اعدامها در ساختمان ۲۰۹ صورت می گرفت. از طریق یکی از پاسدارها فهمیدیم که در طول سالن ملاقات هم تیرآهنی به سقف نصب کرده اند که چندین قلاب برای بستن طناب دار در روی آن آویزان است. من فکر می کنم یکی دیگر از محلهای اعدام همین جا بوده است... در همان ایام یک روز پاسدار رضائی آمد و با سرعت و دستپاچگی همه را یا داخل بند یا حیاط هواخوری فرستاد. من پشت در بودم. صدای رفت و آمدهای زیادی را می شنیدم. در را باز کردم و در یک لحظه حدود ۳۰-۳۵ سرباز را دیدم. آنها را با سر و وضعی

خاك آلود و نامرتب به سرویسهای ما می بردند. پاسدار رضانی من را دید و نگذاشت چیز بیشتری ببینم. روزهای بعد فهمیدیم که آنان سربازانی بوده اند که در جبهه های جنگ عملیات فروغ جاویدان از جنگیدن امتناع کرده بودند. همگی آنها را اعدام کردند. تعدادی از خانواده هایشان که متوجه شده بودند و برای دیدارشان به اوین آمدند مورد توهین پاسداران قرار گرفتند. یک بار پاسداری سر آنها فریاد کشید: «برای چه این جا آمده اید؟ اینها کسانی هستند که در مقابل حمله زنان تسلیم شده اند و مستحق اعدامند».

گستره فاجعه

گسترده گی موج اعدامها و این واقعیت که در بسیاری از شهرستانها کلیه زندانیان سیاسی به جوخه اعدام سپرده شدند باعث شده که ابعاد اعدامها هیچ وقت به طور کامل روشن نشود. یکی از این زندانیان در این باره آمار تکان دهنده یی را ارائه کرد. او این آمار را پس از صحبت با سایر زندانیان باقی مانده نقل می کرد و می گفت: «کلیه زندانیان فرعی ۶ (هر زندان چند بند و هر بند یک فرعی دارد) در زندان گوهردشت که ۲۶ نفر بودند در همان اولین روز به دادگاه رفته و اعدام شدند. کلیه بچه های فرعی ۱۴ را که، ۱۵ نفر بودند حلق آویز کردند. از ۳۰ نفر بچه های فرعی ۷، ۲۳ نفر حلق آویز شدند. در فرعی یی که خود من در آن جا بودم ۴۵ نفر زندانی بود که ۲۳ نفر را اعدام کردند. از فرعی ۱۳ که حدوداً بین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند فقط ۶ یا ۷ نفر زنده ماندند. از ۱۸ خواهری که از زندان کرمانشاه به زندان گوهردشت منتقل کرده بودند بیشترشان اعدام شدند. در بند ۲ زندان گوهردشت ۲۰۰ نفر زندانی بود که تنها ۷۰ نفر باقی مانده بودند و بقیه اعدام شدند».

اعدامها آن چنان گسترده و توأم با قساوت و خشونت بود که حتی روی خود پاسداران هم تاثیر گذاشته بود. در یکی از این گزارشها آمده است: «پاسداری بود به نام حاج امجد که در تند خوئی و سفاکی همه او را می شناختند. بعد از جریان قتل عام به صورت غیر قابل باوری ساکت و گوشه گیر شده بود و همه اش در فکر بود و سیگار می کشید. پاسدار و شکنجه گر دیگری بود به نام محمد الله بخشی که او هم وضعیتی مشابه داشت. بسیاری دیگر هم که در گذشته با شدت و کینه با زندانیان برخورد می کردند همین وضع را داشتند. به همین خاطر رژیم مرتب عوضشان می کرد و آنها را در یک جای ثابتی نگه نمی داشت. یا سعی می کرد با پست و مقام بالاتری آنها را حفظ کند». در گزارش دیگر آمده است: «پاسداری بود به نام مصیب. او را در سال ۶۰ همراه یک دسته پاسدار وحشی از لرستان به اوین آورده بودند. او چنان بی انگیزه شده

بود که حتی حال گرفتن آمار روزانه را هم نداشت. پاسدار دیگری به نام مهدی راننده مینی بوس ملاقات بود. هر وقت که ما سوار مینی بوس می شدیم شروع می کرد. به رژیم فحش می داد و می گفت: "نمی گذارند برویم دنبال کارمان. هر چه استعفا می دهم نمی گذارند بروم". پاسدار دیگری به نام عباس فتوت که بسیار مورد اعتماد و معاون رئیس یک بخش زندان بود، می گفت: «واقعیت این است که امروز دیگر کسی در جامعه، ما را قبول ندارد، ما هم خسته شده ایم می خواهیم برویم دنبال کارمان اما ما را ول نمی کنند، نمی دانیم چکار کنیم».

صدایی که هرگز شنیده نشد

همه زندانیانی که از قتل عام سال ۶۷ جان به در بردند در یک نکته متفق القول هستند. تعداد اعدامها بسیار بیشتر از آن چیزی است که تا به حال اعلام شده است. یکی از دلایل این مسأله اطلاعات اندک آنان- و ما- از وضعیت قتل عامها در شهرستانهاست. اغلب کسانی که موفق به صحبت یا گرفتن گزارش از آنها شدیم زندانیانی بودند که در تهران دوران زندان خود را گذرانده اند. در سرتاسر ایران زندانهای بزرگ و کوچکی وجود دارد. در گذشته آدرس و مشخصات ۶۳۵ زندان توسط مجاهدین منتشر شده است. رژیم در زندانهای شهرستانها با سببیت بیشتری به قتل عام پرداخته است.

عفو بین الملل در گزارش خود از دریافت گزارشهایی از صدها اعدام از میان زندانیان گروههای کردی در زندان ارومیه و ۱۵۰ اعدام در سنندج خبر می دهد. شاهدانی که بعدها از شهرهای مختلف گزارش داده اند همگی تصریح می کنند کمتر شهری را می توان یافت که شماری از زندانیان سیاسی خود را در این نسل کشی پرشقاوت از دست نداده باشند. نکته بسیار مهم این است که توجه کنیم هر چند دوره بحرانی قتل عام حدود یک ماه و نیم بود اما بعد از آن نیز، تا چند ماه، اعدامها به صورت پیوسته و روزانه ادامه داشت.

در آبان ۶۷ از اعدامهای باز هم بیشتری در شهرهای مختلف گزارش می رسید. بنا براین گزارشها که از منابع مختلف تأیید می شد، در فاصله ماههای مهر و آبان ۸۴ نفر در زندان مشهد اعدام شدند. هم چنین در آبان ماه ۱۵۰ زندانی در زندان خرم آباد از جمله مجاهد شهید رضا فیاض پور و در زندان تبریز ۲۱ تن از جمله مجاهد شهید محمود هوشی اعدام شدند. (از اطلاعاتیه دفتر مجاهدین ۱۱ آذر ۶۷)

اطلاعیهای مجاهدین خلق در آن ایام (نیمه دوم سال ۶۷ و نیمه اول سال ۶۸)

گزارش می کنند:

- در ارومیه حدود ۴۰۰ زندانی اعدام و در کوههای اطراف شهر در دسته های ۱۰، ۲۰، ۳۰ نفره به خاک سپرده شد. از جمله این شهیدان می توان از هوشنگ پیرنژاد، رسول سلجوقی، بهمن شاکری احمد بانی جنگالو، ناصر بدری، احمد رحیمی، قاسمی شکریازی (سلمان)، زنجانی و حنیف نام برد.

- در سمنان ۸ زندانی هوادار مجاهدین در ملاءعام با جراثقال حلق آویز شدند.

- ۱۸ زندانی در اراک، گروهی از زندانیان در رودسر، ۷ نفر از جمله در سمنان، دهها نفر در اهواز، ۱۸ تن در آستارا و گروه دیگری از زندانیان در شهرکرد به جوخه های اعدام سپرده شده اند. (از اطلاعاتیه دفتر مجاهدین ۱۷ آبان ۶۷)

صبح روز سه شنبه ۶ دی ۶۷ تعداد قابل توجهی از خانواده ها و بستگان مجاهدینی که ظرف هفته های اخیر اعدام شده یا در اسارت به سر می بردند، در مقابل وزارت دادگستری در تهران اقدام به تحصن نمودند. این تحصن در اعتراض و اعلام انزجار نسبت به موج فزاینده اعدامها توسط رژیم خمینی انجام شد. اسامی و مشخصات ۷۰۰ تن از این اعدام شدگان توسط سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شد. در واکنش به حرکت اعتراضی خانواده های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی، رژیم خمینی بلافاصله پاسداران و عناصر سرکوبگر خود را از چندین پاسگاه از جمله پاسگاه شماره ۱۲ کمیته، پاسگاه مرکزی شماره ۱۴ کمیته و کلانتری ۱۲ تهران به محل اعزام داشت تا با توسل به ارباب و تهدید این حرکت را خنثی و از گسترش آن جلوگیری کند. اما مأموران رژیم با مقاومت شدید خانواده ها که شامل بسیاری از پدران و مادران سالخورده نیز می شدند روبه رو شدند. پاسداران با یورش به اعتراض کنندگان و ضرب و شتم آنان تعدادی را دستگیر کردند. (از اطلاعاتیه دفتر مجاهدین ۶ دی ۶۷)

اطلاعاتیه های مجاهدین در همان روزها، یعنی نیمه دوم سال ۶۷، برخی از اعدامها را افشا می کند:

منجیل: به دنبال یک بارندگی گور جمعی اجساد ۸۰ زندانی سیاسی اعدام شده در ۲ کیلومتری غرب جاده تهران-رشت کشف شد.

گرمسار: دو کامیون پر از اجساد اعدام شدگان از زندانهای اوین و قزل حصار به بیابانهای اطراف شهر منتقل و در گور جمعی بزرگی دفن شدند.

اندیمشک و بهبهان: ۳۳ تن از هواداران مجاهدین در اهواز، اندیمشک و بهبهان اعدام شدند که حداقل ۷ تن از آنان زن بودند. همزمان در بندر بوشهر نیز ۲۰ تن از

زندانیان سیاسی اعدام شدند.

سبزوآر: ۲۹ تن از هواداران مجاهدین پس از مدت‌ها اسارت اعدام شدند.
شیراز و فسا: ۲۶ زندانی سیاسی که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند در شهر فسا اعدام شدند. در زندان عادل آباد شیراز نیز ظرف یک روز در همین هفته‌ها ۱۴ تن اعدام گشتند.

رودسر و کلاچای: به دنبال کشف ۱۰ جسد متعلق به زندانیان مجاهد در ۲ گور دسته‌جمعی در شهرهای کلاچای و رودسر، درگیری‌هایی میان اهالی و پاسداران رخ داد.
تبریز: ۴ تن از مخالفان رژیم در یکی از میدانهای شهر به دار آویخته شده و اجسادشان ۲۴ ساعت در ملاءعام باقی ماند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۲ دی ۶۷)
از زندانهای متعددی نظیر دیزل آباد کرمانشاه، وکیل آباد مشهد، گچساران، خرم‌آباد، کرمان و مسجد سلیمان می‌توان نام برد که کلیه زندانیان سیاسی محبوس در آنها را اعدام کرده‌اند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۰ دی ۶۷)

پاسداران یک گور بزرگ جمعی در نزدیکی جاده صومعه سرا، کسماء در گیلان، حفر و تنها در یک شب چند کامیون جنازه در آن دفن کردند.
در حوالی جاده خاوران در نزدیکی تهران نیز عوامل «دادستانی انقلاب» اجساد گروه زیادی از اعدام‌شدگان را در مجاورت گورستان ارامنه دفن نموده بودند. به علت کم عمق بودن گورها، سگهای ولگرد برخی از اجساد را از خاک بیرون کشیده و محل این گورها نمایان شد.

در اصفهان پاسداران اجساد اعدام‌شدگان سیاسی را در دسته‌های ۱۰۰، ۶۰ و ۴۰ نفری به گورستان باغ رضوان آورده و در گورهای دسته‌جمعی دفن نمودند.
در تهران نیز در قطعه ۹۳ گورستان بهشت زهرا عوامل رژیم خمینی اجساد تعداد زیادی از اعدام‌شدگان را در یک کانال بزرگ دفن کردند. در قطعه‌های ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹ این گورستان محل دفن تعداد قابل توجهی از زندانیان اعدام شده توسط خانواده‌هایشان کشف شده است.

در ابهر ۹۴ تن، از اهالی خزانه (جنوب تهران) ۶۰ تن، از ساکنین خیابان ری ۴۰ تن و از ساکنین محله نوروز خان در بازار تهران ۱۱ تن اعدام شده‌اند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۶ دی ۶۷)

در شاهین شهر طی ماههای اخیر ۷۰۰ تن اعدام شده‌اند. در آخرین روزهای سال ۶۷ در یک روز ۱۰ تن از مجاهدین در ۳ نقطه شهر اسلام آباد در ملاءعام حلق آویز

شدند و در شهر لاهیجان ۴۰ نفر تیرباران شدند.

به موازات قتل عام مجاهدین اسیر، رژیم اقدام به دستگیری و اعدام هواداران کرد. در میان این شهیدان می توان از مجاهدین سرگرد خلیل مینایی (نیروی زمینی)، سید محمد ضیایی (افسر نیروی دریایی)، سید احمد سیدیان (نیروهای ویژه هوارد لشکر ۲۳ نوحه)، و میرزا محمدی (استوار شهربانی) نام برد.

در میان روحانیون هوادار که اعدام شدند نامهای حجت الاسلام سیدحسین مرتضوی، حجت الاسلام محمد حسن مشکوة و حجت الاسلام اثنی عشری به چشم می خورد.

فاطمه زارعی (شیراز)، خلیل عزیز ثالث (ارومیه)، و شهباز شهبازی (گیلان) که هنگام اعدام ۶۰ سال داشت نیز از کاندیداهای انتخاباتی مجاهدین در سال ۵۹ بودند. محمد ابراهیم رجبی ۵۸ ساله پدر ۷ فرزند و محمدرضا کاشانیان قهرمان کشتی در کرمانشاه نیز در زمره مجاهدین اعدام شده هستند.

گزارشهای دریافتی هم چنین از شکنجه و وحشیانه زندانیان قبل از اعدام حکایت دارند. از جمله مجاهدین شهید سید محمد اخلاقی، سعید امامی، علی آقا سلطانی، و علی حق وردی ممقانی به علت کثرت شکنجه پیش از اعدام به فلج یا اختلال حواس دچار شده بودند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۴ بهمن ۶۷)

در اواخر دی در تبریز دو پزشک هوادار مجاهدین به نامهای دکتر فیروز صارمی متخصص سرطان شناس و دکتر طبیبی نژاد متخصص زایمان را در ملاءعام حلق آویز نمودند. اعدام این دو پزشک که بیش از ۵۰ سال سن داشتند در چهار راه گجیل روبه روی بازار شهر تبریز و توسط جرثقیل انجام گرفت و پیکرهای شهیدان به مدت ۲۴ ساعت در همان حال باقی مانده بود. یک روز بعد از واقعه ۵۳ تن از زندانیان زندان سپاه پاسداران تبریز حلق آویز شدند. در خلال همین هفته ها اعدامهای جمعی و علنی در شهرهای مختلف کشور با شدت پیشین ادامه یافت. در شهر سنندج ۳۱ تن، در شهر برازجان ۲۵ تن، در بانه ۲۷ تن از زندانیان سیاسی طی همین مدت اعدام شدند. تنها در روستای ده کهنه در نزدیکی برازجان ۵ تن از هواداران مجاهدین به جوخه اعدام سپرده شدند. در محله طاق نصرت شهر تویسرکان ۳ تن از هواداران مجاهدین را در یک روز در ملاءعام حلق آویز کردند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۲۱ بهمن ۶۷)

در بهمن ماه ۸ تن از زندانیان سیاسی در بندر عباس اعدام شدند. ۵ روز پیش از آن در ۱۷ بهمن ماه نیز ۱۶ تن دیگر از زندانیان سیاسی در همین شهر به دار آویخته شده بودند.

در همین ماه در اطراف شهر چالوس چندین گور جمعی حاوی اجساد اعدام شدگان توسط روستاییان بومی کشف گردید. توجه رهگذران به محل یکی از گورها زمانی جلب شد که از کنار جاده تهران - چالوس تا نزدیکی گورهای مذکور تعداد بسیار زیادی دمپایی آغشته به خون زندانیان اعدام شده پیدا شد. این مسأله از شتابزدگی عوامل رژیم خمینی در تخلیه و دفن اجساد اعدام شدگان حکایت می کرد.

اعدام زندانیان سیاسی در شهرهای اصفهان، تبریز، اهواز، بابل، لاهیجان، بندر انزلی، و زنجان ادامه داشت. در بهبهان وقتی که عوامل رژیم خمینی اسامی برخی از اعدام شدگان را در برابر گروهی از خانواده های آنان اعلام می کردند میان پاسداران و بستگان شهیدان درگیری به وجود آمد و متعاقباً ۲۵ نفر توسط پاسداران دستگیر شدند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۲ اسفند ۶۷)

طی همین روزها ۱۰ نفر از زندانیان سیاسی در میدان شهرداری چالوس در ملاء عام به دار آویخته شدند. در لاهیجان ۴۰ نفر از هواداران مجاهدین از جمله محمد سمیع زاده هیجی (معروف به سمیع زادگان)، رضا کارگر شعاعی روی (با نام مستعار فریدون شعاعی)، محمد مهدی پور، حجت لطیفی، سعید صداقت و حسین حقانی که همگی دوران محکومیت خود را می گذراندند تیرباران شدند و در کاشان تنها ظرف یک شب ۱۱ زندانی سیاسی مجاهدین (از جمله یک مادر به اسم زهرا ناظری) اعدام شدند. (از اطلاعیه دفتر مجاهدین ۱۸ اسفند ۶۷)

یک زندانی سابق در زندان دستگرد اصفهان به عفو بین الملل گفته است: «در فاصله ماههای مرداد تا آذر، پاسداران تقریباً هر روزه به بند آنها در زندان آمده و یک لیست تا ۱۰ نفره را صدا می زدند. این افراد را به بیرون اتاق برده و دیگر هرگز مجدداً دیده نمی شدند. زندانیان نمی دانستند بر سر کسانی که برده می شوند چه می آید، ولی پاسداران می گفتند آنها اعدام می شوند. بعدها، زندانیانی از سایر زندانها (زندانهای استان اصفهان) به زندان دستگرد منتقل شدند، و با خود اخبار وقایع مشابه در زندانهای دیگر را به زندانیان دستگرد رساندند». به عنوان مثال یک گزارش از مشهد حکایت از اعدام ۱۵۹ نفر در یک نوبت می کند. یکی از جلادان زندان وکیل آباد در یک تماس تلفنی به مرکز گزارش داده است: «موجودی مشهد تمام شد». وضعیت در شهرستانهای دیگر نیز به همین قرار بوده است. در گزارشی از شیراز آمده است: «وقتی خبر کشتارها به مردم و خانواده های اسیران رسید به زندان مراجعه کردیم. جلادان گفتند: " آیا انتظار دارید به شما نقل و نبات بدهیم؟ ما در یک روز، یک جا ۸۶۰ نفر را کشتیم. شما هم

اگر مجلس ختم بگیرد خانه تان را با بلدوزر صاف می کنیم " .

در گزارشی از بند زنان زندان دستگرد اصفهان آمده است : « کار بازجویی و تصفیۀ زندانیان از ماهها قبل از شروع قتل عامها آغاز شد . بازجویی به نام عبدالله که مسئولیت برخورد با زندانیان زن را به عهده داشت در تیرماه فریبا احمدی را به بازجویی برد و از او دربارهٔ موضعش سؤال کرد . فریبا از هواداران دلیری بود که موضعی علنی داشت و علنا از سازمان دفاع می کرد . در بند هم با شجاعت با بازجویان و نگهبانان درگیر می شد ، روی دیوارها شعار می نوشت و حرکات اعتراضی زندانیان را سازمان می داد . بازجو از فریبا آخرین موضعش را پرسیده بود و او گفته بود : " الان می گویم ، ده بار دیگر هم پرسید تکرار می کنم ، با تمام وجودم سازمان را قبول دارم . مواضعم تغییر نکرده ، شما هم هر کاری خواستید بکنید " . روز هفتم هشتم مرداد بود که فریبا و ۷ خواهر مجاهد دیگر را که موضعی مشابه فریبا داشتند صدا کردند و همگی شان را به جوخۀ اعدام سپردند . فرحناز احمدی (خواهر فریبا) ، کبری ورپشتی ، فخری مجتبایی ، فردوس حبیب اخیاری ، قدسی هواکشیان ، نسرین شجاعی و خواهری به نام محبوبه همراه فریبای دلیر از جمله قتل عام شدگان زندان دستگرد اصفهان بودند » . در یک گزارش دیگر صحبت از ۲ هزار اعدام کرده اند . در گیلان نیز مردم به یکدیگر خبر می داده اند که ۳ هزار نفر اعدام شده اند . این شایعات خود مبین گستردگی و وسعت اعدامهاست . گزارشهای دیگری از سایر شهرستانها در دست است که نشان می دهد : در شاهرود در یک گور جمعی اجساد ۶۵ نفر پیدا شده است ، در گچساران در یک نوبت ۳۰ نفر را اعدام کرده اند ، در سنقر ۱۵ نفر ، در خرم آباد (در آبانماه) ۱۵۰ نفر ، در قائمشهر (در آبانماه) ۷۰ نفر ، در ابهر و خرمدره ۱۴ نفر در گرگان (تا سوم آذر ، ۲۰ نفر) ، در کازرون در یک نوبت ۱۱ نفر و در یک نوبت دیگر ۲۵ نفر ، در اراك ۲۳ نفر ، در سمنان ۱۹ نفر و در همدان ۳۷ نفر اعدام شده اند .

از نکات قابل توجه که در بسیاری از گزارشها ذکر شده این است که در روزهای قتل عام ، رژیم سعی می کرد کسانی را که آثار بیشتری از شکنجه روی بدنشان وجود دارد در سری اول اعدامها قرار دهد . مجاهد شهید فضیلت علامه در اوین از این نمونه است . او بر اثر شکنجه های پیشین دو بار تحت عمل جراحی قرار گرفته و پاهایش گوشت اضافه آورده بود . شهریار فیضی یک نمونه دیگر است . او مجاهدی بود که در اول مرداد ۶۰ دستگیر و به شدت شکنجه شده بود . به طوری که عضلات دو دستش از کار افتاده و هر دو پایش آتش و لاش بود . به همین خاطر او را در اولین سری

اعدام شدگان قرار دادند. هم چنین مجاهد شهید روشن بلبلیان در حالی اعدام شد که به شدت از درد روده به خود می پیچید و برای رفتن به بهداری تلاش می کرد. هم چنین جعفر سمسارزاده از جمله این قبیل مجاهدین بود. وقتی که او دستگیر شد هیچ گونه مدرکی از او نداشتند. به همین دلیل مورد شکنجه بسیار قرار گرفت تا شاید خود چیزی بگوید. البته مزدوران حسرت در هم شکستن جعفر را به گور بردند. اما آثار شکنجه طی سالیان همچنان بر بدن او باقی ماند. به همین خاطر جعفر نیز از اولین کسانی بود که در جریان قتل عام در اولویت قرار گرفت.

مجاهدین شهید حسین شریفی، جواد ناظری، بیژن ترکمن نژاد، رضائات رفتار و بسیاری از قهرمانان مجاهد نیز چنین وضعیتی داشتند و آثار شکنجه بر روی بدنهایشان تا روز آخر زندگیشان مشهود بود.

اطلاع به خانواده‌ها - گورهای جمعی

قتل عام ۶۷ به دنبال خود گورهای جمعی را به همراه داشت. هر روز صدها نفر در اوین و تعداد دیگری در گوهردشت و سایر زندانهای تهران و شهرستانها به جوخه اعدام سپرده می شدند. رژیم نه فرصت این را داشت که آنان را تک به تک دفن کند و نه می خواست برای آینده این اندازه آثار جرم از خود باقی بگذارد. بنابراین به راه انداختن گورهای جمعی تنها راه بود. این گورها در تهران و شهرستانها از سال ۶۰ کم و بیش مورد استفاده قرار می گرفت ولی در سال ۶۷ به اوج خود رسید.

یک زندانی شاهد صحنه‌یی از نقل و انتقال اجساد بوده است: «اجساد شهیدان را با کامیون یا کانتینر برای گورهای جمعی می بردند از لایه لای پره های پنجره سلول، کامیون حامل اجساد شهیدان را دیدم که بر روی آن پرزنتی کشیده بودند تا پنهان کنند».

به گزارش عفو بین الملل: «... یک زن به عفو بین الملل گزارش کرد که چگونه وی جسد یک مرد اعدام شده را با دستان خالی زمانی که در قسمتی از گورستان موسوم به لعنت آباد واقع در جاده خاوران تهران در مرداد ۶۷ زمانی که به دنبال جسد شوهرش می گشت از خاک بیرون کشیده است. این گورستان خاص اجساد زندانیان سیاسی اعدام شده است ... دسته های اجساد، پاره‌یی با لباس، بعضی در کفن، در گورهای بدون علامت و کم عمق در قسمتی از گورستان که خاص زندانیان سیاسی چپ‌گرای اعدام شده است دفن شده بودند ... سرگیجه آور بود ولی من با دستان خالی مشغول حفر شدم زیرا برای من و برای دو فرزند خردسالم مهم بود که محل گور همسرم را بدانم. . . او

جسدی را از زیر خاک بیرون آورد که صورتش پوشیده از خون بود اما وقتی وی خون را تمیز کرد متوجه شد که جسد شوهرش نیست. سایر خویشاوندانش که از گورستان بازدید کرده بودند چند روز بعد محل گور همسرش را یافتند».

براساس یک گزارش دیگر در ۱۴ بهمن ۷۵ در منطقه خاوران واقع در جنوب تهران در جریان خاک برداری عادی توسط شرکت راه سازی آوند یک گور بزرگ جمعی کشف می شود. این گور حاوی اجساد چند صد تن از اعدام شدگان قتل عام مرداد و شهریور ۶۷ بوده است. به دنبال انتشار این خبر گروه کثیری از مردم برای تماشای این گور جمعی به خاوران هجوم می برند ولی نیروی انتظامی و امنیتی به سرعت خاوران را در محاصره خود گرفته و با تیراندازی هوایی مردم را پراکنده می کنند. در روز بعد نیز شماری از کارکنان شرکت راه سازی را به اتهام انتشار این خبر در میان مردم، دستگیر می کنند.

در ماههای آبان و آذر سال ۶۷ مقامهای زندان خبر اعدام زندانیان را به بستگانشان می دادند. در بعضی موارد خویشاوندان را هنگامی که برای یک ملاقات معمول خانوادگی به زندان رفته بودند از اعدام با خبر می ساختند. این کار منجر به اعتراض از جانب بستگان زندانیان می شد و در خارج از زندان تجمع می کردند. به همین دلیل روشهای دیگری جایگزین آن شد. مثلاً خویشاوندان به وسیله تلفن مطلع می شدند. آنها باید به جایی که مشخص می شد می رفتند تا در مورد اقوام زندانی خود خبری بگیرند. در آن جا از اعدام آنها مطلع می شدند. از آنان خواسته می شد، تعهدنامه‌ی را امضا کنند که هیچ گونه مراسم سوگواری دیگری برگزار نکنند. به اعضای خانواده‌ها اطلاع داده نمی شد که خویشاوندانشان در کجا به خاک سپرده شده‌اند. حتی اگر آنها موفق می شدند این را کشف کنند به آنها اجازه نصب سنگ قبر داده نمی شد.

برادر یکی از شهیدان که ایران را در اواخر پاییز ۶۷ ترک کرده است چگونگی اطلاع خانواده‌اش از اعدام برادرش را برای عفو بین الملل توضیح داده است: «در آبان ۱۳۶۷ به خانواده تلفن شد و از پدر خواسته شد به زندان اوین مراجعه کند تا اطلاعاتی در مورد حسین بگیرد. پدر حسین و همسرش به زندان رفتند، جایی که به آنها گفته شد حسین اعدام شده زیرا توبه نکرده است و زندان او را تصحیح نکرده است. به آنها گفته نشد جسد او کجا دفن شده است، و به آنها گفته شد نباید هیچ گونه مراسمی برگزار کنند».

گزارش عفو بین الملل تصریح می کند که حسین در زندان گوهردشت در کرج

زندانی بود. جایی که محکومیت ۱۵ ساله اش را به خاطر فعالیت‌هایش در هواداری از مجاهدین خلق ایران سپری می‌کرد. وی در سال ۱۳۶۰ دستگیر شده بود. فعالیت او شامل جمع کردن پول و توزیع تراکت و نشریه مجاهدین خلق بوده است.

مادر یک زن ۳۹ ساله که در زندان اوین اعدام شده بود به عفو بین الملل مورد مشابیهی را گزارش کرده است: «دختر او در سال ۶۱ در حالی که تراکتهای مجاهدین را در اختیار داشت دستگیر شد. او در یک دادگاه مورد محاکمه قرار گرفت ولی هرگز حکم وی به او ابلاغ نشد. در اوائل مرداد ۶۷ ملاقاتهای او بدون هیچ توضیحی قطع شد. در آبان ۶۷ وی تلفنی دریافت کرد که از او می‌خواست به دفتر کمیته نزدیک گورستان بهشت زهرا برود. همان جا بود که خبر اعدام دخترش را دادند. بدون این که بگویند جنازه شهید در کجا دفن شده. به مادر دستور داده شد هیچ مراسم سوگواری بر پا نکند».

خانواده‌های زندانیان تصمیم می‌گیرند روزهای جمعه در بهشت زهرا جمع شوند. مادر یک مجاهد که در سال ۶۲ دستگیر شده و به ۱۲ سال زندان محکوم شده و در نهایت در زندان کرج اعدام شده بود راجع به یکی از این گردهماییها برای دخترش که در خارج از ایران به سر می‌برد نوشته است: «روز جمعه همه مادران به همراه اعضای خانواده گردهم آمدند و به گورستان رفتیم. مادران باعکسهای وابستگان و فرزندانشان بیرون آمده بودند. یکی دخترش، یکی پسرش، و دیگری همسرش را از دست داده بود. بعضی از خانواده‌ها چند عکس که متعلق به یک خانواده بودند را آورده بودند. مادری را دیدم که پنج پسر و خواهر زاده اش را از دست داده است. در نهایت کمیته آمد و ما را متفرق کرد».

در این میان بایستی از درد و رنجی که خانواده‌های شهیدان متحمل شدند یاد کرد. متأسفانه به دلیل خطراتی که آنان را تهدید می‌کند نمی‌توان به صورت علنی و با نام و آدرس و مشخصات از آنان نام برد. اما می‌توان اشاره کرد که بودند بسیاری از پدران و مادران که پس از شنیدن خبر شهادت فرزندان‌شان سکت کرده و بعضاً فوت کرده‌اند. گزارشهای موجود نشان می‌دهد که تعدادی از آنها تعادل خود را از دست دادند و برخی خبر را باور نکرده و هنوز چشم به راه بازگشت عزیزانشان می‌باشند. اما اغلب خانواده‌ها، به رغم تمام فشارها و تهدیدهای مزدوران، شجاعانه در برابر آنان ایستادگی کردند و اعتراضهای خود را با برگزاری مراسم عزاداری برای فرزندان‌شان علنی کردند.

بهای شرف

در این کشاکش شورانگیز انسانی، نسلی پاکباز و شجاع در برابر ارتجاعی خون ریز و ددمنش صف آرایی کرده است. نبرد البتّه نبردی نابرابر بود و این نسل راه دیگری نداشت جز آن که بهای لحظه لحظه پایداری و شرف خود را با خون بپردازد. و اگر شهیدان آزادی یک ملت را در زمره فاتحان فردای میهنشان بدانیم، آن گاه بازنده اصلی را به درستی باز خواهیم شناخت. قهرمانان آزادی و پیشگامان رهایی خلقها همواره ناگزیر از دست شستن از جان و مال و خانمان خود می باشند و با آغوشی باز رنج اسارت و داغ شکنجه و اعدام را می پذیرند. اما در تحلیل نهایی آنان هستند که به یمن مقاومتشان زندانیان و شکنجه گر را به زانو در می آورند. و این دژخیمان و دیکتاتورها هستند که در برابر پایداری و پاکبازی قهرمانان آزادی سر فرود می آورند. ما در نسل کشی سیاه و پر شقاوت خمینی در سال ۶۷ که ۳۰ هزار اسیر مظلوم و در عین حال قهرمان و سرفراز به جوخه تیرباران سپرده شدند یک نمونه درخشان این مقاومت را می بینیم. نمونه ای که نه تنها در مبارزات رهاییبخش مردم ایران که در تاریخ جنبشهای آزادیبخش معاصر کم نظیر است.

منتظری جانشین سابق خمینی، درباره ابعاد جنایت دژخیمان در ۹ مرداد ۶۷ خطاب به خمینی نوشته بود: "راجع به دستور حضرتعالی مبنی بر اعدام مجاهدین موجود در زندانها" می نویسد "... افرادی که به وسیله دادگاهها، با موازینی، در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه ای بی اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است ... با حکم حضرتعالی، بسا بی گناهای یا کم گناهای هم اعدام می شوند ... ما تا حال از کشتنها و خشونتها نتیجه ای نگرفته ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده ایم، جاذبه منافقین (مجاهدین) و ضد انقلاب را بیشتر نموده ایم، به جاست مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعا برای بسیاری جاذبه خواهد داشت ... اگر فرضا بر دستور خودتان اصرار دارید اقلا دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسئول اطلاعات باشد نه اکثریت و زنان هم استثنا شوند مخصوصا زنان بچه دار، و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز هم عکس العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود".

این اظهارات به اندازه کافی گویاست. جانشین وقت خمینی با اذعان به چندین هزار اعدام، در عرض چند روز، اعدام زنان و بی نتیجه بودن این اعدامها در مقابله با حمایت فزاینده مردم از فرزندان مجاهدشان تصریح می کند که دستور اعدام مجاهدین مستقیما

توسط خمینی صادر شده است. وی دو هفته بعد در حالی که اعدامها هم چنان ادامه دارد، در نامه دیگری خطاب به قاضی شرع و دادستان تهران ضمن بی ثمر خواندن اعدامها تأکید می کند که «مجاهدین خلق یک سنخ فکر و برداشت هستند، یک نحو منطق است و منطق غلط را با منطق صحیح باید جواب داد باکشتن حل نمی شود بلکه ترویج می شود».

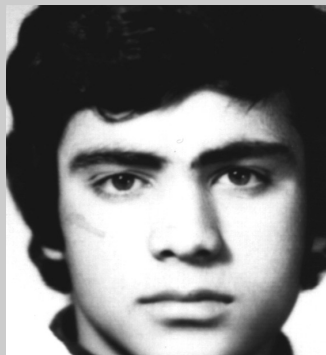
این نامه ها به خودی خود گویاست و نیازی به هیچ گونه تفسیری ندارند. این سطور نه فقط شقاوت جلادان، بلکه ابعاد مقاومت و پاکبازی قهرمانان در زنجیر و حمایت گسترده اجتماعی از مجاهدین را هم منعکس می کند. البته این اعتراضها چیزی نبود که خمینی بر کسی، حتی اگر منتظری باشد، ببخشد. به همین خاطر چند ماه بعد خمینی به یک جراحی بزرگ سیاسی دست زد و او را از جانشینی خود عزل کرد و به این ترتیب خمینی خود شخصاً به بی آینده بودن حکومتش گواهی داد.

در این عکس که در سال ۶۷، پس از کشف یک گورجمعی در حوالی تهران گرفته شده، چهره یکی از شهیدان و پای یک شهید دیگر دیده می شود. به دنبال انتشار این عکس در نشریه مجاهد شماره ۴۰۲، خانواده این شهید چهره فرزند خود مجاهد شهید یوسف هیبدی را شناسایی نموده و مشخصات او را برای نشریه مجاهد ارسال کردند.

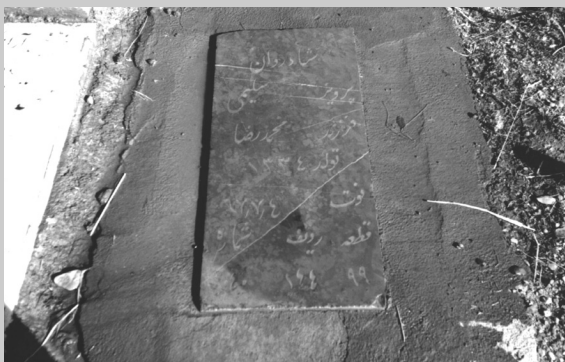


شهید یوسف هیبدی، کارگر مجاهد خلق، در سال ۱۳۶۰ در مسجد سلیمان دستگیر شد. رژیم از آغاز اعلام کرد که یوسف هیبدی طی درگیری با پاسداران به شهادت رسیده و هیچ نام و نشانی از محل دفن او به خانواده اش نداد. خانواده هیبدی تا پیش از انتشار این عکس در نشریه مجاهد از سرنوشت فرزندشان بی خبر بودند. با شناسایی این عکس از سوی خانواده هیبدی مشخص شد که جلادان خمینی، یوسف را به مدت ۷ سال در سیاهچالهای خود نگهداشته بودند. یوسف هیبدی به دلیل مقاومت قهرمانانه اش در مقابل دژخیمان در شمار کسانی بود که بر اساس طرح رژیم برای قتل عام زندانیان سیاسی، به عنوان «زندانی خطرناک» از زندانهای شهرستانها به اوین و گوهردشت منتقل شده بود.





که کوهی است
آرمیده در
گوشه ای ...
مجاهد شهید پرویز
سلیمی با تصویری از
سنگ مزارش



مزار مجاهد شهید
سکینه دلفی دریکی
از گورهای جمعی
زندانیان سیاسی در
اهواز





اعترافات

سردمداران رژیم

به قتل عام وحشیانه

زندانیان سیاسی

اعتراف سردمداران رژیم به قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی

خامنه‌ای:

"اعدام می‌کنیم و با این مسئله شوخی نمی‌کنیم" خامنه‌ای در جلسه پرسش و پاسخ در دانشگاه تهران، در پاسخ به سؤال مکتوب دانشجویان گفت: «اما اعدامیها، اعدامهای دستجمعی در ایران... رادیو منافق هم همین را می‌گوید. مگر ما مجازات اعدام را لغو کردیم؟ نه! ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطشان با آن دستگاه مشخص شده، باید چکارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که نمی‌کنیم».

سؤال و جواب دیگر: «علت بی‌توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسئله چیست؟ و علت اعدامهای مشکوک در ایران، آیا اعدامهای قبلی، تاکنون توانسته که دردی را دوا بکند؟» خامنه‌ای: «این لحن سؤال، لحن همین سؤال رادیوهای بیگانه و بعضی از محافل بیگانه است. آن که می‌نویسد علت بی‌توجهی کامل به مسائل حقوق بشر چیست، ما این را قبول نداریم، قبول نداریم ما، به هیچوجه».

خامنه‌ای سپس گفت: «آنهايي که عليه ما در دنيا راجع به حقوق بشر حرف می‌زنند، آنها دلشان می‌خواهد منافقین و دشمنان نظام و کسانی که قصد براندازی این

نظام را دارند، هر کاری می‌خواهند بکنند. نظام در مقابل اینها هیچ عکس‌العملی نشان ندهد... نمی‌شود، این برخلاف مصالح مردم است، برخلاف مصالح انقلاب است... ما اجازه نمی‌دهیم که این نماینده‌ی حقوق بشر بیاید...»

رادیو رژیم - ۱۵ آذر ۶۷

رفسنجانی:

"بنا داشتند در کشور یک کار تخریبی وسیع را انجام بدهند، مجازات شدند"
«افرادی هستند که خیانت می‌کنند، مستحق مجازاتند خوب مجازات اعدام می‌شوند. مثلاً همین جریان اخیر عملیات مرصاد که اتفاق افتاد، مسئولین، با اسیرانی که از آنها گرفتند، درآوردند... روشن شد که کسانی بودند در داخل کشور که معترف بودند با این جنایتی که مشترکاً عراق و منافقین بعد از اعلام آتش‌بس انجام دادند... بنا داشتند در کشور یک کار تخریبی وسیع را انجام بدهند، خوب آنها مجازات شدند».

رادیو رژیم - ۱۶ آذر ۶۷

آخوند انصاری (رئیس دفتر خمینی):

"در زندان تشکیلات داشتند، پس از عملیات مرصاد اعدام شدند"
«عده‌ای از زندانیان در زندان تشکیلات داشتند که پس از عملیات مرصاد کشف شد. لذا اینان که تعداد بسیار کمی (!) بودند پس از عملیات اعدام شدند»

روزنامه کیهان - ۲۸ اردیبهشت ۶۸

قاضی القضاة خمینی، موسوی اردبیلی:

«باید از دم اعدام بشوند»

«قوه قضاییه در فشار بسیار سخت است... که چرا اینها اعدام نمی‌شوند باید از دم اعدام بشوند. دیگر از محاکمه و آوردن و بردن پرونده محکومین خبری نخواهد بود».

رادیو رژیم - ۱۵ مرداد ۶۷

محتشمی وزیر کشور وقت رژیم:

"تمام کسانی که دستگیر شده‌اند و یا کسانی که به آنها پیوستند، اعدام شده‌اند"
«جرائمی وجود دارد که مستحق اعدام می‌باشد و طبق قانون، هر گروهی که سلاح بردارد و آدم بکشد مستحق اعدام است و در نتیجه طبیعی ست که مجاهدین مجازاتشان

اعدام باشد و تمام شایعاتی که درست شده مربوط به کسانی ست که در عملیات مرصاد اعدام شده‌اند».

محتشمی در ادامه گفت: «برای فیصله دادن به این مسئله باید بگویم که تمام کسانی که دستگیر شده‌اند یا کسانی که به آنها پیوستند اعدام شده‌اند».

در مصاحبه با هفته‌نامه لبنانی المستقبل - ۱۶/سفند ۶۷

"همه‌شان را به قتل رساندیم"

دولت ایران رسماً و تقریباً با غرور و تکبر اعلام می‌کند که کلیه ی زندانیان سیاسی که در زندانهای کشور بودند، اعدام شده‌اند. تأییدیه ی تنفرآمیز وزیر کشور تهران، طی مصاحبه یی با یک روزنامه ی لبنانی انجام شده است.

"همه‌شان را به قتل رساندیم". خبر متأثرکننده از طرف یک منبع غیرقابل تردید، وزیر کشور رژیم ایران، علی اکبر محتشمی درباره ی زندانیان سیاسی در زندانهای ایران می‌باشد. مقام بالای دولت در تهران با خونسردی در یک مصاحبه با مجله ی لبنانی المستقبل اعلام کرد، «برای این که یک بار برای همیشه ترتیب این کار (اپوزیسیون سیاسی داخلی) داده شود، "تمامی کسانی که دستگیر شدند و کسانی که به آنها پیوستند، اعدام شده‌اند". آنها علیه مردم اعلان جنگ کرده بودند».

در یک هذیان گویی بنیادگرایانه، این وزیر افزود: «کشتند و کشته شدند. هر کسی که از اسلحه برای کشتار استفاده کند سزاوار اعدام است. طبیعی است که مجاهدینی که این اعمال جنایتکارانه را انجام داده‌اند، اعدام شوند».

اونیتا - ۹/سفند ۶۷

"تمام مخالفین در زندانهای ایران اعدام شده‌اند"

"روز دوشنبه به نقل از علی اکبر محتشمی وزیر کشور رژیم ایران گفته شد که

"تمام مخالفین در زندانهای ایران اعدام شده‌اند". محتشمی به مجله ی عربی زبان المستقبل چاپ پاریس گفت: «برای این که این مسئله برای همیشه روشن شود، تمام آن کسانی که دستگیر شده بودند و آنهایی که به آنان پیوسته بودند، تماماً اعدام شده‌اند».

هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس در مصاحبه با تلویزیون فرانسه در اوایل این ماه اعدام مخالفین را در ایران تصدیق کرده بود».

خبرگزاری رویتر - ۱۸/سفند ۱۳۶۷

وزیر کشور رژیم ایران تأیید کرد که، تمام کسانی که دستگیر شدند و همه کسانی که به آنها پیوستند اعدام شدند

شکایات مخالفان رژیم ایران به سازمان ملل متحد، توسط وزیر کشور رژیم خمینی تأیید می شود. خمینی در عرض ۶ ماه ۱۲۰۰۰ زندانی سیاسی را اعدام کرده است. در یک مصاحبه با هفته نامه عربی المستقبل، علی اکبر محترشمی، وزیر کشور رژیم ایران، این مطلب را تأیید کرد. چیزی که بیش از یک تردید بود. وزیر کشور رژیم ایران تأیید کرد که، برای این که یک بار برای همیشه ترتیب این کار داده شود، تمام کسانی که دستگیر شدند و همه کسانی که به آنها پیوستند اعدام شدند. محترشمی در خاتمه گفت هر کس که علیه مردم اعلان جنگ کند و کشتار راه بیندازد، شایسته کشته شدن است.

مجاهدین خلق اظهار داشتند که از دبیرکل سازمان ملل متحد خواستار اعزام یک هیأت بین المللی برای بررسی وضعیت زندانیان در زندانهای رژیم ایران شده اند. مخالفان تأکید کردند که خیلی روشن است که رژیم خمینی فقط یک پیام دارد؛ سرکوب، تفتیش عقاید، تروریسم و تنفر کور نسبت به تمدن و انسانیت. از نظر مجاهدین، دولت تهران متعلق به جامعه بین المللی نیست. تنها جواب منطقی، که از تمام دنیا انتظار می رود، قاطعیت با قطع روابط دیپلماتیک و تحریم تسلیحاتی و نفتی است. در اطلاعیه مجاهدین تأکید می شود که «موج اعدامهای سیاسی در ایران بدون وقفه ادامه دارد».

ایل ژورنال (ایتالیا) - ۹ اسفند ۶۷

ولایتی وزیر خارجه وقت رژیم:

زندانیانی که در این ماههای اخیر اعدام شده اند مجاهدین خلق بوده اند «در این کشور کسانی که (اقدام به مبارزه ی مسلحانه می کنند) باید کشته شوند و این قانون است. . . زندانیانی که در این ماههای اخیر اعدام شده اند مجاهدین خلق بوده اند که سعی داشتند به داخل خاک ایران پیشروی کنند. سایر اعدام شدگان نیز به قتل شخصیت های سیاسی اعتراف کرده بودند».

روزنامه فرانسوی لوپوئن - ۱۷ بهمن ۶۷

لاریجانی معاون وزیر خارجه وقت رژیم:

«هزار نفر دو هزار نفر چیز زیادی نیست»

تلویزیون بی. بی. سی، کانال ۲، برنامه ی پیرامون موج اعدام زندانیان سیاسی پخش نمود. در این برنامه که عنوان آن «در داخل ایران آیت الله» بود، گزارشگر تلویزیون بی. بی. سی از تهران گفت: «مخالفان رژیم می گویند که در رأس مبارزه رژیم علیه

قاچاقچیان مواد مخدر، یک قضیه سراسری علیه مجاهدین وجود دارد. مجاهدین تنها اپوزیسیون سازماندهی شده و مسلحانه علیه رژیم هستند. از زمان آتش بس تعداد اعدامها در ایران به طور ثابت روبه فزونی بوده است. دولت ادعا می کند که آنها یا قاچاقچی محکوم شده مواد مخدر یا مجاهدین دستگیر شده بوده اند. منابع اپوزیسیون در خارج از ایران از ۱۱۰۰ کشتار سیاسی صحبت می کنند. عفویین الملل لیست اسامی ۱۰۰۰ تن را منتشر کرده است. [اما] دولت ایران هیچ رقمی را گزارش نکرده است.

در این قسمت برنامه تلویزیون بی. بی. سی بخشهایی از مصاحبه گزارشگر خود را با لاریجانی، معاون وزیر امور خارجه خمینی، در تهران پخش نمود. لاریجانی در پاسخ به این سؤال خبرنگار که پرسید: «چند اعدام از این نوع از زمان آتش بس وجود داشته است؟» گفت: «من دقیقاً نمی دانم. فکر نمی کنم تعداد زیادی باشد ... هزار نفر دو هزار نفر چیز زیادی نیست. ما دو میلیون افغانی و بیش از نیم میلیون عراقی را غذا می دهیم ...!»

گزارشگر تلویزیون دوباره از لاریجانی پرسید: «آیا شما می خواهید بگویید که از زمان آتش بس هیچ گونه اعدام سیاسی در ایران انجام نگرفته است؟»

معاون وزیر امور خارجه خمینی، که آشکارا در مخمصه افتاده بود، گفت: «من نمی توانم آن را بگویم. چون ما افرادی را در زندان داشتیم که متهم به فعالیت مسلحانه علیه کشور بوده اند. آنها در انتظار بوده اند و هنوز هم هستند تا به درستی محاکمه شوند و ممکن است که مجازاتشان اعدام باشد».

کانال ۲ تلویزیون بی. بی. سی - ۲۴ بهمن ۶۷

ابلاغ دستور قتل عام توسط خمینی به موسوی خوینیی ها

«امام خمینی، دادستان انقلاب، حجت الاسلام خوینیی ها، را احضار کرد تا به وی ابلاغ کند که از این پس تمام مجاهدین، که در زندانها یا جاهای دیگر هستند، باید به مثابه محارب با خدا محسوب گردیده و در نتیجه کشته شوند ...»

روزنامه فرانسوی لوموند، در روز ۱۱ اسفند ۶۷



اسامی تعدادی
از دست اندرکاران
و شکنجه گران
در جریان قتل عام

تذکر ضروری:

لاجوردی، سردر خیم پلید اوین، بارها گفته بود: «تصور نکنید روزی سازمان خواهد آمد و در سلولها را به روی شما باز خواهد کرد. قبل از چنین اتفاقی همگی شماها مرده اید. برای هر سلولی چند نارنجک در نظر گرفته ایم». قبل از ذکر اسامی شماری از دست اندرکاران و شکنجه گران و عاملان اعدامها در جریان قتل عام ضرورتاً بایستی اشاره کنیم که اسامی حاضر تنها بخش کوچکی از دست اندرکاران و حاضران رویت شده در صحنه ها توسط شماری از زندانیان باقیمانده است.

اسامی تعدادی از دست‌اندرکاران و شکنجه‌گران در جریان قتل عام

مسئولان و آمران اصلی قتل عام زندانیان در اوین و گوهردشت

۱- آخوندجعفر نیری: رئیس دادگاههای انقلاب اسلامی تهران و رئیس هیئت کمیسیون مرگ

۲- مرتضی اشراقی: دادستان ضدانقلاب تهران، از اعضای اصلی کمیسیون مرگ

۳- آخوند ابراهیم رئیسی: معاون دادستان تهران و از اعضای اصلی کمیسیون مرگ

۴- آخوند اسماعیل شوشتری: رئیس سازمان زندانها و از اعضای اصلی کمیسیون مرگ
وی به طور مستقیم در تصمیم‌گیری اعدام زندانیان نقش داشت و به پاس این خدمات، رفسنجانی وی را وزیر دادگستری کابینه خود در سال ۶۸ نمود و هم اکنون نیز با همین سمت در کابینه خاتمی می‌باشد.

۵- آخوند محمد ریشه‌ری: وزیر اطلاعات و از مسئولان و آمران اصلی قتل عام

۶- حسن حبیبی: وزیر دادگستری و از مسئولان و آمران اصلی قتل عام

۷- محمد موسوی خوئینیها: دادستان انقلاب کل کشور، یکی از بالاترین آمران قتل عام،
خمینی جلاد حکم قتل عام زندانیان سیاسی را به همین شخص ابلاغ کرده بود. وی مدیر روزنامه سلام می‌باشد.

۸- عباس عبدی: معاون دادستان انقلاب کل کشور، سخنگوی دانشجویان «خط امام»
در جریان گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی در تهران. وی از سال ۶۹ سردبیر روزنامه

سلام و در سال ۷۰ سردبیر هفته نامه بهار شد.

۹- موسی واعظی: از مسئولان وزارت اطلاعات در زندان اوین - با نام مستعار زمانی (حاجی زمانی)، از فعالترین عناصر در قتل عام زندانیان در سال ۶۷ بود. وی از مقامات بالای وزارت اطلاعات می باشد و از سال ۶۸ به بعد با حفظ سمت در وزارت اطلاعات رئیس اوین شد.

۱۰- آخوند سیدحسین مرتضوی: رئیس زندان اوین - از عوامل اصلی در سرکوب شکنجه و اعدام زندانیان تا بعد از قتل عامها، وی کاندیدای نمایندگی مجلس از زنجان بود.

۱۱- شیخ محمد مغیسه ای: رئیس زندان گوهردشت - وی با نام مستعار ناصریان در ابتدا بازجوی سابق شعبه ۳ اوین بود. از سال ۶۴ دادیار قزلحصار و سپس گوهردشت شد. سال ۶۶ رئیس زندان گوهردشت بود. وی فعالترین عنصر در قتل عامهای گوهردشت در سال ۶۷ بود. از سال ۶۹ بازپرس در دادستانی انقلاب اسلامی (واقع در خیابان معلم) بوده است.

۱۲- مبشری: از حکام شرع اصلی و قدیمی اوین. در زمان قتل عامها در بعضی از دادگاهها که بنا به دلایلی نیری نمی توانست شرکت کند به جای او شرکت می کرد.

۱۳- احمد پورمحمدی: از مسئولان اصلی و مهم وزارت اطلاعات رژیم - وی از مسئولان اصلی هیأت مرگ بود. پورمحمدی سابقه طولانی در سرکوب و شکنجه زندانیان سیاسی داشته و از قساوت زیادی برخوردار است.

۱۴- محمد شریف زاده: معروف به محمدی، مسئول حفاظت دادستانی و مسئول تیم ضربت در بند ۲۰۹ زندان اوین - وی مدیرکل معاونت امنیت داخلی وزارت اطلاعات کابینه خاتمی، یکی از جانی ترین عناصر رژیم آخوندی است که در قتل عامهای سال ۶۷ مستقیماً شرکت داشت.

۱۵- مجتبی حلوائی: معاونت انتظامی اوین - از نفرات اصلی اجراکننده اعدامها بود وی از پاسداران و شکنجه گران قدیمی اوین می باشد که در کنار لاجوردی جنایات بسیاری علیه زندانیان مرتکب شده است. حلوائی سپس مسئول انتظامی و امنیتی زندان شد و در جریان قتل عامها نقش اصلی را در انتخاب زندانیان برای بردن به دادگاه و اعدام داشت.

۱۶- محمد توانا: سربازجوی وزارت اطلاعات - از زمانی که به کمیته مشترک رفت نامش به «۳۴» تغییر کرد.

۱۷- فاتحی: مسئول اطلاعات کرج - سر شکنجه گر کرج مستقر در زندان گوهردشت عضو هیأت قتل عام برای متهمین دادستانی کرج که نقش فعالی در قتل عام زندانیان محکوم کرج داشت.

۱۸- نادری: دادستان وقت کرج. امضاکننده حکم اعدام کرجیها در قتل عام زندانیان گوهردشت

۱۹- مرتضی صالحی: با نام مستعار صبحی از سال ۶۱ تا ۶۴ رئیس زندان گوهردشت بود. مبتکر انواع شکنجه های ضد انسانی که اغلب منجر به مرگ و یا دیوانگی زندانی می شد. از عوامل اصلی تجاوز به زندانیان زن در گوهردشت بود. صبحی مدتی برکنار شد ولی در سال ۶۸ دوباره به ریاست زندان گوهردشت رسید. وی از نزدیکان لاجوردی می باشد.

۲۰- پیشوا (نام مستعار): سربازجوی شعبه یک اوین - از عوامل اصلی شکنجه، اعدام و تجاوز به زندانیان است. پیشوا در ابتدا سربازجوی شعبه یک اوین بود. اما از سال ۶۸ رئیس زندان اوین شد. او یکی از کثیف ترین بازجویانی است که دارای پرونده های متعدد غیر اخلاقی می باشد. پیشوا از نزدیکان لاجوردی بود.

۲۱- فکور: از بازجویان اصلی شعبه ۷ اوین. در سال ۶۴ مدتی رئیس زندان اوین بود. فکور از عوامل اصلی شکنجه و اعدام و تجاوز به زندانیان می باشد.

۲۲- فروتن: از مسئولان زندان اوین و گوهردشت - در سالهای ۶۴ و ۶۵ مدتی رئیس زندانهای اوین و گوهردشت بود.

۲۳- میثم: از مسئولان زندان اوین - وی مدتی مسئول زندان عادل آباد شیراز بود. از سال ۶۳ تا ۶۵ مسئول زندان قزلحصار شد، در اواخر سال ۶۵ به ریاست زندان اوین رسید. وی از عوامل سرکوب و شکنجه در تهران و شیراز بوده است.

۲۴- اسلامی: سربازجو شعبه ۷ اوین - از شکنجه گران اصلی اوین، مسئول شکنجه، کشتار و تجاوز به زندانیان بود. زندانیان زیادی را در زیر شکنجه به قتل رسانده است.

۲۵- راوندی: از حکام شرع دادگاههای اوین - وی از عناصر اصلی در دادن احکام اعدام و شکنجه زندانیان بود.

۲۶- حسین زاده: مدیر داخلی زندان اوین - وی از عناصر مرتجع در زمان شاه و از همان سالها جزو دارودسته لاجوردی بود. از سال ۶۰ مدیر داخلی زندان شد و از عناصر فعال در جریان قتل عامها در اوین بود.

۲۷- سید مجیدضیایی: دادیار زندان اوین - از بازجویان قدیمی اوین و از عاملین شکنجه

و اعدام و تجاوز می باشد. او در زمان قتل عامها دادیار زندان بود و بعد از قتل عام دوباره بازجو شد. سید مجید مسئول بازجویی از کسانی است که در ارتباط با سازمان دستگیر می شوند. هم چنین مدیریت ساختمان دادستانی در قسمت آسایشگاه اوین را داشت. وی بازجوی مجاهد شهید مهرداد کلانی، هنگامی که به خاطر دیدار با گالیندوپل دستگیر شد، بوده است. مهرداد در نامه اش به کاپیتورن به او اشاره کرده است.

۲۸- جوهری فرد: از مسئولان زندان - با نام مستعار مهدوی. او تا آخر سال ۶۴ ریاست زندانهای دادستانی در تهران را به عهده داشت وی از تجار بازار می باشد و از نزدیکان لاجوردی می باشد. از سال ۶۸ رئیس زندان قصر بود.

۲۹- محمد خاموشی: از مسئولان سرکوب و شکنجه. وی در گذشته مسئول واحد یک زندان قزل حصار و معاون زندان بود. در همان زمان مسئولیت «قبر» های قزل حصار را به عهده داشت. افراد زیادی در آن جا به ناراحتیهای روانی دچار شدند. وی بعد از مسئولان گمرک مهر آباد شد.

۳۰- مجید قدوسی: از مسئولان سرکوب و شکنجه. از پاسداران قدیمی اوین و از عوامل شکنجه و اعدام و تجاوز به زندانیان می باشد. وی از سال ۶۳ تا ۶۵ مسئول آموزشگاه اوین بود و سپس حکم دادیاری گرفت. مجید قدوسی مدتی مسئول گرفتن مصاحبه از زندانیان بود. او در سال ۶۸ مسئولیت استادیوم آزادی را بعد از شورش مردم در این استادیوم به عهده گرفت.

اسامی برخی پاسداران و شکنجه گران و دست اندر کاران قتل عام در اوین

۳۱- قاسم کبیری: معاون رئیس زندان اوین - وی از پاسداران قدیمی اوین، مدتی معاونت آموزشگاه و مدتی نیز در بند ۳۲۵ قدیم مشغول به کار بود. در سال ۶۷ وی معاون رئیس زندان اوین بود. قاسم کبیری از جمله در سال ۷۱ یک زندانی عادی را زیر ضربات مشت و لگد خود کشت.

۳۲- ابراهیمی: رئیس کارگاه اوین

۳۳- حاج مهدی: مسئول آموزشگاه اوین - وی از مسئولان سرکوب و ضرب و شتم زندانیان بود. وی از سال ۶۰ نقش مستقیمی در سرکوب و شکنجه زندانیان داشت. حاج مهدی همچنین در مراسم حج سال ۶۶ که منجر به کشته شدن صدها نفر در مکه شد

- نقش مستقیمی داشت و از عناصر تحریک کننده به وجود آمدن آن فاجعه بود.
- ۳۴- حمید کریمی: از پاسداران قدیمی اوین، مدتی در آنجا بازجویان را در شکنجه زندانیان یاری می کرد. در سال ۶۱ معاونت آموزشگاه اوین را عهده داشت. در سال ۶۸ مسئول ورزش در اوین شد و با حفظ سمت مسئول استادیوم امجدیه نیز بود.
- ۳۵- قاسمی: معاون آموزشگاه در زندان اوین - وی معروف به مهندس بود.
- ۳۶- محمد صادقی: از مدیران زندان اوین - معاون آموزشگاه اوین تا سال ۶۵ و بعد از آن در مدیریت اوین نقش فعال داشت.
- ۳۷- رحیمی: پاسدار زن، مسئول کل بندهای زنان زندان اوین - وی نظردهنده در مورد اعدامهای اوین بود. رحیمی یک پاسدار زن ۴۵ ساله در بند زنان اوین بود. او به دلیل خوش خدمتیهایش از پاسداری در سالن ملاقات ارتقاء پیدا کرد و مسئول کل بندهای زنان شد. در کنار او پاسداران دیگری چون فاطمه جبباری، نجفی، محمدی، نظری، علیان و زینتی بودند که در برخورد تند و کینه یی کردن مثل رحیمی بودند.
- ۳۸- مجید فرلنگ: بازجوی شکنجه گر زندان اوین بند خواهران
- ۳۹- اکبری: پاسدار زن، مسئول آسایشگاه بند انفرادی بند زنان - وی نظردهنده در مورد اعدامهای اوین بود
- ۴۰- حاج کربلایی: مسئول ملاقات زندان اوین - وی یکی از نزدیکان لاجوردی بود. وی از تجار بازار و از شرکای کارگاه اوین است. در آن جا در ازای مزد بسیار ناچیزی به زندانیان کار بسیاری از آنان می کشیدند و از این طریق پولهای هنگفتی به جیب می زدند. وی فشارهای زیادی بر خانواده های زندانیان سیاسی و حتی عادی می آورد.
- ۴۱- حاج ناصر: مسئول بندها و انتقال زندانیان.
- ۴۲- حسنی: دادیار و از شکنجه گران اوین.
- ۴۳- حداد: دادیار زندان و از شکنجه گران و عوامل سرکوب در اوین.
- ۴۴- حاج شیرینی: از مسئولان کارگاه اوین.
- ۴۵- ناصر آقایی: از مسئولان کارگاه اوین.
- ۴۶- حاج مراد: از مسئولان کارگاه اوین.
- ۴۷- عباس تیموری: از مسئولان کارگاه اوین.
- ۴۸- عباس شیرازی: از گروه ضربت دادسرای انقلاب - از عوامل اصلی اجراکننده اعدامها
- ۴۹- عباس فتوت: از پاسداران قدیمی اوین که بعدها افسر نگهبان شد. وی نقش فعالی

- در قتل عام زندانیان در سال ۶۷ داشت.
- ۵۰- عباس خزایی: از پاسداران اوین. وی از جمله پاسداران شقاوت پیشه در سرکوب و شکنجه زندانیان بود و در جریان قتل عامها نقش فعالی را داشت.
- ۵۱- رمضانی: از پاسداران قدیمی اوین در قسمت آموزشگاه. وی نقش فعالی در سرکوب زندانیان داشت و در قتل عام زندانیان در سال ۶۷ نیز فعال بود.
- ۵۲- مجیدسرلک: از پاسداران قدیمی اوین، مدتی در میدان تیر زندان به زدن تیر خلاص و حمل جنازه اشتغال داشت. وی معتاد به مواد مخدر است.
- ۵۳- شریفی منش: از پاسداران فعال اوین و عامل اجرایی اعدامها.
- ۵۴- زرین گل: از پاسداران فعال اوین و عامل اجرایی اعدامها از بند ۲۰۹ زندان اوین که متعلق به وزارت اطلاعات بود.
- ۵۵- محمد الله بخشی: از پاسداران فعال اوین و عامل اجرایی اعدامها.
- ۵۶- محمود: از پاسداران فعال اوین و عامل اجرایی اعدامها.
- ۵۷- حمزه لاوندی: از پاسداران فعال اوین و عامل اجرایی اعدامها.
- ۵۸- جهانگیر اسماعیلی: از پاسداران اوین و از عوامل فعال در جریان قتل عام.
- ۵۹- محمد الهی: از پاسداران اوین که در بسیاری از اعدامهای قتل عام حضور داشت.
- ۶۰- پاسدار هاشم ایلخانی: از پاسداران با سابقه اوین است.
- ۶۱- پاسدار موسوی: از پاسداران قدیمی و از عوامل سرکوب زندانیان دراوین در قسمت آسایشگاه.
- ۶۲- صابری: یکی از پاسداران زن اوین و کسی که زندانیان را شلاق می زد.
- ۶۳- حاج رضایی: از پاسداران فعال اوین.
- ۶۴- حاج امجد: از پاسداران فعال اوین.
- ۶۵- علی رضوانی (جیحونی): از بند ۲۰۹ زندان اوین - از عوامل اصلی اجراکننده اعدامها
- ۶۶- عباس خضرانی: پاسدار در آموزشگاه اوین و عوامل اجرایی قتل عام
- ۶۷- عطاء فروغی: مسئول بهداری زندان اوین - اجساد زندانیان قتل عام شده را معاینه و شهادت آنها را تأیید می کرد
- ۶۸- دکتر میرزایی: مسئول دفتر لاجوردی - اجساد زندانیان قتل عام شده را معاینه و شهادت آنها را تأیید می کرد
- ۶۹- سید عباس ابطحی: راننده نیروی حاکم شرع اوین و از عوامل اصلی شکنجه و اعدام

و تجاوز. وی معروف به سید، سابقاً پاسدار محافظ لاجوردی بود. او خواهرش را صیغه لاجوردی کرده بود تا هرچه بیشتر به وی نزدیک بشود.

اسامی برخی پاسداران و شکنجه گران و دست اندر کاران قتل عام در گوهردشت

- ۷۰- عرب: دادیار ناظر زندان گوهردشت
- ۷۱- داوود لشکری: مسئول انتظامی و امنیتی گوهردشت - وی مدتی نیز سرپرست زندان بود. از شکنجه گران اصلی گوهردشت که در جریان قتل عامها نقش فعال و مهمی را داشت.
- ۷۲- حمید عباسی: وی از پاسداران سالن ۶ اوین بود که نقش اساسی در سرکوب زندانیان داشت. به همین خاطر ارتقا یافته و دادیار اوین شد. وی یکی از عناصر فعال در قتل عامها در گوهردشت بود. از سال ۶۸ نیز دوباره دادیار اوین شده است.
- ۷۳- مجید تبریزی: معروف به مجید لره پاسدار گوهردشت بود در اثر خوش خدمتیهایش در سرکوب و شکنجه زندانیان به مدیریت داخلی زندان ارتقاء یافت و در سال ۶۶ به آسایشگاه اوین انتقال یافت.
- ۷۴- خاکی: مسئول ملاقات گوهردشت، مسئول بسیار فعال صحنه اعدام در جریان قتل عامها.
- ۷۵- بیات: مسئول بهداری گوهردشت - از عناصر فعال در قتل عامها بود. در اعدام مجاهد شهید ناصر منصوری که دچار قطع نخاع شده بود، نقش فعال داشت و او را به همراه چند پاسدار از بهداری با برانکارد به محل اعدام بردند.
- ۷۶- مرتضی رؤیایی (فرج): از پاسداران قدیمی گوهردشت که به سمت افسر نگهبانی ارتقاء یافت از عناصر اصلی در قتل عام زندانیان در گوهردشت بود.
- ۷۷- علی جاسم: پاسدار گوهردشت از عوامل اصلی در قتل عامها در گوهردشت. او به سمت افسر نگهبانی ارتقاء یافت.
- ۷۸- عادل: مسئول فروشگاه در زندان گوهردشت. مسئول بردن زندانیان به محل اعدام در جریان قتل عامها بود.
- ۷۹- مصیب سرلک: از پاسداران فعال در جریان قتل عام زندانیان گوهردشت
- ۸۰- حاج خانی: از پاسداران گوهردشت و از عوامل فعال در جریان قتل عام.
- ۸۱- غلامی: از پاسداران گوهردشت و از عوامل فعال در جریان قتل عام.

- ۸۲- جواد: معروف به شش انگشتی، از شکنجه گران قدیمی زندان گوهر دشت که در زمان قتل عامها کارهای حقوقی قبل از اعدام را انجام می داد.
- ۸۳- عباس کولی وند: از پاسداران قدیمی اوین و گوهر دشت، در زمان قتل عامها نقش فعالی داشت.
- ۸۴- شیرازی: از پاسداران فعال گوهر دشت و عامل اجرایی حکم اعدامها
- ۸۵- داوود: از پاسداران فعال گوهر دشت.
- ۸۶- رضا: از پاسداران فعال گوهر دشت.
- ۸۷- محمد: معروف به «گیر محمد» از پاسداران فعال در گوهر دشت.
- ۸۸- ابوالفضل: از پاسداران فعال گوهر دشت.

مختصری درباره مقامهای رژیم آخوندی

علاوه بر مزدورانی که مستقیماً در قتل عام سال ۶۷ دست داشتند، گزارشهای زیادی از زندانیان در دست است که مقامهای رژیم در سالهای قبل و بعد آن نیز شخصاً در شکنجه زندانیان دست داشته اند. گزارشهای متعدد حاکی از شرکت مستقیم هادی غفاری نماینده اسبق مجلس ارتجاع در شکنجه و به خصوص تجاوز به زنان زندانی می باشد. زندانیان متعددی در بیان مشاهدات خود به هادی خامنه ای (برادر خامنه ای و نماینده مجلس و صاحب روزنامه جهان اسلام) و مجید قدوسی فرزند دادستان اسبق کل انقلاب رژیم اشاره می کنند. در میان گزارشهای اسامی بسیاری از مقامهای رژیم، حتی اعضای کابینه خاتمی مشاهده می شود. به تعدادی از آنان اشاره می کنیم:

- آخوند اسماعیل شوشتری، وزیر دادگستری رفسنجانی و خاتمی
- مهاجرانی، معاون پارلمانی رفسنجانی، وزیر ارشاد و سخنگوی دولت خاتمی
- شمشانی، قائم مقام سپاه و وزیر دفاع دولت خاتمی
- احمد توکلی، وزیر سابق کار
- ابوالقاسم سرحدی زاده، وزیر سابق کار
- جواد منصوری، معاون سابق وزارت خارجه
- حسین شهاب الدین، معاون سابق وزارت نفت
- فخرالدین حجازی، نماینده سابق مجلس
- پاسدار سیف اللهی، فرمانده سابق نیروی انتظامی
- آخوند قرائتی، رئیس سازمان مبارزه با بیسوادی

- آخوند ابوالحسن شیرازی، امام جمعه مشهد
- یکتا، نماینده وقت خمینی در صومعه سرا
- صفری، فرمانده وقت سپاه در منطقه جنوب
- آخوند واعظ طبسی، نماینده خمینی و خامنه ای در مشهد
- رحمانی، استاندار وقت باختران
- شادنوش، استاندار وقت چهارمحال بختیاری
- شیخ عطار، استاندار سابق آذربایجان غربی
- بهزادی، رئیس آموزش و پرورش وقت استان گیلان
- حسین شریعتمداری: سرپرست روزنامه کیهان و نماینده خامنه ای در این مؤسسه.
- از مسئولان زندان قزلحصار در سال ۶۴
- محمد داوود آبادی با نام مستعار محمد مهرآئین: نایب رئیس کمیته ملی المپیک، رئیس فدراسیون ورزشهای رزمی، رئیس فدراسیون جودو و رئیس فدراسیون جابازان و معلولین، مسئول لجستیک وزارت سپاه. او مسئول شعبه ۷اوین و از شکنجه گران اصلی آن جا بود. لا جوردی چندین بار گفته بود که وی ستون دادستانی می باشد.
- فاضل: عضو هیأت علمی دانشگاه ملی (بهشتی). سربازجوی شعبه ۷اوین مسئول شکنجه افراد تیمهای عملیاتی، بازجوی منیره رجوی و همسرش.
- هم چنان که ملاحظه می کنید در میان این عده از امام جمعه گرفته تا وزیر و وکیل و استاندار و رئیس آموزش و پرورش و نایب رئیس کمیته المپیک و عضو هیأت به اصطلاح علمی دانشگاه دیده می شود. یعنی در سیستم خمینی شرط اول قدم اثبات وفاداری به او، شلیک بر مغز و قلب مجاهدین است. و صد البته که این تعداد فقط نمونه هایی از این دستگاه جهنمی شقاوت و سفاکی است.



نگاهی به
وضعیت زندانها
پیش از قتل عام

نگاهی به وضعیت زندانها پیش از قتل عام

برای درك همه جانبه تر از فاجعه قتل عام سال ۶۷ لازم است مروری داشته باشیم بر وضعیت زندانها در آن ایام.

بنا بر گزارشهای متعدد زندانیان، از ماهها قبل مقاومت اسیران مجاهد در برابر زندانبانان اوج بی سابقه‌ی گرفته بود. درخیمان نیز با درماندگی، از یک سو سرکوب زندانیان را شدت بخشیده بودند و از سوی دیگر در تدارك توطئه برای یک سره کردن کار زندانیان بودند. در این بخش دو گزارش خلاصه شده، از مجموعه گزارشها، که مربوط به اوین و گوهردشت می باشند، را تهیه کرده ایم که به تنهایی گویا می باشند. برای جلوگیری از تکرار، قسمتهایی از این گزارشها حذف و بازنویسی شده اند.

نویسنده گزارش اول مدت ۱۲ سال در زندان خمینی به سربرده و اکنون به عنوان یک مجاهد رزمنده در ارتش آزادیبخش به انجام وظایف انقلابی خود مشغول است. او در گزارش خود نوشته است: «از روز اول اسفند ۶۶ تفکیک زندانیان در زندان گوهردشت آغاز شد. قبل از آن زندانیان را براساس مواضعشان جدا کرده بودند. این بار نفرات هر سلول را با هم بیرون می آوردند و به ردیف روی زمین می نشاندند. بعد آنها را تک تک به داخل یک اتاق برده و سؤال می کردند: «نام و ... اتهام». اگر فرد می گفت: «هوادر مجاهدین». ۵ نفر پاسداری که در آن جا آماده ایستاده بودند روی سرش می ریختند و او را به شدت کتک می زدند. بعد می پرسیدند: «نظرت راجع به سازمان چیست؟». و دست آخر این که: «آیا سازمان را محکوم می کنی یا نه؟» این روند کار آنها بود. بعد بچه ها را در پنج بند فرعی پخش کردند. تعداد زندانیان هر فرعی از ۳۰ تا ۴۵ نفر بود. در سال ۶۶ دیگر بچه ها منتظر نمی ماندند تا رژیم بیاید و بگوید که حتماً

باید ببرید یا توبه کنید. بلکه یک گام به جلو برداشته و رژیم را در حالت دفاع قرار داده بودند. بچه‌ها می‌دانستند بایستی تمام انرژی و توان خود را صرف رودرویی با خمینی کنند. در غیر این صورت انفعال و بریدگی حتمی بود. این روند از یکی دو سال پیش شروع شده بود. اما آن‌چه که بعداً به این حوادث شتاب مضاعف بخشید، تشکیل ارتش آزادیبخش ملی و خبرهای عملیات پی‌درپی نظامی بود که به زندان می‌رسید. اخبار جدید باعث می‌شد تا بچه‌ها با روحیه و توان هرچه بیشتر به مقاومت در برابر پاسداران بپردازند. به خصوص خبر پیوستن زندانیان آزاد شده به ارتش آزادیبخش به این شعله مقاومت دامن می‌زد. زندانیان تازه دستگیر شده‌یی هم بودند که به عنوان پیک سازمان به داخل اعزام شده و دستگیر شده بودند. این افراد با انگیزه و روحیات تازه‌یی به داخل زندان می‌آمدند و فضای زندان را عوض کردند.

سال ۶۷ را ابتدا با ماجرای از اوین دنبال می‌کنم. در اوین (بند ۴) فشار زیادی بود. مسائل صنفی در بن بست کامل قرار داشت. نه پولی در کار بود و نه فروشگاه‌ی. جیره غذایی هم نصف شده بود. هواخوری هم نداشتیم. اعتراضها و اعتصابها مرتباً ادامه داشت. رژیم از شکنجه بچه‌ها نتیجه مثبتی به دست نیآورده بود. در بند ۱ بالا افرادی بودند که حکمشان بیش از ۱۰ سال و کمتر از ابد بود. یک شب حادثه‌یی روی می‌دهد که بر روی سیر حوادث مؤثر است. پاسداری برای گرفتن آمار روزانه با پوتین وارد اتاق بچه‌ها می‌شود. بچه‌ها اعتراض می‌کنند و حاضر به دادن آمار نمی‌شوند و از رفتن وی به داخل سلولها جلوگیری می‌کنند. پاسدار مزبور بعد از ساعتی با یک گله پاسدار برمی‌گردد. همه را به داخل حیاط می‌برند. از روی کارت شناسایی زندانی، اسمها را تک به تک می‌خوانند. از همان جا تا طبقه بالا با مشت و لگد و کابل و چماق زندانیان را می‌زنند و به داخل بند می‌اندازند. بچه‌ها هم متقابلاً در داخل بند جمع می‌شوند شروع به خواندن سرود قهرمانان در زنجیر می‌کنند. پاسداران به صورت وحشیانه‌تری بچه‌ها را زیر کتک و ضرب و شتم می‌گیرند. این ماجرا تا آخر شب و تا نفر آخر ادامه می‌یابد. فردا افسر نگهبان زندان به نام پاسدار عباس فتوت به بند آمده و به مسئول بند می‌گوید: «ما در داخل بند به شما کاری نداریم. در مقابل شما هم به حاکمیت ما بیرون از بندتان کاری نداشته باشید». به این ترتیب رژیم می‌پذیرد که در محدوده داخل بند بچه‌ها آزاد هستند. در اوایل خردادماه ۶۷ بند ۴ (ملی کشها) به زندان گوهردشت منتقل می‌شوند به جای آنها حدود ۱۵۰ نفر از بچه‌های گوهردشت را به اوین منتقل می‌کنند. این نقل و انتقالها، سیاست جدید رژیم برای جلوگیری از گسترش و رشد اعتراضها

بود. رژیم نمی‌خواست به هیچ وجه ماجرای بند ۱ در جاهای دیگر تکرار شود. محصول گسترش مقاومت جمعی در این دوره برای بچه‌ها تهاجم و جسارت بیشتر بود. از جمله این اقدامات جسورانه فرار از زندان بود. به عنوان نمونه به یکی از آنها اشاره می‌کنم. طبقه سوم اوین ساختمان موسوم به آسایشگاه است که تمام سلولهای آن انفرادی است. در یکی از سلولها ۳ نفر به اسامی اسداله (همایون) بنی‌هاشمی، نصرالله بخشایی و حسن فارسی، زندانی بودند. در اردیبهشت ۶۷ رئیس زندان اوین (آخوند مرتضوی) به سلول آنها می‌آید و می‌گوید حکم اعدام شما صادر شده و به زودی آن را اجرا می‌کنیم. آنها بعد از این حرف تصمیم به فرار از زندان می‌گیرند. اول خرداد ماه حسن از محمدرضا نعیم که به صورت موقت در انفرادی بوده، یک تیغ اَرهٔ ۱۰ سانتی می‌گیرد. با آن میله‌های پنجره سلول را می‌برند و پس از آماده کردن همهٔ مقدمات و شناساییهای لازم، غروب روز ۱۴ خرداد ۶۷، از سلول فرار می‌کنند. هنگام پریدن از دیوار بیرونی پای نصرالله می‌شکند. در نتیجه وقت زیادی را صرف چانه زدن با نصرالله می‌کنند که او را همراه خود ببرند. اما او قبول نمی‌کند. و همان جا می‌ماند. آن دو نفر تا اتوبان می‌دوند. زندانبانان بلافاصله پس از مطلع شدن از فرار آنها اتوبان را می‌بندد و با تعداد زیادی پاسدار مشغول گشتن و جب به جب منطقه می‌شوند. نصرالله در همان دقایق اول در درهٔ کنار زندان دستگیر می‌شود. چند ساعت بعد حسن و اسدالله را هم دستگیر می‌کنند. این جریان تمام سیستم حفاظتی رژیم را به هم می‌ریزد. رژیم از این که ۳ زندانی از محکمترین و مطمئنترین زندان او توانسته‌اند فرار کنند بسیار خشمگین شده بود. این ۳ مجاهد را جزو اولین سری قتل عامهای مرداد ماه به شهادت رساندند.

در این حال و هوا بودیم که خبر عملیات آفتاب به زندان رسید. تصور این که سازمان تا اعماق خاک میهن پیشروی کرده و ضربهٔ آن چنان بزرگی به رژیم زده بسیار انگیزاننده بود. یک شب ناصریان، رئیس زندان گوهردشت، به داخل بند آمد. بچه‌ها به وضعیت صنفی اعتراض کردند. علی‌آذرش گفت: «چرا ما را به بهداری نمی‌برید، چرا امکانات به ما نمی‌دهید؟». جر و بحث بالا گرفت. رئیس زندان گفت: «ما در حال جنگ هستیم». بعد اضافه کرد: «جنگ اصلی ما با سازمان شماست، شما نمی‌دانید مسعود و مریم چه شرارتی می‌کنند. نمی‌دانید در مرزها چه خبر است». علی گفت: «پس شما از ما دارید انتقام می‌گیرید». او گفت: «نه، هنوز انتقام نگرفته‌ایم. اگر بخواهیم انتقام بگیریم کاری می‌کنیم باور نکردنی». چند ماه بعد معنای انتقام آنها را بهتر فهمیدیم.

عملیات چلچراغ نیز تأثیر زیادی روی روحیه بچه‌ها داشت. خبر آن قدر داغ و بزرگ بود که نمی‌شد از یک جشن گرفتن مفصل چشم‌پوشی کرد. جشنی به پا کردیم. در این برنامه بچه‌ها نمایی را اجرا کردند که براساس آن سازمان با عملیات چلچراغ ضربه‌یی به خمینی می‌زند که او تعادلش را از دست می‌دهد. به دور خود چرخیده و زمین می‌خورد و شروع می‌کند به هذیان گفتن. در همان حال دستهایش را بالا می‌برد. ریگان بالای سرش حاضر شده و با طنز به او دل‌داری می‌دهد. در آن نمایش نفرات بازیگر شعار می‌دادند: «ما اهل کوفه نیستیم، امام تنها بماند» و یک نفر که نقش ریگان را بازی می‌کرد می‌گفت: «مگر ریگان بمیرد، امام تنها بماند». پس از آن مرتباً به دنبال اخبار مربوط به سازمان و تأثیر ضربه چلچراغ و خبرهای اقتصادی و اجتماعی رژیم بودیم. همه اخبار حاکی از آن بود که نفس رژیم به شمارش افتاده و عنقریب یا باید تن به سرنگونی بدهد یا جنگ را تمام کند».

در بخش دیگری از این گزارش آمده است: «در آن روزها رژیم در فاو با تحمل تلفات بسیار سنگین مجبور به عقب‌نشینی شده بود. یک پاسدار به نام شیرازی در راهرو اصلی زندان با پاسدار دیگری صحبت می‌کرد. با گریه و زاری می‌گفت: "وضع خیلی خراب است. خیلی از بچه‌ها در فاو کشته شده‌اند. جنازه‌هایشان جزغاله شده. ایران دارد در همه جبهه‌ها عقب‌نشینی می‌کند دیگر کسی به جبهه نمی‌رود. هر کس آن طرفها بوده فرار کرده. آخر این چه وضعی است؟ چرا این طور شده؟". و ناگهان دیدیم که در آخر تیرماه رژیم قطعنامه را پذیرفت. آن روز همان پاسدار شیرازی می‌گفت: "این چه وضعی است؟ تا دیروز شعار جنگ بود، اما امروز می‌گویند صلح. پس تکلیف اسلام چه می‌شود؟ پس تکلیف متجاوز چه می‌شود؟ تکلیف این همه شهید چه می‌شود؟ همه اینها الکی بود؟". ما از وسایل ارتباطی چیزی نداشتیم. تنها کانال ما روزنامه بود. آن شب روزنامه آمد و خبر پذیرفتن قطعنامه در آن چاپ شده بود. بعد از ساعتی خوشحالی و بگو و بخند، طبق معمول شرایط زندان، تحلیلها شروع شد. بالاخره در آخر شب به این نتیجه رسیده و هم عقیده شدیم که الان وقتی است که ارتش آزادیبخش باید حمله کند. هر روز که می‌گذشت نگرانیمان بیشتر می‌شد. خدایا چه خبر شده؟ آیا خمینی و عراق معامله کرده‌اند و سازمان نتوانسته به سرعت عمل کند؟ آیا سازمان می‌خواسته بیاید و عراق جلوگیری کرده؟ همین قدر به یاد دارم که روزهای سختی داشتیم. حالت انتظار و نگرانی حتی نظم زندگی روزمره‌مان را مختل کرده بود تا آن که ناگهان هواخوری قطع شد. دیگر روزنامه هم ندادند. معلوم بود که خبری شده است.

پاسدارها به طور بی سابقه‌ی رادیو در دست راه می رفتند. هر کسی که تردد می کرد، رادیویش روشن بود. حالت فوق العاده کاملاً مشخص بود. وقتی از رادیوی پاسدارها شنیدیم که "عراق" حمله کرده و مجلس تعطیل شده و دولت همه جا را تعطیل کرده دیگر فهمیدیم که ارتش آزادیبخش تمام ارکان رژیم را به لرزه درآورده است. پاسدارها به طور بی سابقه‌ی مهربان شده و در بند را که باز می کردند، سلام و احوالپرسی می کردند. شاید یادآوری مطلب دیگری در اینجا ضروری باشد. از آغاز سال ۶۷ و بالا رفتن جو مقاومت در میان زندانیان مجاهد، تصمیم گرفتیم که نماز را به صورت جماعت برگزار کنیم. این کار با عکس العمل بسیار تند و وحشیانه پاسداران مواجه شد. آنان به صورت دیوانه‌واری به نمازگزاران حمله می کردند و بعد از شکنجه و کتک بسیار به سلولهای انفرادی تبعیدشان می کردند. گاه می شد که یک نفر بیشتر از یک ماه در انفرادی می ماند. اما بچه‌ها کوتاه نمی آمدند و به بهایی سنگین کار خودشان را می کردند. این کار ادامه داشت، چند روز قبل از شروع قتل عامها. در روز عید قربان بچه‌های فرعی ۷ را به خاطر برگزاری نماز جماعت بیرون بردند و با کابل و مشت و لگد به جانشان افتادند.

یک پاسدار که خیلی وحشی بود چنان محکم زده بود توی گوش صادق کریمی که پرده گوشش پاره شده بود. اما بعد از شروع عملیات فروغ جاویدان همان پاسدار با صادق سلام و احوالپرسی می کرد و می خواست یک جوری از او دلجویی کند. روز سوم مرداد بود که به بندهای دیگر مورش زدیم و فهمیدیم ملاقات همگی را از اول مرداد قطع کرده اند.

گزارش دوم نوشته یک زندانی از بندرسته است. او مدت ۱۰ سال در زندانهای اوین و قزلحصار و گوهردشت بوده است و پس از آزادی به ارتش آزادیبخش پیوسته است. او در گزارش خود نوشته است: «در اواخر سال ۶۶ و ابتدای ۶۷، روحیه مقاومت در زندانیان به نسبت سالهای گذشته به صورتی کیفی فرق کرده بود. روحیه جدید در وهله اول حاصل مطالعه مدارك و جزوات مربوط به انقلاب ایدئولوژیک و بعد از آن پیششرویهای ارتش آزادیبخش بود. رژیم هم متقابلاً برای تقویت روحیه پاسدارانش، که آشکارا با پیششرویهای ارتش آزادی خود را باخته بودند، هر روز به بهانه‌ی دست به سرکوب می زد. بچه‌ها مرتب به جرم پاسخ به سؤال در باره اتهام خود، مورد انواع شکنجه‌ها قرار می گرفتند. حتی کار به جایی رسید که بچه‌ها، وقتی به سالن ملاقات هم که می رفتند، در مسیر بازگشت، بی هیچ دلیلی در چند نوبت و در

محل‌های مختلف، نگه داشته می‌شدند و اتهامشان را می‌پرسیدند و آنها را کتک می‌زدند.

ذکر یک نمونه فضای آن موقع را بیشتر روشن می‌کند. پاسداران به طور معمول شبها در بند آمار می‌گرفتند. یک شب پاسداری که آمار می‌گرفت، گفت: «وقتی که وارد هر سلول شدم و اسم هر کس را که خواندم، باید بایستد!». مشخص بود بهانه‌ی می‌خواهد برای سرکوب بیشتر. از آن روز به بعد بچه‌ها به جرم این‌که با شنیدن اسمشان فقط «من» می‌گویند و بلند نمی‌شوند، به شدت کتک خورده و مضروب می‌شدند. بعد از چند روز پاسدار لشکری هم وارد میدان شد. آخرین تهدیدها را هم کردند. «فرداشب اگر کسی مقررات زندان را زیر پا بگذارد جسدش به بند می‌رود». شب بعد تعداد زیادی از پاسداران جهت آمارگیری آمدند. بچه‌ها بلند نشدند. آخرین سلولی که آمار گرفتند سلول ما بود که سه نفر بودیم. پس از آن‌که از این سلول هم جوابی نگرفتند، سعی کردند به تلافی زخمی که از بچه‌ها خورده بودند دق دلیشان را سر ما خالی کنند. در همان سلول ۲/۵ × ۱/۵ متری شروع کردند به ضرب و شتم ما. پس از مدتی شت و لگد، که دست و پای خودشان هم به دلیل کوچک بودن فضا چند بار محکم به دیوار خورد، ما را به همراه تعداد دیگری از بچه‌های بند به بیرون منتقل کردند. همه را از «تونل کتک» که با دیواری از پاسداران درست شده بود، عبور دادند... این کار فردا هم انجام شد. منتها با شدت و خشونت بیشتری. بچه‌ها وارد تونل که می‌شدند، هر پاسدار ضربه‌ی می‌زد. به این ترتیب وقتی زندانی به آخرین پاسدار می‌رسید، دیگر رمقی برایش نمانده بود. پس از آن پاسدار داوود لشکری می‌آمد و تازه مشخصات و اتهام را می‌پرسید...

یکی دیگر از شیوه‌هایی که پاسداران برای فشار انتخاب کرده بودند، ممانعت از زندگی جمعی در اشکال مختلف بود. آنها به رغم این‌که می‌دانستند بچه‌ها به هیچ قیمتی زندگی جمعی را ترک نمی‌کنند، هر روز ظهر و شب وارد بند می‌شدند و غائله‌ی جدیدی به پا می‌کردند. همه‌ی اینها در شرایطی بود که ما خودمان هم موضعی تهاجمی داشتیم. شدت فشار و درگیری تا آن جا بود که پاسداران دیگر از کتک زدن خسته شده بودند. رژیم به ناچار پاسداران قدیمی تر و وحشی تر (مثل علی غول) را وارد صحنه کرد. چند بار تعدادی از بچه‌ها در زیر شکنجه تا آستانه‌ی شهادت پیش رفتند. مهران هویدا، هادی صابری، ایرج لشکری و ... (که همگی شان بعدا به شهادت رسیدند) ساعتها شکنجه شدند و دست آخر بیهوش و زخمی به گوشه‌ی افتادند. در جیب یکی از بچه‌ها

کاغذی پیدا کردند. پس از انواع شکنجه‌ها اعلام کردند که او حاضر شده تا در اتاقی با حضور جمعی از زندانیان سازمان را محکوم کند. به همین منظور داوود لشکری بعد از ظهر وارد بند شد و چند نفر را جهت شرکت در مصاحبه به محل مربوطه برد. به محض این که بچه‌ها متوجه شدند چه خبر است، اعتراض کردند و گفتند حاضر نیستیم بنشینیم و مصاحبه را تماشا کنیم... درگیری شروع شد و در نتیجه دژخیمان دست به سرکوب شدیدی زدند. شدت ضرب و شتم به حدی بود که تعدادی از زندانیان را در حالت بیهوشی به انفرادی منتقل کردند. بچه‌های باقی مانده را هم، چون دیگر رمقی برای راه رفتن نداشتند، تا انفرادی روی زمین کشیدند.

در سال ۶۷، اگر چه فشار زندانیان چند برابر گذشته شده بود، اما متقابلاً روحیه بچه‌ها هم به طرز بی سابقه‌ی بالا رفته بود. بهترین نمونه این مسأله اعلام هویت مجاهدی افراد بود.

تا پیش از سال ۶۶، اغلب زندانیان مجاهد، در پاسخ به این سؤال زندانیان که اتهام چیست؟ یا این که در رابطه با چه گروهی دستگیر شده‌ای؟ کلمه «مجاهد» را بر زبان نمی‌آوردند. چون علی‌الظاهر ما موضوعی علنی در برابر رژیم نداشتیم و به اصطلاح عادی‌سازی می‌کردیم. البته رژیم با این استدلال که چون با ما نیستید، پس هوادار و سرموضع هستید با ما برخورد می‌کرد.

در زندان گوهردشت، ابتدا زندانیان فرعی مقابل هشت - که تا سال ۶۳ در انفرادی بودند و بعد به فرعی منتقل شدند - اتهام خود را «هوادار» می‌گفتند. اما ارتباط این بند با سایر بندها قطع بود و سایر زندانیان از موضع آنها خبر نداشتند. موج این موضع، ابتدا در سال ۶۵ در اوین و پس از آن در سال ۶۶ در گوهردشت به تدریج راه افتاد. خبر به ما هم رسید که زندانیان مجاهد در برابر سؤال بازجو و زندانیان، اتهام خود را هواداری ذکر می‌کنند و زندانبان هم به شدت واکنش نشان می‌دهد. پس از بحث و تبادل نظر به این نتیجه رسیدیم که بایستی خودمان هم به همان گونه عمل کنیم.

کلمه «هواداری» برای داوود لشکری مطلقاً قابل تحمل نبود. وقت و بی وقت بچه‌ها را بیرون می‌کشید و از آنها می‌پرسید: «اتهامت؟». بچه‌ها می‌گفتند: «هواداری!». و او بلافاصله زندانی را به قصد کشت کتک می‌زد. سپس مجدداً سؤال می‌کرد: «هوادار کی هستی؟». بچه‌ها ابتدا چیزی نمی‌گفتند. ولی بعد زیر فشار می‌گفتند: «هواداری از سازمان». پاسداران مجدداً وحشیانه‌تر حمله می‌کردند و مرتباً می‌پرسیدند: «کدام سازمان؟». در حالی که ضربات مشت و لگد و کابل از هر طرف

به سر و روی زندانی فرود می آمد، زندانی معمولاً می گفت: «خودتان می دانید!». اما آنها باز ادامه می دادند و می گفتند: «بگو کدام سازمان؟». زندانی دست آخر که دیگر رمقی برایش نمانده بود، جواب می داد: «مجاهدین» یا «مجاهدین خلق» یا «شما می گویند منافقین».

به راستی در آن روزها ما از بیان هویت مجاهدی خود غرق غرور و شادی بودیم. هر وقت به خاطر بیان هویت خود کتک می خوردیم و شکنجه می شدیم، احساس می کردیم که احیا می شویم، احساس می کردیم مجاهدتریم و به سازمان و رهبری آن نزدیکتریم و این در ما نیرو و انگیزه بسیار بیشتری برای مقاومت برمی انگیزد.

یک روز یکی از پاسداران از مجاهد شهید داریوش حنیفه پرسید: «شماها جرمتان چیست؟» داریوش گفت: «مجاهدین خلق!». پاسداران مثل حیوان وحشی به او حمله کردند و او را با چشم بسته زیر مشتش و لگد گرفتند. می گفتند «این هنوز نمی داند که این جا رجائی شهر است» (پاسداران به گوهردشت، رجائی شهر می گفتند). اما در نهایت در مقابل مقاومت زندانیان و دامنه رو به گسترش آن، کاری از پیش نبرده و ناگزیر از عقب نشینی شدند. یک روز در خرداد یا تیر ۶۷ بود که پاسدار لشکری به بند آمد و گفت این حق را برایتان قائل می شویم که خود را با هویت سازمانی تان معرفی کنید! ولی همچنان بعد از شنیدن کلمه «هوادار» یا «مجاهد» بچه ها را به شدت شکنجه می کردند.

در این مقطع، حرکت‌های اعتراضی عمومی هم افزایش پیدا کرده بود. این حرکات بیش از گذشته رنگ سیاسی داشت.

به رغم همه فشارها، ارتباطات هم چنان برقرار بود. درحالی که پاسداران ارتباط بین دو سلول را هم نمی توانستند تحمل کنند و سخت ترین مجازات‌ها را در مقابل آن اعمال می کردند. اما به درستی احساس می کردند که نه فقط سلول‌ها و بندها، بلکه همه زندان با هم ارتباط دارند. در روزهای آخر اردیبهشت ۶۷ پس از شهادت ابویاذ قرار شد به نشانه ادای احترام به او یک دقیقه سکوت کنیم. این کار در بیشتر بندها انجام شد. هماهنگی همه بندها کاملاً چشمگیر بود و زندانبان را به شدت دچار وحشت کرد. فردای آن روز پس از اجرای مراسم عید فطر تعداد زیادی از پاسداران وارد بند شدند و هر پاسدار مقابل یک سلول ایستاد و همه را برای تفتیش و بازرسی به بیرون (راهِرو طبقه اول) هدایت کردند. تعداد پاسداران زیاد بود. هر پاسدار تعداد مشخصی از زندانیان را کنترل می کرد، تا چیزی را جا به جا نکنند. بازرسی با دقت تمام انجام شد. حتی لای

درزها و لابه لای لباسهایمان را هم به دقت گشتند. زندانیان را باچشم بند رو به دیوار قراردادند و چند پاسدار تفتیش را به دقت و با ضرب و شتم انجام می دادند. برخی از بچه ها موفق شدند مدارکی را که همراهشان بود در بین راه از بین ببرند. من خودم کاغذ کوچکی به همراه عکس و روزنامه یی مربوط به ابوایاذ در جیبم بود. در فرصتی کوتاه و درحالی که پاسدار در کنارم ایستاده بود، آن را خوردم. همزمان با بازرسی افراد، تعداد دیگری از پاسداران شروع به بازرسی داخل سلولها و تمام بند کردند. همه جا را به هم ریختند، شکستند و ... در نهایت پس از این همه بازرسی که ساعتها طول کشید، هیچ چیز به درد بخوری به جز چند کتاب دستنویس، مقداری دارو، تیغ، ماشین ریش تراشی و از این قبیل پیدا نکردند. همزمان با بند ما، در بندهای دیگر هم این کار انجام شد. در بند ۳ (طبقه بالای ما) بخشی از مدارک درباره انقلاب ایدئولوژیک را در جا سازی ها پیدا کردند. در سایر بندها هم چند مدرک لو رفت. به علاوه برخی کتابهایی که تا آن موقع بچه ها حفظشان کرده بودند».

در ادامه این گزارش آمده است: «در سال ۶۶ خبرهای مربوط به ارتش آزادیبخش و عملیات آن، اگر چه آن زمان بسیار دست و پا شکسته و مبهم، اما به هر حال به دستمان می رسید و فوق العاده به ما انگیزه می داد. در آن زمان احساس می کردیم که ما هم بایستی در این جریان سهم خودمان را ادا کنیم. بنابراین حرکتهای اعتراضی خودمان را بیشتر و گسترده تر می کردیم. با جدیت بیشتری خبرهای مربوط به ارتش آزادیبخش پیگیری می شد. در ملاقات با خانواده و گاهی میان خودمان هم با دست سلام نظامی می کردیم و با ایما و اشاره از افراد خانواده و از برادران و خواهران خود می خواستیم که به ارتش آزادیبخش بپیوندند. اسم ارتش آزادیبخش برای همه زندانیان مجاهد از قداستی برخوردار بود. هر زمان که کلمه ارتش آزادیبخش را به زبان می آوردیم به وجد می آمدیم. گویی که از غایت آمال و آرزوهای خودمان صحبت می کنیم. تلاش می کردیم هر چه ممکن است در باره آن خبر و اطلاع کسب کنیم. وقتی می شنیدیم رزمندگان ارتش آزادیبخش طی چند رشته عملیات در برخی شهرهای مرزی به هدفهایشان دست پیدا کرده اند، غرق غرور و نشاط و افتخار می شدیم.

زندانبانان از ارتباط زندانیان با یکدیگر (که آن را از اقدامهای هماهنگ و واکنشهای یکسان ما در قبال مسائل می فهمیدند) بسیار وحشت داشتند. به همین دلیل بندها را جابه جا کردند. از هر دو ساختمانی که به یک هواخوری و حیاط مشرف بودند، یکی را کاملاً تخلیه کردند، تا ارتباط بندها با یکدیگر قطع شود. به این ترتیب ارتباطات برای

مدت کوتاهی کند و دشوار شد. اما بچه‌ها ابتکارها و شیوه‌های جدیدی برای ارتباط و تبادل اخبار و اطلاعات پیدا کردند.

به موازات تشدید و گسترش حرکت‌های اعتراضی، دژخیمان و زندانیان، روز به روز مستأصل‌تر، وحشی‌تر و در عین حال بی‌روحیه‌تر می‌شدند. از طرفی آنها نمی‌توانستند چشم خود را به آن چه جریان داشت، ببندند. چون می‌دانستند هر چه زمان می‌گذرد، حرکت‌ها عمق و گسترش بیشتری پیدا می‌کند. از طرف دیگر پی برده بودند که دیگر شکنجه نه تنها کارساز نیست، بلکه نتیجه عکس می‌دهد و جز بیهودگی چیزی عاید داوود لشکری و پاسداران شکنجه‌گرش نمی‌شود.

در آن روزها، بزرگترین آرزوی ما پیوستن به ارتش آزادیبخش بود. درعالم خیال بچه‌هایی که قبلاً آزاد شده بودند را در اونیفورم ارتش آزادیبخش در نظر مجسم می‌کردیم. یا بی‌صبرانه منتظر دریافت خبر ورودشان به ارتش بودیم. وقتی می‌شنیدیم که به سلامت رفته و پیوسته‌اند، بی‌نهایت خوشحال می‌شدیم. انگار بخشی از وجود خود را پیوسته به ارتش آزادیبخش می‌دیدیم و البته گاهی هم حسرت می‌خوردیم که چرا ما آن جا نیستیم.

وقتی در فروردین سال ۶۷، خبر عملیات آفتاب رسید، بچه‌ها سرشار از انگیزه‌های انقلابی و شادی و نشاط بودند. این اولین عملیاتی بود که در رابطه با چگونگی و نحوه انجام آن اطلاعات دقیق و بیشتری به دست آوردیم. زندانیان بندهای مختلف، ضمن ارتباط با یکدیگر بی‌صبرانه اخبار عملیات را پیگیری می‌کردند. زندانیان هم متقابلاً محدودیتهای جدیدی برای ملاقات به وجود آوردند. مدت ملاقات کوتاه‌تر و کنترل بیشتر شد. اما به رغم همه اینها باز هم تعدادی از خانواده‌ها خبرها را به گوش ما می‌رساندند. در آن زمان، ما در داخل سلول‌ها، نقشه‌های بزرگ جغرافی تهیه کرده بودیم که مناطق مرزی غرب کشور را با دقت و جزئیات بسیار نشان می‌داد. خبرهایی را که از عملیات ارتش آزادی می‌شنیدیم، بلافاصله با نقشه تطبیق می‌دادیم و همه حرکت‌های ارتش را دنبال می‌کردیم. تا این که عملیات پیروزمند چلچراغ به وقوع پیوست. در هفته اول تیر ۶۷ ملاقات داشتیم. سری اول زندانیانی که از ملاقات به بند برگشتند، خبر فتح مهران به دست ارتش آزادیبخش را آوردند. خبر مثل بمب در میان زندانیان منفجر شد! بچه‌ها در یک سلول جمع شدند. هر کس خبرهایی را که شنیده بود، تعریف کرد. «ملاقاتی»های سریهای بعد نیز نکات جدید دیگر آوردند. نکته جالب این بود که خود خانواده‌ها، قبل از این که ما از آنها چیزی پرسیم، به محض

این که گوشی را برمی داشتند، از عملیات چلچراغ و فتح مهران به دست مجاهدین حرف می زدند و هیچ اعتنایی هم به کنترل پاسداران نداشتند. حتی خانواده هایی هم که پیش از این خیلی منفعل یا محتاط بودند، حساسی به وجد آمده و می گفتند دیگر کار رژیم تمام است. همه از پیروزی مجاهدین و خاتمه کار آخوندها حرف می زدند و می گفتند شما مواظب خودتان باشید! خانواده ها هم چنین با شور و هیجان از تأثیرات اجتماعی فتح مهران در شهر تعریف می کردند. وقتی حال و هوای خانواده ها و مردم عادی چنین باشد، روشن است که حال زندانیان، پس از آن همه فشارها و شکنجه ها، از چه قرار است. ما به راستی در پوست خود نمی گنجیدیم و صدای پای رزمندگان ارتش آزادی را به گوش خودمان می شنیدیم.

پس از فتح مهران این رویداد موضوع اصلی صحبت همه زندانیان بود. هر خبری در این رابطه، با دقت و علاقه پیگیری می شد و مورد بحث قرار می گرفت. کیفیت و توانمندی ارتش آزادیبخش، نقش خواهران در عملیات، حجم عظیم غنائم به دست آمده، که تا چند نوبت ملاقات آن را باور نمی کردیم و خیال می کردیم در نقل آن اشتباه شده، چیزهایی بودند که مفصلاً در باره آنها صحبت می کردیم.

اطلاعات زیادی نسبت به ارتش آزادیبخش و روابط و مناسبات آن به دست آورده بودیم. مثلاً خبردار شده بودیم آن چنان که ما ابتدا خیال می کردیم، رزمندگان ارتش به لحاظ امکانات و مواد غذایی در مضیقه نیستند، بلکه از بالاترین کیفیتها نیز برخوردار هستند. این موجب شد که ما هم در رابطه با خرید از فروشگاه که تا آن موقع تحریم بود، تجدید نظر کنیم و با خرید بعضی مواد غذایی، ضعفی را که بیشتر بچه ها به خاطر کمبود مواد غذایی دچارش بودند، علاج کنیم. اما از آن پس این رژیم بود که دیگر لیست خرید از فروشگاه را نمی پذیرفت و عملاً جز در مواقعی خاص، آن هم برای حل مسائل خودش، جنسی نمی آورد.

نمی دانم در آن روزها (پاییز و زمستان ۶۶) در درون درخیمان و زندانبانان چه می گذشت. ولی آن چه در چهره هایشان موج می زد این بود که نمی دانند دیگر چه کاری کنند. چون از هیچ شیوه و ترفندی پاسخ نگرفته بودند. آنها به راستی نمی دانستند با زندانیانی که روز به روز مقاومت می شدند و روحیه هایشان بالا و بالاتر می رفت، چگونه برخورد کنند؟ به هر حال، به نظر می رسید که پس از مدتها بحث و فحوص، رژیم به این نتیجه رسیده است که بایستی زندانیان را (شاید برای روز مبادا) طبقه بندی کند.

داوود لشکری، مسئول انتظامات زندان گوهردشت و عامل اصلی و علنی شکنجه

در این زندان، مأمور رسیدگی به وضعیت کلی زندانیان شد. او می‌بایست تعدادی افراد منفعل را جدا کرده و به بند ۱ منتقل کند و بقیه را هم به طور نسبی طبقه‌بندی کند. در ضمن زندانیان غیرمجاهد هم جدا، و دسته‌بندی می‌شدند. او برای انجام این کار میزی در پشت بند گذاشت. زندانیان را یکی یکی صدا می‌زد. زندانیان می‌آمدند و با چشم‌بند روی صندلی مقابل او می‌نشستند و لشکری از آنها بازجوئی می‌کرد. او سعی می‌کرد در برخوردهایش موضعی جدید و متفاوت با یک پاسدار لمپن و شکنجه‌گر داشته باشد و به اصطلاح «اطلاعاتی»، یعنی با ظاهری محترمانه، برخورد کند. اما در عمل، خیلی زود یادش می‌رفت و پس از یکی دو سؤال، به طور بلاهت‌باری به همان رفتار همیشگی خود برمی‌گشت.

پاسدار لشکری پس از آن که نام و نام خانوادگی را می‌پرسید، از مورد اتهام سؤال می‌کرد. ولی هر کس هر چه می‌گفت ادامه نمی‌داد. چون وقت نداشت با هر کسی بر سر اتهام یک ساعت بجنگد. بعد میزان محکومیت را می‌پرسید و دست آخر سؤال می‌کرد آیا حاضر به نوشتن انزجارنامه یا شرکت در مصاحبه ویدئویی هستی یا نه؟ و نظرت راجع به سازمان چیست؟ بچه‌ها عموماً به این سؤال این طور جواب می‌دادند که نظری نداریم یا رژیم را قبول نداریم ... اسم زندانیان روی یک ورقه نوشته شده بود و ما از یک زاویه چشم‌بند می‌توانستیم ببینیم که لشکری در مقابل اسم افراد و در پاسخ به هر سؤال، علامت مثبت و منفی می‌زند. آخر سر هم نظر خود را در چند کلمه راجع به آن فرد می‌نویسد.

لشکری در این کار به قدری ناشیگری و کم‌ظرفیتی نشان داد که تا مدت‌ها سوژه خنده ما شده بود. مثلاً در مورد خود من، پس از این که مشخصاتم را گفتم، اتهام را پرسید، گفتم هواداری، زیر لب فحشی داد و تهدید کرد. بعد گفت حاضری مصاحبه کنی؟ گفتم برای چی؟ گفت: "من میگم!" بی‌اختیار خنده‌ام گرفت و گفتم ۳-۴ سال دیگر از مدت محکومیت من باقی مانده، هر وقت محکومیتم تمام شد، جواب می‌دهم ... که ناگهان افسار پاره کرد و از پشت میزش کابلی را برداشت و محکم بر سر و روی من کوبید. در حالی که عربده می‌کشید، گفت: "فکر کردی. پس از ۱۰ سال آزاد می‌شوی!" و در آخر، در ستون نظریه نوشت: "خیلی عوضیه!" اکثر جمله‌هایی که می‌نوشت، شبیه همین بود. مثل: یک دنده، شوت، وضعش خرابه، منفعل، پررو، سر موضع! و برای یکی از بچه‌های مقاوم که سعی کرده بود او را دست بیندازد، نوشته بود: "از بیخ بریده!" و او را به بند ۱ که مخصوص بریده‌ها بود، منتقل کرد.

در هر حال پس از خاتمه برخوردها، زندانیان غیرمجاهد را از ما جدا کردند و تعداد کمی هم به بند ۱ منتقل شدند. در این میان هیچ برخوردی با زندانیان فرعی مقابل هشت نشد و در این جابه جایی و طبقه بندی، آنها وارد نشدند.

روز ۲۸ بهمن ۶۶، حدود ۲۷۰ زندانی بند ۳ اوین به گوهردشت منتقل شدند. این زندانیان همانهایی بودند که قبلاً در سالن ۳ و سالن ۵ دست به حرکت‌های اعتراضی زده بودند. هم چنین در خرداد ۶۷، زندانیان ملی کش را هم به گوهردشت انتقال دادند. اکثر اینها دستگیریه‌ای سال ۵۹ بودند که مدتها پیش حکمشان تمام شده بود. اما به دلیل نپذیرفتن ضوابط دادستانی، مصاحبه نکردن یا نوشتن انزجارنامه هم چنان در زندان مانده بودند. این جابه جاییها را جز با استیصال رژیم یا در پیش بودن توطئه‌ی نمی شد توضیح داد.

زندانیاں اوین هم چنان به اعتراضات خود ادامه می دادند. و در آخرین درگیری‌شان با پاسداران ۳ روز اعتصاب غذا کردند. در نتیجه با شدیدترین عکس العمل زندانبان و با تهدید و فشار و شکنجه از اوین به گوهردشت منتقل شدند. آنها به محض رسیدن به گوهردشت، با دقت و شدت مورد بازرسی قرار گرفتند. در این میان طرحی که زندانیان اوین به منظور هماهنگی بیشتر بین زندانیان ملی کش و زندانیان بند ۳ تنظیم کرده بودند لو رفت. پس از چند روز، که آنها را در انفرادی نگه داشتند، به فرعی بندهای مختلف منتقل کردند. در این نقل و انتقال، زندانیان ملی کش را در یک بند جمع کردند.

در خرداد ۶۷ درحالی که رژیم هم چنان به سرکوبش ادامه می داد، تعدادی از زندانیان بند را، که همراه با زندانیان سایر بندها شمارشان به ۱۵۰ نفر می رسید، به اوین منتقل کردند. آنها طبق نظر داوود لشکری از بقیه جدا و منتقل شدند. در میان آنها محکومین به حبس ابد هم به اوین منتقل شدند. در ضمن تعدادی از زندانیان محکومیشان تقلیل پیدا کرده و به اصطلاح عفو خورده بودند. احکام قبلیشان مجدداً به آنها ابلاغ شد و به طور رسمی عفوهای داده شد کان لم یکن اعلام گردید.

دژخیمان همراه با انتقال، شدیدترین فشارها را هم به این افراد اعمال می کردند. ما نمی توانستیم علت این انتقال را بفهمیم. زیرا در ترکیبی که انتخاب شده بود، هیچ چیز خاصی به چشم نمی خورد. مثلاً اگر معیار حساسیت بود، افراد بسیار حساس تری هم بودند که جابه جا نشدند. فقط می دانستیم این کار آغاز مرحله جدیدی از سرکوب است. سرکوبی که از ۷ سال قبل شروع شده و به طور مستمر پیچیده تر و شدیدتر می شد. نمی دانم چرا، اما احساس مشترکی که داشتیم این بار وداع با یاران برایمان

سخت و سنگین بود. بدون این که دلیل و تحلیل مشخصی داشته باشیم، از هم می پرسیدیم، آیا باز هم همدیگر را می بینیم؟ و ... با وجودی که برای هیچ کس دیگر ترسی از کابل و شکنجه وجود نداشت، ولی در خفا بچه ها به خاطر این انتقال اشک می ریختند. من مجاهد شهید حمید لاجوردی را که موقع خداحافظی گریه می کرد، در آغوش گرفتم. در حالی که التهاب درون خودم را پنهان می کردم، سعی کردم با او شوخی کنم و بخندانمش ... او گفت در این ۷ سال، ۷۰ بار جا به جا شده ایم، ولی نمی دانم چرا این دفعه نگرانم ...

از آن ۱۵۰ نفر فقط ۷ نفر زنده ماندند و ۱۴۳ نفرشان در جریان قتل عام اعدام شدند.



سيزده

گزارش

مستند

سیزده گزارش مستند

گزارش اول:

بعد از ظهر روز چهارشنبه ۵ مرداد اولین دسته از بچه ها را در اوین به دادگاه ویژه می برند. کارشان تا ساعت ۱۰ شب ادامه می یابد. همه آنها کسانی بودند که هنوز پرونده شان تعیین تکلیف نشده در سلولهای انفرادی ساختمان موسوم به آسایشگاه بودند. هیأت عفو همه آنها را با حکم اعدام تعیین تکلیف کرد. در روز شنبه ۸ مرداد ۶۷ این هیأت به زندان گوهردشت می آید و ۲۰ نفر از بچه ها را به اعدام محکوم می کند. حکم را در همان روز اجرا می کنند.

شیوه برخوردشان این طور بود که: اول رئیس زندان با تک تک نفرات برخورد می کرد. ابتدا اتهام را می پرسید. کسانی که می گفتند: «مجاهدین»، سؤال دیگری نمی کرد و از ضرب و شتم هم خبری نبود. گهگاه می پرسید آیا حاضری تقاضای عفو بکنی؟ همه قاطعانه می گفتند: «خیر!»، اما از کسانی که اتهامشان را «منافقین» ذکر می کردند، می پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ جواب همه به این سؤال منفی بود. بعد می پرسید حاضری انزجارنامه بدهی؟ حاضری تقاضای عفو کنی؟ و خلاصه از برخورد هرنفر، موضع او را مشخص می کرد که دیگر در دادگاه معطل نشوند. بعد از آن فرد را به دادگاه می بردند. در شب جمعه ۷ مرداد، همه ما را از بند بیرون کشیدند و همین سؤال و جوابها را کردند. متحیر بودیم که چرا این سؤالها را می کنند و چرا دیگر از ضرب و شتم خبری نیست؟

صبح روز ۸ مرداد از ساعت ۷ صبح ما را بیرون بردند. همه مان را کنار دفتر دادیار زندان در راهرو ردیف کردند. در صحبتهای خودشان می گفتند: «هیأت عفو». من

نگاهی به اطراف کرده و دیدم دو پاسدار مسلح به مسلسل یوزی در راهرو کنار در دادگاه ایستاده‌اند. تعجب کردم. زیرا هیچ‌گاه سابقه نداشت که در داخل ساختمان زندان پاسدار مسلح ظاهر شود. ناصریان، رئیس زندان، می‌آمد و تک‌تک بچه‌ها را بلند کرده و داخل اتاق می‌برد. چند دقیقه بعد او را بیرون آورده و به محل دیگری می‌فرستاد. در راهرو اصلی کنار یکی از بچه‌ها نشستم. بلافاصله سر حرف با او باز شد. پرسید: «چه خبر است؟». گفتم: «نمی‌دانم، اما هر چه هست عفو نیست دروغ می‌گویند». او گفت: «می‌خواهند زهرچشم بگیرند». بعد گفت: «می‌دانی که در این جا ۲۰ نفر از بچه‌ها را دار زدند؟». پرسیدم: «چه کسانی بوده‌اند؟». گفت: «همه بچه‌های مشهد به اضافه چند نفر دیگر». به او گفتم: «اینها را که در اتاق دیدی یکی دادستان و دیگری حاکم شرع است. درواقع این یک دادگاه است و می‌خواهند همه ما را اعدام کنند». او گفت: «نه! آنها نمی‌توانند بی‌خودی این همه آدم را اعدام کنند!». از زیر چشم بند نگاهی به اطراف کردم. بچه‌های هم‌بند خودم و بسیاری از بچه‌های آشنا را دیدم. آنها بی‌خبر ایستاده یا نشسته بودند. گاهی به پاسدار می‌گفتند: «خسته شده‌ایم چرا ما را به بندمان بر نمی‌گردانید؟». پاسدار هم می‌گفت: «کمی حوصله داشته باشید، دارند عفو می‌دهند!». یکی از بچه‌ها به نام «حجت جزع سرکرده» در دادگاه به نیری می‌گوید: «من عفو نمی‌خواهم بگویند مرا به بند بفرستند!» نیری با خنده می‌گوید: «ناراحت نباش!» و رو به رئیس زندان کرده و می‌گوید: «آقا را ببرید به بندشان!» و بعد همه با هم می‌خندند. ساعت ۹ شب بود که آمدند تعداد زیادی اسم خواندند. اما اسم مرا نخواندند. چند نفر از بچه‌ها یواشکی گفتند: «ما رفتیم». بعد از آن رئیس زندان آمد و نفرتی را که باقی مانده بودند به خط کرد و همه را در سلولهای انفرادی انداخت.

فردای آن روز خبری نشد. تا این که روز ۱۷ مرداد دوباره مرا از سلول بیرون بردند. آن روز از ساعت ۷ صبح تا ۱۲ شب یکسره در راهرو بودم، دو روز قبل از آن یکی از بندها که از نظر رژیم بند منفعلها بود و رژیم مثلاً کاری به کارشان نداشت در اعتراض به محل زندگیشان از گرفتن غذا امتناع می‌کنند. داوود لشکری، معاون زندان، به بند می‌رود و می‌گوید: «غذایتان را بگیرید و آدم باشید». اما آنها قبول نمی‌کنند. بعد از ظهر به بند آنها می‌روند. آنها از همه جا بی‌خبر، گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده، کار خود را می‌کردند. رئیس زندان می‌گوید: «هر کس که به بودن در این جا اعتراض دارد بیاید بیرون». تعدادی، که همگی هم هوادار مجاهدین نبودند، بیرون می‌روند. رئیس زندان افراد سایر گروهها را برمی‌گرداند به داخل بند و می‌گوید شما بروید با شما کاری

نداریم. بقیه را به دادگاه می‌برند. از میان آنها تعدادی را اعدام کردند. اسامی برخی‌شان را که به یاد دارم عبارت بودند از مجاهدین شهید: ناصر صابر بچه‌میر، جعفر تجدد، احمد نعلبندی ... بعد از این وقایع اکثر بچه‌ها فهمیده بودند موضوع از چه قرار است. هر چند بچه‌ها آماده بودند و هیچ‌گاه در پذیرش مرگ دریغ نداشتند؛ اما باز هم نمی‌توانستیم باور کنیم. یکی از بچه‌ها به نام ابراهیم اکبری صفت، تنها یک هفته به حکمش باقی بود. او می‌گفت مرا نمی‌توانند کاری کنند، چون فقط یک هفته به حکم باقی است. او نمی‌دانست ملی‌کشها را هم دارند اعدام می‌کنند. من روز ۱۷ مرداد در راهرو مرگ نبودم (قسمت دوم راهروی اصلی زندان که به محل اعدام می‌رفت، بین بچه‌ها به نام راهرو مرگ معروف شد) نمی‌دانم در آن‌جا چه گذشته بود. اما این طرف راهرو را می‌دیدم که چه خبر بود. پاسداری را دیدم که یک کیسه پلاستیکی پر از پول پاره شده در دست داشت. به پاسدار دیگر می‌گفت: «آنها تمام پولهایشان را پاره می‌کنند که ما برنداریم». معلوم بود بچه‌ها در دقایق آخر این کار را کرده‌اند. رئیس زندان به یکی از پاسدارها به نام فرج می‌گفت: «برو هر کس را که می‌شناسی بیاور (منظور این بود که افرادی را که می‌شناسی بیاور تا به سرعت حکم اعدامشان صادر شود) فرج می‌گفت: من «همهٔ اینها را می‌شناسم!». منظورش این بود که رأی به اعدام همه می‌دهم. پاسدار دیگری را دیدم که از سر شب به رئیس زندان التماس می‌کرد و می‌گفت: «زنم دارد می‌میرد. ترا به خدا بگذار دو ساعت بروم ببینم چه خبر است؟». و رئیس زندان اجازه نمی‌داد. از روزی که قتل‌عامها را شروع کرده بودند در زندان را بسته و حالت فوق‌العاده اعلام کردند. هیچ پاسداری حق نداشت به خانه برود. تمام خطوط تلفن به جز یک خط قطع بود. آن شب ساعت ۱۲، کارشان را تعطیل کردند ناصریان رئیس زندان از شادی در پوست خودش نمی‌گنجید. آخر شب ما را به سلول انفرادی برگرداندند.

اعدامتان می‌کنیم که دیگر نتوانید بروید پیش رجوی

روز ۱۸ مرداد رئیس زندان به بند آمد. در سلول را باز کرد و به من گفت: «آیا حضری همکاری کنی؟». خندیدم و گفتم: «کدام همکاری؟». گفت: «باید کد رادیویی فرعی ۷ (بندمان را می‌گفت)، تمام پیامهایی را که از رادیو برای فرعی ۷ فرستاده شده، به علاوه نحوهٔ تماس مادر با سازمان را بگویی». با خنده گفتم: «خیالاتی شده‌یی! چنین خبرهایی نبوده!» از خندهٔ من به شدت عصبانی شده بود. گفت: «بگذار به تو بگویم،

داریم همه را اعدام می کنیم، تمام نفرات فرعی ۷ را اعدام کرده ایم، داغتان را به دل رهبرتان می گذاریم». گفتم: «من نمی فهمم اعدام من چه ربطی به کس دیگر دارد!» گفت: «خودت را به آن راه زن! خوب هم می دانی! ما شما را آزاد کردیم فرار کردید رفتید عراق پیش رجوی، حالا دارتان می زنیم، تا دیگر نتوانید بروید!»

روز ۲۱ مرداد، جمعه بود. آنها از ساعت ۷ صبح تا ۱ بعدازظهر مشغول کارشان بودند. آخوند اسماعیل شوشتری هم آمده بود آن جا. آن روز برای اولین بار شنیدم که پاسدار حمید عباسی که معاون دادیار بود به بچه هایی که برای اعدام می بردند، می گفت: «بروید عاشورای مجاهدین است. زود باشید!».

روز بعد ساعت ۷ صبح کارشان را شروع کردند. یکی از بچه های غیر مجاهد را آن روز دیدم. ۷ سال بود او را ندیده بودم. او را به دادگاه برده و ازش خواسته بودند همه جریانه های مارکسیستی را محکوم کند. او نپذیرفته بود. به او می گویند: «داریم اعدام می کنیم، اگر قبول نکنی تو را هم اعدام می کنیم». او باور نمی کرده، دستش را می گیرند و به محل آمفی تئاتر زندان که به آن حسینیه می گفتند می برند و چشم بندش را برمی دارند. وقتی که می بیند ۸ نفر از بچه ها از طناب دار آویزانند، دیگر باور می کند و هر چه می گویند قبول می کند. مشابه همین جریان در اوین هم اتفاق افتاده بود. یکی از هواداران سازمان اهل یک روستای دورافتاده بود. به او اصرار می کنند که سازمان را محکوم کند. او زیربار نمی رود. به او می گویند همه دوستانت را اعدام کرده ایم، اگر قبول نکنی ترا هم اعدام می کنیم. باز هم باور نمی کند. تا این که او را به زیرزمین محل موسوم به ۲۰۹ می برند و چشم بندش را بالا می زنند. وی از دیدن جنازه های به دار آویخته بچه ها آن چنان شوکه شده و وحشت کرده بود که تا ۶ ماه بعد از آن جرأت نمی کرد لب باز کند و بگوید چه دیده است؟

در همین روزها که دیگر همه فهمیده بودند داستان عفو دروغی بیش نیست، رئیس زندان به بند انفرادی آمد و وسط بند عربده کشید: «ما دیگر زندانی نخواهیم داشت. این حکم امام است. زندانی یا "سر موضع" است که اعدام می کنیم یا "بریده" که آزاد می کنیم. دیگر کسی را در زندان نگه نمی داریم».

بعدها پاسدار حمید عباسی همین حرف را به صورت صریحتری به ما گفت: «ما اگر می خواستیم حکم امام را اجرا کنیم باید میلیونها نفر را می گرفتیم و اعدام می کردیم. زیرا او گفته بود: هر کس رادیو مجاهد گوش می کند باید اعدام شود». گویا در همان زمان آخوند صانعی هم به این حرف در نماز جمعه اشاره کرده بود.

باز می‌گردم به روز ۲۲ مرداد در گوهردشت. تعدادی بچه‌های آشنا آن‌جا بودند. اولین نفر حسین نیاکان بود. پرسیدم چه خبر؟ گفت: «چیزی قبول نکردم. گمان می‌کنم حکم صادر شده باشد». گفتم: «از بچه‌ها چه خبر؟» گفت: «فرعی ما را تمام کردند، همه را اعدام کردند! (آنها حدود ۲۰ نفر بودند) و من آخرین نفر هستم». بعد پرسید: «شنیده‌ای که بچه‌ها تا همدان آمده‌اند؟» گفتم: «بله شنیده‌ام، اما فکر می‌کنم دروغ است. اگر بچه‌ها تا همدان آمده بودند، رژیم جرأت نمی‌کرد این جنایتها را بکند». داریوش حنیفه پور زیبا، که خودش این خبر را از پاسداری شنیده بود، همان‌جا نشسته بود. او هم گفت: «باید دروغ باشد، راست می‌گویی! اگر بچه‌ها تا همدان آمده بودند اینها به جای اعدام ما، داشتند فرار می‌کردند». موقعی که صحبت می‌کردیم هیچ پاسداری در آن‌جا نبود. داریوش مواظب بود که اگر پاسداری آمد خبرمان کند. غلامرضا کیاکجوری روبه‌رویم نشسته بود. به او گفتم: «غلام تو چه کار کردی؟». گفت «امروز حرفم را پس گرفتم!». او چند روز قبل از آن دادگاه رفته و چون فکر می‌کرد واقعاً می‌خواهند عفو بدهند، شرایط رژیم را پذیرفته بود. بعد اضافه کرد: «آن روز خیال کردم واقعاً عفو در کار است، بعد بچه‌ها گفتند که همه را اعدام کرده‌اند و قضیه درست برعکس است. امروز رفتیم دادگاه، پرسیدند اتهام چیست؟ گفتم: "هوادر مجاهدین خلق" هستم! گفتند مگر تو قبول نکرده بودی مصاحبه کنی؟ گفتم چرا ولی حرفم را پس می‌گیرم! اشتباه کرده‌ام! حالا هوادر مجاهدین خلق هستم! داریوش پرسید: «چرا این کار را کردی؟» جواب داد: «بابا وقتی که همه را اعدام کرده‌اند، اگر من زنده بمانم، زندگی مثل جهنم می‌شود!». در سال ۶۵ غلام گفته بود: «مسعود آمده عراق، امسال کار رژیم تمام است!» و از حرف خود کوتاه نمی‌آمد. سال ۶۵ که تمام شد غلام می‌گفت «کار رژیم تمام شده و از این به بعد هر روز که باقی بماند، دارد "ملی" می‌کشد». بعد بلند بلند خندید. آن قدر بلند می‌خندید که وقتی داریوش سوت زد پاسدار آمده متوجه نشد. پاسدار او را، درحالی که قهقهه می‌زد، دید. آمد بالای سرش. پرسید چرا می‌خندی؟ غلام گفت «به تو چه!» پاسدار او را با لگد زد و گفت: «این‌جا چه چیز خنده‌داری هست که تو داری می‌خندی؟» و غلام باز هم خندید و گفت «به تو چه!». بالاخره پاسدار رفت. حسین نیاکان به او گفت: «غلام موقع اعدام نخند، چون عزرائیل فکر می‌کند او را سر کار گذاشته‌ای!». غلام گفت: «بابا این حرفها را ول کنید یک چیزی بخوانید صفا کنیم!». به من گفت: «چیزی بخوان!». گفتم: «من قرآن بلدم اگر می‌خواهی بخوانم؟» بچه‌ها گفتند: بخوان! و من هم خواندم: «الذین قالوا لاخوانهم واقعدوا لوطاعونا ماقتلوا قل

فادرؤاعن انفسکم الموت ان کنتم صادقین». (کسانی که بر جای خود نشستند و به برادرانشان گفتند که اگر سخن ما را گوش می کردند، کشته نمی شدند، بگو اگر راست می گوئید مرگ را از خودتان دور کنید). تمام که شد بچه ها به حسین نیاکان گفتند: «تو بخوان!» حسین قسمتی از سرود آزادی را خواند و بعد چندبار تکرار کرد: «ای آزادی نور خود را بر خاک گور ما، بعد از ما، می افشان!» تمام که شد غلام گفت: «این نور آزادی چه جور نوری است. مثل خورشید است؟». حسین نیاکان گفت: «من ندیده ام، نمی دانم!» همه بچه هایی که نزدیک بودند می خندیدند. دوباره غلام گفت: «اگر نور آزادی به قبر ما بتابد چه می شود؟». بعد به داریوش گفتیم: «تو هم چیزی بخوان». داریوش خواند: «الای صبح آزادی، اگر خورشید تو سر می کشد از لجه های خون ...» تمام که شد حسین گفت: «دلم را آتش زدی! یاد زخمهای بدن بچه ها افتادم». خیلی ها همین اواخر آن قدر کتک خورده بودند که بدنشان زخمی و کبود بود. صحنه عجیبی بود. انگار که در سلول نشسته ایم و داریم در یک حالت عادی حرف می زنیم. بچه ها با هم شوخی می کردند. آن قدر خندیدیم که مدت ها بود آن چنان سر حال نیامده بودیم. بعضی از بچه ها با خود زمزمه می کردند: «رسیده سحر، به خرمن شب، کشیده شر». یا: «مرگ دانه در میان خاک ...» ساعت ۹ شب بود. آمدند تعدادی اسم خواندند. اغلب بچه هایی که آن جا نشسته بودند، رفتند. تعدادی را که باقی مانده بودیم به سلول برگرداندند.

پس از آن رژیم آخرین تیرش را هم رها کرد. قبلاً توضیح بدهم که رژیم در اولین یورش برای قتل عام، تعدادی را اصلاً به دادگاه نبرد. تعدادی را هم بعد از اولین دادگاه به محلهای جمعی فرستاد (سلولهای ۱۵ تا ۲۰ نفره در بسته یا فرعیها). اما تعدادی را هم تا آخر در سلول انفرادی نگه داشت. در روزهای بعد خط تصفیه نهایی و تکمیل قتل عام را رفتند. پاسدارها چند نفری به سلول می ریختند و زندانی را زیر کتک می گرفتند و می گفتند باید به مسعود و مریم اهانت کنی. این چیزی بود که هیچ کس حتی بعداً هم حاضر نبود درباره آن صحبت کند. بعضی بچه ها می گفتند مثل جان کندن بود! و این تعبیر دقیقی است. اکنون پس از سالیان می فهمم چرا چنان حالت و احساسی داشته ام. ما در آن سالها همواره از چیزی تغذیه می شدیم که خودمان هیچ گاه به درستی آن را درک نمی کردیم و قدر نمی دانستیم. در حالی که رژیم خیلی بهتر و بیشتر از خود ما از این واقعیت اطلاع داشت. و گاه نیز آشکارا آن را از زبان شکنجه گران و بازجویان و مقامهای رژیم می شنیدیم. در سال ۶۴ وقتی زیر بازجویی بودم، یک روز بازجو از من سؤال کرد: «چرا دوباره دنبال سازمان رفتی؟» من جوابی دادم که به شدت

عصبانی شد. بعد از این که با مشت و لگد عقده اش را خالی کرد، گفت: «ما می دانیم که شما فریب رجوی را می خورید، هیچ کس مثل او نمی تواند شما را تحریک کند». شبیه این گفته را بسیاری از زندانیان دیگر هم شنیده اند. آن بازجوی دیگر در سال ۶۶ در کمیته مشترک به بچه ها گفته بود: «شما تقصیر ندارید، این مسعود آدم را جادو می کند! من خودم هر وقت صحبت های او را گوش می کنم حتماً باید دو تا نوار خمینی گوش کنم تا اثرش را خنثی کند. اگر نوار خمینی گوش نکنم من هم تا مدتی دیگر هوادار سازمان خواهم شد». اینها گواهی بازجوها یعنی پلیدترین و جنایتکارترین عناصر رژیم بود.

در اواخر شهریور از انفرادی بیرون آمده و به بند رفتیم. تازه عمق فاجعه برایمان بیشتر روشن شد. تا آن موقع هیچ کس به درستی نمی دانست که چه تعداد از بچه ها به شهادت رسیده اند. وقتی که از بندهای مختلف در یک جا جمع شدیم و تمام بندها در یک بند خلاصه شد، تازه معلوم شد چه خبر بوده است. هر کس، از شهیدان بندی که بود، چیزی می گفت. یک بار اسم بیش از ۷۰۰ شهید را فقط در گوهردشت جمع کردیم. البته تعداد دیگری هم بودند که نه آمار آنها را درست می دانستیم و نه آنها را می شناختیم. مثل بند تبعیدیهای کرمانشاهی. یا بندی که رو به روی ما بود. اما امکان برقراری تماس وجود نداشت و ما آنها را نمی شناختیم. اواسط مهرماه، ۱۶ نفر را صدا کردند. من خودم یکی از آنها بودم. ما را به سلول انفرادی برده و بدون هیچ توضیحی در سلول را بسته و رفتند.

فردای آن روز رئیس زندان به بند آمد. در سلول مرا که باز کرد من رویم را برگرداندم. کمی فحاشی و تهدید کرد و رفت. سلول بغلی را باز کرد. یکی از بچه ها پرسید: «چرا ما را این جا آورده اید؟» گفت: «آورده ایم اعدامتان کنیم. تو اگر همکاری کنی ممکن است زنده ات بگذاریم». او گفت: «من هیچ چیز ندارم که به شما بگویم». چند سلول بعد یکی از او پرسید: «چرا ما را به این جا آورده یی؟» گفت: «برای این که هیأت دوباره تشکیل شده و می خواهیم اعدامتان کنیم». از توی سلول صدایش را می شنیدم که پرسید: «به چه جرمی می خواهید اعدام کنید؟» ناصریان جواب داد: «هیچ جرمی! مگر آن رفقایان که اعدام کردیم جرمی مرتکب شده بودند؟ آنها هم مثل شما بودند. ولی ما دوست داریم شما را اعدام کنیم».

حدود ۲ ماه بعد از انفرادی بیرون آمدیم بدون این که برخورد دیگری با ما داشته باشند.

روحیه خانواده‌های مجاهد، بعد از قتل عامها

دی ماه همان سال بالاخره پس از ۵ ماه به ملاقات رفتیم. صحنه بسیار تکان دهنده‌ای بود. خانواده‌ها با روحیه‌ی باورنکردنی به دیدن ما آمده بودند. ملاقاتی من، پدر و مادرم بودند. رژیم آنها را چندین بار بین گوهردشت و اوین سردوانده بود. آن روز آنها در ناامیدی مطلق به گوهردشت آمده بودند که اتفاقاً ملاقات داده شد. وقتی ارتباط گوشیها وصل شد. پدرم درحالی که نگاه عمیقی می کرد گفت: «هنوز هم خنده بر لب داری؟». گفتم: «اگر نخندم پس چه کنم؟». گفت: «می دانی حسن چه شد؟». حسن برادرم بود که در جریان قتل عام در اوین به دار آویخته شده بود. گفتم آری. گفت: «ما هم به خواست خدا و خواست خودش راضی هستیم». یکی دیگر از بچه‌ها که دو برادرش را اعدام کرده بودند به ملاقات رفت. او برای همدردی با مادرش سعی کرد نخندد. اما مادرش با تحکم به او گفت: «خجالت بکش، خودت را جمع کن! برادرانت شهید شده‌اند، این که عزا ندارد!». و او از نهیب مادر دلاورش خود را جمع و جور کرد. بعدها با برخی از مادران شهیدان برخورد داشتیم. آنها برای تعریف کردند که وقتی به اوین مراجعه می کردند با هم قرار گذاشته بودند که هرکدامشان خبر اعدام فرزندش را می شنود جلو مزدوران رژیم گریه و با اظهار ناراحتی نکنند. وقتی مادری پس از شنیدن خبر شهادت فرزندش می گفت: «خدایا شکر!» مزدوران رژیم را دیوانه می کرد.

پس از آن یک شب همه مان را بیرون کشیدند. تا نیمه شب تک تک ما زیر سؤال و جواب بودیم. پاسدار داوود لشکری یک لیست گذاشته بود جلوش و می پرسید: «آیا حاضری در یک راهپیمایی شرکت کنی؟». بعد هم به تناسب پاسخی که هر نفر می داد جلو اسمش یک چیزی می نوشت. فردای آن روز رادیو رژیم اعلام کرد که به پیشنهاد ریشهری، خمینی به استثنای ۹۰۰ نفر به همه زندانیان سیاسی عفو عمومی داده است. آن چه در نخستین لحظه به ذهنمان آمد این بود که این ۹۰۰ نفر، ما (یعنی هواداران سازمان) هستیم. اما وقتی به خودمان نگاه کردیم دیدیم حداکثر ۴۰۰ نفر در زندانهای اوین و گوهردشت باقی مانده ایم. می گفتیم پس بقیه کجا هستند؟ می دانستیم که کشتار سراسری بوده. مثلاً خبر داشتیم در زندان همدان حدود ۸۰ نفر زندانی بود که در این جریان به جز چند نفر که آنها هم هوادار سازمان نبودند، یعنی بیش از ۷۰ نفر اعدام شدند (از خانواده میرزایی، دو نفرشان به نامهای حسین و مصطفی در اوین اعدام شدند. یک خواهرشان هم در همدان). در زندان خرم آباد حدود ۳۰ نفر را فقط یک نفر می شناخت که اعدام شده‌اند. به هر حال چند روزی از این ماجرا گذشت. در روز ۲۶ بهمن ۶۷

تمامی زندانیان گوهردشت (به استثنای بچه های کرج) را به اوین منتقل کردند. در اوین به بندهای قدیم بردند. یک شب حسین زاده (معاون داخلی زندان) به بند آمد و در مورد آن عفو کذایی گفت: «آن چه تاکنون به ما ابلاغ شده این است که کلیه نفراتی که اتهامشان راست و چپ است آزاد می شوند و بقیه خواهند ماند».

بهمن ۶۷ بود که مصاحبه سعید شاهسوندی را از تلویزیون پخش کردند. موقع پخش این مصاحبه پاسداری آمد و تلویزیون را خاموش کرد. بعدها از طریق ویدئو آن را برایمان پخش کردند. یک روز جمعه بعد از ظهر آمدند و ۴۰ نفر را صدا کردند. من هم یکی از آنها بودم. ما را با چشم بند، با فاصله ۳ متری از هم، در دو طرف راهرو اصلی نشانده. به هر نفر یک برگه کاغذ دادند. سر و کله پاسدار لشکری پیدا شد. عربده می کشید: «سؤالی را که می خوانم، بنویسید و بعد جواب بدهید». ۳ یا ۴ سؤال در مورد مصاحبه سعید شاهسوندی بود. می خواستند بدانند نظر ما راجع به آن مصاحبه چیست؟ با وقاحت می پرسیدند چه پیشنهادی برای بهتر شدن این مصاحبه دارید؟ یا چه سؤالی از سعید شاهسوندی دارید؟ بعد با اصرار می خواستند که حتماً جواب بدهیم. رژیم سعی می کرد با بزرگ کردن سابقه سعید شاهسوندی چنین وانمود کند که بالاترین اعضای سازمان با چنین سابقه بی بریده اند. پس همکاری با رژیم مشروع است. غافل از این که ما دیگر گوشمان به این جور حرفها بدهکار نبود. خیلی خوب می دانستیم زندان خمینی جای این حرفها نیست.

یک روز دیگر که به ملاقات می رفتیم به ما گفتند به خانواده هایتان بگویید فردا صبح سند بیاورند برای گرو گذاشتن تا آزاد شوید. فردای آن روز ما را از بند بیرون بردند. چند دستگاه اتوبوس در اوین ردیف کرده بودند. همه را سوار اتوبوسها کردند و به راه افتادند. وقتی رسیدیم تازه فهمیدیم ما را به یک سمینار در تالار رودکی آورده اند! سمیناری تحت عنوان «بیعت با خمینی». امکانات زیادی بسیج کرده بودند. دوربینهای تلویزیون مستقر بود. گفتند تعدادی سخنرانی خواهند کرد. از حزب توده، کیانوری و پرتوی بودند یک نفر از رنجبران، یک نفر اکثریتی و چند نفر از هواداران سازمان هم بودند. کیانوری روی سن رفت و طبق معمول به جاسوسی و خیانت خود و حزب توده اعتراف کرد. در آخر حرفهایش گریه اش گرفته بود و می گفت: «من مسئولیت آنچه را که حزب انجام داده برعهده می گیرم. خونهایی که ریخته شده مسئولیتش با من است». در همین به اصطلاح سمینار رژیم سعید شاهسوندی را هم به صحنه آورده بود. او همان مزخرفات مصاحبه تلویزیونیش را تکرار کرد. آخوند جنتی هم در آن جا بود. در میان

سخنرانان به سعید شاهسونندی چسبیده بود. با هم گپ می زدند. آن سمینار کذایی که تمام شد همه را به زندان برگرداندند. بدین ترتیب خیمه شب بازی عفو عمومی هم در همین جا به پایان رسید.

گزارش دوم:

آغاز قتل عام

علت قتل عام سیاه زندانیان در سال ۶۷ چه بود؟ هنوز هم، بعد از ۱۰ سال، هر بار که به آن فکر می کنم گیج می شوم و سرسام می گیرم. در پاییز ۶۶ بعد از پایان طبقه بندی زندانیان یک بار خودمان شنیدیم که پاسدار لشکری با شخص نامعلومی تلفنی صحبت می کرد و می گفت: «تخم مرغ گندیده ها را جدا کردیم». او یک بار بعد از شکنجه بچه ها، درحالی که هن و هن می کرد، گفت «اگر امام دستور دهد در هر سلول شما چند نارنجک می اندازیم». قبل از او هم چندین بار داوود رحمانی، رئیس زندان قزلحصار، گفته بود: «باید همه شما را ریز ریز و داخل قوطی کنسرو کنیم. این کار را بالاخره یک روز می کنیم و کسی هم متوجه نمی شود». در فروردین ۶۷ بازجوهای کمیته مشترک به مسعود مقبلی گفته بودند: «برو به دوستانت بگو یک نفر از شما را زنده نخواهیم گذاشت. بالاخره ریشه نسل شما را می کنیم». اکنون بعد از ۱۰ سال از وقوع آن فاجعه بهتر می فهمم که این تهدیدها از کجا ناشی می شد. خمینی می خواست هر آن کس را که بویی و یادی از مسعود در دل دارد از بیخ و بن برکند. خمینی در اوج شقاوت و ناجوانمردی دست به کشتار زندانیان بی دفاعی زد که مدتها بود چشمهایشان را نیز با چشم بند بسته بودند. برخی نیز مدت محکومیتشان تمام شده بود. راستی خمینی چرا عباس افغان را اعدام کرد؟ او به ۱۵ سال زندان محکوم بود و در سال ۶۵ به خاطر شدت شکنجه ها تعادل جسمی و روانی خود را از دست داده بود. یا کاوه نصاری و علی اکبر ملاعبدالحسینی که هر کدام به دلیل همان شکنجه ها حتی قادر به جابه جایی خودشان هم نبودند. آیا غیر از این است که آنان از نسل بیشمارانی بودند که حتی بر چوبه های دار هم با نام مسعود بوسه زدند؟

به هر حال در زمان قتل عام، من در گوهر دشت بودم. بعدها با بچه های باقی مانده اوین مفصلاً صحبت کردم. آن چه که درباره اوین می نویسم حاصل صحبت هایم با آنهاست: در اوین پنجشنبه ۶ مرداد حوالی ساعت سه بعد از ظهر پاسداران وارد بند شدند. از هر بند تعدادی از بچه ها را بردند. هیچ کس نمی دانست علت چیست و مقصد کجاست

؟ در بند ۴ بالا ابتدا ۸ نفر را بردند (پرویز شریفی، علی زارعی، جهانبخش امیری، حمید میرسیدی، مهرداد مریوانی و ...) این افراد را به محلی موسوم به دادگاه واقع در طبقه سوم دادسرا منتقل کردند. در آن جا تعدادی از بچه های بندهای دیگر را هم آورده و با چشم بند رو به دیوار نشانده بودند. از آن جا که تعدادشان زیاد بود و پاسداران نمی خواستند دیگران از بودن بقیه مطلع شوند آنها را فقط با نام کوچک صدا می کردند و به دادگاه می بردند. از آن جا که بچه ها حاضر به محکوم کردن سازمان نمی شدند بلافاصله آنها را به نقطه نامعلومی می بردند. اینان اولین دسته شهیدان اوین بودند. اکثر این عده بچه های زیر حکمی و زندانیان محکوم به ابد بودند. مانند ابراهیم حبیبی، محمدرضا علی رضانیا، محمد فرد سعیدی معروف به عمو علی، جابر حبیبی، ابراهیم ربیعی زاده، جواد سگونند، هادی بیگی، محمد مشاط، غلامحسن فیض آبادی، مسعود خسروآبادی، جعفر اردکانی و ... ساعت ۱۲ شب باقی مانده نفرات را به سلولهای ۲۰۹ منتقل کردند.

روز بعد، همین افراد توسط پاسداران وزارت اطلاعات مورد بازجویی قرار گرفتند. به آنها فرمهایی حاوی ۲۵ یا ۱۶ سؤال در باره سازمان و مبارزه مسلحانه و ... دادند. سپس آنها را دوباره به طبقه سوم دادسرا برگرداندند. پس از یک برخورد چند دقیقه ای آنها را ابتدا به سلول برگردانده و سپس به محل اعدام بردند. به این ترتیب در عرض چند روز بیشتر از ۱۵۰۰ زندانی را اعدام کردند.

در روزهای بعد محل تشکیل دادگاه به همان بند ۲۰۹ منتقل شد. و بچه ها را برای اعدام به اتاقی واقع در زیر زمین همان بند (همکف ۲۰۹) می بردند. هیأت مرگ هم به این نتیجه رسیده بود که برای تعیین تکلیف زندانیان نیازی به فرمهای ۲۵ یا ۱۶ سوالی نیست و با همین یکی دو سؤال اول وضعیت زندانی روشن می شود. در طبقه پایین ۲۰۹ قبل از ورود به اتاق اعدام، به هر کدام از محکومان کاغذی برای نوشتن وصیتنامه می دادند. پس از چند دقیقه آنها را در دسته های ۴-۵ نفره وارد اتاق می کردند. تازه آن جا بود که بچه ها رشته های طناب دار را که از یک داربست فلزی آویزان بود می دیدند. از ۱۵۰ نفری که همه محکوم به حبس بودند و تا دو ماه پیش در زندان گوهردشت باهم بودیم ۱۴۳ نفر در اوج پاکی و مظلومیت طناب دار را بوسیدند و رفتند. از جمله کامبیز استواری، حمید لاجوردی، سید محمود سمندری، سهیل دانیالی، سعید سالمی، محمد باقر تمدن نهاد، سیدعلی حیدری و ...

آن طور که بعدها معلوم شد روز دوشنبه (۱۷ مرداد) و چهارشنبه و پنج شنبه به

باقیمانده بچه‌ها در بند ۴ پرداختند. دادگاه در روزهای بعد نیز دوباره تشکیل شده بود و زندانیانی را که نوبتشان نرسیده بود، دار زدند. از جمله: احمد رزاقی، داود حسین خانی، منصور خسروآبادی، مسعود مقبلی، سعید و مجید ملکی انارکی، ارفع و سعید جبرئیلی، حمید و اصغر خضری، رامین طهماسبی و...

در روزهای بعد از بیستم مرداد، هیأت مرگ و پاسداران از موضع بالای بچه‌ها در پذیرش شهادت و استواری روی مواضعشان به شدت عصبانی می‌شدند. برخوردها خشن و توأم با فحاشی بود و سعی در ایجاد ترس و دلهره در دلها داشتند. اما موضع بچه‌ها به هیچ وجه پایین نیامد. در همین دوره بود که برخی اوقات افراد را تا مرحله اعدام می‌بردند و به بهانه این که اشتباه شده به همان سلولهای قبلی برمی‌گرداندند. هدف این بود که آنها هرچه را دیده‌اند برای دیگران بگویند. این کار برای ایجاد رعب در سایرین بود. حبیب غلامی از جمله این افراد بود. او را تا مرحله نوشتن وصیتنامه هم برده بودند. اما برش گرداندند. او در سلول با مورش هر آن چه را دیده بود برای بقیه گفت. فردا حبیب را برای اعدام بردند. رفته رفته شرایط بازجوییها سنگین تر می‌شد. در روزهای آخر شرط اعدام نشدن را همکاری اطلاعاتی گذاشته بودند. اما این حسرت را به گور بردند که حتی یک نفر این ننگ را بپذیرد. دورترین هواداران سازمان هم از همکاری با رژیم سر باز زدند و با آغوش باز سر به دار سپردند.

تا آن جا که من اطلاع دارم دادگاهها از ۲۵ مرداد تا روزهای اول شهریور تعطیل بود. اما از سوم، چهارم شهریور دوباره شروع به کار کردند. پس از چندبار به دادگاه بردن بچه‌ها، باز هم تعدادی را اعدام کردند. تقی صداقت رشتی و رضا فیروزی از جمله آنان هستند. آنها در سال ۶۶ دستگیر شده بودند و تا آن زمان حکم محکومیتشان نیامده بود.

کشتار زندانیان گوهر دشت

صبح روز شنبه هشتم مرداد اسامی ۱۰ نفر از بچه‌های بند را خواندند. آنها را از قبل جدا کرده بودند. همان روز سر و کله آخوند نیری در گوهر دشت پیدا شد. هیچ کس هنوز چیزی نمی‌دانست. حتی افغانیها هم که معمولاً کارهای خدماتی زندان را انجام می‌دادند غیب شده بودند. اولین نشانه‌یی که دیدیم از لای یکی از پنجره‌ها بود. داوود لشکری با یک فرغون پر از طنابهای کلفت به سمت سالنی در غرب بند می‌رفت. به دنبال او تردهای زیاد پاسداران دیده شد.

اولین سری اعدامیها بچه‌های مشهد بودند. جعفر هاشمی و دکتر محسن فغفور

مغربی و بقیه بچه های مشهد که خود را سربازان کوچک مسعود و مریم معرفی می کردند. در دادگاه آنان با دلاوری از تمام مواضع سازمان جانانه دفاع کردند و شیدا و بی قرار تمام پرده های ترس و تردید را دریدند. آنها به رغم مخالفت پاسداران همگی وضو گرفتند، نماز جماعت خواندند و در حالی که دست یکدیگر را می فشردند لبخند زنان به سمت سالن مرگ رفتند.

پس از آنها، سراغ بند ملی کشها رفتند. در هفته های قبل به آنها و خانواده هایشان گفته بودند به زودی آزاد خواهند شد. بسیاری از خانواده ها از شهرستان آمده و منتظر آنها بودند. حتی گوسفند قربانی هم برای زندانیان خریده بودند. به هر حال «هیأت عفو» به آنها گفت برای آزادی باید سازمان را محکوم کنید. آنها جواب دادند مدت هاست که محکومیت ما به پایان رسیده و نیاز به عفو نداریم. دادگاه هر کدامشان ۳ تا ۵ دقیقه طول کشید. در همان روز از ۱۵۰ نفر آنها، ۱۴۰ نفر را اعدام کردند. اعدام این بچه ها در نوع خود از مظلومانه ترین شهادتها بود. خانواده های آنها پس از ۷ سال در به دری و انتظار، خانه را برای ورود آنها آماده کرده بودند و حالا... از میان این شیران پاکباز می توانم از مهشید رزاقی (فوتبالیست)، حمید بندار، داریوش کی نژاد (زرتشتی)، سید محسن سیداحمدی، نادر لسانی و... نام ببرم. در همان روز ۱۰ نفری را هم که از بند ما برده بودند تعیین تکلیف کردند. صبح روز یکشنبه نهم مرداد ۹۹ تن از آنان اعدام شدند: حسین سیدسبحانی، مهران هویدا، رامین قاسمی، مسعود کباری، غلامحسین اسکندری، اصغر مسجدی، رضا زند، اصغر محمدی خبازان، و منصور قهرمانی.

بند کرمانشاهیان (حدود ۱۵۰ نفر) هم که به تازگی از آن جا به گوهردشت تبعید شده بودند در همان روزهای اول قتل عام شدند. ۱۸ خواهر کرمانشاهی که در یکی از فرعیها بودند نیز در همین روزها تعیین تکلیف شدند. در میان آنها خواهری بود که از فرط شکنجه تقریباً فلج شده بود و با صندلی ویلچر او را به قتلگاه بردند. این خواهر موقع یک بازرسی ناگهانی بندشان مقداری مدرک را بلعیده بود. یکی از پاسداران ضربه محکمی به گلوی او زده و همین باعث فلج شدن او شده بود.

صبح روز یکشنبه ۹ مرداد، سراغ بچه های قدیمی گوهردشت که در فرعی مقابل هشت بودند رفتند. از میانشان ۱۴ نفر را بیرون کشیدند و ۱۰ نفر را همان روز اعدام کردند. یکی از آنها مجاهد قهرمان مرتضی تاجیک بود که از لحظه دستگیری تا زمان شهادت با اسم مستعار مجتبی هاشم خانی در زندان بود و بالاخره هم با نام مستعار هاشم خانی جاودانه شد و هیچ کس نام اصلی او را ندانست. کاظم صنعت فر، بهروز

شاه مغنی، امیر حسین کریمی و خیرالله جلالی از جمله این شهیدان هستند. در روزهای بعد تعداد بیشتری از جمله مسعود علائی خستونوه پدر طالقانی در روز دهم مرداد از این فرعی اعدام شدند. سراغ بچه‌های کرج هم در همین روز یکشنبه رفتند. دادیار کرج به جد در تلاش بود که حتی یک زندانی کرجی آزاد نشود و همه را به دم تیغ داد. از جمله محمدرضا حجازی که مدت‌ها بود دوره محکومیتش تمام شده بود. او تمام اعضا خانواده به غیر از یک خواهرش را از دست داده بود. درخیمان از مدت‌ها قبل به خواهرش قول آزادی او را داده بودند. از شهیدان دیگر کرج می‌توان از مهران صمد زاده، موسی کریم‌خواه و علی اوسط اوسطی نام برد.

رئیس دادگاه کرجی‌ها آخوند نیری بود اما دادستان فردی به نام نادری و نماینده وزارت اطلاعات فاتحی بودند که نقش بسیار فعالی در اعدام بچه‌ها داشتند و حکم را نیز امضا می‌کردند.

اولین بندی که از اعدام‌ها خبردار شد فرعی مقابل هشت بود. مجید معروف خانی از بچه‌های کرجی که در آن جا بود با صدای بلند از پشت پنجره فریاد زد: «بچه‌ها را دارند اعدام می‌کنند». اما برخی هنوز باورشان نمی‌شد، تا این که خواهری به نام زهرا خسروی، که قبلاً از طریق مورش با او در تماس بودیم، با مورش برایمان پیام فرستاد: «بچه‌ها بیست دقیقه برای نوشتن وصیتنامه به من وقت داده‌اند می‌خواهند اعدام کنند. سلام مرا به مسعود و مریم برسانید».

دوشنبه دهم مرداد پاسدار لشکری وارد بند ۳ شد و همه محکومان بالای ۱۰ سال را از بند بیرون کشید. بیرون بند از هر کدام آنها درباره اتهام و رابطه شان با سازمان پرسید. نهایتاً تعداد بسیار کمی را به بند برگرداند. بقیه را که حدود ۶۰ نفر بودیم در فرعی طبقه هم کف و سلولهای انفرادی انداخت. روز بعد با سوت و آینه و... توانستیم با بندها تماس بگیریم. هنوز خبری نبود.

روز ۱۲ مرداد، حوالی ساعت ۱۱ بود که بچه‌ها را در گروه‌های ۵-۶ نفره صدا کردند. فهمیدیم آخرین وداع است. صحنه خداحافظی بچه‌ها صحنه بی ست که هرگز فراموش نمی‌شود. همدیگر را در آغوش می‌کشیدیم و جمله‌ای از مسعود یا قطعه شعری را به عنوان کلام آخر زمزمه می‌کردیم. ساعت ۳ بعد از ظهر من را به همراه محمدرضا شهیر افتخار و سلیمان مردف‌صدا کردند. ما را در راهروی زیر سالن ملاقات نشاندهند. بلافاصله فهمیدیم که تعداد زیادی از بچه‌ها آن جا هستند. پاسدار حمید عباسی، لیستی ۱۵-۱۰ نفره از بچه‌ها را خواند. محسن عبدالحسینی روزبهانی،

عباس افغان، مهدی میر محمدی و ... پاسدار عباسی با تمسخر به پاسدار دیگری گفت اینها را ببر! از زیر چشم بند تعقیبشان کردم. آنها را ابتدا به راهرو مرگ و پس از یک مهلت چند دقیقه‌ای برای نوشتن وصیتنامه به سالن حسینی (محل اعدامها) بردند. ناصریان اسم تعداد دیگری از جمله خود من را خواند. در میان آنها نام سیامک هم بود. چند سال بود او را ندیده بودم. هر دو بی اختیار بلند شدیم و به طرف سرویس رفتیم. با یک نگاه، دنیایی حرف بینمان رد و بدل شد. یکی از بچه‌ها با اعتراض گفت: «من چند ساعت است این جا نشسته‌ام کمرم درد می‌کند». ناصریان با لحن نیشداری گفت: «الان به کارت رسیدگی می‌کنیم». یکی دیگر گفت: «از صبح تا به حال به ما هیچ غذایی نداده‌اند». ناصریان در گوشش گفت: «همین الان کارت را پیگیری می‌کنیم». چند دقیقه بعد هردو را برای اعدام بردند.

در گوهردشت هر کدام از پاسداران نقش و وظیفه‌ای خاص در اعدامها داشتند. آنها به دستور «هیأت مرگ» می‌بایست حداقل یک بار در صحنه اعدام حاضر شوند و پس از انداختن طناب به گردن بچه‌ها با ضربات مشت و لگد بر سر و سینه آنان، زندانیان را به دار کشند. در این میان حمید عباسی، پاسدار جواد معروف به شش انگشتی، پاسدار رضا، پاسدار ابوالفضل، پاسدار حاج کتونی و بیات مسئول بهداری زندان، هر کدام نقشی داشتند. یکی مسئول اجرای مقدمات اعدام بود، یکی دیگر کارهای اداری مربوطه را انجام می‌داد، حمید عباسی لیست اعدامیها را می‌خواند و بچه‌ها را به خط می‌کرد، رضا و ابوالفضل با چوب یا پارچه‌ای که در دست داشتند بچه‌ها را از بند و سلول می‌آوردند. موقع تردها باید چشم بند می‌زدیم. پاسداران به ما می‌گفتند شما نجس هستید و لذا در تردها برای این که دستشان به ما نخورد از چوب یا پارچه استفاده می‌کردند. دیگری هم شیرینی پخش می‌کرد و ...

در بیرون پاسدار عباسی مرتب لیست را می‌خواند و بچه‌ها را به صف می‌کرد و می‌فرستادشان به راهرو مرگ. شهیدان سرفراز مسعود افتخاری، محمود آرمیان، احمد رضا نورامین، حیدر صادقی تیرآبادی و ... رفتند.

ناگهان صدایی بلند شد. با فریاد گفت: «بچه‌ها سازمان تا اسدآباد آمده، به زودی تهران ... (و جمله‌ای نامفهوم)». از لحنش معلوم بود پاسداری ناشی است. می‌خواستند با این حيله عكس العمل بچه‌ها را ارزیابی کنند. یکی از پاسداران در راهرو درحالی‌که با ته خودکار به دیوار می‌کشید با لحنی مسخره چندبار تکرار کرد: «عاشورای مجاهدین».

حوالی ساعت ۱۲ شب، دیگر تعداد اندکی از ما باقی مانده بود. هرکس به نوعی اعتراض می کرد. حمید عباسی مرتب می گفت: «حاج آقا از صبح تا حالا دارد به کار شما رسیدگی می کند چند دقیقه صبر کنید». آخرین لیست ده نفره هم آمد. فکر کردم اسم من هم جزو آنهاست. بلند شدم بروم که حمید عباسی گفت: «عجله نکن اسم تو هنوز نیامده». بعد ۱۰ نفر را به سمت راهرو مرگ راند. بعد از آن چند نفر به سلول و چند نفر را به اتاقهای در بسته برده شدند. ۲ نفر، من و یکی دیگر، اسممان در هیچ لیستی نبود. پاسداری ما را به ناچار به یکی از اتاقهای در بسته در بند ۲ برد. بعد از چند روز مرا به فرعی ۵ بردند و به اتفاق چند نفر دیگر بایگانی شدیم. افرادی که در سلولها باقی مانده بودند در زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفتند. ناصریان و لشکری با فشار از آنها می خواستند تا خودشان داوطلب مرگ شوند. برای همین هم جیره روزانه کابل گذاشته بودند. هر یک ساعت یک بار پاسداری در سلول را باز می کرد و خواسته جدیدی مطرح می کرد. آنها همگی به تدریج اعدام شدند.

صبح روز شنبه ۱۵ مرداد از طریق مورش خبردار شدیم که بنز سفید نیروی به همراه چندین نفر دیگر وارد زندان شد. دیگر برای کسی تردیدی نمانده بود که قضیه از چه قرار است. بلافاصله شروع کردند به بردن بچه ها. تعدادی از کسانی که در روزهای قبل باقی مانده بودند را بردند و بعد سراغ تعیین تکلیف نشده ها آمدند. اما عجیب این بود که در این فاصله روحیه بچه ها به صورت چشم گیری بالا رفته بود. به طوری که موضوع دار زدن ها و هیأت عفو و ... تبدیل شده بود به یک سوژه خنده برای بچه ها. هرکس از هرچه دیده بود جوکی برای دیگران تعریف می کرد و همگی می خندیدند. چیزی که برای هیچ کس قابل باور نبود. زیرا همه ما هنوز زیر اعدام بودیم. کما این که تعدادی را همان روز بردند و اعدام کردند. اما لبخند و شادی یک لحظه هم از یاد بچه ها نرفت. در همین روز هادی عزیزی، مهدی فتحعلی آشتیانی، غلامحسین مشهدی ابراهیم، احمد گرجی، مهرداد اشتری و تقی داوودی واسدالله ستارنژاد را صدا کردند. آنها با چشم بند پشت سرهم صف کشیدند. به طور بی سابقه یی شاد بودند. در مسیر رفتن هر یک جمله یی به طنز گفتند و رفتند. یکی می گفت بچه ها منتظریم، دیگری می گفت دیدار در بهشت. یکی دیگر گفت بچه ها شعارهایمان یادتان نرود. و آخری با خنده می گفت نکند می خواهند آزادمان کنند. صف دور می شد اما صدای خنده بچه ها هنوز به گوش می رسید. ما از زیر پرده ضخیم چشم بند آنها را بدرقه کردیم. تا آخرین لحظه

حرکات آنها را در نظر داشتیم. آنها از راهرو مرگ با سرافرازی تمام عبور کردند و به ابدیت پیوستند. صف بعدی ناصر منصوری، کاوه نصاری، مهرداد فنایی، علی اکبر ملاعبدالحسینی، محمد نوری نیک، جلال لایقی بودند که به خط شدند. در این صف چند نفر را از بهداری زندان آورده و با برانکارد حملشان می کردند. چندی قبل ناصر منصوری به خاطر شدت فشارها دست به عمل انتحاری زده و از پنجره سلول خودش را با مغز از طبقه سوم به پایین انداخته بود. او در آن جریان به شهادت نرسید اما به نخاعش آسیب جدی وارد آمد و فلج شد. کاوه نصاری هم وضعیتی مشابه داشت. بر اثر شکنجه دست و پایش دیگر تقریباً حس نداشت. صرع هم داشت. حتی قادر به جابه جایی خودش نبود. کاوه دوران محکومیتش تمام شده بود ولی او را آزاد نمی کردند. علی اکبر ملاعبدالحسینی یکی دیگر از این دلاوران بود. او از زندانیان زمان شاه بود و صرع داشت. در سال ۶۰ دستگیر و به ۵ سال حبس محکوم شده بود. به علت پیشرفت بیماریش از دارویی استفاده می کرد که افراط در آن منجر به پوکی استخوان و فلج شده بود. یک بار در سال ۶۴ آزاد شد. اما دوباره دستگیر و به ۳ سال حبس محکوم شد. وضعیت جسمی او به حدی خراب بود که حتی نمی توانست به توالت برود. برای او صندلی مخصوص درست کرده بودند. همه این رادمردان وقتی از راهرو مرگ عبور می کردند احساس شعف و غرور داشتند. اما این جلادان بودند که در اوج فلاکت و درماندگی در برابر مقاومت نسلی این چنین قهرمان از زندانیان معلول و فلج و بیمار هم نگذشتند.

روز سه شنبه ۱۸ مرداد بیشتر اوقات هیأت مرگ صرف نفرات باقی مانده شد و تعدادی را اعدام کردند.

در بند یک بچه ها هنوز از قتل عام خبر نداشتند. این بند همان بندی بود که در سال ۶۶ داوود لشکری زندانیانش را به عنوان زندانیان «کم خطر» جدا کرده بود. بچه ها بی خبر از همه چیز در یک درگیری با نگهبانان تصمیم می گیرند که به عنوان اعتراض یک وعده غذای بند را تحریم کنند. بلافاصله پاسدار لشکری دخالت می کند و ۳۰ نفر را دستچین و به دادگاه می برد. بچه ها فکر می کرده اند که به خاطر مقاومتشان می خواهند آنها را به بند قبلیشان باز گردانند. در دادگاه هم هنوز باورشان نشده بود که قضیه از چه قرار است. یکی از بچه ها در تماس با ما گفت فکر می کنم چون از مواضع سازمان علناً و صراحتاً دفاع کردم من را به بند قبلیم باز گردانند. بعدها یک بار ناصریان در باره این بچه ها گفت آنها نه تنها وصیتنامه ننوشتند بلکه وقتی طناب دار را هم به

گردنشان انداختیم فکر می کردند می خواهیم بترسانیمشان و باورشان نمی شد. اما وقتی اولین دسته را اعدام کردند صدای شعار بقیه بلند شد. دومین دسته از بچه ها با شجاعت از سازمان دفاع کردند. مجاهد شهید محمد فرمانی ضمن دفاع جانانه گفت: «خون من از خون بقیه بچه ها سرختر نیست. این تنها چیزی است که می توانم به انقلاب بدهم».

روز ۱۸ مرداد هیأت مرگ یک لحظه آرام نداشت. سرعت کار چند برابر شده بود. صدای پاسدار عباسی یک لحظه قطع نمی شد. اسامی بچه ها را می خواند و تکرار می کرد: «بروند بند، بروند بند، بدو که باید بروی بند، بند، بند...». و ما دیگر می دانستیم که معنای "بند" همان اعدام است. محمود میمنت را از پیش ما صدا زدند و با بچه های بند یک که از مواضع سازمان دفاع کرده بودند، بردند. محمود با لبخند معصومانه همیشگیش بی تاب بود و منتظر. بلند شد و مثل شیر رفت. همراه آنها کیومرث میرهادی را هم بردند. کیومرث مدتها در یک انفرادی دور از دسترس بود و از جریانات مطلقا خبر نداشت. چند بار پرسید ما را کجا می برند؟ صف حرکت کرد و کیومرث هنوز می پرسید: «به شما گفته اند کجا منتقل می شویم؟». روز ۱۸ مرداد راهرو مرگ لحظه یی از مسافران خالی نبود. چهره ها هر کدام شادابتر و لحظه ها سرشار تر بود... انگار نجابت زندگی بردار می شد. مجید پوررمضان، داریوش، محسن محمد باقر، رضا فلانیک از جمله شهیدان این روزها هستند. همین طور باید از مجاهدی هنرمند نام ببرم که استاد آواز اصیل ایرانی بود. او ابوالقاسم محمدی ارژنگی نام داشت که در دوران زندان آثار زیادی از خود به یادگار گذاشت.

سه شنبه ۲۵ مرداد تعدادی از بچه ها دوباره به دادگاه احضار شدند و از آنها همکاری اطلاعاتی خواسته شد. همه قاطعانه جواب منفی دادند. بعد مجبور شدند از «همکاری» کوتاه بیایند و بگویند قول بدهید اگر بعدها چیزی دیدید حاضرید بگویید. باز هم جوابها منفی بود. سؤال کردند چه کسانی منفعل هستند، بگویید تا اعدامشان نکنیم. باز هم جوابی نگرفتند. دست آخر به این راضی شدند که: «در سلول چند نفر با شما زندگی می کنند». باز هم هیچ صدایی از کسی در نیامد. روز ۲۵ مرداد تعداد زیادی از بچه هایی که تا آن موقع تعیین تکلیف نشده بودند به شهادت رسیدند.

از فردای ۲۵ مرداد به مدت ۱۰ روز دادگاه تعطیل بود. روز پنجم شهریور دوباره سروکله بنز سفید پیدا شد. باز هم همکاری اطلاعاتی می خواستند. اما حسرتش به دلشان ماند و بچه ها شجاعانه شهادت را پذیرفتند. ابوالفضل چهره آزاد، مسعود و رضا

ثابت رفتار، دو برادر یکی در اوین و دیگری در گوهردشت، محمد جنگ زاده، فرامرز جمشیدی، محمد کرامتی و اردلان و اردکان دارآفرین، دو برادر در اوین و گوهر دشت (برادر بزرگتر آنان مجاهد شهید اردشیر دارآفرین در سال ۶۳ اعدام شده بود)، از جمله شهیدان این دو روز بودند.

گزارش سوم: (اوین - بند زنان)

ذکر نمونه‌یی از وضعیت بند خواهران زندان اوین در سالهای ۶۶ و ۶۷ روشنگر بسیاری از مسائل قتل عام است. در اوایل سال ۶۶ بچه‌ها به مدت کم هواخوری اعتراضی داشتند. اما پاسداران توجهی به خواسته‌های بچه‌ها نمی‌کردند. علاوه بر آن در مسائل صنفی هم به شدت سخت‌گیری می‌کردند. یک روز یکی از بچه‌ها دست یک پاسدار زن را گرفت با اعتراض گفت: «چرا به حرفهای ما گوش نمی‌کنید؟». آن مزدور الم شنگه راه انداخت که زندانیان من را کتک زده‌اند، و جریان را به مجتبی حلوایی گزارش داد. چند دقیقه بعد مجتبی حلوایی با عده‌یی پاسدار کابل به دست و عربده‌کشان به داخل بند ریختند و شروع به ضرب و شتم بچه‌ها کردند. آنها ضمن این که با شلاق به سر و روی بچه‌ها می‌کوبیدند فریاد می‌زدند: «خواهر پاسدار را کتک می‌زنید؟ با ما طرف هستید». بعد ۱۲-۱۰ نفر را جدا کردند و آنها را از بند به تپه‌های اوین بردند. مجاهد شهید آذر کوثری یکی از این عده بود که وقتی به بند بازگشت تعریف کرد که پاسداران در بین راه با چوبی که میخ داشت به سر بچه‌ها می‌کوبیدند. به طوری که سر و صورت همه‌شان پوشیده از خون شده بود. بعد چادرهایشان را به گردنهایشان بستند، چشم‌بندهایشان را محکم کرده و از آنها خواستند که دستهایشان را بالا نگهدارند. هر گاه که پای یکی از بچه‌ها شل می‌شد با پوتین به آنها حمله می‌کردند و با چوبهای میخ‌دار به سر و صورتشان می‌کوبیدند. بعدها بچه‌هایی که بازگشتند تعریف کردند که به قدری خون سر و صورت بچه‌ها به قدری زیادی بود که حتی خود پاسدارها هم ترسیده بودند. این وضعیت تا ساعت ۳ بعد از ظهر ادامه یافت. بعد آنها را به دادگاه کیفری بردند و برایشان شلاق بریدند. زهره حاج میراسماعیلی را در بند به تخت شلاق بستند و بقیه را مانند اشرف فدایی و آذر کوثری را به بند ۲۰۹ بالای تنور بردند. اشرف با این که به شدت خونریزی کرده بود سه روز تمام اعتصاب غذا کرد. بعد از یک ماه آنها را به بند بازگرداندند. مقاومت بچه‌ها به این صورت ادامه داشت. در واقع زندان به یک صحنه رودر رویی آشکار با مزدوران و شکنجه‌گران تبدیل شده بود.

بندخواهران اوین در سال ۶۷ شامل ۳ سالن بود. ۵ اتاق سالن ۱ پایین در بسته بود. یعنی فقط روزی ۴ بار در آن باز می شد. در این سالن بچه های تنبیهی را برده بودند. آنها عمدتاً کسانی بودند که از سالهای ۶۱-۶۰ در قزلحصار بودند و سال ۶۴ آنها را به اوین آورده بودند. آنها اکثراً مجاهدینی مقاوم بودند که به رغم شکنجه های شدید همچنان بر مواضع خود استوار بودند. در اوین هم بر سر مسائل مختلف با پاسداران درگیر می شدند و بعد از شلاق و کتک و اهانت به انفرادی برده می شدند. تعدادی از این زندانیان حکمشان تمام شده بود و رژیم به خاطر این که حاضر به مصاحبه نشده بودند آزادشان نمی کرد.

سالن ۲ زندانیانی بودند که در کارگاه کار می کردند و یا به تازگی دستگیر شده بودند. تعدادی از زندانیان قدیمی هم بین آنها بود.

از زندانیان مجاهد اغلب کسانی را که دارای پرونده سنگینی بوده و در واقع از اعدام در رفته بودند و یا به دلایلی حساسیت خاصی روی آنها بود در سالن ۳ جا داده بودند. مجاهدین شهید منیره رجوی، اعظم طاقدره، شورانگیز کریمیان و فضیلت علامه از این قبیل بودند که عمدتاً به منظور جلوگیری از تأثیر گذاریشان روی زندانیان دیگر به این بند منتقل شده بودند.

در تیر ماه ۶۷ دو نفر از بازجوها به بند ما آمدند. یکیشان مجید فرلنگ بود یکی هم نامش محمد بود. از همه ما تک به تک سؤال و جواب کردند. بعد کنار اسمها علامت زدند. ما آن موقع متوجه نشدیم این علامت برای چیست؟ بعدها فهمیدیم که درواقع می خواستند با توجه به پرونده و وضعیت برخوردهایی که هر زندانی داشت بچه ها را شناسایی کنند.

اعدامها از شب ۶ مرداد شروع شد. از چندی پیش پاسدارها روزنامه مان را قطع کرده بودند. تلویزیونهای بند را هم جمع کرده و برده بودند. همه اینها علائم آغاز یک توفان بود.

آن روزها بچه ها با روحیه یی بسیار بالا با پاسداران برخورد می کردند. یادم هست یک بار پاسداری با ملیحه اقوامی، که بعداً اعدام شد، به جر و بحث پرداخت و توهین کرد. ملیحه لیوان چای را که در دستش بود به صورت پاسدار پاشید. پاسدار چیزی نگفت، اما چنین عملی در گذشته تنبیهی بسیار سخت را به دنبال داشت. به هر حال ما از جریانی که به زودی آغاز می شد خبر نداشتیم. از بند ما اولین نفری را که صدا زدند زهرا حاج زارع فلاحتی بود. او حکم اعدام داشت اما اعدامش نکرده بودند تا در یک فرصت

مناسب اعدامش کنند. معلوم بود برای چه می‌برندش. مثل کوه استوار بود. لباس پوشید، با همه‌مان خداحافظی کرد و مثل شیر رفت. زهرا را با چندتا از برادرهایی که همین وضعیت را داشتند همان شب اعدام کردند. فردا شب یکی دیگر را صدا زدند. بچه‌های تنبیهی را هم که از گوهردشت آورده بودند بردند. مثلاً آنها را برای بازجویی صدا کردند. اما ما کم‌کم بو برده بودیم که خبرهایی در راه است. بچه‌ها موقع خدا حافظی دو دست لباس روی هم می‌پوشیدند و به شوخی و جدی «خداحافظی آخر» را می‌کردند و می‌رفتند. دیگر هم هیچ‌کس از آنها خبری نداشت و نمی‌دانست چه برسرشان آمده است. آخوند ریشهری هم، که آن زمان وزیر اطلاعات بود، حضور داشت. در دادگاه چند نفر از بچه‌ها، که بعداً اعدام شدند، را دیدم اما نتوانستیم با هم صحبت کنیم. من صف برادران و خواهران که هر کدام چشم‌بندی بر چشم داشتند را دیدم. مجتبی حلوائی آمد و نام و نام خانوادگی و علت دستگیری تک‌تک ما را پرسید. از عجله‌یی که داشت معلوم بود سرشان خیلی شلوغ است. یک چیزی که خیلی روشن بود این بود که بدانند ما مجاهدین را به چه نامی می‌نامیم. کسی که اسم «مجاهد» را می‌آورد حکمش اعدام بود. همه بچه‌هایی که رفتند با این اسم رفتند. صدای پاسداری که با پاسدار دیگری صحبت می‌کرد را شنیدم. درباره انبوه خواهران در صف توی راهرو حرف می‌زد. گفت این سری را باید به «گوهردشت» ببرند. بعدها فهمیدیم که منظور از گوهردشت همان اعدام بوده است. ما را به سلول بردند. همان شب صدای باز و بسته شدن درهای سلول از خواب بیدارمان کرد. بچه‌ها را به «گوهردشت» می‌بردند. فردا صبح بند خلوت شده بود. چند سلول را چک کردم. خالی بودند. در یکی از آنها، یک نفر، فقط گفت: «اعدامشان کردند». روزهای بعد کسان دیگری را آوردند و بردند. یکیشان اشرف فدایی بود. او از سال ۶۰، یعنی زمان دانش‌آموزیش، در زندان بود. حکمش در مرداد ماه تمام می‌شد. بایستی همان روزها آزادش می‌کردند. خودش می‌گفت من را آزاد نمی‌کنند. حتماً هم خیلی برای خانواده‌ام سخت است. قبل از رفتن به دادگاه گفت: «اگر امسال آزاد نشوم مادرم دیوانه می‌شود. ولی من از سازمان دفاع خواهم کرد. من با اسم "مجاهد" می‌روم». رفت و اعدامش کردند. فرحناز ظرفچی یکی دیگر از زندانیان سال ۶۰ بود. مدتها بود حکمش تمام شده بود. چون مصاحبه را قبول نمی‌کرد آزادش نمی‌کردند. او را هم بردند و دیگر برنگشت. آزاده طبیب یکی دیگر بود. با خواهرش در یک سلول بودیم. خود آزاده را از قبل می‌شناختم. سال ۶۰ دستگیر و سال ۶۱ آزاد شده بود. سال ۶۲ برای بار دوم دستگیر شد و گویا حکمش در

سال ۶۸ تمام می شد. در دوران بازجویی مقاومت زیادی کرده بود. پاهایش بر اثر ضربات کابل گوشت اضافی آورده بودند، در سلولهای انفرادی دچار آسم شده بود و از این بابت رنج می برد. وی یک سند انکارناپذیر جنایتهای خمینی بود و به خاطر شکنجه ها بیماریهای متعددی داشت. درواقع او یک شهید زنده بود. خواهرش به ملاقات رفت و وقتی برگشت گفت: «وسائل آزاده را به مادرم داده اند». معنای این کار مشخص بود. او را به خاطر وضعیت پاهایش اعدام کردند تا سندی از جنایتهاشان را از بین ببرند. شکر محمدزاده و زهرا بیژن یار هم از تنبیهی های گوهردشت بودند. آن قدر پرشور که پاسدارها به راستی از آنها می ترسیدند. منصوره مصلحی، محبوبه حاجعلی، سهیلا محمد رحیمی و فروغ، از جمله کسانی بودند که پس از پایان دوران محکومیشان آزاد شده بودند. در جریان پیوستنشان به ارتش آزادیبخش دوباره دستگیر شده بودند. آنها را هم اعدام کردند. همگی آنها، به خصوص سهیلا و فروغ، به صورت علنی از سازمان دفاع می کردند. یکی از بچه هایی را هم که در واحد مسکونی دیوانه شده بود برای اعدام آوردند. او را به امین آباد فرستاده بودند. وضع دردناک و فجیعی داشت. تمام لباسها، مو و بدنش پر از شپش بود. موهایش را از ته تراشیده بودند. چون اتاق ما نزدیک اتاق پاسدارها بود از ترس این که مبدا شپش به اتاق آنها هم سرایت کند ماده ضدعفونی دادند تا به اتاقمان بزنیم. اعدامها هم چنان ادامه داشت. منیره رجوی، ملیحه اقوامی، مژگان سربی، مهین قریشی، منیره عابدینی، شورانگیز کریمیان، بی بی همدم عظیمی، پروین حائری، مریم تواناییان فرد، مریم ساغری، فضیلت علامه، زهره عین الیقین، فرشته حمیدی و اعظم طاقدره از جمله آنان بودند.

تمام بچه هایی را که به سلولهای انفرادی بند ۲۰۹ برده بودند، اعدام کردند. در چنین شرایطی درحالی که هر لحظه احتمال اعدام شدنمان را جلو چشم داشتیم بازهم از دست پاسداران رذل رژیم آسوده نبودیم. یک بار پاسداری به بهانه آب دادن خود را به خواهری نزدیک کرد. وقتی با پاسخ دندان شکن او روبه رو شد قهقهه سر داد و رفت. بار دیگر پاسدار دیگری ناگهان در سلولی راباز کرد و به صورتی کاملاً غیر عادی به سمت خواهری که در آن جا بود رفت. سرو صدای خواهر همه را خبر کرد. از این قبیل نمونه ها هر روز تکرار می شد.

خواهرها کلاً در سه بند بودند که به آنها می گفتیم سالن یک و دو و سه. قبل از اعدامها سالن خود ما بیشتر از ۳۰۰ نفر جمعیت داشت. از مرداد ۶۷، تا مهر ۶۷ این سه تا سالن در یک سالن ادغام شدند. سالن جدید کمتر از ۳۰۰ نفر زندانی داشت. بقیه اعدام

شده بودند. از بند ما تعداد خیلی کمی زنده ماندند. روزها گذشت. روزهای خونین و ساکت و سیاه. در مهر یا آبان بود که یک شب صدای مهیب انفجاری را از محوطه زندان شنیدیم. پاسدارها فوراً ما را به داخل بند فرستادند. بعدها شنیدیم که باقیماندهٔ بچه‌ها را هم به وسیله انفجار قتل عام کرده‌اند. شاید به همین دلیل باشد که بسیاری از شهیدان قتل عام سال ۶۷ گوری ندارند... در مورد شهرستانها هم شنیدم وضع همین طور بود. در مشهد کسانی را که حکم هم نگرفته بودند اعدام کردند.

گزارش چهارم: (زندان گوهردشت)

با شروع قتل عامها رژیم به تمام نیروهایش در درون زندان آماده باش کامل داد. حتی مرخصی پاسداران را هم قطع کرد. قتل عام از اوایل مرداد ۶۷ شروع شد. در بند ما (بند ۳ سالن ۹) از روزهای اول مرداد ۶۷ رژیم فرمهای دستنویسی برای نوشتن مشخصات و نوع اتهام در داخل بندها توزیع کرد.

در روز ۸ مرداد حدود ساعت ۱۰ صبح شروع به خواندن اسامی زندانیان کردند. ابتدا از بند مشهیدها آغاز و همه آنها را قتل عام کردند. سپس نوبت بند تبعیدیهای کرمانشاه شد. بند کرجیها را هم که یک بازجوی به شدت فاشیست به نام نادری داشت به سرعت اعدام کردند. این بازجو در گذشته هم هیچ گاه حتی زندانیان دادگاه رفته را رها نکرده بود. در پایان آن روز از مجموع ۱۸۰ نفر بند ما فقط تعداد ۵۳ نفر به بند برگشتند. بقیه یا به سلولهای انفرادی رفته بودند یا به بندهای فرعی. ما از پنجره‌های بند که رو به سمت محوطه زندان بود نگاه کردیم و دیدیم که یک فرغون پر از طناب توسط یکی از پاسداران به سمت سوله‌ای در نزدیکی نانوائی زندان برده می‌شود. هم چنین مزدوران چندین جعبه شیرینی بین خودشان تقسیم می‌کردند و به همدیگر تبریک می‌گفتند.

چند روز بعد مطلع شدیم که تعدادی از بچه‌ها را در همان روز به دار آویخته‌اند. در روزهای بعد از همان پنجره کانتینرها را می‌دیدیم که پر از جنازه‌های بچه‌ها بود و به سمت بیرون زندان می‌رفت. هر کدام از بچه‌ها را در یک کیسه پلاستیکی گذاشته بودند. چشمان همه بچه‌ها با دیدن این صحنه پر اشک شد. ولی به رغم این صحنه‌ها و شنیدن خبر شهادت سایر بچه‌ها همگی سعی می‌کردند به یکدیگر روحیه بدهند. کم‌کم متوجه قتل عام شدیم. از تعداد ۱۸۰ نفر بند ماحد اقل ۱۱۰ نفر اعدام شدند. در راهرو مرگ بچه‌هایی که منتظر اعدام بودند پولهایشان را پاره می‌کردند کسانی که ساعت

همراهشان بود ساعتشان را زیر پا می انداختند و لگد می زدند تا کاملاً از بین برود و به دست مزدوران نیفتد.

آخوند ناصریان و پاسدار عباسی تمام سعی شان بر این بود که هر چه سریعتر عمل کنند. آنها به پاسداران می گفتند که به دار آویخته شدگان را پایین بیاورند. اگر احساس می کردند که به دار آویخته یی هنوز زنده است با دو دست خود به پاهای او آویزان می شدند تا قربانی زودتر خفه شود. چندین مورد بود که وقتی پاسداران جنازه بچه ها را از دار پایین آوردند متوجه شدند که بدن او هنوز گرم است. این مسئله را به ناصریان می گویند ولی ناصریان می گوید عیبی ندارد. و دستور می دهد که گروه بعدی را به بالای دار بفرستند. در محلی که به دادگاه اختصاص داده شده بود مزدوران بین هم شیرینی پخش می کردند.

در سالن دادگاه چند مورد پیش آمد که فردی را اشتبهاً اعدام کردند. مثلاً یکی از هواداران سازمان به نام مسعود دلیری وقتی به دادگاه می رود به زمان ناهار مزدوران می خورد. او را دوباره به راهرو می آورند. در این هنگام آخرین سری کسانی را که دادگاهی شده بودند به صف کرده و داشتند به سمت محل اعدام می بردند. مسعود را همراه آنان به سالن اعدام برده و به دار می آویزند. بعد از ناهار مجدداً اسم مسعود دلیری را برای دادگاه صدا می زنند. عباسی متوجه اشتباه شده و به سرعت به سمت سالن اعدام می رود. ولی هنگامی به آن جا می رسد که مسعود دلیری را به دار آویخته بودند.

بعد از قتل عام، باقی مانده زندانیان را در سالن ۳ - بند ۱۹ جمع کردند. تعدادی را نیز به بند عادیهای گوهردشت بردند. این بند در قسمت همکف و در محوطه باز قرار داشت، و به دو قسمت تقسیم شده بود. در این بند بچه ها شروع کردند به ایجاد یک زندگی جدید. ۵ سلول بزرگ آن برای خودش یک مسئول و یک صنفی جداگانه تعیین کرد. نظافت بند و امور بهداشتی به صورت جمعی انجام می شد.

مهرماه ملاقاتهای زندان مجدداً راه افتاد. در سالن ملاقات مزدوران در دو طرف سالن ملاقات حضور داشتند، که مبادا بچه ها از جریان قتل عام به خانواده ها چیزی بگویند. ولی خانواده ها خودشان از جریان اعدامها با خبر بودند. سعی می کردند که به بچه ها روحیه بدهند. با ایما و اشاره می گفتند که مادران و خواهران و بقیه اعضای خانواده بچه هایی که اعدام شده بودند برای ملاقات فرزندانشان به جلو در زندان گوهردشت آمده اند. به آنها گفته بودند بچه های شما اعدام شده اند چون می خواستند در زندان شورش بکنند و علیه امام و اسلام شعار می دادند. ولی از محل مزار آنان

هیچ گونه اطلاعی به خانواده‌ها نمی‌دادند. خانواده‌ها با ناله و شیونهای فراوان به مزدوران رژیم دشنام می‌دادند. رژیم از ترس گسترش این حرکت، خانواده‌ها را از محل زندان دور کرد. چند نفر از مادران بعد از مطلع شدن از اعدام فرزندشان دچار سکته قلبی شدند و بعدها فوت کردند.

در بهمن ۶۷ یک ملاقات حضوری در حسینیه، محل اعدام بچه‌ها، دادند. آخوند ناصریان شروع به سخنرانی برای خانواده‌ها کرد. بچه‌ها هم در مقابل گفتند که رژیم چگونه بچه‌های آنها را در اوج مظلومیت در همین سالن به دار آویخته است. این ملاقات حضوری کاملاً به ضرر رژیم تمام شد.

گزارش پنجم: (اوین - بند زنان)

اعدامها در بند خواهران از شب ۵ مرداد شروع شد. اولین سری بچه‌هایی را که بردند بچه‌های زیر حکم بودند. ساعت ۱۲ شب بود که زهرا فلاحتی حاج زارع را از بند صدا کردند. پشت سر او بچه‌های دیگر را، براساس طبقه بندی پی که خودشان کرده بودند، صدا زدند. مثلاً بچه‌هایی که روی مواضعشان محکمتر ایستاده بودند یا شناخته شده تر بودند. از جمله شهید منیره رجوی یا مریم گلزاده غفوری. بعد نوبت به بچه‌های تشکیلات بند ۲۰۹ رسید. آنها از بچه‌های شناخته شده مقاوم سالهای قبل بودند. به همین دلیل آنها را در یک بند جمع کرده بودند. بعد بچه‌هایی را بردند که به قول خودشان تحت تاثیر بودند. بچه‌های گوهر دشت را در بند دیگری در اتاقهای در بسته انداخته بودند. دسته دسته صدایشان می‌کردند. روزهای ششم و هفتم مرداد دسته‌های ۱۵-۱۰ نفره بچه‌ها را صدا می‌کردند و به دادگاه می‌بردند.

یکی را از بند ما بردند برای اعدام که اصلاً تشکیلاتی نبود. صرفاً به خاطر همسرش دستگیر شده بود. او را بردند دادگاه. تا پای چوبه دار هم رفت. طناب دار را هم دور گردنش انداخته بودند، اما درست در آخرین لحظه یک مرتبه یکی می‌آید می‌گوید نه! اشتباه شده. زن را در حالی که نیمه بی‌هوش بود، پائین آوردند. او توانسته بود برای چند لحظه پشتش را نگاه کند. می‌بیند همسرش و تعداد زیادی از برادران را بالای دار کشیده‌اند. این زن را نیمه بیهوش توی بند برگرداندند. وقتی یک مقدار به خودش آمد جریان را تعریف کرد و دوباره از هوش رفت. پاسداران برگشتند و خیلی سریع او را از بند خارج کردند. همان موقع دستمان آمد که بچه‌ها را چه جوری دسته دسته می‌برند. چه جوری اعدامشان می‌کنند.

در بند ما از ۵ مرداد تا اواخر مرداد تقریباً ۲۰۰ نفر از بچه‌ها را بردند. از این ۲۰۰ نفر ۵۰ تایشان هم برنگشتند. یعنی فقط از بند ما ۱۵۰ نفر از خواهرانی که خودم به اسم و رسم می‌شناسمشان در قتل عام سال ۶۷ شهید شدند. سه بند خواهران در واقع تبدیل شد به یک بند.

مجاهدین شهید فرنگیس کیوانی، شهین پناهی، پروین حائری، حوریه بهشتی تبار، زهره عین‌القین، شهین جلغازی، سودابه شهپر، فرحناظر فچی، زهرا بیژن‌یار، مهری محمدرحیمی، سهیلا محمدرحیمی، غفت اسماعیلی، پروانه نورمحمدی، سوسن صالحی، شهربانو عطاری، فروزان عبدی، زهره حیدری از جمله این قهرمانان پاکباخته بودند.

چیزی که واقعا حیرت‌آور بود روحیه مقاومتی بود که بچه‌ها در دادگاه‌ها داشتند. اکثر بچه‌ها را با مشت و لگد از دادگاه بیرون کردند. مشخص بود که بچه‌ها حتی در دادگاه هم کوتاه نمی‌آیند. برای خیلی‌ها حکم شلاق بریده بودند که قبل از اعدامشان به آنها شلاق بزنند. مشخصاً آنهایی که در دادگاه هویت خودشان را «مجاهد» اعلام کرده بودند اکثرشان شلاق خوردند و بعد اعدام شدند. لیلی حسینی در دادگاه به رئیس دادگاه گفته بود: «تو مثل آدم بدکاره‌یی هستی که ظاهر فریبنده‌یی دارد. ولی طینت خیلی کثیف‌تر از این حرفهاست و من طینت تو را خوانده‌ام. هرگز به تو لبیک نخواهم گفت». اشرف فدایی را با مشت و لگد از دادگاه بیرون انداختند. وقتی او را برای اعدام صدا کردند به سلول بغلیش مورش زده بود. آخرین پیام او این بود: «سازمان الان عملیات کرده، می‌دانی اگر الان اعداممان کنند چقدر روی مردم اثر می‌گذارد؟ خون ما خمینی را بیشتر رسوا می‌کند». وقتی اعظم طاقدیره را صدا کردند برای اعدام بچه‌ها از او پرسیدند: «می‌دانی داری کجا می‌روی؟». گفت: «آره داریم می‌رویم برای اعدام. مجاهد گفتن خون می‌خواهد و خونسش را ما باید بدهیم». مژگان کمالی یک دفعه فریاد زد: «بچه‌ها دیروز من را شلاق زدند». فضیلت علامه با خنده داد زد: «این که چیزی نیست من را هم دیشب شلاق زدند». هر دو را فردا اعدام کردند. از سالن برادران صدای ضربه‌های شلاق و فریادهایشان به گوش می‌رسید. همراه با شلاق زدن نوار اذان گذاشته بودند. بعد از مجاهدین رفتند سراغ غیرمجاهدها. به آنها گفته بودند زن مشرک را باید آن قدر بزنیم تا نمازخوان شود. روزی سه وعده جیره شلاق برایشان گذاشته بودند. هر وعده ۵ شلاق. یعنی هر کس نماز نمی‌خواند روزی ۱۵ ضربه شلاق می‌خورد. وقتی به بند برگشتیم تعداد زیادی از آنها به خاطر شلاق‌ها بیمار شده بودند.

روزی را که به بند بازگشتیم، هرگز نمی توانم فراموش کنم. سالن سوت و کور بود. وقتی وارد سالن شدم همه چیز دور سرم می چرخید. آزاده طیب این جا به بچه ها درس می داد. این جا کتابخانه بود. همان جایی که آخرین بار با زهرا فلاحتی نشسته بودم. آن جا محلی بود که اشرف فدایی و بچه ها دور هم می نشستند. این جا اتاق مژگان کمالی و محبوبه بود. آه! همه شان توی این سالن قدم می زدند. این جا مهتاب و مینا دست به اعتصاب غذا زده بودند. . . . قلبم می خواست از جا کنده شود. از گوشه گوشه اتاقها صدای بچه ها را می شنیدم. یک روز این جا با همدم عظیمی، کارگر پخش غذا بودیم. این جا همان جایی ست که بچه ها والیبال بازی می کردند، آن گوشه جایی ست که با لیلا حاجیان قدم می زدیم و کتاب می خواندیم. آن جایی بود که با همدم خبر روزنامه را تحلیل می کردیم. در آخرین روزها وقتی که دیدیم بچه ها را به دادگاه برده اند و ما مانده ایم به همدم گفتیم: «مثل این که دارند بچه ها را اعدام می کنند». خندید و گفت: «مگر غیر از این انتظاری داری؟». حساب کردم دیدم از ۲۰ نفری که در گوهردشت دست به اعتصاب غذا زدیم فقط ۴ نفر زنده مانده ایم. از مجموع ۸۰-۷۰ نفری که در گوهردشت بودیم شاید ۱۰ نفر زنده باشیم. از ۱۳۰-۱۲۰ نفری که از قزلحصار به اوین منتقل شدیم حداکثر ۲۰ نفر باقی ماندیم. یادم آمد یک روز حاج داوود گفت: «شما هرکدامتان یک سازمان هستید». حالا من به جای خالی بچه ها نگاه می کردم و با خودم می گفتم: «شما هر کدامتان یک دنیا بودید».

گزارش ششم: (زندان گوهردشت)

بند سه یا سالن ۱۹ زندان گوهردشت مشرف به سوله متروکه یی جدای از مجموعه زندان بود. حوالی همان روزها بچه ها دیده بودند که داود لشکری به اتفاق چند پاسدار دیگر مقدار قابل توجهی طناب ضخیم به سوله برده اند. روز ۱۰ مرداد آمدند سراغمان و گفتند کسانی که به ده سال و ده سال به بالا محکوم هستند بیایند بیرون. من جزو بچه های ده سال به بالا بودم. دم در یک سری سؤال و جواب کردند. به اتفاق ۶۰ نفر دیگر از بچه ها بردندمان زیر هشت. آن جا به دو دسته ۳۰ نفره تقسیم مان کردند. هر دسته را فرستادند در یک فرعی. آن موقع اصلاً هیچ حدس نمی زدیم که چه اتفاقی دارد می افتد. فقط بر اساس چیزهایی که دیده بودیم حدسهایی می زدیم. در ۱۲ مرداد اولین سری ما را به دادگاه بردند. ما را چشم بسته با فاصله دو متر به دو متر روی صندلی نشانند. حدود ساعت ۸ صبح بود که مرا صدا

کردند. وارد یک اتاق بزرگ شدم. چشم بندم را که برداشتند دیدم حدود ۱۰ نفر آخوند و پاسدار آن جا نشسته اند.

بعد از پرسیدن اسم و مشخصات، آخوند نیری گفت: «ما هیأت عفو هستیم. آیا عفو می خواهی؟». هنوز از چیزی خبر نداشتم. گفتم: «من ۱۰ سال بیشتر حکم ندارم که ۷ سالش تمام شده. ۳ سال هم که ارزش عفو ندارد». با این جواب دو پهلوی خواستم فضا را بسنجم. اتهام را پرسید. گفتم: «هواداری از سازمان». رئیسی پرسید: «سازمان چی؟». گفتم: «خودتان بهتر می دانید». مرا به قسمتی که بعدها سالن مرگ نام گرفت بردند.

بچه ها هم یکی یکی می رفتند و می آمدند. بغل دستم رضا فلانیک نشسته بود. او را از سالهای ۶۰-۶۱ می شناختم. تازه از اوین به گوهر دشت منتقل شده بود. از روی صدایش شناختمش پرسید: «چه خبر است؟». واقعاً نمی توانستم جواب مشخصی بدهم. در یک لحظه با ناباوری گفتم: «نمی دانم، مثل این که می خواهند همه مان را یا اعدام کنند، یا آزاد». تا ساعت ۴-۳ بعد از ظهر منتظر ماندیم. در این فاصله بچه ها رادر دسته های ۱۵-۱۰ و یا ۲۰ تایی می بردند برای اعدام. و ما بی خبر از همه جا نشسته بودیم... بچه هایی که قبل و بعد از من می آمدند همان طور اسمشان را می خواندند و می رفتند. تا ساعت ۹-۸، صبح همان جا نشسته بودم. بعد رئیسی دوباره صدایم کرد و به یکی از اتاقها برد. دوباره همان سؤاها را پرسید و وقتی دید همان جوابها را می دهم عصبانی شد و با خشونت بیرونم کرد. آدمم بیرون دیدم خیلی از بچه ها عوض شده اند. خیلی ها رفته و خیلی ها تازه آمده بودند. در سالن مرگ نشسته بودیم. همه با چشم بند به فاصله یک متر از همدیگر. رفت و آمد بچه ها ادامه داشت. اسامی بچه ها را در دسته های ۱۵-۱۰ نفره می خواندند و می بردند. ما آنها را از زیر چشم بند دنبال می کردیم. آنها در تاریکی انتهای سالن مرگ که به حسینیه زندان منتهی می شد گم می شدند. هر سری که می رفت بعد از نیم ساعت صدای کوبیدن در سلولها به گوش می رسید. بعدها فهمیدیم وقتی حکم اعدام بچه ها را ابلاغ می کردند از آنها می خواستند وصیتنامه بنویسند. و وقتی می خواستند اسمشان را با ماژیک روی ساعدشان بنویسند بچه ها اعتراض می کردند.

روز ۱۲ مرداد علاوه بر فرعی ما بچه های سال ۵۹، که قبل از ۳۰ خرداد دستگیر شده و اغلبشان ملی کشی می کردند، را بردند. به علاوه بچه های فرعی ۸ که شامل بچه های انفرادی قدیم گوهر دشت بودند.

ساعت ۳-۴ بعد از ظهر ناصریان آمد رد شود. گفتم: «چرا من را تعیین تکلیف نمی کنید؟». چندبار گفت: «خدا را شکر کن که فعلاً داری نفس می کشی». به خودم می گفتم: «خدایا این چی دارد می گوید؟». تا این که یکی از بچه ها که از قدیم می شناختم آمد. او مایه را برایم گفت. محل اعدامها اول در قسمتی بود به اسم سوله که در آخر سالن ملاقات و خارج از محوطه خود زندان قرار داشت. ولی بخش اعظم اعدامها در قسمت انتهایی زندان طبقه همکف که معروف بود به حسینیه، انجام می گرفت.

جریان خودم را برای بچه هایی که اطرافم بودند تعریف کردم. از جمله برای محمدرضا شهیر افتخار و بهزاد فتح زنجانی. محمدرضا گفت: «انقلاب خون می خواهد، خونس راهم ما می دهیم». بهزاد با خنده و شوخی گفت: «بار انقلاب را بالاخره باید یکی بردارد. این بار، بارش افتاد به دوش ما». ودقایقی بعد هر دو را صدا زدند. راحت و سبکبال در تاریکی انتهای سالن مرگ محو شدند. اعدامها تا ساعت ۱۱ شب ادامه داشت. آن شب به غیر از ۱۵-۱۴ نفر همه بچه ها اعدام شدند. من هم جز همانها بودم. علتش هم این بود که برگه اعدامم گم شده بود. شب، پاسدار عباسی اسم ۱۴ نفر را خواند. من توی آنها نبودم. اسم سیدمرتضی یزدی را هم خواند که باید میان ما می بود اما او را اعدام کرده بودند. یک دفعه عباسی را دیدم که هی با خودش حرف می زد و می گفت: «چه کار کردیم؟ چه کار داریم می کنیم؟». بعد دوباره ما را بردند انفرادی. در انفرادیها با همه بچه ها تماس گرفتیم. اخبار و اطلاعاتمان را هم رد و بدل کردیم. این جا دوتا از بچه ها به اسم منوچهر بزرگ بشر و غلامرضا کیاکجوری هم بودند. این دوتا بعد از این که متوجه شدند اعدام و قتل عام در زندان دارد صورت می گیرد یک باره با یک موضع خیلی بالاتر رفتند و گفتند ما نمی توانیم بعد از اعدام بچه ها زنده بمانیم. اینها مشخصاً داوطلبانه رفتند. با وجود آن جو سنگین بچه ها از صبح تا شب با نشاط و سرزندگی در حال تماس گرفتن و مورش زدن با سلولهای بغلی بودند. شبها لیست بچه های اعدامی را برای همدیگر مورش می زدیم. معمولاً توی هر سلول نفری که مورش می زد اسم به اسم می داد. گاهی می شد که بچه ها همین طور اشک می ریختند و همین طور اسمها را می زدند و رد می کردند. آن قدر که اسامی زیاد بود کار تقریباً تا ساعتهای یک و دو نصف شب ادامه پیدا می کرد. رضا ثابت رفتار، روح الله هداوند میرزایی، اصغر محمدی خبازان، حیدر صادقی، سعید سالمی و طاهر بزاز حقیقت طلب، علی حق وردی، هادی عزیزی، عبدالرحمان رحمتی، ناصر

منصوری، عباس افغان، احمد نور امین، مرتضی مدنی، عباس رضایی و... بچه‌ها را بعد از اعدام در کیسه‌های برزنتی می گذاشتند و شبانه با ۲ ماشین کانتینر و ۲ ماشین اسکورت از زندان خارج می کردند.

زندان گوهردشت ۲۴ بند داشت. از این ۲۴ بند نزدیک به ۲۱ بندش سلولهای انفرادی بود. سلولهای ۴۰ تایی انفرادی. آمار بند ما نزدیک به ۲۲۰ نفر بود. بندهای دیگر آمارشان بین ۱۸۰ تا ۲۰۰ بود. بعد از اعدامها وقتی که به اوین منتقل شدیم مجموعاً چیزی نزدیک به ۳۰۰ نفر می شدیم. یعنی کس دیگری نمانده بود. اعدامها تا ۵ شهریور ادامه داشت. بعد از چندی به بند ۳ بازگشتیم. بند خالی و غرق سکوت بود. به هر گوشه نگاه می کردی یاد و خاطره یکی از بچه‌ها می درخشید. از طرف دیگر وسائل به هم ریخته بچه‌ها نشان می داد که پاسداران بعد از اعدامها از غارت اموال شهیدان هم در نگذشته اند.

گزارش هفتم: (اوین - بند زنان)

ساعت ۱۱ شب چهارشنبه ۵ مرداد اسامی ۵ نفر از بچه‌ها، به نامهای مریم ساغری خداپرست، زهرا فلاحتی حاج زارع، فریبا عمومی، هما رادمش و یکی دیگر که اسمش خاطرم نیست، را از بلندگوی بند خواندند و بردند. از ترکیب این افراد متوجه شدیم توطئه‌یی در کار است. اما هنوز نمی دانستیم چه اتفاقی در پیش است. پاسدارها عربده می کشیدند: «یا الله! بدوید! چرا معطل می کنید؟» همه نگران بودند. آرامتر از همه بچه‌هایی بودند که می خواستند ببرندشان. دائم به ما می گفتند: «نگران نباشید! خیر است انشالله» آن شب تا صبح کسی در بند خوابش نبرد. فردا باز هم از بلندگو چند نفر را صدا کردند. همین که بلندگو روشن می شد سکوت همه جا را می گرفت. همه منتظر بودند تا نامشان را از بلندگو بخوانند. اول بچه‌هایی را بردند که پرونده‌هایشان سنگین تر، یا به دلیلی رویشان حساس بودند. یک روز ۴۰ نفر را یک جا صدا زدند. از طبقه سوم افراد بیشتری را صدا کردند. بعدها فهمیدیم که اغلبشان را اعدام کرده اند. تا قبل از آن ما از دادگاه خبر نداشتیم. البته حدسهایی می زدیم. اما رابطه مان به کلی با بیرون قطع شده بود. تلویزیونها را هم جمع کرده بودند و ملاقاتی هم نداشتیم. پاسداران خیلی سعی داشتند ما نفهمیم. یک روز که تعدادی از بچه‌ها را صدا می کردند یکی از بچه‌ها، در بند را باز کرد و بدون این که پاسداران متوجه شوند گفت بچه‌هایی را که می برند برای دادگاه است. دیگر مطمئن شدیم قضیه از چه قرار است. تقریباً تمامی

بچه‌های ۲۰۹ جز اعدامیها بودند. فقط ۲ نفر از آنها زنده ماندند. یکی از شهیدان قتل عام، فرحناز ظرفچی بود. او یک هوادار غیر تشکیلاتی بود که در یاخته‌ی آباد زندگی می‌کرد. در سال ۶۰ او را همراه مادرش دستگیر کرده بودند. در پرونده‌اش هم چیزی نبود. اما فقط به خاطر مقاومتی که زیر شکنجه کرده بود او را تا سال ۶۷ نگه داشته بودند. چند روز از قبل از شروع قتل عام رئیس زندان صدایش کرد و به او گفت: «قرار است آزادت کنیم، با مادرت هم صحبت کرده‌ایم». اما در همان اولین سری اعدامها او را بردند و دیگر برنگشت. بچه‌هایی که از سال ۶۰ بیشترین مقاومتها را کرده بودند و بیشتر این ۷ سال را در سلول یا زیر شکنجه به سر برده بودند اعدام شدند. برخی از آنها یک سند زنده بر جنایتهای خمینی بودند. نمونه‌اش فضیلت علامه بود. او در ۷ سال زندانش همواره زیر شکنجه بود. در همان سال ۶۰ دوبار تحت عمل جراحی قرار گرفت. گوشت کف پاهایش ریخته بود و مجبور شده بودند از رانش بردارند و به کف پایش پیوند بزنند. در سال ۶۲ هم به خاطر فعالیتی که در زندان داشت ۲ سال در سلول انفرادی به سر برد. بعد هم هیچ گاه بازجویی و شکنجه‌اش قطع نشد. به راستی یک سند گویا از جنایتهای خمینی بود. همین طور بود وضع سیمین دخت کیانی یا فرنگیس کیوانی و دهها و صدها شیر زن قهرمان دیگر. به خاطر می‌آورم بعد از این که خبر عملیات چلچراغ به ما رسید یکی از خواهران یک تابلو گلدوزی که رویش ۴۰ شقایق دوخته شده بود درست کرد و شعری روی آن نوشت. من هرگاه که به یاد آنها می‌افتم آن شعر را با خودم زمزمه می‌کنم:

هر صبح و شب به غارت توفان روند و باز

باز آخرین شقایق این باغ نیستند...

در این روزها مرا به دادگاه احضار کردند. ولی مجتبی حلوائی مرا به بالای پله‌های ۲۰۹ برد. دوسه سؤال کرد با این مضمون که فکر می‌کنی این بچه‌ها را برای چه می‌آورند؟ پاسخ دادم: «نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم برای بررسی پرونده‌هایشان جهت آزادی باشد، چون خیلی از آنها حکمشان تمام شده یا نزدیک به آزادی هستند». پرسید: «منافقهای بندتان چه کسانی هستند؟». گفتم: «نمی‌دانم، نه کسی می‌آید عقیده‌اش را به من بگوید و نه من می‌پرسم». یکی دو سؤال هم درباره‌ی خواهرانم در خانواده پرسید و بعد مرا به بند فرستاد. وقتی به بند آمدم، سرپاسدار بند مرا راه‌داد و گفت تو را برای چی برگرداندند؟ گفتم مجتبی حلوائی مرا به بند فرستاد. عصبانی شد و با مجتبی حلوائی تماس گرفت و از آن جایی که رابطه خوبی بین پاسداران زن و مجتبی حلوائی

برقرار بود بالاخره رحیمی (مسئول بند) پذیرفت و مرا به بند فرستاد . علاوه بر نیری و اشراقی و زمانی ، حداد ، دادیار زندان ، مجتبی حلوائی و حسین زاده ، مدیر زندان ، با جدیت پشت اعدامها بودند . وزارت اطلاعات در پی اعدامهای بیشتری بود . زمانی به یکی از بچه ها گفته بود : «امام دستور داده اند همه تان را بکشیم . ولی باز رأفت جمهوری اسلامی است که تعدادی از شما را نگه داشتیم . شما فکر کرده اید که ما دست روی دست می گذاریم تا خلق قهرمان بیاید شما را آزاد کند؟» . حدود مهرماه ۶۷ بود که حوالی ساعت ۹ شب انفجار مهیبی رخ داد . شدت انفجار به حدی بود که شیشه های قسمتهای اداری زندان هم شکست و چهار چوبهای فلزی اتاقهای آسایشگاه از جای خود درآمد . بعداز انفجار به سرعت بچه ها را داخل بند کرده و در بند را بستند . از قفسه های اتاق بالا رفتم و از لای کرکره ها بیرون را دیدم . چهارراه پارک وی و هتل اوین دیده می شد . آمبولانسهای را که به طرف اوین می آمدند از همان چهارراه بر می گردانند . همین جا بود که متوجه عمدی بودن انفجار شدیم . بعدها فهمیدیم که تعدادی از بچه های زندان را در زیر تپه ها منفجر کرده اند . واقعاً آن شب در تاریخ زندان هرگز فراموش نخواهد شد . خبر انفجار به خانواده ها رسیده بود . فردای آن روز به جلو زندان آمدند و از وضع فرزندانشان پرس و جو کردند . ولی هیچ وقت جوابی نگرفتند .

گزارش هشتم: (زندان اوین)

روز ۵ مرداد سال ۶۷ در بند یک بالا بودیم . حوالی ساعت ۱۰ صبح مجتبی حلوائی با عده ای پاسدار به بند ما آمدند . گفتند : «همه آماده شوید! چشم بند بزنید بیاید بیرون» . مقداری دستنوشته دست من بود . به همین دلیل رفتم آنها را از بین ببرم . در نتیجه آخرین نفری بودم که در راهرو در صف بچه ها قرار گرفتم . حدود ۱۵۰-۱۴۰ مجاهد و ۵۰ غیر مجاهد بودیم . هرچند نفر را در سلولی انداختند . آن روز با ما هیچ برخوردی صورت نگرفت . با بچه ها تماس گرفتم . ولی هیچ چیز مورد غیر عادی نبود . نزدیکهای ساعت ۴ بعدازظهر پنجشنبه ۶ مرداد عده ای از ما را به بند ۳۲۵ منتقل کردند . حدود ۳۰ نفر از بچه ها با ما نیامدند . می گفتند آنها را به قسمت آسایشگاه برده اند . بعداز آن هرروز اسامی تعدادی از بچه ها را می خواندند و می بردند و دیگر کسی از سرنوشت آنها اطلاعی نداشت . با این که به طور غریزی احساس خطر می کردیم ، ولی اصلاً تصور قتل عام را نداشتیم . برداشت خودم این بود که می خواهند زندان را تصفیه کنند . آن هم در حد اعدام

بچه‌های زیر حکم یا آنهایی که از منطقه آمده و دستگیر شده بودند. می دانستیم که رژیم آنها را گذاشته تا در یک موقعیت مناسب اعدام کند. تحلیل دیگر این بود که قصد دارند بچه‌ها را بفرستند به گهر دشت تا آن‌جا بچه‌ها را بشکنند.

روز ۱۴ مرداد نوبت به خود من رسید. من و عده‌یی از بچه‌ها را به ۲۰۹ بردند. در یک اتاق چند نفر نشسته بودند. یکی از آنها که کت و شلوار پوشیده بود نوشته‌یی داد دست من و گفت: «از روی این بنویس». و اضافه کرد: «حواست را جمع کن هرچه به تو می‌گویم بنویس به صلاح خودت است». بعد از اتاق رفتند بیرون. چشم‌بندم را باز کردم. دیدم یک ندامت‌نامه است. یک ساعت در اتاق ماندم. نوشته را پاره کردم در سیفون ریختم. آمدند و سراغ نوشته را گرفتند. خودم را زدم به کوچه علی‌چپ. با توجه به این‌که فردای آن روز، روز پایان محکومیت‌م بود، گفتم: «منظورتان را نمی‌فهمم شما چه می‌خواهید من حکم فردا تمام است این نوشته چه ربطی دارد به آزادی من؟». چندتا زدند توی سرم و فحش دادند. بعد از یکی دوساعت من را برگرداندند داخل بند. گفتند: «بروید! حاج آقا می‌خواهد نماز بخواند». بعد از یک ساعت برگشتیم. چشم‌بندم را بالا زدند. دیدم آخوند نیری، اشرافی‌دادستان و یک آخوند دیگر و سید مجید ضیائی معروف به سیدمجید دادیار نشسته‌اند.

پرسید: «اتهامت چیست؟». گفتم: «سازمان». سؤالها در رابطه با این مسئله شروع شد. من هم طفره می‌رفتم. چون حکم پایان محکومیت‌م ۱۵ مرداد تمام می‌شد تصمیم گرفته بودم چیزهایی را در حد تعهد بپذیرم. بحث آزادیم را پیش کشیدم که فردا حکم تمام است برای چی من را آورده‌اید این‌جا؟ و... گفتند: «می‌خواهیم عفو بدهیم». گفتم: «من فردا حکم تمام است چه عفو بدهید؟». آنها هم مرتب می‌پرسیدند: «چرا آن ورقه را ننوشته‌یی؟». در پایان گفت: «مگر نمی‌خواهی آزاد شوی؟». گفتم: «چرا». یک دفعه آخوند نیری عصبانی شد و داد کشید و فحش داد که: «این را بیندازید داخل سلول چند روز دیگر بیاوریدش».

انداختند داخل بند اتاق ۴ یا ۵ اولین کارم جستجو در سلول بود. زیر موکت چند نخ سیگار و چند چوب کبریت پیدا کردم. کنار آن نوشته بود: «۹ مرداد دادگاه، دارم وصیت‌نامه می‌نویسم. احتمالا می‌خواهند اعدام کنند. ۱۷ نفر دیگر هم مثل وضع من هستند». در سلول سعی کردم با ورزش و کار و برنامه خودم را مشغول کنم. عصرها بعد از ورزش ترانه «نگاه کن» را بلند بلند می‌خواندم تا سلولهای دیگر هم بشنوند. بچه‌های دیگر هم این کار را می‌کردند. می‌خواستیم به نوعی به همدیگر روحیه بدهیم.

یک روز در حین خواندن آمدند شروع کردند به کتک زدن و فحش دادن. می خواستم بروم بیرون سر و گوشی آب بدهم. داد و بیداد راه انداختم که دارم از درد می میرم! چرا من را دکتر نمی برید؟ فرد بلند قد و میانسالی آمد و از پشت در با من صحبت کرد. از صدایش او را شناختم. حاج زمانی، مسئول وزارت اطلاعات در اوین بود که بعد از سال ۶۷ مسئول زندان اوین شد. می گفتند معاونت اطلاعات استان تهران است. به هر حال زمانی آمد و گفت: «من هیچ کاره هستم» و رفت.

چند روز بعد به دلیل خرابی سلولم، من را اشتباهاً به بند ۳ بردند. بند خواهرها بود. در سلول کناری من خواهری بود به اسم زهره که فامیلیش را نمی دانم. از طریق هواکش با هم صحبت کردیم و او اطلاعاتی در باره وضعیت بیرون به من داد. از جمله این که در نماز جمعه شعار مرگ بر منافق می دهند و مجلس تعطیل شده و بچه ها عملیات کرده اند. خواهر منیره رجوی هم در یکی از سلولهای نزدیک ما بود. به شدت تحت فشار بود و روزی چند بار با او برخورد می شد. زهره می گفت می خواهند که سازمان و برادر مسعود را محکوم کند و از او مصاحبه می خواهند. از داد و بیدادها و واکنشهای عصبی پاسداران می فهمیدم که منیره به شدت مقاومت می کند.

در سلول پشت سر ما که از طریق شوفاژ می شد با آن تماس گرفت محسن خزعلی بود. با او تماس گرفتم و سعی کردم هرچه سریعتر خبرها را به بچه ها برسانم. محسن گفت من چیزی در دادگاه قبول نکرده ام و به من گفته اند امروز می روی بالا. به او گفتم دروغ می گویند، دارند اعدام می کنند. پاسدارها سر رسیدند و حرفمان قطع شد و نتوانستم بیشتر ادامه دهم.

بعد از ۱۰ روز من را به دادگاه بردند. همان ترکیب دادگاه و همان افراد قبل بودند. آنها می گفتند: «تو منافق هستی و موضع واقعی ات را نمی گیری». حساسیت زیادی روی دستم داشتند. اول خودشان هم فکر می کردند که دستم زیر شکنجه قطع شده. به آنها گفتم که قبل از زندان این اتفاق برایم افتاده است. می گفتند از کجا معلوم وقتی رفتی بیرون نگویی ما دستت را قطع کرده ایم؟ من هم هی طفره می رفتم و می گفتم: «چند روز است حکم تمام شده باید من را آزاد کنید». نیری پرونده زندان من را نشان داد و گفت: «از پرونده کیفر خواستت کلفت تر است. اگر منافق نیستی چرا با منافقین زندگی می کردی؟ اگر منافق نیستی چرا اتهامات رانمی گویی "منافقین"؟ و چرا با پاسدارها درگیر می شوی و اعتصاب غذا می کنی؟». در نهایت از من خواست که اگر منافق نیستم باید چند نفر منافق را معرفی کنم. با این که خیلی سعی می کردم عادی سازی

کنم ولی ناگهان عصبانی شدم و از دهانم دررفت که: «من به کسی خیانت نمی‌کنم». نیری گاف من را روی هوا زد. بعد از آن هرچه سعی کردم آن را ماست مالی کنم نشد. می‌گفتم: «من چه می‌دانم کی منافق است و کی نیست. در آن دنیا کی جواب خدا را می‌دهد؟». اشراقی می‌گفت: «تو راست می‌گویی! ولی سعی کن در قضاوت اشتباه نکنی. چند تا از هم اتاقیه‌ایت را بگو کافی است». خلاصه می‌خواست فقط یک اسمی داده باشم. حالا چه کسی باشد دیگر برایش مهم نبود. در پایان دادگاه به من گفت: «برو اسم همان مسئولان بندتان را بنویس». نیری گفت: «این بچه منافق را بیندازید بیرون». انداختند بیرون و دیگر سراغم نیامدند.

گزارش نهم: (زندانیان وین)

اواسط خرداد ۶۷ من به همراه ۱۵۰ نفر از زندانیان گوهردشت به بند ۴ بالا در زندان اوین منتقل شدم. به نظر می‌آمد انتقالیها عمدتاً افرادی هستند که زندانبانان بر رویشان حساسیت بیشتری دارند. در بند ۴ بالا ما را در گروههای ۳۰-۲۰ نفره در اتاقهای در بسته انداختند.

در همان اولین ساعت ورود به بند ۴ بالا بچه‌های اتاق ۶ (اتاق آخر چسبیده به بند ۳ بالا) از طریق مورس با بچه‌های بند ۳ بالا تماس گرفتیم. فهمیدیم بند ۳ بالا مختص محکومین به اعدام و حبس ابد است. چند هفته به همین وضعیت ادامه داشت. در یکی از همین روزها چند آخوند از دادستانی به داخل بند آمده و جلو اتاقها ایستاده و از بچه‌ها سؤالهایی کردند. ولی بچه‌ها آنها را تحویل نگرفتند. به نظر می‌رسید از عوامل بالای دادستانی و دادگاههای انقلاب تهران بودند. در این روزها روزنامه، تلویزیون، هواخوری و ... نداشتیم. در اوین بچه‌ها مواضع سیاسی خود را با صراحت بیان می‌کردند و برخورد با زندانبانان را تشدید کرده بودند. در برنامه‌های شبانه، بعد از شام و قبل از خاموشی، سرودهای سازمان به صورت فردی یا جمعی (کُر) اجرا می‌شد. چند اعتصاب غذا و تحریم ملاقات در اعتراض به محدودیتها و همین‌طور سرقت اموال و اثنایه‌های فردی و عمومی بچه‌ها هنگام انتقال (چه در گوهردشت و چه اوین) صورت گرفت. این اعتراضها در فاصله زمانی تقریباً یک ماه انجام شد. از اواسط تیرماه درهای اتاقها باز شد و یک تلویزیون به بندمان دادند. روزنامه هم به دستمان رسید. در اوایل تیرماه خبر انجام عملیات چلچراغ را از خانواده‌ها و ... گرفتیم. نام عملیات، رمز شروع عملیات، نتیجه عملیات و این که چه کسی فرمان را صادر کرده و خلاصه اخبار

مربوط به این عملیات کاملاً دقیق بود. شور و ولوله بسیار زیادی در بچه‌ها به وجود آمده بود. شهید محمد طیاری هوادار میانسال و متأهل سازمان که بسیار ساده‌دل و خوش‌قلب بود خود را به اتاقهای مختلف می‌رساند و با حالت بسیار شورانگیزی در مورد عملیات چلچراغ می‌گفت: «این نسیم ملایمی بود از توفان بزرگی که در راه است». شعار «امروز مهران، فردا تهران» از دهان بچه‌ها به طور مداوم شنیده می‌شد. در طول همین یک ماه ما را در دسته‌های ۸-۷ نفره به دفتر زندان می‌بردند و سؤالهای مختلفی در مورد مواضع و افکار سیاسی، وضعیت پرونده، خانواده و روند زندان می‌کردند. عامل اصلی این پروژه، جنایتکار معروف زندان اوین، مجید قدوسی بود. کسانی را که مواضع بالاتری داشتند مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و سپس به بند برمی‌گرداندند. در طول این مدت بچه‌های بند ۴ بالا با جدیت و تلاش زیاد توانستند با بندها و قسمتهای مختلف اوین تماس گرفته و وضعیت عمومی زندان، مواضع بچه‌های دیگر بندها، بچه‌های تازه دستگیرشده، برخوردهای زندانیان، اخبار بیرون زندان، اخبار سازمان و به طور خاص اخبار مربوط به انقلاب ایدئولوژیک را به دست بیاورند. در مورد وضعیت داخلی ارتش آزادیبخش و بحثهای مربوط به جنگ آزادیبخش، زندانیان آزادشده و این که چرا باید به سرعت به ارتش آزادیبخش پیوندند، دیپلوماسی انقلابی و نشستهای توجیهی گوناگون داخلی سازمان، سخنرانیهای برادر مسعود و ... خبرهای تازه‌یی به دست آوردیم. در همین ایام ارتباط بچه‌ها نزدیکتر و دقیقتر شد. تصمیم‌گیریها سریعتر انجام می‌شد و اعتراضها اوج بیشتری گرفت. مثلاً پاسداران را که سعی می‌کردند با پوتین وارد بند شوند راه نمی‌دادند. به هر قیمتی شده این را به پاسداران تحمیل کردیم که بدون کفش داخل بند شوند. در چند مورد پاسداران بچه‌ها را به هنگام خواندن دستنوشته‌های مربوط به سازمان (انقلاب ایدئولوژیک) در داخل سلولها غافلگیر کردند. یکی از این افراد سید حسین نجاتی کتمجانی بود. او را از بند بردند و شکنجه کردند. بعد هم به انفرادی منتقل شد. حسین در مرداد ۶۷ از همان جا به دادگاه برده شد و اعدام گردید. فضای زندان و بند ما در اواخر تیرماه به شدت نظامی شد. پاسداران با آمادگی کامل و با خشونت تمام وارد بندها می‌شدند. هر اعتراضی را به شدت سرکوب می‌کردند. تلویزیون را بردند و روزنامه‌ها را قطع کردند. از بلندگوهای زندان گزارشهای مربوط به جنگ، مارشهای جنگی و مصاحبه‌های گوناگون رادیو رژیم را پخش می‌کردند. در مقابل، مواضع بچه‌ها هم رادیکالتر شد. حسن رضایی یکی از بچه‌های قوچان که بعداً شهید شد از این وضع احساس نگرانی

می کرد و به من گفت: «اگر اوضاع این طور پیش برود همه ما را قتل عام می کنند». روز ۲۷ یا ۲۸ تیر خبری در داخل بند پیچید. یکی از بچه ها شنیده بود که گویا رژیم آتش بس را پذیرفته است. ساعت ۲ بعد از ظهر شهید علی سلطانی، اهل کرمانشاه، و یکی دیگر از بچه ها مأمور کسب دقیق خبر از رادیو رژیم شدند. این رادیو که در راهرو اصلی ۳۲۵ روشن بود به نگهبانان بند تعلق داشت و معمولاً در ساعت اخبار روشن بود. علی سلطانی به خاطر حافظه خیلی قوی و درك بالا و دقیق سیاسیش برای این کار انتخاب شد. او تقریباً متن دقیق صحبت های خمینی را گرفت و به بچه ها منتقل کرد. جمله معروف خمینی که گفت «من زهر خوردم» در این متن بود. علی سلطانی به من گفت: «کسی که زهر بخورد می میرد و باید به زودی منتظر مرگ خمینی باشیم». اوضاع از نظر ما و همین طور در رابطه با زندان خیلی پیچیده و غامض شد. هر کس سعی می کرد تحلیلی از شرایط به دست آورد و برآوردی از موقعیت خودمان، رژیم و مهمتر از همه وضعیت سازمان داشته باشد. روز سه شنبه ۴ مرداد ۶۷ روز ملاقات بند ما بود. اولین سری ملاقات کنندگان خبر مهمی را به بند آوردند: عملیات فروغ جاویدان. روز، ساعت، نام، رمز، فرمان، دستاورد و پیشرفتهای ارتش تا اسلام آباد به طور دقیق به دستمان رسید. شور و هیجان زاید الوصفی در بچه ها به وجود آمد. قرار شد اخبار تکمیلی را کسب کنیم. این فضا در میان خانواده ها هم وجود داشت. خانواده ها اخبار را از طریق رادیو مجاهد گرفته بودند. فضای سالن ملاقات کاملاً غیرعادی بود. پاسداران متوحش و عصبانی بودند. مدام به بچه ها و خانواده ها تذکر می دادند که صحبت های غیرخانوادگی نکنند. و وقتی می دیدند فایده بی ندارد، ملاقات را زودتر از موعد قطع می کردند. این آخرین ملاقات در زندان اوین بود و تا مهرماه ۶۷ درهای اوین کاملاً بسته شد. حتی تماس تلفنی عوامل رژیم با بیرون زندان هم قطع و ممنوع شد. هیچ پاسدار و مزدوری تا مهرماه اجازه خروج از زندان را پیدا نکرد. به جز عناصر بالای اطلاعات و زندان که آن هم با اجازه مخصوص انجام می گرفت. هر چه درباره عملیات فروغ شنیده بودیم را از طریق مورش و هر طریق دیگری که میسر بود به بندهای دیگر منتقل کردیم. ظاهر مسأله این بود که قضایا به عملیات مربوط می شود. ولی ما با تجربیاتی که از سال های قبل داشتیم به خوبی می دانستیم که رژیم در مورد زندانیان تصمیم هایش را گرفته است و مترصد فرصت است. این درك غریزی بود و همه ما آن را بو می کشیدیم. آن چه نامعلوم و گنگ بود این بود که چه تصمیمی گرفته و چه موقع شروع خواهد کرد؟ همه ما به دنبال این بودیم و هر کس نظری داشت.

چهارشنبه ۵ مرداد ۶۷ شب هنگام، سیستم خبرگیری و خبررسانی بند که در سلول ۶ مستقر بود به بچه‌ها خبر رساند که افراد زیر حکم (اعدامی) بند ۳ بالا را همان روز با کلیه وسایل از بند برده‌اند. احتمال غالب، اجرای حکم اعدام در مورد این افراد بود. زنگ خطر قتل عام به صدا درآمد. در همین روز درهای سلولهای بندمان و همین‌طور بندهای دیگر را بستند و فضای رعب و وحشت توسط پاسداران به وجود آمد.

روز پنجشنبه ۶ مرداد ۶۷ ساعت ۲ بعد از ظهر در استراحت بعد از نهار بودیم. ناگهان در بندها باز شد و پاسداران لیستی از اسامی را از هر بند خواندند. حدوداً ۱۰ نفر: من و جهانبخش امیری، حمید میرسیدی، پرویز شریفی، مهرداد مریوانی، محمود یزدجردی، علی زارعی (اهل لرستان) و ... جزو این لیست بودیم. ما را در فضایی بسیار مرموز و رعب‌انگیز به ساختمان دادسرا، محل دادستانی انقلاب و دادگاهها، در سمت جنوب اوین و نزدیک در زندان، بردند. محل دادگاهها طبقه سوم بود. در تمام نقاط و اتاقهای این طبقه بچه‌ها را در فاصله‌های مشخص و دور از هم رو به دیوار با چشم‌بند نشانده بودند. به کسی اجازه صحبت کردن نمی‌دادند. هر کس کاری داشت فقط اجازه داشت دستش را بلند کند. هر چند دقیقه اسم کوچک یک نفر را صدا می‌زدند. هر کس چنین اسمی داشت دستش را بالا می‌برد. مزدوری که اسم را می‌خواند به او نزدیک شده و آهسته از او نام فامیل را می‌پرسید. پس از اطمینان او را به داخل یک اتاق در ابتدای سمت راست راهرو دادگاه می‌بردند. پس از چند دقیقه او را خارج و از محل دور می‌کردند. امکان ارتباط خیلی کم بود و مزدوران به شدت مراقب بودند. تقریباً هیچ کس نمی‌دانست چه خبر است. تنها یک خبر دست و پا شکسته به دست آوردیم. خبر حاکی از این بود که باید فرمهایی حاوی تعداد زیادی سؤال را پر کنیم. مهرداد مریوانی و محمود یزدجردی را همان شب صدا زدند و بردند. حدوداً تا نیمه شب این وضع ادامه داشت. تعداد زیادی را بردند ولی تعداد بیشتری باقی مانده بودند. بچه‌ها مرتب اعتراض می‌کردند. پاسداران فقط ساکت می‌کردند و جوابهای بی ربط می‌دادند و مسخره می‌کردند. مثلاً می‌گفتند: «می‌خواهیم آزادتان کنیم غذا برای چه می‌خواهید؟» یا «دارو دیگر احتیاج نخواهید داشت» یا وعده می‌دادند که به زودی این وضع تمام می‌شود، و به بند می‌رویم.

حوالی نیمه شب افراد باقیمانده در این محل را جمع کرده و در یک صف طولانی از محل خارج کردند. ما را به سلولهای ۲۰۹ (بند ۲۰۹ مرکز اطلاعات در اوین) بردند و هر ۳-۴ نفر را در یک سلول جا دادند. در این جا هم نتوانستیم چیز زیادی به دست

آوریم. فقط گفته شد که امروز (۶ مرداد ۶۷) از بندهای ۱ و ۲ و ۳ تعدادی از بچه‌ها را به همین محل آورده‌اند تا فرمهای مختلفی شامل تعداد زیادی سؤال را پر کنند. درباره نحوه برخورد مأموران و بازجوهای اطلاعات گفته شد که تقریباً خونسرد بوده و عکس‌العمل خاصی درباره جوابهای نوشته شده بچه‌ها نشان نداده‌اند. بچه‌ها عمدتاً اتهام خود را مجاهد نوشته و درباره سازمان گفته‌اند «نظری نداریم». درباره رژیم گفته‌اند «قبول نداریم».

صبح روز جمعه ۷ مرداد ۶۷ ما را از سلولها خارج کردند. من را به داخل یکی از اتاقهای بازجویی اطلاعات ۲۰۹ بردند. بازجو، فرمها را جلو من گذاشت. همه را پر کردم. او پس از خواندن هر برگ، سؤال و جوابها را دوباره چک می‌کرد. گاهی هم به صورتی ریزتر در رابطه با همان سؤالها چیزهایی می‌پرسید. به نظر می‌آمد سعی می‌کند برخورد تندی نکند. ولی در مجموع برخوردش خشک و جدی و تا حدودی تهدیدآمیز بود. سؤالها، تا آن جا که به یاد دارم، شامل مشخصات عمومی فرد، اتهام، کیفرخواست، نظرات فرد در مورد رژیم، سازمان، جنگ مسلحانه، ایدئولوژی سازمان، حاضر به مصاحبه درباره سازمان بودن، همکاری اطلاعاتی و... بود. بعد از پر کردن فرمها من و کسان دیگری که آن جا بودیم را دوباره به ساختمان دادسرا طبقه سوم بردند. دوباره همان وضع روز قبل تکرار شد. ولی تعداد بیشتری از زندانیان را از بندها می‌آوردند. مأموران و عوامل بالای رژیم مرتب در حال رفت و آمد بودند. کلمه «فروغ جاویدان» مرتباً شنیده می‌شد. یا در صحبتهای دو نفره عوامل رژیم یا به صورت تمسخر توسط پاسداران. یکی از بچه‌ها می‌گفت دو نفر از عوامل اطلاعات که در حال تردد در این محل بودند به هم می‌گفتند: «اینهایی که یک روز با نمک و فلفل به ما حمله می‌کردند حالا با توپ و تانک آمده‌اند». ساعت ۲ بعد از ظهر نوبت به من رسید. مرا داخل آن اتاق بردند. وسط اتاق ایستادم. یک نفر گفت چشم بندت را بردار. چشم بند را برداشتم. با صحنه غیرمنتظره‌یی روبه‌رو شدم. میزی در وسط اتاق بود. ۳ نفر پشت آن نشسته بودند. آخوند نیروی رئیس دادگاههای انقلاب، اشراقی دادستان و یکی دیگر که نشناختمش. دور تا دور اتاق صندلی گذاشته بودند. افرادی که لباس شخصی به تن داشتند ساکت و فقط نظاره‌گر بودند. فرصت نشد آنها را دقیقاً نگاه کنم. غافلگیر شده بودم و می‌خواستم بدانم چه خبر است؟ چیزی که بلافاصله به ذهنم خطور کرد این بود که این یک برنامه کاملاً جدی و حساس پرمخاطره و تعیین کننده است. چیزی که جز یک فاجعه و وحشیگری را ایجاب نمی‌کند. سؤالها آغاز شد. سؤال کننده اصلی آخوند

نیروی بود. آن دو نفر دیگر هم گاهی سؤال می کردند. یا با کار روی جوابهای من، با موشکافی بیشتر مرا بالا پایین می کردند. سؤالها عبارت بودند از نام، اتهام، آیا سازمان را قبول داری، آیا رژیم را قبول داری؟ آیا حاضر به مصاحبه هستی؟. من در جواب گفتم: «سازمان را قبول ندارم، در مورد رژیم نظری ندارم، مصاحبه به صورت محدود و نه در جمع می کنم». نیروی با تعجب سؤال کرد: «تو که می گویی من سازمان را قبول ندارم، چرا به آن می گویی مجاهدین؟». گفتم: «نامشان این است». گفت: «کسی که قبول نداشته باشد می گوید منافقین». بعد گفت برو بیرون و متنی را در محکومیت سازمان بنویس. از مأموری خواست مرا بیرون ببرد. بیرون از اتاق قلم و کاغذی به من دادند. بر روی آن همان حرفهای سابق را در ۳-۲ خط نوشتم. پاسداری آمد کاغذ را گرفت و بعد از چند لحظه برگشت و گفت: «این چیه نوشته ای؟ باید کامل و دقیق بنویسی». قبول نکردم و گفتم همه چیزهای لازم را نوشته ام. بالاخره بعد از چند دقیقه مرا بلند کرده به سمت پا گرد سالن برد. در انتهای صف یک سری از بچه ها که رو به دیوار بودند قرار گرفتم. همه مان را به بیرون ساختمان بردند. پیاده به طرف بند انفرادی حرکت کردیم. از طریق بلندگوها صدای رفسنجانی که در نماز جمعه صحبت می کرد می آمد. پاسداری که ما را می برد مدام با تمسخر نام «فروغ جاویدان» را تکرار می کرد. به بند انفرادی رسیدیم. همه را در راه پله های آسایشگاه و با فاصله زیاد نگه داشتند. فرصتی پیش آمد تا با علی زارعی (اهل لرستان) که در همان اتاق با من بود صحبت کنم. پرسیدم: «در آن اتاق چه گفتی؟» گفت: «گفتم رژیم را قبول ندارم، مصاحبه نمی کنم، در مورد سازمان نظری ندارم و اتهام را هم مجاهدین نوشتم». پرسید: «فکر می کنی این سؤالها و برنامه ها، برای چیست؟». نمی دانستم چه بگویم. آیا رژیم عمداً نمی خواهد بچه ها مرعوب شوند؟ جواب دادم: «فکر می کنم برای افزایش حکم بچه ها این برنامه اجرا شده است». در همین موقع صدای حسن فارسی را شنیدم که با نگهبان بند در مورد وسائش صحبت می کرد. حساس شدم. او را از نوجوانی و از زمان شاه می شناختم. هم مدرسه بودیم و در یک تیم، فعالیت تشکیلاتی داشتیم. در زندان هم همبند ما بود. آزاد شد و در جریان پیوستنش به سازمان دوباره دستگیر شد. اخیراً هم اقدام به فرار از زندان به همراه دو نفر دیگر کرد. فرار آنها سر و صدای زیادی در زندان به راه انداخته بود. حسن در دستگیری مجددش از سازمان صریحاً دفاع می کرد. در یک فرصت مناسب حسن را صدا زدم. حسن گفت: «امروز به دادگاه رفتم و از سازمان دفاع کردم و امشب مرا اعدام می کنند». گفتم: «همه بچه ها را به دادگاه می برند. همه

همین موضع را دارند. احتمالاً ما هم اعدام شویم». چند لحظه بعد پاسداری سر رسید. گفت: «هر کس را می‌خوانم برود بیرون بند به صف بایستد». تقریباً همه بچه‌ها (علی زارعی، حسن فارسی و...) را صدا کردند. به جز من، حدوداً ۱۵-۱۰ نفر می‌شدند. آنها را بردند و دیگر هیچ وقت دیده نشدند. به احتمال زیاد در همان ساعت اعدامشان کردند.

مرا داخل یک سلول انفرادی بردند. حدوداً ۱۲ روز آن‌جا ماندم. به بهانه‌های مختلف سعی می‌کردم اطلاعاتی به دست آورم. از پاسداران می‌خواستم وسایلم را از بند بیاورند. می‌گفتم داروهای ضروری دارم و باید بخورم. یا این که من ناراحتی قلبی دارم و... پاسداران عموماً توجهی نمی‌کردند. یا با تمسخر می‌گفتند: «به زودی آزاد می‌شوید و دیگر احتیاج به این چیزها نخواهید داشت». روز عید غدیر شد. بچه‌ها از پنجره‌های سلول، عید را با صدای بلند تبریک می‌گفتند. خواهران هر روز صبح و در طول روز به طور مرتب با صدای بلند همدیگر را با اسم مستعار صدا می‌زدند، مثلاً مهتاب، آفتاب، و... با سلولهای جانبی تماس گرفتیم. سلول سمت راست من محمدرضا سرادار بود و سمت چپ یکی از بچه‌ها به نام قاسم... هر دو به دادگاه رفته بودند و موضع آنها مثل سایر بچه‌ها بود. یک روز صدای کتک خوردن جهانپخش امیری را شنیدم. گویا با سلول بغلی صحبت کرده بود. حمید میرسیدی هم هنوز زنده بود و نشانه‌ی از او دیدم.

حدود ۲۰ مرداد در ۲۰۹ درحالی که در انفرادی تنها بودم، یک نفر را به سلول کناری من آوردند. پس از تماس با او متوجه شدم حبیب غلامی از هم‌بندیهای خودم می‌باشد. او اهل مشهد بود و از سال ۶۴ تا ۶۷ بامن همبند و هم سلول بود. او گفت: «همین امروز بعد از دادگاهی شدن مرا به همراه چند نفر به زیر زمین ۲۰۹ بردند. آن‌جا کاغذ و قلم به دستمان دادند و گفتند وصیتنامه خود را بنویسید، شما محکوم به اعدام هستید. ما مات و متحیر و ناباور بودیم و کسی وصیتنامه را ننوشت. پس از مدتی یکی آمد و اسمهای ما را چک کرد و نوبت به من که رسید گفت تو اشتباهی آمده‌ای. حالا مرا به این‌جا آورده‌اند». حبیب خیلی نگران بود و به من گفت: «اینها دارند اعدام می‌کنند. موضوع کاملاً جدی است این مسئله را به بچه‌ها برسان بگو مواظب باشند». حبیب را روز بعد بردند و خبری از او نشد. مشابه این جریان بارها تکرار شده بود. یعنی یک نفر را به همراه جمعی به زیر زمین می‌بردند و بعد از طی همان مراحل به سلول برمی‌گرداندند. به طور حساب شده‌ی خبر اعدام را در میان بچه‌ها پخش می‌کردند.

قصد خرد کردن بچه‌ها و ترساندنشان و پایین آوردن موضع و روحیه آنها را داشتند. ولی این برنامه هیچ تأثیری در بچه‌ها نداشت و تقریباً اوضاع مثل سابق ادامه داشت. یک روز بعد از ظهر صدایم زدند. با کمال تعجب مرا به طرف ساختمان دادستانی بردند. این جا شعبه‌های بازجویی دادستانی قرار داشت. عده‌یی در حال بازجویی و شکنجه شدن بودند. مرا تحویل یک شعبه دادند. چند ساعت بعد بازجویی از من پرسید برای چه آن جا هستم؟ گفتم نمی‌دانم. وضعیت بغرنجی به وجود آمد. هیچ شعبه‌یی مرا تحویل نگرفت. بازجوها می‌گفتند ما او را نخواسته‌ایم. بالاخره به آسایشگاه بازگردانده شدم. در پاگرد بند ایستادم و متوجه شدم مجتبی حلوائی عده‌یی را با کلیه وسایلشان از سلول بیرون آورده و می‌خواهد با خود ببرد. خودم را در میان این صف جا داده با آنها از بند خارج شدم. یا از بند انفرادی به عمومی می‌رفتم و یا با آن جمع اعدام می‌شدم. شق اول محقق شد. ما را به بند ۳۲۵ جلو بند ۴ بالا، یعنی همان بندی که قبلاً بودم، بردند. تک تک همان سؤاها را درباره اتهام و ... می‌کردند. همه را صدا زدند و داخل بند بردند به جز من. حاج مجتبی با تعجب متوجه شد من آن جا هستم؛ درحالی که نامم در لیستش نیست. پرسید: «آیا حاضر به مصاحبه هستی؟» گفتم: «باید در این مورد فکر کنم». گفت: «برگرد انفرادی و آن جا فکر کن». مرا با سرویس داخلی اوین به آسایشگاه برگرداندند. راننده مینی بوس یکی از پاسداران قدیمی اوین بود. در راه به من گفت بقیه بچه‌ها را به گوهر دشت برده‌اند و انشاءالله شما را هم آزاد می‌کنند. این نوع منحرف کردن فکر بچه‌ها بارها و به شیوه‌های گوناگون اتفاق افتاد. فردای آن روز درهای سلولها به نوبت باز می‌شد و مزدوری سؤالهایی می‌کرد. نوبت به من رسید. رو به دیوار به سؤالها جواب دادم. نام، اتهام، مدت محکومیت ... سؤالها با خشونت و تندی پرسیده می‌شد. روز بعد تقریباً همه کسانی را که در انفرادی بودند بیرون آوردند. و دوباره در یک صف طولانی به راه افتادیم. ولی این بار به سمت ۲۰۹ (مرکز وزارت اطلاعات) رفتیم. ما را به داخل سلولها فرستادند. عده زیادی قبل از ما آمده بودند. بیشترشان مستقیماً از بندها به این جا آورده شده بودند. معلوم شد که در همان اولین روزهای قتل عام دستگاه کشتار زندانیان به این جا منتقل شده است. محل دادگاه در یکی از اتاقهای ۲۰۹ (احتمالاً دفتر ۲۰۹) بود. این اتاق در کنار هال (پاگرد) قرار داشت که مستقیماً از طریق راه پله‌یی به زیرزمین ۲۰۹ راه می‌برد. البته این زیرزمین از طرف دیگر هم کف با حیاط ۲۰۹ می‌شد. سلولها مرتباً خالی و پر می‌شدند. خبرها هم چنان ضد و نقیض بود. از آزادی زندانیان کم خطر گرفته تا قتل عام را شامل می‌شد.

در دادگاهها با بچه‌ها، به فراخور وضعشان، صحبت از عفو و آزادی تا اعدام را می‌کردند. فضایی به وجود آورده بودند که هیچ‌کس قاطعانه نمی‌توانست بگوید چه می‌گذرد؟ هیچ‌کس صحنه اعدام یا جنازه‌یی ندیده بود. برخورد‌های عوامل رژیم تا حدود زیادی خونسردانه بود. آن قدر خونسرد و معمولی که مشکل می‌شد تشخیص داد این افراد روزانه صدها نفر را به دار می‌آویزند. ضرب و شتم و شکنجه که جزء لاینفک برخورد‌های زندانبانان در تمام سالهای گذشته بود، خیلی کم شده بود. در این محدوده، پادوهای بند به رفع و رجوع و بردن و آوردن زندانیان به دادگاه، حمام و ... اقدام می‌کردند. آنها مأموران و بازجویان وزارت اطلاعات، معاونان زندان (مانند حاج مجتبی حلویی) و آخوند مرتضوی، رئیس زندان، بودند. حتی غذا را هم همین افراد تقسیم می‌کردند. این موضوع نشان دهنده اهمیت جریان و سطح بالای تصمیم‌گیری و عمل بود. بچه‌ها مرتضوی را به تمسخر می‌گرفتند و او را تحت عنوان تقاضای غذا، حمام و بهداری و ... دست می‌انداختند. ولی او عکس‌العمل خاصی از خودش نشان نمی‌داد. گویا تصمیم داشت عکس‌العمل خود را به هنگام اعدامها نشان دهد.

در طول دو هفته‌یی که من آن‌جا بودم تقریباً تمام بچه‌ها را از بند خارج کرده به این‌جا می‌آوردند. در این‌جا پس از یک محاکمه چند دقیقه‌یی زندانیان را به زیر زمین می‌بردند و دیگر خبری از آنها نمی‌شد. در این سلولها با تعدادی از بچه‌ها آشنا شدم که همگی اعدام شدند. یکی از آنها مجتبی آرام بود. زندانی دوباره دستگیر شده، پیک سازمان، محکوم به ۸ سال زندان بود و موضعش در دادگاه مشابه بچه‌های دیگر بود.

۲۴-۲۵ مرداد دیگر سلولهای ۲۰۹ خلوت شده بود. حالا دیگر ما را به صورت تکی و انفرادی در سلولها نگهداری می‌کردند. دیگر از سر و صدا و ولوله خاصی که در هفته‌های اخیر در سلولها به وجود آمده بود، خبری نبود. بیشتر سلولها خالی بودند. تنها سلول سمت راست من یک زندانی بود که او را نمی‌شناختم. با لهجه غلیظ اصفهانی حرف می‌زد و بعدها به بند آمد و سال ۷۰ آزاد شد. در همین روزها یک مأمور وزارت اطلاعات آمد و من را به دادگاه برد. پاسدار دیگری آمد و دید که من کنار در دادگاه هستم و گوشه‌ایم را تیز کرده‌ام. مرا به سمت پاگرد ۲۰۹ برد تا مزاحمشان نباشم. قدری از دادگاه دور شده بودم. حالا می‌توانستم رفت و آمدهای زیادی را که در پاگرد و همین‌طور راهرو ورودی ۲۰۹ از طریق بهداری اوین (یکی از راههای ورود به ۲۰۹) بود ببینیم. مرتباً بچه‌ها را از بیرون از طریق راهرو و بهداری به داخل بند ۲۰۹ می‌آوردند. رو به دیوار می‌نشانند. به سرعت داخل دادگاه می‌بردند و خارج

می کردند. عده‌یی به قسمت زیرزمین و عده‌یی دوباره به راهرو آمده و سمت دیگر می نشستند. حاج مجتبی مسئولیت این راهرو را به عهده داشت. مرتب اسمها را می خواند و به پاسداران می گفت آنها را چه کار کنند. بعضیها را به صف کرده به بند می فرستاد. مرتضوی رئیس زندان آمد و دید من در پاگرد ایستاده‌ام. با عصبانیت پرسید چرا این جا ایستاده‌ام. عمداً جوابی ندادم. او هم مرا به داخل راهرو فرستاد. داخل صفی که آن جا بود رو به دیوار ایستادم. تعداد زیادی را صدا کردند و به دادگاه بردند و دیگر خبری از آنها نشد. ۵-۴ نفر باقی ماندند. حاج مجتبی آمد و از این بچه‌ها پرسید شما از بند آمده‌اید؟ آنها جواب مثبت دادند. حاج مجتبی به یک پاسدار گفت اینها را به بند برگردان. پاسدار از ما خواست به دنبال او راه بیفتیم. من هم بی سر و صدا به دنبال آنها راه افتادم. در آخرین لحظات که می خواستم از بند خارج شوم مجتبی حلوائی با صدای بلند اسمم را صدا کرد و پرسید: «تو هم بندی هستی؟». بدون آن که رویم را برگردانم جواب دادم: «بله» و به سرعت از در خارج شدم. به این ترتیب به طور کاملاً اتفاقی از این محل خارج شده به همراه بچه‌ها به سمت بند ۴ رفتم. یعنی همان بندی که روز اول از آن بیرون آمده و ۲ هفته پیش هم چیزی نمانده بود داخل آن شوم. و حالا بالاخره با کلک توانستم به بند برگردم. ولی دیگر بچه‌های سابق در آن نبودند. همه را برده بودند و حالا بازماندگان قتل عام را به آن برمی گرداندند.

قبل از اعدامها من در سلول ۲ بند ۴ بالا بودم. وقتی جلو بند پاسدار از من پرسید اتاق چند هستی گفتم: «سلول ۲». مرا به داخل سلول ۲ فرستاد. در سلولهای بند بسته بود. بچه‌ها گفتند هنوز خطر رفع نشده و هر روز مرتضوی، مجتبی حلوائی و ناصریان (رئیس زندان گوهردشت) می آیند و عده‌یی را صدا می زنند و می برند. چند روز بعد باز هم تعدادی از بچه‌ها را بردند. چند روز بعد درهای سلولها باز شد و بند ۴ بالا عمومی شد. در میان جمع کنونی زندانیان غیر مجاهد را هم می شد دید. حدوداً ۶۰-۵۰ نفر می شدند. بعد از قتل عام مجاهدین، به سراغ زندانیان غیر مجاهد رفتند. ولی در این خلال آنها باز هم بعضی روزها تعدادی از بچه‌های سازمان را صدا می زدند و دوباره به ۲۰۹ می بردند. در راهروی ورودی از بهداری می نشانددند و دوباره برمی گرداندند. یک بار تقریباً ۶۰-۵۰ نفر را بردند که من هم جزو آنها بودم. ما را از زیرزمین ۲۰۹ و از جلو سلول مرگ (اعدام) عبور داده و به ساختمان متروکه و مخروبه‌یی در پایین اوین بردند. پس از عبور از ساختمانها دوباره به بند ۴ بالا برگشتیم. بالاخره نفهمیدیم جریان از چه قرار بود. از اواسط شهریور هر روز ۱۵-۱۰ نفر را

براساس حروف الفبا صدا زده و به حسینیه اوین (محل مصاحبه های عمومی) می بردند. آنها را در حضور تعداد زیادی از زندانیان (زن و مرد) که احتمالاً از بند آموزشگاه، کارگاه و جهاد و بند خواهران بودند، بالای سن می فرستادند تا علیه سازمان مصاحبه کنند.

در عین حال اعدامها هم چنان ادامه داشت. اوایل مهرماه بود (احتمالاً ۲ مهر ۶۷) که رضا فیروزی و تقی صداقت رشتی از بچه های زیر حکم (اعدام) را برای اجرای حکم صدا کردند و با کلیه وسایل بردند. رضا فیروزی برای دومین بار دستگیر شده بود. پیک سازمان بود که در مرز پاکستان، هنگامی که در حال خارج کردن یک برادر و خواهر از کشور بود، تحت تعقیب پاسداران قرار گرفته بودند و از پشت وانت تویوتا به بیرون پرت شد و از ناحیه گردن به شدت آسیب دید و دستگیر شد. در آستانه فلج شدن قرار گرفت و مرتباً فیزیوتراپی می شد. قبل از قتل عام به دادگاه رفته بود، ولی حکمی نگرفته بود. تقی صداقت رشتی هم دوبار دستگیر شده بود. هر دوی آنها با روحیه خوبی به سوی شهادت رفتند.

گزارش دهم: (زندان گوهردشت)

پنج ماه قبل از عملیات فروغ جاویدان من در بند ۳ بالای اوین بودم. به دلیل اعتراضهای زندانیان، رژیم درصدد سرکوب زندانیان برآمد. اما از آن جا که اوین جای مناسبی برای این کار نبود و اخبار آن به بیرون درز پیدا می کرد زندانیان بند ۳ را به گوهردشت بردند. همان شب اول بعد از لخت کردن زندانیان به ضرب و شتم آنان پرداختند. بیشتر بچه ها در این جریان آسیب دیدند. خود من دندانها و فکم شکست. بسیاری از بچه ها استخوانهایشان خرد شد، شکست و ترک خورد. لبهایشان پاره و صورتشان مجروح گردید. تمام کف راهرو خونین بود به طوری که پاسداران لیز می خوردند. چند روز بعد پاسدار داوود لشکری و حاج مهدی آمدند داخل بند و گفتند: «ما زندانبان هستیم و مختاریم هر چه مصلحت نظام باشد با شما انجام دهیم. شما محکوم هستید و باید به دستورات ما گوش دهید». یکی از زندانیان در جواب آنها گفت: «شما دارید ما را ذره ذره می کشید. فشار روحی و جسمی که حد ندارد، حتی دستشویی هم نمی گذارید برویم، نه غذای کافی به ما می دهید نه می گذارید به هواخوری برویم، صبح تا شب منتظر این هستیم که کی ما را برای شکنجه صدا می زنید، در عوض یک عده بریده را آورده اید و به آنها همه گونه امکانات داده اید. آنها

برای ما زندان در زندان درست کرده اند. خوب یک دفعه ما را بگذارید جلوی دیوار و تیربارانمان کنید دیگر!». ناصریان دادیار و رئیس زندان گفت: «اتفاقا همین کار را می‌خواهیم بکنیم منتها منتظر فرصت مناسب هستیم تا از دست همه تان راحت شویم. شما برای ما مثل لقمه گلوگیر شده اید. به موقع حساب همه شما را خواهیم رسید». این تهدید را قبلا هم دهها بار از لاجوردی و دیگر سرکردگان زندان شنیده بودیم.

بعدها بچه‌ها تعریف کردند که در اوین روز ۵-۶ مرداد پاسداران ریختند توی بند و تلویزیونها را بردند. درها را هم بستند و با خشونت بیشتری بابچه‌ها برخورد کردند. حتی پاسداران هم ممنوع الخروج شده بودند. کمیسیون عفو آمده بود و می‌گفتند می‌خواهند عفو بدهند. اما اعدامها شروع شد و بچه‌ها اسمش را گذاشتند کمیسیون مرگ. عده‌یی پاسدار جدید هم با آنها آمده بودند که در جریان قتل عام به نقل و انتقال اجساد شهدا به پاسداران قبلی کمک می‌کردند. هر بار که دری باز می‌شد انتظار داشتیم صدایمان کنند و برای اعدام بیرن‌مان. بوی مرگ دسته جمعی به مشام می‌رسید. سعی می‌کردیم اخبار را از راههای مختلف به دست بیاوریم. پاسدار حسنی به یکی از بچه‌ها گفت: «ما هم اجازه خروج نداریم. معلوم نیست بر سر خود ما هم چه بیاید؟ شاید بعد از اعدام شما نوبت خود ما باشد تا هیچ کس نداند چه اتفاقی افتاده». این پاسدار می‌گفت آنها را جمع کرده و برایشان کار توضیحی کرده‌اند که همه باید در این ثواب (اعدامها) سهیم باشند. «در غیر این صورت از ما نیستید و جزو منافقین به حساب می‌آیید». به هر حال ما خود نیز نمونه‌های مشابهی را مشاهده کردیم. پاسداری گفته بود: «دست همه ما را در خون کرده‌اند. برای این که کسی داستان را در بیرون تعریف نکند باید همه بروند طناب دار را بکشند». اتاق به اتاق می‌آمدند سراغ بچه‌ها. یا مثلا تعداد زیادی را می‌آوردند پشت در سلولها و به نام صدایشان می‌کردند. وقتی بچه‌ها از نزد کمیسیون مرگ بر می‌گشتند آنها را یا سمت چپ راهرو می‌نشاندد یا سمت راست. سمت چپها اعدامی بودند و سمت راستها (که معدود بودند) را به بند منتقل می‌کردند. زندانیان بعضی از بندها را صدا می‌کردند و می‌بردند. با این که حتی یک ساعت هم ماشین کشتار از کار نمی‌ماند باز هم وقت کم می‌آوردند. بعضیها را قبل از اعدام حقیقی برای اعدام مصنوعی می‌بردند. می‌خواستند روحیه بچه‌ها را چک کنند. حتی بسیاری از توابع و خائنان را، که اطلاعات زیادی از جریانهای پشت پرده گذشته داشتند، اعدام کردند.

در یکی از همین شبها یکی از توابع سراغ من آمد و گفت پاسدار فلانی منتظرت

است. لباس پوشیدم و راه افتادم. فکر می کردم حتما نوبت من شده است. وقتی از راهرو عبور می کردم سعی داشتم از لای چشم بند محیط را ببینم. مرا به حسینه بردند. جلو آن جا حدود ۴۰۰-۳۰۰ نفر نشسته بودند. همه شان چشم بند زده و منتظر بودند برای اعدام صدایشان کنند. چند نفرشان نماز می خواندند. کناری ایستادم و از یکی از بچه ها پرسیدم برای چه آنها را به این جا آورده اند؟ گفت: «چند شب است ما را به این جا می آورند برای اعدام اما نوبتمان نمی شود و برمان می گردانند». از نحوه اعدام پرسیدم. گفت: «تازه آمده ای؟». گفتم: «آره». گفت: «پس قبل از اعدام می برند تا اعدام دیگران را ببینی». منتظر نشستم. یکی از پاسدارها در حسینه را باز کرد و گفت: «شیرعلیهها چه کسانی هستند؟». یک گروه از بچه ها بلند شدند و با شعار «درود بر مجاهد» و «یا حسین» به طرف حسینه رفتند. تعداد زیادی تری بلند شدند که بروند داخل حسینه. پاسدار، جلو آنها را گرفت و گفت: «برای اعدام هم جلو می زنید؟ این دیگه چه جورشه؟». یکی از زندانیان گفت: «می خواهی بفهمی چرا سبقت می گیریم؟». پاسدار گفت: «آره». آن زندانی گفت: «باید در جای ما قرار بگیری تا بفهمی». تمام بچه ها چنین روحیه یی داشتند. در این یکی دو ساعتی که منتظر بودم حماسه هایی دیدم که تا آن موقع ندیده بودم. به راستی در آن موقع شاهد تولدهای دوباره بودم. تا آن لحظه احساس می کردم برای اعدام آمده ام و احساس انتقال به دنیایی بزرگتر و برتر را داشتم. به یقین آن دنیا را می دیدم و چنان آماده بودم که گویی تولد خودم را می بینم. تا آن موقع مرگ را به این راحتی ندیده بودم. هر یک ساعت یک گروه ۱۲ نفری را می بردند. بچه ها در این فاصله فرصتی پیدا می کردند و اجناسشان را از بین می بردند. چند نفر حتی عینکهایشان را شکستند تا بعد از خودشان به دست پاسدارها نیفتد. بالاخره یک پاسدار آمد مرا صدا کرد و به تنهایی برد داخل حسینه. محوطه حسینه گوهردشت در زیر زمین است. ضلع جنوبی آن مستقیم به حیاط منتهی می شود. مساحت آن حدود ۶۰ متر مربع در ۳۰ متر است و دارای سنی برای نمایش بود. از سقف بالای سن ۱۲ طناب دار آویزان کرده بودند. چشم بندم را که کنار زدم. انبوه پیکر بچه ها را دیدم که روی هم تلنبار شده بود. در جنوبی حسینه را باز کرده بودند و اجساد را از آنجا به حیاط می بردند. تعدادی از پاسداران مثل لاشخورها بر روی اجساد شهدا می رفتند و جیبهایشان را بازرسی می کردند. اگر مثلا ساعت یا انگشتری پیدا می کردند با صدای بلند عربده می کشیدند و خبرش را به بقیه می دادند. دو نفر پاسدار هریک پای مجاهدی را می گرفت و کشان کشان تا دم در می برد. بیرون ماشین روشن آماده بود و

اجساد را به داخل آن انتقال می دادند. هر نیمساعت یک بار گروه جدیدی می آوردند. زیر طناب دار یک صندلی گذاشته بودند. یک دسته ۱۲ نفره جدید را آوردند و طنابها را به گردنشان انداختند و آنها را به بالای صندلی بردند. پاسداری در نزدیکی من نگاهم می کرد و می خندید. ناصریان آمد و آنها را که سرود خوانده بودند را با مشت و لگد زیر کتک گرفت و بعد آنها را هل داد و صندلی را از زیر پایشان کشید. اما از صندلی چهارم بچه ها منتظر نماندند و خودشان به آسمان پریدند و به پرواز درآمدند. صحنه به حدی تکان دهنده بود که نمی توانستم باورش کنم. تمام پاسداران مات و متحیر مانده بودند. ناصریان داد می زد: «نفاق یعنی همین! تا قیامت ادامه دارد». وقتی بچه ها را وسط آسمان و زمین دیدم که دست و پا می زنند دیگر چیزی نفهمیدم. چند دقیقه بعد وقتی به هوش آمدم پاسداری مشغول آب ریختن بر روی صورتم بود. پیکرهای بچه ها هنوز بر دار بودند و تاب می خوردند. پاسدار چشم بندم را زد و بیرونم برد. گفت که «برو دعا کن که امام عفو بدهد والا همه تان اعدام می شوید».

چند بار دیگر ما را به طور جمعی برای سوال و جواب صدا کردند. در یکی از همین روزها ناصریان گفت: «شما از زیر اعدام در رفتید. ما فرصت نکردیم ترتیب همه تان را بدهیم».

بعد از خاتمه اعدامها، برخورد پاسداران بسیار بیشتر از گذشته خشن و غیر انسانی شد. با کوچکترین حرفی بچه ها را بیرون می کشیدند و در همان راهرو آن قدر می زدند که صدایشان به بندهای دیگر می رسید. می گفتند: «بروید خدا را شکر کنید که الان حداقل زنده هستید والا دستور امام بود که همه تان را سربسته نیست کنیم. همه تان باید الان زیر خاک باشید».

مدتی بعد همه مان را سرجمع کردند و به اوین بردند. موقعی که می خواستیم سوار ماشین بشویم پاسدار داوود لشکری آمد و گفت: «از دستمان در رفتید اما در اولین فرصت بقیه تان را هم می زنیم». نظیر این حرف را از بسیاری پاسداران دیگر شنیدیم که رژیم وقت کم آورد والا تصمیم داشت همه را اعدام کند. بچه های اوین برایمان جریان اعدامها در آن جا را برایمان گفتند. دیدیم وضعشان مثل ما بوده است. تعریف می کردند پاسداران حتی بچه هایی را که قرار نبود اعدام شوند از صف بیرون می کشیدند و به او می گفتند: «کجا می روی سگ منافق! از دست کی می خواهی در بروی؟». و آنها را برای اعدام می بردند. هیچ گونه معیار و حساب و کتابی در کار نبوده است. فرمان خمینی اعدام همه بود. کمیسیون مرگ تا آن جا که می توانست خودش

حکم می داد. بعد پاسداران به کینه کشی و تصفیه حساب می پرداختند. در واقع تمامیت رژیم برای یک نسل کشی سیاه بسیج شده بود. یک بار پاسداری اسم بچه های اعدامی را از روی لیست خوانده بود. عباس فتوت، پاسدار جلاد و قدیمی اوین، سرش داد زده بود که «دیر شد وقت نداریم. همه اینها اعدامی هستند نمی خواهد از روی لیست بخوانی». بعد اضافه کرده بود: «وقت نداریم! فعلا تا دیر نشده چند نفر را بده ببرم بعدا می آیم بقیه را می برم».

گزارش یازدهم: (زندان وکیل آباد مشهد)

من در ۱۹ آذر ۶۴ دستگیر شدم. پیش از آن، یعنی از سال ۶۰ تا سال ۶۴، برای ملاقات برادرم به زندان وکیل آباد مشهد می رفتم و تا حدودی از اخبار و مقاومت های داخل زندان اطلاع داشتم.

در روزهای ۱۲ تا ۲۰ تیر ۶۷، حدود ۸-۷ نفر از زندانیان مجاهد را به بازداشتگاه وزارت اطلاعات بردند. در میان آنها از بند ۲، جعفر بهره مند بود که در جریان قتل عام به شهادت رسید. او برایم تعریف کرد در آن جا بازجو برای او قسم خورده بود که: «به موی امام قسم قرار است همه شما اعدام شوید. دیگر معنی ندارد بعد از این همه سال ما این مخالفین را داشته باشیم. دشمن شماره یک ما اول مجاهدین و آنهايي هستند که آن طرف مرز هستند، دوم زندانیان و کسانی که با آنها هم فکرند، سوم خانواده هایشان، اگر مقابل ما بایستند. ما می خواهیم این مسئله را حل کنیم».

روز ۶ مرداد ۶۷ هواخوری را تعطیل کردند و ما را به داخل بند فرستادند. همه نفرات بند را، بعد از چشم بند زدن، اتاق به اتاق، کنار اتاق های دادیاری بردند. بازجوها که در چند اتاق مستقر بودند کارشان را شروع کردند. آنها تک تک نفرات را صدا می زدند و سه سؤال مشخص از آنها می کردند.

یک: آیا سازمان را قبول داری؟

دو: آیا رژیم را قبول داری؟

سه: آیا حاضری مصاحبه مطبوعاتی، تلویزیونی و ... بکنی و انزجار نامه بنویسی؟ تمام بچه ها بدون استثناء جواب رد داده بودند. یک مورد مجاهد شهید حسین معصومی، برادر مجاهد شهید فرمانده مسلم (محمد معصومی)، وقتی شروع به صحبت می کند بازجو با مشت توی دهانش می کوبد. هر دسته را بعد از بازجویی به سلول های انفرادی می بردند. هدفشان این بود که نتوانیم با بقیه تماس داشته باشیم. سلولها تنگ

بود و تعداد زندانیان زیاد. به طوری که نمی توانستیم بنشینیم. بعد از پایان بازجویی همه را دوباره به بند منتقل کردند. حدوداً یک ساعتی از خاموشی نمی گذشت که چراغها را روشن و بیدارباش زدند. همه را به داخل کریدور بردند. به هر کدام یک برگه چاپی که همان سه سؤال قبلی را داشت، دادند. اکثریت قریب به اتفاق بچه ها به همه سؤالات جواب منفی دادند. دوباره به بند برگشتیم. روز جمعه ۷ مرداد صبح تلویزیون رژیم یک فیلم پارتیزانی پخش کرد. همه به نمازخانه زندان رفته و پای فیلم بودیم. از قبل در جریان عملیات فروغ قرار داشتیم و هر کس به آن فکر می کرد. بچه ها یا قدم می زدند و یا خودشان را با کتاب سرگرم می کردند. موقع دیدن فیلم کنار مجاهد شهید حسین حیدریه بودم و صحنه های عملیات برایم تصویر می شد و از شوق اشک می ریختم. بلند شدم بروم. حسین دستم را فشرد. نگاهش کردم. دیدم صورتش از اشک خیس شده. بقیه را هم نگاه کردم. دیدم همه به همین شکل هستند. آن روز تا شب ساعت ۹/۱۰ دقیقه که اسامی بچه ها را خواندند من با حسین حیدریه بودم. روز جمعه عصر هواخوری ما را بستند و ما را به داخل بند راندند. چند نفر را همان روز از بند بردند که حسین معصومی یکی از آنها بود. با شروع برنامه تلویزیونی رژیم داخل نمازخانه رفتیم. در بین برنامه کودک، تلویزیون صحنه هایی از عقب نشینی سازمان و اجساد شهدا را نشان می داد. بالاخره شب شد. از بلندگوی بند شروع کردند اسامی بچه ها را خواندن. حسین هم یکی از آنها بود. اصلاً نمی توانستم باور کنم. منتظر بودم اسم مرا هم بخوانند. اسامی حدوداً ۶۰ نفر را خواندند که تعداد کمی از آنها بچه های قرنطینه بودند. تا ساعت ۱۰ بچه ها داخل بند بودند. چند روز بعد که یکی از آنها را دیدم. گفت آنها را توسط یک آمبولانس که شیشه هایش رنگ شده بود. در ۲ گروه جداگانه به سپاه بردند. روز شنبه ۸ مرداد ۳۱ نفر دیگر مجدداً به سپاه برده شدند. باقی ماندگان بند ۲ قرنطینه روز پنجشنبه ۱۳ مرداد به نزد بقیه برده شدند. من هم جزو این گروه بودم. بچه ها شنیده بودند کد پاسدارانی که با بی سیم تماس می گرفتند «مرصاد» است. اجساد با همین آمبولانس به بهشت رضا منتقل می شد.

اعدامها از روز ۸ مرداد آغاز شد. اولین دسته شهیدان ۱۴-۱۳ نفر بودند که همان شب حلق آویز شدند. محمد احمدی، حسین حیدریه، جلال اسدپور، محمدرضا سعیدی از جمله این شهدا بودند. بعدها شنیدم که از آنها فقط اتهام و نامشان را پرسیده و گفته بودند: «اعدام». خانواده ها هم از همان روزهای اول از طریق مأمورین شهربانی و زندانیان عادی متوجه شده بودند که ما را به سپاه برده اند. این مسئله باعث

نگرانی‌شان شده بود و هر روز آنجا تجمع می‌کردند. بعد از اعدام اولین گروه، گورکینی که پدر مجاهدین شهید محمدرضا و علی سعیدی را می‌شناخت به پدر او تلفن می‌کند و می‌گوید «به من گفته بودند ۸۰ قبر بکنم. در میان کسانی که اعدام شده‌اند پسر تو را هم به اینجا آورده‌اند». تعدادی از خانواده‌ها از جمله خانواده جلال اسدپور هم به دفتر بهشت رضا مراجعه می‌کنند و اسامی شهدا را می‌بینند. به این ترتیب تمام خانواده‌ها از جریان اعدام‌ها مطلع می‌شوند. از طرف دیگر گروه ما، که آخرین افراد بودیم و ۴۸-۴۷ نفری می‌شدیم، به سپاه برده شدیم. به محض رسیدن، اسم و اتهام‌مان را پرسیدند و ما را به اتاق ۶، یعنی اولین اتاق، بردند. همه بچه‌ها با قاطعیت جلو مزدوران موضع گرفتند و مجاهد شهید مجتبی براتی باقرآباد، با صراحت تمام اتهام خود را «مجاهد» گفت.

روز شنبه ۱۵ مرداد شروع کردند به بردن نفرات از اتاق ما که تا ساعت ۷ شب ادامه یافت. ساعت ۱۱ شب اسم من و مجاهدین شهید علی گلی و عبدالحکیم غفاری را خواندند. آماده شدیم که برویم. تا ساعت ۱-۱۲/۵ منتظر ماندیم. در این فاصله چون اتاق اول بودیم متوجه رفت و آمدها می‌شدیم. نفراتی را بردند از ما سراغی نگرفتند. در زدیم و پرسیدیم با ما کاری ندارند؟ گفتند نه. فردای آن روز که مرا به اتاق ۲ بردند. متوجه شدم نفراتی را که دیشب بردند برای اعدام بوده. مجاهدین شهید مجتبی براتی، اصغر موقر و اگر اشتباه نکنم فضل الله افشار جزو همین دسته بودند. صبح یکشنبه ۱۶ مرداد مرا به بازجویی بردند. از زیر چشم بند جلو پایم را در اتاق بازجویی می‌دیدم. زیر پایم فرش بود یک صندلی وسط اتاق قرار داشت که مرا بر روی آن نشاندند. از همه و صداهای اطرافم تشخیص می‌دادم که در اطرافم نفر نشسته است. اسمم را پرسیدند. بعد اتهام و بعد، این که آیا حاضری مصاحبه کنی؟ حاضری انزجار نامه بنویسی، حاضر هستی با ما همکاری اطلاعاتی بکنی، عملیات فروغ جاویدان را محکوم می‌کنی، و... جواب منفی بود. از اتاق خارج کردند. هرکدام ما را که از اتاق خارج می‌کردند به گوشه‌یی می‌بردند. مرا به اتاق ۲ بردند. به خاطر این که جا نبود بچه‌ها در قسمت سرویس‌ها می‌نشستند و منتظر بودند برای اعدام ببرندشان. روحیه همه عالی بود. با هم شوخی می‌کردند و مرگ را به مسخره گرفته بودند. در قالب شوخی کلماتی ادا می‌شد که انگار مرحله جدیدی از زندگیشان آغاز شده است.

بعدها از مجاهد شهید محمد فیض آبادی، اهل سبزوار که در زندان مشهد بود و با ما به سپاه برده شد شنیدم که وقتی او را به دادگاه می‌برند دادستان آن زمان مشهد مغیبه‌ای

-برادر آخوند محمد مغیثه‌ای رئیس زندان گوهردشت تهران - را آن جا دیده است. از آنجا که مغیثه‌ای هم اهل سبزووار بود محمد را می‌شناسد. او چشم‌بند محمد را برمی‌دارد و می‌گوید: «آیا می‌خواهی نیروهای اطلاعاتی ما را بشناسی؟ بشناس! چون تو دیگر بر نمی‌گرددی که بخوای چیزی به کسی بگویی» محمد در میان آنها باز پرس بچه‌های سازمان ارجمندی، ولی پور دادیار زندان، جلالی رئیس آن موقع زندان و سه نفر به عنوان نمایندگان خمینی را تشخیص داده بود. علاوه بر آنها تعداد دیگری هم بوده‌اند که محمد نتوانسته بود بشناسد. اما می‌گفت سه طرف اتاق بصورت نعلی پر بود. بچه‌های دیگر تعریف کردند آخرین اتاق سالن را تبدیل به دادگاه کرده بودند. یک بار دیگر ما را به بازجویی بردند که از کتک و توهین خبری نبود. پشت یک میز مرتب نشسته بودیم و در سمت چپمان بازجویان بودند که سؤال می‌کردند. همه این نظر را داشتند که از ما فیلمبرداری می‌شد.

عصر ۵شنبه ۲۰مرداد مجاهدین شهید اکبر دلسوزی و جلیل ضابطی را به اتاق ما آوردند. جلیل برایم تعریف کرد که چند روز بازجوییش همراه با کتک و شکنجه بوده است. صورتش زخمی و عینکش شکسته بود. به او گفته بودند محکوم به اعدام شده و اگر مصاحبه نکند اعدامش می‌کنند. او را پای طناب دار هم برده بودند اما بعد از چند دقیقه فقط عینکش را داده و او را بازگردانده بودند. جلیل و اکبر را روز شنبه ۲۲مرداد بردند و سحر ۲۵مرداد حلق‌آیز کردند. اکبر اهل آستارا و ساکن مشهد بود. پدرش کارمند غیرنظامی ارتش بود و در رابطه با ارتباط تلفنی سال ۶۴ دستگیر شد. روز ۱۳مرداد با ما به سپاه منتقل شد. وقتی وارد اتاق ۲ شد رنگ و رویش پریده بود. بعد از چند دقیقه مرا صدا زد. به زبان ترکی گفت وقتی او را از سلول انفرادی خارج می‌کنند بازجو دستش را گرفته و با خود می‌کشد و می‌برد. اکبر می‌گفت: «از زیر چشم‌بندم محوطه‌یی را روشن دیدم که به احتمال زیاد نور پروژکتور بود. همان طور که بازجو مرا جلو می‌برد سرم به یک جسمی خورد. ناگهان صدای خنده از اطرافم بلند شد. آن وقت بازجو چشم‌بندم را برداشت. اجساد از شهدا را بر بالای دار دیدم. حدوداً ۱۷ نفر بودند. نفر جلویی شلواری به پا نداشت و صورتش پوشیده بود». اکبر بعد از آن دیگر چیزی نفهمیده بود. او را به سلولی منتقل می‌کنند تا زمانی که به هوش می‌آید. از او همکاری اطلاعاتی می‌خواهند و سپس به اتاق ما می‌آورندش. اکبر به عنوان آخرین حرف‌هایش گفت: «به بچه‌ها بگو هیچ اطلاعاتی نخواهم داد و برای اعدام خواهم رفت». روز شنبه ۲۲مرداد او را از اتاق ما بردند و بعد از مدتی صدای ناله‌هایش را از

سالن می شنیدیم. معلوم بود دارند شکنجه اش می کنند.

روز ۲ شنبه ۲۴ مرداد بچه های اتاق ما را یکی یکی بردند و همان شب سحر ۲۵ مرداد به شهادت رساندند. شدیم حدوداً ۳۰ نفر. مجاهدین شهید شهرام مرجوعی، جواد نصیری، مهدی قرایی، اصغر کشمیری و ... از جمله این نفرات بودند. بعد از آن تعداد نفراتی که باقی ماندیم. اواخر مهر ماه من، از اتاق ۲ و تعدادی از اتاق ۶، مانند مجاهدین شهید محمد عطارودی، علی آگاه و ... به دادگاه دیگری برده شدیم. همان دادگاه روز اول بود و همان سوالات روز اول تکرار شد. از من سؤال کردند می خواهی بفرستیمت پیش برادرت؟ از آنجا که حدوداً ۲ ماه بود که از همه چیز بی خبر بودیم، برای این که خبری بدست بیاورم، گفتم بفرستید. همه شان با صدای بلند شروع کردند خندیدن. پرسیدند: «یعنی حاضری بروی زیر خروارها خاک؟». بعد بازجوی دیگری آمد و ایستاد بالای سرم. گفت: «مصاحبه یا اعدام؟». گفتم مصاحبه نمی کنم. دوباره پرسید و همان جواب را دادم. آخر سر نفری که رویه رویم نشسته بود با عصبانیت گفت: «باید جواب بدهی مصاحبه یا اعدام؟». جواب دادم «اعدام». متنی را به صورت حکم اعدام خواندند و گفتند ببریدش بیرون. در بیرون تعدادی از بچه ها را دیدم. می خواستم با نگاهم به آنها بفهمانم که مرا هم برای اعدام می برند. اما نمی دانم چه شد که تصمیمشان عوض شد و مرا به اتاق برگرداندند. بعد از یک ماه، یعنی اوایل آذر، ما را به زندان وکیل آباد برگرداندند. از یکی از نفرات آن اتاقی که زنده مانده بود شنیدم که همان روزی که من به دادگاه رفته ام تعدادی از بچه ها از جمله محمد عطارودی اهل قوچان و علی آگاه و ... نیز به دادگاه برده شده بودند و حکم اعدام در موردشان اجرا شد و به شهادت رسیدند. همین فرد برایم تعریف کرد که روز ۲۴ مرداد او را هم به دادگاه می برند و محکوم به اعدام می شود. دانی او که پزشک قانونی سپاه می باشد می آید و برگه بی را به او نشان می دهد و می گوید قرار است ۵۰ نفر دیگر حلق آویز شوند.

محل به دار آویختنها در یک پارکینگ موتوری بود. طنابها را از سقف آویزان کرده و هر چند طناب را با یک خودرو می کشیدند.

گزارش دوازدهم: (زندان تبریز)

بعد از پذیرش آتش بس وحشت به قدری مزدوران رژیم را گرفته بود که پاسداران و شکنجه گران زندان تبریز مانند زین العابدین (مشهور به زینال) تقوی، حسین فرشچی

و ... را به کرمانشاه فرستاده بودند. حتی دادستانی ضد انقلاب تبریز را هم تعطیل کرده بودند. در این روزها پاسداران به داخل بند ریخته و اقدام به بردن تلویزیون نمودند. حتی رادیو تلویزیون اتاق نگهبانی بند را نیز که مخصوص پاسداران بود جمع آوری کردند تا کوچکترین خبری از بیرون به داخل بندها درز نکند. کلیه دربها را بستند و از پشت قفل کردند. همه زندانیان از هواخوری محروم شدند و این وضعیت مدتها ادامه داشت. برخلاف روال معمول پاسداران شبها به طور غیرعادی به داخل بند می ریختند و سلولها را چک و کنترل می کردند. هر گونه وسیله‌ی را که در دسترس زندانیان بود جمع آوری کردند. حتی بند رختها را هم باز کرده بردند. معلوم بود می خواهند ایجاد رعب و وحشت کنند. فضای حاکم بر آنها وقوع یک حادثه‌ی را در ذهن هر زندانی تداعی می کرد.

روز شنبه ۷ مرداد اولین سری از زندانیان بند ۹ و دو نفر از زندانیان بند ۲ را جهت بازجویی به مدت ۶ روز به زندان اطلاعات منتقل کردند. روز جمعه بود که آنها برگردانند. سعید حیدر نیافتح آباد، مجاهد خلقی که در اولین سری قتل عامهای زندان تبریز شهید شد، تعریف کرد که علاوه بر آنها تعدادی را هم از بند ۹ آورده بودند. وقتی برگشت می دانست چه اتفاقی قرار است بیفتد. به او گفته بودند اعدامی است و باید منتظر بماند. او با شجاعت و پاکبازی تمام برخورد کرد و طی یک روزی که در بند بود مثل قبل برخورد می کرد. ساعت ۹ شب شنبه بود که از بلندگوی بند اسم او را خواندند. سعید بلند شد و مثل کوهی استوار، با گامهایی محکم و لبخند برب و با سرفرازی تمام راه افتاد و رفت. سعید هنگام دستگیری، در سال ۶۵، ۱۵ ساله بود و همراه مجاهد شهید یحیی محسنی برنج آبادی، دستگیر شده بود. آنها عملیات مجازات یکی از مزدوران و جاسوسان رژیم را در چهارراه منصور تبریز که در دستگیری و شهادت تعداد زیادی از هواداران سازمان نقش داشت انجام داده بودند. یحیی موقع دستگیری با مزدوران در گیر شده بود و نارنجکی به سمت آنها پرتاب کرده بود. اما بعد از پرتاب نارنجک متوجه حضور یکنفر رهگذر شده بود و به خاطر این که نارنجک به رهگذر اصابت نکند خودش را روی نارنجک انداخته بود. در نتیجه در اثر اصابت ترکشهای نارنجک به شدت زخمی شده و یک چشمش را از دست داده بود. یحیی را نیز همان شب، از بند ۳، برای اعدام بردند. اولین دسته از اعدامیهایی، که آن شب از بندهای ۲ و ۳ و ۹ بردند، حدود ۱۵ نفر بودند.

آن هفته وقتی خانواده‌ها به ملاقات آمده بودند به آنها گفتند که فرزندانها در آن جا

نیستند و به جای دیگری منتقل شده‌اند. و هفته‌های متوالی خانواده‌ها را از این زندان به زندان دیگر پاس می‌دادند و نمی‌گفتند که فرزندان‌شان را اعدام کرده‌اند.

در روزهای بعد سری دیگری از بچه‌ها را از بند ۲ بردند. ابتدا کسانی را انتخاب کردند که مقاومت‌شان طی سالیان زندان برای رژیم به وضوح عیان بود. یا مانند مجاهدین شهید محمود هوشی و غلامرضا نامدار یکی از بستگان‌شان در ارتش آزادی بخش بودند. محمود هوشی را همراه ابراهیم تقی زاده بعد از شام صدا کردند. من در زیر هشت بودم که آنها وارد اتاق پاسداران بند شدند. پاسداران در زیر هشت را بستند تا دیده نشوند. از شواهد بر می‌آمد که می‌خواستند همان جا چشم بند بزنند و ببرند. از آن جا که کسی را که می‌بردند دیگر بر نمی‌گشت معلوم نبود آنها را آیا در محوطه زندان اعدام می‌کنند یا جای دیگر. در سری بعدی جمشید مردمی و علی رستمیان و مقصود احمدی وند را بردند. دیگر از بلندگو صدایشان نمی‌کردند. به سلولهایشان مراجعه می‌کردند و به آنها می‌گفتند به اتاق پاسداران بروند. این کار به خاطر این بود که کارشان بدون سر و صدا انجام شود. ما هم بعد از چند ساعت متوجه شدیم که بچه‌ها را برده‌اند و دیگر هم خبری از آنها نشد.

بردن بچه‌ها برای اعدام به صورت دسته‌بی و یا تکی ادامه داشت و هنوز مرداد ماه تمام نشده بود که دیگر از زندانیان بند ۹ کسی باقی نماند. بند ۹ در واقع یک تبعیدگاه مخوف بین تمام بندهای زندان تبریز بود که زندانیان مقاوم را به آن جا می‌بردند و تحت سخت‌ترین فشارها قرار می‌دادند. کافی است اشاره کنم این قهرمانان که بسیاری‌شان چند سال در این بند بودند از داشتن رادیو، تلویزیون و روزنامه هم محروم بودند. اما رژیم هیچ‌گاه طی سالیان متمادی نتوانست با شکنجه و ددمنشیه‌های غیرقابل تصور کوچکترین خللی در مقاومت آنها ایجاد کند. و اسیران قهرمان مجاهد خلق همه تلاش رژیم را طی سالیان دراز زندان نقش برآب کرده بودند. این بند ویژه را رژیم از سال ۶۱ در قبال اوج گیری مقاومت درون زندان ایجاد کرده بود و بدین وسیله می‌خواست مقاومت داخل زندان را که روز به روز افزایش می‌یافت پائین بیاورد. حتی در جریان بازدید خود هیأت بازرسی ۸ ماده‌یی خود ساخته خمینی هم، این بند را از معرض دید آنها مخفی و پوشیده نگهداشته بودند.

سلولها را به شکلی درست کرده بودند که همیشه یک نفر از مزدوران آن جا کشیک می‌داد و مانع صحبت کردن زندانیان با همدیگر می‌شد. بچه‌ها از هر گونه امکان پزشکی محروم بودند و شرایط بهداشتی به شدت وخیمی داشتند. هواخوری هر سلول

بیشتر از یکساعت در روز نبود و اکثراً به بهانه صحبت کردن زندانیان با یکدیگر آن را قطع می کردند. ملاقات با خانواده ها به طور مستمر قطع می شد و مدتهای متوالی از این قهرمانان هیچ خبری به بیرون نمی رسید. ورزش کردن در داخل سلول و مدت هواخوری ممنوع بود و در صورت انجام مورد آزار و شکنجه قرار می گرفتند. هرازچندگاهی این قهرمانان را به شکنجه گاههای اطلاعات مستقر در ساختمان ساواک تبریز منتقل می کردند و هفته های متوالی زیر شکنجه قرار می دادند. شرح مقاومتها و قهرمانیهای اسیران بند ۹ در میان خانواده ها و شهر تبریز به صورت بسیار وسیعی منعکس شده بود و رژیم مجبور شد اسم آن را به بند ۴ تغییر دهد.

این زندانیان قهرمان که سالها بی خبر و بدون ارتباط با دنیای بیرون خود فقط مقاومت کرده بودند از مظلومترین اسیرانی هستند که در جریان قتل عام زندانیان مجاهد با شقاوت بی حد و حصری به شهادت رسیدند. مجاهدین خلق نادر صمدی، حسین شهبازی، علی شریفی، کاظم رهنمایا، ستار منصوری، محمدتقی رهنمایا، ولی بهرامیان، بوذرجمهر کرمی مهابادی، مجتبی آغداغی، و دهها مجاهد دیگر که در آن بند تا آخرین لحظه پایداری کردند و به عهدهی که با خدا و خلق بسته بودند استوار ماندند. از بند ۲ نیز مجاهدین دیگری بودند که توسط جلادان خمینی به شهادت رسیدند. از جمله می توان از غلامرضا اکبری نامدار نام برد. غلامرضا بیش از ۲ سال بود که ملی کشی می کرد. روز ۳ مرداد به خانواده اش گفته بودند وثیقه بیاورند تا آزادش کنند. و خانواده اش برای آزادیش اقدام کرده بودند. ولی رژیم هیچ حد و مرزی را در شقاوت و قساوت نمی شناخت و غلامرضای قهرمان را که طی این مدت سرفرازانه مقاومت کرده بود به شهادت رسانید. اصغر نمونه خواه نیز طی همین روزها سرفرازانه به عهدش با خدا و خلقی وفا کرد. او جزو خانواده قهرمان نمونه خواه بود که قبل از او برادران دیگرش شهید شده بودند و مزدوران رژیم جز انتقام کشی کور کار دیگری با او نداشتند. مجاهدین شهید ابراهیم نمونه خواه، از شهیدان قهرمان مجاهد که در سال ۶۳ در زندان تبریز به شهادت رسیده بود و احد و مهدی نمونه خواه ۲ برادر قهرمان دیگرش نیز طی درگیری با مزدوران خمینی و پاسداران جلاد شهید شده بودند. مجاهدین شهید کریم قانمی، جلیل عزیزی و جلال اخوان نیز در زمره شهدای دیگر این قتل عام بودند که به خمینی و مزدورانش "نه" گفتند و داغ بر دل دشمن نهادند.

در همین روزها از بند ۳ نیز که زندانیان مجاهد ارومیه در آن جا زندانی بودند ۱۲ مجاهد خلق را به زندان ارومیه منتقل کردند. بعدها شنیدیم که بعد از انتقال به

ارومیه همگی را با قهرمانانی دیگر به شهادت رسانده اند. در پایان این گزارش باید تأکید کنم که تعداد زیادی از مجاهدین که در شکنجه گاههای دیگر رژیم محبوس بودند و هیچ کس از نام و تعدادشان خبر نداشت از شهیدان نسل کشی سیاه خمینی در سال ۶۷ بودند. طی مرداد و شهریور اعدامها در جریان بود. مثلاً باید از ۵-۶ مجاهد گمنام دیگر هم یاد شود. اسامی آنان را به علت این که تازه دستگیر شده بودند فراموش کرده ام. اما آنان نیز در زمره سایر قهرمانان در این قتل عام شهید شدند. علاوه بر این سربه داران سرفراز باید از ۳ قهرمان مجاهد خلق دیگر که از سرزمین سردار جنگل، میرزا کوچک خان، بودند یاد کرد. آنان را در این ایام به اسم انتقال از زندان تبریز، به زندان رشت، بردند و معلوم نشد که آیا در تبریز به شهادت رسیدند و یا در زندان رشت سرفراز شدند.

همچنین می توان از شکنجه گاه اطلاعات رژیم نام برد. این شکنجه گاه در زیرزمین ساختمان مخوفی بود که مزدوران خمینی از ساواک شاه به ارث برده بودند. کسانی که آن جا بودند و خبری از ایشان به خارج درز نکرد کوهمردان و شیرزانی هستند که بر برگ تاریخ مقاومت ایران زمین نامشان جاودانه خواهد ماند. آنان در گمنامی و مظلومیت مطلق تختههای شکنجه را تحمل کردند و بر تیرهای دار بوسه زدند.

گزارش سیزدهم: (زندان خرم آباد)

در جریان قتل عام زندانیان مجاهد در سال ۶۷ من در زندان خرم آباد بودم. ما را به بندی که معروف به بند «بروجردی» ها بود برده بودند. مجاهدین خرم آبادی در بند دیگری، معروف به بند «خرم آبادی» ها، بودند.

از چهارم، پنجم مرداد بود که روزنامه دادن به بند را قطع کردند. قبل از آن یک روز در میان روزنامه های حکومتی رژیم را به ما می دادند. علاوه بر آن ملاقاتها را هم تا سه ماه بعد قطع کردند. هواخوریها کم و در مواردی کلاً منتفی می شد. هر روز به بهانه یی مزدوران را پشت دیوار زندان جمع می کردند و با دادن شعارهایی نظیر «منافق زندانی اعدام باید گردد»، «منافق مسلح اعدام باید گردد»، می خواستند زمینه اعدامها و قتل عامها را هر چه بیشتر فراهم کنند.

همه ما می دانستیم که طوفانی در راه است و آماده بودیم. ۲-۳ روز بعد از پایان عملیات فروغ، روز یکشنبه یا دوشنبه، وقتی ما در هواخوری نیمساعت خود بودیم حدود ۱۰ نفر از بچه های بند «خرم آبادی» ها را بیرون آوردند. بعد از صحبت کوتاهی با

آنها گفتند و سائلشان را جمع کنند و از بند بیرون بروند. مجاهدین شهید محمود جاماسبی، صادق بیرانوند، محمد باغی، عبدالشاه قلاوند، جهان، صراف شمس، رحیم میردریکوند از جمله آن عده بودند. این کار برخلاف روال معمول پاسداران بود. در آن موقع پاسداران به شدت مواظب بودند که بچه های بندهای مختلف با یکدیگر تماس نگیرند. به همین دلیل بند مجاهدینی که از خرم آباد آورده شده بودند کاملاً از بند ما «بروجردی» ها جدا بود. بنابراین همگی فهمیدیم توطئه یی در کار است که جلادان این طور با عجله، و برخلاف روال معمولشان، جلو چشمان ما این بچه ها را دارند به مسلخ می برند. هر کدام از این دلاوران که از میان ما می گذشتند، با وجود این که یک یا چند پاسدار وحشی که در کنارش بود، گردشان حلقه زدیم و سر و رویشان را غرق بوسه کردیم. این وداع آخرین با آنها بود. در آن بعد از ظهر همه آنها را بردند و ما دیگر هیچ وقت ندیدیمشان. با رفتن آنها فضای بند چرخید و بچه ها همه خودشان را آماده کردند که نفر بعدی باشند. روز بعد سراغ بند ما آمدند. در هواخوری بودیم که پاسداران ریختند توی بند و از هر اتاق چند نفر را صدا زدند. از اتاق ما شهید احمد رجائی، عزیز ابراهیمی و مسعود دارابی از اتاق دیگر جمشید لعلی را بردند که همه شان مجاهد بودند. بچه ها را صدا زدند و گفتند کلیه وسایلشان را جمع کنند و با خود بیاورند. آنها رفتند و دیگر هیچ گاه برنگشتند و نامشان در ردیف جاودانه فروغها ثبت شد. این جریان در روزهای بعد هم چنان ادامه یافت. تک تک، دو دو، و سه سه می بردند و دیگر خبری ازشان نمی شد. یک روز یکی از بچه های بند رو به رو را به اتاق ما آوردند. او مجاهد نبود ولی برایمان تعریف کرد که وقتی ابراهیم توکل را برای سؤال و جواب برده بودند به او گفته اند «سازمان شما ده هزار نفر از ما را کشته است و ما هم به انتقام آن می خواهیم شما را بکشیم».

بچه ها را با چشمان بسته به اتاق بازجویی می بردند. در آنجا دو نفر از بازجوهای اطلاعات سئوالات مختلف خود را می کردند. سئوالاتی از این قبیل که سازمان را قبول داری؟ حاضری سازمان را محکوم کنی؟ حاضری مصاحبه کنی؟ حاضری نماز جمعه بیائی؟ حاضری برای ما قرار اجرا کنی؟ هدفشان این بود که بفهمند زندانی هنوز هوادار سازمان هست یا نه؟ و در صورت کوچکترین شکی حکم اعدام صادر می شد. شهیدانی هم چون محمود جاماسبی، صادق بیرانوند، رحیم میردریکوند، جهان صراف شمس، ابراهیم توکل، رضا صیادپور، عبدالنشاء قلاوند، محمد باغی، علی شاه کرمی، نظر نصیرمقدم، حمیدرضا معصومی، احمد رجائی، عزیزالله ابراهیمی، مسعود دارابی،

جمشید لعلی و علی شیخی به همین شیوه اعدام شدند و به جاودانه فروغها پیوستند. از آمار دقیق قتل عام زندانیان مجاهد در خرم آباد خبر ندارم. ولی علاوه بر کسانی که خودم می‌شناختم مجاهدینی بودند که اصلاً پایشان به بند عمومی نرسید. آنان را پس از چند سال که در انفرادی بودند اعدام کردند. از جمله یکی از اعضای واحدهای عملیاتی که در سال ۶۴ برای انجام عملیات به خرم آباد آمده بود. یک عضو این واحد عملیاتی در درگیری به شهادت رسیده بود. نفر دیگر این تیم پس از انجام موفقیت آمیز عملیاتشان، مجازات انقلابی یک آخوند مزدور، دستگیر شده بود. این مجاهد قهرمان اهل بندر عباس بود و از آن موقع تا تابستان ۶۷ که اعدامش کردند در سلول انفرادی به سر برد. ما از وجود او به طور تصادفی از طریق یکی از بچه‌ها که به صورت تنبیهی به سلولهای انفرادی برده شده بود خبردار شدیم. تا جایی که من اطلاع دارم تعدادی از این بچه‌ها را در شهرهای دیگری غیر از خرم آباد اعدام کردند. مثلاً محمود جاماسبی و صادق بیرانوند را در الیگودرز در ملاء عام حلق آویز کردند. خودم بعد از آزادی سنگ قبر ابراهیم توکل و رضا صیادپور را در قبرستان بروجرد دیدم. معلوم می‌شد آنها را، که خرم آبادی بودند، در بروجرد اعدام کرده‌اند. شهید رضا صیادپور زندانی مجاهدی بود که دو سه ماه بیشتر به پایان محکومیتش نمانده بود.

به جز بچه‌هایی را که اعدام کردند، تعداد دیگری را هم به سلولهای انفرادی برده و زیر بیشترین فشارها قرار دادند و تا ۵-۶ ماه بعد در سلولهای انفرادی بودند.

بعد از آزادی از زبان خانواده شهدا شنیدم بعد از اعدام بچه‌هایشان به آنها گفته بودند «بچه‌هایتان طرح فرار داشته و می‌خواستند از زندان فرار کرده و به مجاهدین بپیوندند». خودم از پدر یکی از شهیدان شنیدم که می‌گفت: «بعد از اعدام پسر من به ما خبر دادند که برویم سپاه. وقتی رفتیم وسایل فردی او را به ما تحویل دادند و گفتند او به جرم اقدام برای فرار و آماده شدن برای پیوستن به مجاهدین اعدام شده، چیزی که کاملاً دروغ بود و واقعیته نداشت».



یادی از
قهرمانان
سربهدار

آن چه در این بخش می خوانید زندگینامه کامل قهرمانان
سربه دار نیست . گزیده یی است از میان گزارشهای شاهدان
قتل عام درباره سوابق ، ویژگیها و واپسین لحظات برخی از
شهیدان قتل عام سیاه سال ۶۷ .



مجاهد شهید منیره رجوی
سمبل زندانیان سیاسی
قتل عام شده



منیره رجوی



در صدر شهیدان والامقام قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، نام خواهر مجاهد منیره رجوی می درخشد. او را فقط به خاطر این که خواهر «مسعود» است به اتفاق همسر و دو فرزند خردسالش دستگیر کردند. ۷ سال مداوم با وارد کردن سخت ترین فشارها و شکنجه ها تلاش کردند تا او را درهم بشکنند و با وادار کردن او به موضعگیری علیه مقاومت و به خصوص علیه رهبری پاکباز آن، به جنبش ضربه بزنند. دژخیمان خمینی از به کار بردن انواع شکنجه ها و رفتارهای ضدانسانی دریغ نکردند. دژخیمان پلید ماههای متمادی فرزند خردسالش را نیز زیر فشار قرار دادند. در برابر دیدگان این کودکان معصوم، مادرشان منیره و دیگر زندانیان سیاسی را شکنجه می کردند و همسرش، مجاهد شهید اصغر ناظمی را در سال ۶۴ به جوخه تیرباران سپردند. اما او قهرمانانه مقاومت کرد و تسلیم نشد. منیره در بیدادگاه رژیم به ۲ سال حبس محکوم شده بود و باید در سال ۶۳ آزاد می شد، اما هرگز آزادش نکردند و ۴ سال بعد از پایان دوران محکومیتش، او را تیرباران کردند. آخوند نیری، حاکم شرع اوین پشت اعدام منیره بود و اصرار داشت که این کار در اسرع وقت صورت بگیرد. منیره در هنگام شهادت ۳۸ ساله بود و دو فرزند داشت.

خواهر مجاهد منیره رجوی، در دوران شاه تحصیلاتش در رشته ادبیات دانشگاه مشهد را ناتمام گذاشت و برای تحصیل به انگلستان رفت. مدتی در کالج میدلند و سپس در دانشگاه نیوکاسل به تحصیل پرداخت. با هدف افشای هرچه گسترده تر جنایتهای رژیم شاه در سطح بین المللی و تلاش برای نجات جان زندانیان سیاسی به ویژه مسعود که هر لحظه در خطر اعدام قرار داشت، به عضویت عفو بین الملل انگلستان درآمد و همراه شمار دیگری از دانشجویان ایرانی «کمیته ضداختناق در ایران» را تشکیل داد و چندین جزوه درباره شرایط زندانیان سیاسی ایران و از جمله جزوه‌یی با عنوان «مسعود رجوی را آزاد کنید» منتشر کرد.

شهید بزرگ حقوق بشر، دکتر کاظم رجوی، در کتاب مستندی که در بیش از ۱۱۰۰ صفحه پیرامون تلاشهای مربوط به نجات جان مسعود نوشته است، دهها صفحه آن را به شمه‌یی از اقدامات و مکاتبه های منیره با نمایندگان پارلمان انگلستان و عفو

بین الملل اختصاص داده است. عفو بین الملل از جمله در پاسخ به تلاشهای او طی نامه‌یی به منیره اطمینان داد که تا آزادی مسعود از زندان از پا نخواهد نشست.

در برابر چنین زندگی پرثمر و درخشانی و سپس نقش بی‌همتایی که او در زندانهای خمینی ایفا نمود، به دنبال انتشار خبر شهادتش در فروردین ۶۸، اعضای هیأت اجرایی وقت مجاهدین در پیامی به مسعود و مریم از جمله نوشتند:

«... یقین داریم که در خون پاک او که به دستور دژخیم پلید جماران در راستای نسل کشی مجاهدین بر زمین ریخته شد، خونهای تمامی مجاهدان قتل عام شده در شکنجه گاههای خمینی هرچه بیشتر با یکدیگر و با شما پیوند می خورد و هم چون رودی خروشان در مسیر رهایی میهن اسیر و خلق در زنجیر، جوشش و اوجی تازه می یابد. همان مجاهدان و شهیدان والایی که همگی پاره های تن و جان و خواهران و برادران و فرزندان سیاسی و عقیدتی همین رهبری بوده و مانند منیره قهرمان مرگ سرخ را بر ننگ ذلت و تسلیم مرجع شمردند.

زن پاکبازی که به خاطر نسبت خانوادگیش با مسعود همراه با همسر و ۲ دختر خردسال ۳ ساله و ۲ ساله اش دستگیر شد و آن گاه تمام عیار قدم در طریق اشرف زنان مجاهد گذاشت. بیش از ۶ سال در شکنجه گاه مخوف اوین تحت اسارت و شکنجه به سر برد و با مقاومتی سرسخت و استوار از پذیرش خواسته خمینی دژخیم که وادار نمودن او به تخطئه رهبری مجاهدین و انقلاب نوین ایران بود، سر باز زد...

هر بار که دشمن زبون از مجاهدین و ارتش آزادی ضربه‌یی می خورد و هم چنین در سرفصلهایی از قبیل انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین و عزیمت رهبری به جوار خاک میهن، فشارها به شدت افزایش می یافت. اما سرانجام در اعدام منیره به اثبات رسید که این خمینی و سگهای هار او بودند که شکست خورده و رسوا شدند و این سمبل زندانیان مجاهد قتل عام شده بود که سرفراز و روسفید جاودانه شد.

پس بگذار خمینی و مزدوران و تمامی متحدانش عمق کین توزی ضدانقلابی خود را با رهبری مجاهدین هرچه بیشتر برملا کنند، بگذار سبعیت و قساوت را به منتهی درجه برسانند، بگذار مذبحخانه تلاش کنند تا تاوان ورشکستگی و پوسیدگی و اضمحلال خود را با فرومایگی و رذیلت تمام از این نسل و از این رهبری بازستانند. ما می گوئیم که فروغ پاکبازی و صدق و فدای این رهبری و نسل پرورش یافته اش ظلمات خمینی و هر آن که به او «آری» گفته است را از ریشه می سوزاند. همان فروغ عمیقاً انسانی و مردمی و توحیدی که امید و اعتماد خیانت شده خلق را با فدیهای بیکران ذره ذره از نو

می سازد و تنها نوشداروی آزادی و استقلال و حاکمیت مردمی را در برابر زخمهای عمیق و مهلک دوران خمینی و دیگر راه حلهای ارتجاعی و استعماری عرضه می کند...»

اینها می خواهند انسانیت آدم را نابود کنند و باید با همین هم جنگید

«مجاهد شهید منیره رجوی»

یکی از زندانیان سیاسی که منیره رجوی را در شکنجه گاه خمینی دیده است، می نویسد: «یک روز که برای بازجویی به شعبه رفته بودم. پشت در اتاق شکنجه در شعبه ۷ دادستانی اوین، دو کودک ۵ ساله و ۳ ساله را دیدم که موهای بور و چهره هایی سفید داشتند. خیلی تعجب کردم که بچه هایی در این سن و سال، کنار اتاق شکنجه چکار می کنند و چرا باید ناظر اعمال شکنجه گران باشند؟ مادرشان به سختی آرامشان می کرد و نمی دانست با آنها چکار کند. نگهبان هم مدام آنها را دعوا می کرد و کتک می زد. در داخل اتاق، در یک فرصت مناسب نام مادرشان را پرسیدم. او گفت: «من منیره رجوی هستم، جرمم فقط خواهر مسعود بودن است». منیره برایم تعریف کرد که او را با وجود دو فرزند خردسالش به سلول ۳۱۱ برده بودند. سلولی که فاقد آب و توالت و نور و کمترین امکاناتی بود. منیره گفت «طی مدتی که در سلول ۳۱۱ بودم، باید بچه ها را نظافت می کردم، به دستشویی می بردم، ولی نگهبانها در را باز نمی کردند و من نمی دانستم جواب بچه ها را چه بدهم».

منیره را بعد از چندماه از سلول ۳۱۱ به عمومی آوردند. اما باز هم فقط به جرم این که خواهر مسعود بود، مورد زشت ترین توهینها و فحاشیها قرار می گرفت. به دلیل این که حاضر به ندامت نمی شد به صورت وحشیانه یی او را کتک می زدند. به طور دائم از طرف شکنجه گران و پاسداران و مسئولان زندان مورد ضرب و شتم و اهانت قرار می گرفت. آنها همواره کینه حیوانی و خمینی گونه خود را که نسبت به مسعود داشتند علیه منیره ابراز می کردند. ولی او هم چنان با صلابت و روحیه قوی در مقابل همه این فشارها و شکنجه ها و بدرفتاریها مقاومت می کرد. متانت منیره در برخورد با مسائل طوری بود که حتی روی کثیف ترین عناصر خائن بند هم تأثیر گذاشته بود.

یکی دیگر از هم زندانیانش نوشته است: «اواخر سال ۶۲، در اوین، بند ۲۴۶ بالا، با منیره آشنا شدم. خودم در اتاق شماره یک بند بودم ولی از بچه ها شنیدم که گفتند خواهر مسعود (منیره) در اتاق شماره ۳ است. در آن شلوغی چندصد نفره بند، از این و آن پرس وجو کردم تا او را نشانم دادند.

چهره‌ی مهربان، با وقار، محکم و استوار داشت. در همان اولین آشنایی، برق نگاه پر از مهر و عاطفه‌اش چشمم را گرفت.

درست روز پنجم فروردین ۶۳ ما را برای بازجویی به شعبه ۷ بردند. حدود ۲۰ نفر بودیم. منیره هم بود. پشت در اتاق بازجویی، در راهروی شعبه ۷ منتظر نشستیم تا نوبتمان برسد. آن جا برای اولین بار متوجه شدم که منیره ناراحتی قلبی دارد و حالش پیوسته بد می‌شود. آن شب همه مان تا نیمه‌های شب پشت در اتاق در راهرو منتظر بودیم. نه آب و غذا به ما دادند و نه حتی صدایمان زدند. فقط می‌خواستند با شنیدن صداها‌ی داد و فریاد و شکنجه‌های دیگران زجر کشمان کنند. منیره همان شب می‌گفت: «ای کاش می‌شد جای تک‌تک این بچه‌ها می‌رفتم شکنجه می‌شدم و هزارتا شلاق می‌خوردم». این حرفی بود که طی بیش از ۲ ماه که با هم به بازجویی می‌رفتیم و شاهد شکنجه‌های بچه‌ها بودیم، بارها از او شنیدم. در تمام این دوره، اواخر شب اسمش را می‌خواندند و بعد از انبوهی کتک و فحش و بدویبیراه او را به بند می‌فرستادند. یک بار دیگر که کنارش نشسته بودم، گفت: «من نمی‌توانم این طوری این جا بنشینم و شاهد این صحنه‌ها باشم. این وضع خیلی از شکنجه شدن زجرآورتر است». علاقه منیره به تک‌تک بچه‌ها و فشاری که این وضع به او وارد می‌کرد حتی بازجوها هم فهمیده بودند. یک بار بازجویی آمد بالای سرمان، اسم هر کداممان را پرسید. به منیره که رسید یک لگد محکم به او زد و گفت: «خوب می‌دانم که دلت چه می‌خواهد ولی کور خوانده‌ای! آن قدر این جا بنشین که خشک شوی. ولی نمی‌برم آن جا بزمنت که بعد برای برادرت قهرمان بشوی».

یک بار منیره را به خاطر این که در داخل بند به بچه‌ها زبان انگلیسی درس می‌داد، به بازجویی بردند. آن شب او را به صورت وحشیانه‌ی زدند. طوری که وقتی برگشت تمام بدنش ورم کرده و کبود شده بود. پاهایش به اندازه یک متکا باد کرده و خونین بود. ولی او با روحیه شاداب همیشگی‌اش آمد، در راهروی بند نشست و با آرامش تمام گفت: «امروز همه حرفشان این بود که چرا به بچه‌ها زبان انگلیسی یاد می‌دهم. گفتند تو داری آدمها را تربیت می‌کنی که وقتی از زندان آزاد شدند، بروند خارج پیش برادرت!»

با آن که ارج و قرب خاصی در میان بچه‌ها داشت ولی هیچ وقت ذره‌ی غرور در او دیده نمی‌شد. آن قدر خاکی بود که کسی او را معرفی نمی‌کرد، هیچ وقت نمی‌شد فهمید که او خواهر مسعود است. مهربانی او زبانزد همه بود. هر وقت از بازجویی برمی‌گشتی، اولین کسی که بالای سرت می‌آمد، منیره بود. بارها از او شنیدم که می‌گفت: «اینها

می خواهند انسانیت آدم را نابود کنند و باید با همین هم جنگید. باید هر چه بیشتر عاطفه هایمان را نثار کنیم» و خودش شاخص عالیترین عواطف و روابط انسانی بود.

مادر خودم در همان بند بود و به علت بیماری و شکنجه، حالش به طور مستمر بد می شد. منیره همیشه از غذای خودش برای او کنار می گذاشت. با وجود این که خودش ضعیف و مریض بود ولی هربار این کار را می کرد. هر چه مانع می شدیم، قبول نمی کرد و سهمش را می آورد می داد. همین روحیه و همین رفتارهای منیره و برخورد هایش بود که روحیه مقاومت را در بقیه هم تقویت می کرد.

یکی دیگر از زندانیان از بندرسته درباره او نوشته است: «در ۱۹ اسفند سال ۶۳ بعد از ظهر منیره را به بازجویی بردند. ما خیلی نگران شدیم، که چرا دوباره بازجویی، آن هم بعد از دادگاه و ابلاغ حکم؟ منیره شب برگشت. منتظر بودیم که بگوید کجا بوده است. گفت مرا به ملاقات اصغر برده بودند. او آرام آرام تعریف می کرد که ما از شنیدن این خبر که اصغر در آستانه اعدام است، زیاد ناراحت نشویم. منیره تعریف می کرد که اصغر خیلی خونسرد و آرام بود. نماز خواند و به من وصیتهایش را کرد و گفت «من ۳ روز روزه قرضی دارم. به کسی آزار نرساندم و همه بچه ها را هم دوست دارم. هیچ گونه خیانت به خلق و سازمان و همکاری با رژیم نکرده ام. من راهم را آگاهانه انتخاب کرده ام و سلام مرا هم به تمام بچه ها برسان. تو هیچ ناراحت نباش، امیدوارم خدا از من قبول کند».

درخیم حاجی مجتبی مأمور اعدام که بالای سر آنها ایستاده بوده لحظه به لحظه ساعت خود را نگاه می کرده و می گفت، زود باشید ملاقاتتان را تمام کنید. ساعت ۹ شب باید اصغر را اعدام کنم، نباید دیر بشود حکم حاکم شرع را باید سر ساعت اجرا کنم و یکریع دیگر باید اصغر را تیرباران کنم...

ما می دانستیم که قرار است روز بعد خانواده اصغر به ملاقات او بیایند. ناخودآگاه صبح فردا در نظرمان مجسم می شد که خانواده اصغر به جای دیدار فرزندشان خبر اعدام او را دریافت می کنند

اصغر روی یک دستمال عکس ۲ تا دختر را گلدوزی کرده بود و در گوشه دستمال نوشته و (دوخته) بود: «از طرف بابا اصغر و مامان منیره» تا در روز ملاقات این هدیه را به ۲ دخترش یادگاری بدهد...

چندی بعد در بیستم اسفند بار دیگر منیره را به بازجویی بردند. باز ما خیلی نگران شدیم وقتی برگشت، همان طور آرام و باصلابت بود. گفت مرا پیش «حاکم شرع» بردند.

او می‌خواست ۶۰۰ تومان پولی را که در جیب اصغر بود، به من بدهد، نگرفتم و به او گفتم آن هم دستمزد شما. «حاکم شرع» جواب داد ما به این پولها احتیاج نداریم. گفتم من هم احتیاج ندارم و منتظر این نبودم که همسرم را شهید کنید و پولش را به من بدهید. علاوه بر گزارشهایی که خواهران مجاهد دربارهٔ منیره نوشته‌اند، یکی از زنان زندانی سیاسی مارکسیست در کتاب خاطراتش از زندان، در قسمتی از آن راجع به منیره نوشته است: «من ملاقات نداشتم و پول و لباسی دریافت نمی‌کردم. بچه‌های اتاق برای "سحر" [فرزند خردسال نویسنده] لباس می‌دوختند، با قیچی کردن لباسهای خودشان اسباب بازی درست می‌کردند. لباسهای کاموایشان را می‌شکافتند و با سنجاق قفلی بافتنی می‌بافتند. اما علاوه بر اینها گاهی قوطی شیر، وسایل بهداشتی و پول در کارتن مخصوص سحر می‌دیدم، یا یکی دوبار دیدم که پس از ملاقات، پستانک و جوراب بچگانه به همین صورت برای سحر می‌آوردند. چه کسی این کار را می‌کرد؟ ... آن روز، روز ملاقات بود. بند شور و هیجان ملاقات داشت. اما سحر که چند روزی بود پستانکش را گم کرده بود مرتباً بهانه می‌گرفت. او را بغل زده در راهرو راه می‌رفتم و برایش قصه می‌خواندم. منیره را برای ملاقات صدا زدند. یک بار در میان ملاقات داشت. موقع رفتن گفت که هر دو کودکش مریم و مرجان، به ملاقاتش می‌آیند. سحر را بوسید و رفت. من هم چنان برای سحر قصه می‌خواندم. تا روی شانه‌هایم به خواب رفت. گروههای ملاقات کننده کم کم به بند بازگشتند. منیره هم برگشت. به اتاق رفتم. سحر را آرام در جایش خواباندم. منیره خوشحال بود و چادرش را تا می‌زد. یکی از هم اتاقیها پرسید راستی منیره چرا مرجان را به گریه انداختی؟ چرا پستانک او را گرفتی؟ پستانکی در دست منیره بود و من چیزی مثل برق از ذهنم گذشت. منیره را در آغوش گرفتم. بغضی گلویم را می‌فشرد. این همه محبت خالصانه! منیره پستانک را از دهان دخترش می‌گرفت، جوراب او را در می‌آورد. پول، شیر، اینها همه کار منیره بود. او در جواب احساسات من گفت که این کمترین وظیفه است و این کار را به این دلیل علنی نمی‌کرده تا مرا دچار محذور نکند. حس احترام عمیقی به او داشتم. اما فروتنی او اجازه نداد که ابرازش کنم.

بعد طی سالهای زندان حتی وقتی با هم نبودیم محبت او را احساس می‌کردم. و آخرین خداحافظی با او در سال ۶۷ جزء زیباترین و دردناکترین خاطرات من از زندان شد» (از کتاب یادهای زندان، نوشتهٔ خانم ف-آزاد، صفحه ۶۰).



مجاهدان شهید
اصغرناظمی، منیره رجوی،
کاظم رجوی و ۳ تن دیگر از
اعضای خانواده رجوی،
دکتر صالح رجوی،
مهندس هوشنگ رجوی، و
دکتر احمد رجوی

جعفر هاشمی



اولین آشنایی ما با او قبل از ماه رمضان ۶۷ بود. وقتی که به هواخوری رفته بودیم. ناگهان از یکی از سلولهای انفرادی صدای او را شنیدیم. با صدای بلند اول نام یکی از سرودها را گفت (سرود کوه) و بعد شروع کرد به خواندن. برایمان باور نکردنی بود. او کیست؟ نمی دانستیم. هر روز که به هواخوری می آمدیم او این کار را می کرد. در آن لحظات، بازی یا هر کار دیگر را کنار می گذاشتیم و به صدای پرطنین و جاذبه اش گوش می دادیم. مدتی بعد بچه ها به وسیله موریس با او تماس گرفتند. خودش را معرفی کرد. "مجاهد خلق جعفر هاشمی. در سال ۶۰ دستگیر شده ام".

جعفر از همان ابتدا موضعش را مشخص کرد. او گفت: "هر کس انقلاب کند دیگر هیچ چیز قادر نیست جلو او را بگیرد. باید دیوار اختناق را بشکنیم". از آن موقع بود که دیگر جعفر برای همه ما تبدیل شد به یک سمبل.

در فضای سنگین گوهر دشت یک دفعه شنیدیم یک نفر با صدای بلند شروع به سرود خواندن کرد: «ای آزادی! در راه تو بگذشتم از طوفانها، قلب خود را پرپر کردم...» پاسدارها ریختند توی بند. صدا از انفرادیها می آمد. صاحب صدا را نشناخته باز گشتند. طنین صدا دوباره تمام بند را پر کرد. دوباره ریختند و باز هم پیدایش نکردند. بار سوم کمین گذاشتند. و وقتی با کابل و مش و لگد به جانش افتادند ما فهمیدیم نفر تازه بی را به آن سلول آورده اند. بعدها نامش را گفت: "جعفر هاشمی" بود.

یک بار به خاطر سرود خواندن بردند آن قدر زندنش که جسدش را در سلول انداختند. در تماسی که داشتیم گفت: «شب تا صبح از درد به خودم می پیچیدم. موقع نماز از هوش رفته بودم.

با صحبت هایی که بین بچه ها و جعفر شد همه بدون استثنا به صلاحیت او ایمان آوردند. جعفر و دوستانش هر روز بحث هایی از انقلاب ایدئولوژیک را به صورت نوشته به ما می دادند. نوشته های جعفر بین ما مثل ورق زر دست به دست می شد و ما در جریان انقلاب ایدئولوژیک قرار گرفتیم. جعفر به راستی برای ما پیام آور انقلاب خواهر مریم بود. ما از طریق او بود که اولین محصول انقلاب را به چشم دیدیم. صداقت و پاکبازی جعفر باعث شد که به زودی همه ما با او یک رابطه عمیق ایدئولوژیک برقرار

کردیم». و در ادامه اضافه می‌کند: «او برای این که پیام انقلاب را به ما برساند به صورت مستمر شکنجه می‌شد. اما هیچ گاه نه از رابطه‌ی فعالی که با دیگران داشت کم می‌کرد و نه از مواضع علنیش در برابر دژخیمان کوتاه می‌آمد. او به قدری قاطع و صریح از انقلاب دفاع می‌کرد که به راستی دژخیمان را به زانو در آورده بود.

به زودی حرفهای جعفر تاثیر خودش را روی همه ما گذاشت. اولین تاثیر روی روابط درونی خودمان بود. این رابطه‌ها آن قدر نزدیک شد که هر یک به راحتی توسط نامه مشکلات و مسائل خود را با او مطرح می‌کردیم. بالاخره او به ما پیشنهاد کرد برای این که مسائلتان را بتوانید حل کنید همگی باید انقلاب کنید. تأکید کرد انقلاب کردن هم یک مسئله‌ی فردی نیست. باید در حضور دیگران و با کمک جمع انقلاب کرد. خیلی از بچه‌ها در جا پذیرفتند. عده‌ی هم پس از این که چند جلسه در نشستهای انقلاب شرکت کردند پذیرفتند. در آن شرایط با وجود سرکوبهای رژیم روحیه‌ها فوق‌العاده بالا بود. به لحاظ روابط درونی خیلی به هم نزدیک شدیم و کدورتها از بین رفته بود.

خیلی از بچه‌ها در حال سرود خواندن شهید شدند. از جمله مجاهد شهید جعفر هاشمی و محسن فغفوری... وقتی آنها را برای اعدام می‌بردند، گفتند ما با شعار "مرگ برخمینی - درود بر رجوی" به استقبال طناب دار می‌رویم. جعفر و سایر بچه‌های تبعیدی مشهد را به حیاط آوردند. پیراهن چهارخانه‌ی بی‌تن داشت. هیچ کدامشان اجازه ندادند پاسداران کوچکترین کاری انجام دهند. خود جعفر رفت وضو گرفت و بعد همگیشان نماز جماعت خواندند. در آخرین لحظه خودش پاسدار را کنار زد، در بزرگ حیاط را کشید از آن جا سرودخوانان به سمت "سالن مرگ" رفتند.

عباس بازیارپور (عمو عباس)



«مجاهد شهید عباس بازیارپور، متولد ۱۳۱۷ در ده کهنه است. ده کهنه مرکز شبانکاره است. با اوج گیری فعالیتهای سازمان عباس و محمد(برادرش) توانستند بر روی مردم تأثیر زیادی بگذارند. خانه عباس شده بود پایگاه بچه‌ها. با فعالیتهای آنها جو هواداری از سازمان به قدری در مردم نفوذ کرده بود که بیش از نیمی از مردم، که اغلب کارگران فصلی و کشاورزان تهی دست و بی سواد بودند هوادار شدند. هر وقت به خانه آنها می‌رفتی یک یا چند کشاورز و

کارگر ساده را می‌دیدى که با عمو عباس مشغول گپ زدن دربارهٔ سیاست و آخوندها و سخنرانی برادر مسعود بودند. خیلی ساده و رک به خمینی اشاره می‌کرد و می‌گفت: "این پیر سگ حق برادر مسعود را خورده است. هر چه مسعود بگوید باید انجام دهیم". عمو عباس سواد نداشت اما در جریان تمام موضعگیریهای سازمان بود. در هر فرصت یکی را گیر می‌آورد تا سخنرانیهای برادر مسعود و اعلامیه‌های سازمان و مقالات نشریه مجاهد را برایش بخواند. نقص سواد را با حافظهٔ قویش جبران می‌کرد. عمو عباس روزها تا ساعت ۴ بعد از ظهر عملگی می‌کرد و بعد از آن به فروش نشریه در منطقه اش می‌پرداخت. با وجود این همیشه ناراضی بود.

«فعالیت‌های او منحصر به ساعات آزاد غیر کاریش نبود. او حتی موقع کار عملگی هم به فعالیت تبلیغی خودش ادامه می‌داد و دست به ابتکارهای جالبی می‌زد. مثلاً با یک بنای هوادار یک تیم تشکیل داده بودند و کارگرهای دیگر را جذب می‌کردند. جمع آنها در آخر هر روز حقوق روزانه‌شان را روی هم می‌ریختند. اول مقداری از مجموعه درآمدشان را برای کمک مالی به سازمان برمی‌داشتند و بعد هر چه را که باقی می‌ماند به نسبت تعداد فرزندان‌شان تقسیم می‌کردند. بسیاری از کارگران سادهٔ ساختمانی منطقه از این طریق با مجاهدین آشنا شدند و به هواداری از سازمان پرداختند».

«حکم دستگیری‌اش را در سال ۵۹ دادند. چندین بار سپاه در خیابانها اقدام به دستگیری او کرد ولی با دخالت مردم موفق نشدند. در ۳۰ خرداد در ده کهنه هم تظاهرات بود. روز ۶ تیر به بهانهٔ مراسم شب هفت چمران تمام فالانژها و کمیته‌چیه‌ها و پاسداران منطقه را بسیج کردند. عمو به خانه آمده بود. پاسداران برای دستگیری‌اش آمدند. عمو از روی دیوار پرید و رفت خانه همسایه‌ها. ولی چون منطقه محاصره بود نتوانست بیرون رود و دستگیر شد. و بعد از مدتی به اوین و قزلحصار منتقل شد. «در تهران عمو را زیاد نمی‌شناختند. عمو هم از فرصت استفاده کرد و گفت ما کشاورز بوده‌ایم و به خاطر زمین دستگیرمان کرده‌اند. و برای این که به حساب ما برسند اتهام سیاسی زده‌اند. نهایتاً به سه سال زندان محکوم و به قزلحصار منتقل شد. حاج داوود رحمانی هر کاری توانست کرد تا عمو را به زانو درآورد. اما همیشه زیر نگاه نافذ او می‌پرید و قافیه را می‌باخت. یکبار به او گفت: "تو برو کشاورزی ات را بکن و نگذار مجاهدین شستشوی مغزی ات بدهند". عمو مثل همیشه خندید و گفت: "بیچاره نمی‌داند مجاهدین فقط دل را شستشو می‌دهند". می‌گفت: "ما مجاهدیم جسممان اسیر خمینی است نباید بگذاریم زندان روی دلمان که مال مجاهدین است سایه بیندازد".

« اوایل مرداد ۶۲ یکبار لاجوردی به قزلحصار آمد. همه بچه های بند را به حیاط برد و گفت: «از این به بعد شرایط زندان عوض شده است. باید همین الان خودتان را تعیین تکلیف کنید. این طرف کارگاه کچویی است و این طرف بند. یا به کارگاه می روید و شرایط زندان را می پذیرید یا چنان بلایی به سران می آورم که به دوران زیر بازجویی تان حسرت بخورید». معنای حرف او مشخص بود. هیچ کس هیچ ابهامی نداشت. او به صراحت از تمام ما می خواست توبه کنیم. لحظه حساسی بود. همه می دانستند که چه چیزی در پیش رو است؟ مهم اولین نفری بود که بلند شود و جو را بشکند. اولین نفر باید اتهام خط دهنده گی و مقاومت تمام بند را به جان می خرید. چیزی که عواقب بسیار سختی داشت. از انفرادی رفتن تا تحمل شکنجه و فشار. در این گیر و دار که همه منتظر بودند ببینند چه اتفاقی می افتد یک دفعه عمو عباس مثل شیر بلند شد. پشت سر عمو عباس گروه برازجانیها بلند شدند و بعد بقیه بچه ها. عمو عباس به عمد راهش را طوری انتخاب کرد که از جلو لاجوردی عبور کند. من پشت سر او بودم. وقتی از کنار لاجوردی رد شدیم عمو عباس برای چند لحظه توقف کرد. با آن چنان کینه و خشمی به لاجوردی نگاه کرد که رنگ از روی او پرید. من با چشم خودم دیدم که وقتی به عمو عباس و صف مصمم پشت سر او نگاه کرد چگونه درهم شکست و فرو ریخت و روی پله کنار دستش نشست. بعد از آن فشارهای وحشیانه سال ۶۲-۶۳ آغاز شد. اما در تمام این دوران عمو عباس یک بار هم خم به ابرو نیاورد.

روز بعد از شهادت موسی در حیاط بند نشسته بودیم. ضربه مهیب و شکننده بود. به رژیم هم هیچ اعتمادی نداشتیم. آرزویمان را بیان کردیم و گفتیم دروغ است. ولی عمو عباس گفت: "نه! موسی شهید شده است". بعد برایمان سوره کوثر را خواند و تفسیر کرد و آخر سر گفت: "وقتی که مسعود هست هیچ غمی نیست. کسی که توانست موسی و اشرف را تربیت کند دهها موسی و اشرف دیگر هم تربیت خواهد کرد". ۵ سال از این قضیه گذشت. زمستان سال ۶۵ آمدیم پاکستان. در یکی از پایگاههای سازمان عمو عباس را دیدم. در مراسم صبحگاه با هم ایستاده بودیم. گفت "آن روز یادت هست؟" اشاره اش به روز ۱۹ بهمن ۶۰ بود. بعد به عکس خواهر مریم اشاره کرد و گفت "یادت هست چی گفتم؟".

شبی که می خواستیم اولین گروه را اعزام کنیم آمدیم کنار چاله تش مجلسی (چاله آتش که هیزم افروخته در آن می نهند) نشستیم و همسرش غلیانی برایمان چاق کرد. دیدم عمو عباس دارد با او پیچ می کند. جریان را پرسیدم. گفت: "دارم به دی

ممد" (مادر محمد) می گویم پولها را بردارد بیاورد. ۵ هزار تومان داریم که من هزار تومان را داده ام به "دی ممد" برای خورد و خوراک بچه ها. بقیه اش را می خواهم بدهم برای سازمان". مثل این که میله بی داغ در استخوانهایم فرو کردند. گفتم عمو این مدت که من این جا بوده ام ۲۰۰ هزار تومان پول کمک مالی گرفته یی برای سازمان، حالا می خواهی ۴ هزار تومان خودت را هم بدهی؟ فکر نمی کنی فردا که بروی این چند سر عائله به پولی نیاز داشته باشند؟ عمو از همان خنده ها تحویلیم داد. "تو فکر می کنی این سالها که من زندان بودم به زن و بچه ام بدتر از موقعی گذشت که خودم بودم؟ همه کمک می کردند. مردم غیرت دارند. خدا هم کریم است". از این همه مناعت و بزرگواری می خواستم همان جا بپریم و دستهایش را غرق بوسه کنم.

در پاکستان که بودیم می دانست قرار است به زودی به منطقه، نزد پسرش، بروم. در لحظه خداحافظی، وقتی که گرم در آغوشم می فشرد، گفت به محمد بگو دو دست داری و باید دو سلاح برداری و با خمینی بجنگی. عمو عباس به ایران بازمی گردد تا این بار در کنار تیمهای رزمندگان مجاهد خلق در داخل کشور قرار گیرد. اما از این لحظه به بعد دیگر کسی از عمو می خبر ندارد. همین اندازه روشن شده که وقتی به دام می افتند آخرین برگ فداکاری و وفاداری خود را بر زمین می زنند. با علامتی که به رزمندگان می دهد آنها را از مهلکه نجات می دهد و خود دستگیر می شود. بر سر او چه آمده است؟ کسی نمی داند. به کجا برده شده؟ باز هم نامعلوم است. آخرین خبر این است: عمو عباس را در سال ۶۷ همراه با ۳۰ هزار اسیر مجاهد خلق به دار آویختند. کاظم، برادر دیگرش را هم در همین ایام گرفتند و اعدام کردند. بعد از او هم پاسداران «دی ممد» و ۴ بچه اش را از ده کهنه بیرون کردند.

آذر سلیمانی



«آذر در سال ۱۳۴۳ در یک خانواده متوسط در کرمانشاه به دنیا آمد. فعالیتش را از سال ۵۷ شروع کرد. در سال ۵۸ هوادار سازمان شد. از وقتی در کتابها خواند حنیف نژاد سخت ترین کارها را خودش می کرده است کارهای بنایی و رنگ زدن به در و دیوار خانه خودمان را به عهده گرفت. در بیرون به مسجدها

می رفت تا آموزش کلاش بگیرد. از سال بعد در تمام میتینگها و راهپیماییهای مجاهدین شرکت داشت. در راهپیمایی ۳۰ خرداد مثل یک ببر می غرید. فالانژها حمله و بسیاری فرار کردند. اما آذر ایستاد. با یکی از سردسته هایشان آن چنان جسورانه درگیر شد که همه، جا زدند. محل یک راهپیمایی دیگر لو رفته بود. آذر ول کن نبود. پرس و جو را آن قدر ادامه داد تا محل دوم را پیدا کرد. در غروب ۳۰ خرداد وقتی خبر به رگبار بستن تظاهرات تهران را شنید گفت: "تمام شد. خط بین حق و باطل کشیده شد".

«ارتباط او با سازمان از طریق رادیو صدای مجاهد برقرار شد. به اسم نسیم سحر نامه می نوشت و پیام می گرفت... سال ۶۵ که رهبری به این جا آمد دیگر نمی توانست تحمل کند. ۱۴ تیر ماه وصیتنامه اش را نوشت و خانه را ترک کرد. اما در سقز دستگیر شد. مدتی در زندان سقز بود. دختر کم سن و سال کردی را به گروگان گرفته بودند تا از او اطلاعات پسرعمویش را که مخفی بود بگیرند. آذر آن چنان رویش تأثیر گذاشت که توطئه پاسداران نقش بر آب شد. خودش هم با هوشیاری توانست بازجویان را فریب دهد و آزاد شود. به محض آزاد شدن رفت سنج، نزد خانواده اشانی که هوادار یکی از گروههای کردی بودند. جدیت و صلابت آذر همه شان را تحت تأثیر قرار داد. صراحتاً گفتند: "ما به مجاهدین به خاطر داشتن چنین هوادارانی حسادت می کنیم". اما کمکش نکردند. بار دیگر از طریق "نودشه" از توابع پاوه رفت. باز موفق نشد. به کرمانشاه برگشت. یکبار وقتی با راحت طلبی فردی روبه رو شد مصمم و قاطع گفت چه توقعی از سازمان داری؟ هرکس می خواهد در جهاد علیه خمینی شرکت کند باید مثل زمان پیامبر اسب و سلاح خودش را هم بیاورد. تو می خواهی سازمان اسب سفید پیشکشی برایت بفرستد؟ خودش دو ماه رفت در یک کارگاه تولیدی کوچک کار گرفت. از ۶ صبح تا ۵ بعد از ظهر پنبه زنی می کرد. یک روز حین پنبه زدن دستگاه سر ۴ انگشتش را برد. اما او هیچ وقت لب به شکوه باز نکرد. در عوض به حقوق ماهی ۲۱۰۰ تومان دلخوش بود که هزینه سفر آینده اش را تأمین می کرد. هزینه بیشتر از اینها بود. در خانه سمنو می پخت. نصفش را نذر مسعود و مریم و رزمندگان می کرد و نصفش را می فروخت تا کمک خرجیش باشد. یک بار وقتی به تهران رفت تمام وقتش را گذاشت تا مزار اشرف و موسی را پیدا کند و بالاخره هم پیدا کرد. با چه شوری به زیارت تربت آنها رفت! زمستان ۶۵ به خاطر جنگ و مسائل امنیتی مجبور شدیم کرمانشاه را ترک کنیم. رفتیم رشت. در اولین روز رسیدن آذر گفت من اول باید بروم زندان را پیدا کنم، به اسرا سلام بدهم، بعد بروم مزار شهیدان. گفتیم شهر غریب هستیم ممکن است اتفاقی بیفتد. گفت پس من با خیابانها کاری ندارم. و دیگر از هتل بیرون نیامد. عاشق اسرا بود.

شبهانه روز با آنها بود. هر وقت مادرم آتش روشن می کرد اولین کارش اسپند دود کردن به یاد اشرف و موسی و شهیدان بود. وقتی شنیده بود در زندان دیزل آباد بندی از سلولهای انفرادی ساخته و اسمش را گذاشته اند بند ۶۴ می گفت من عاشق بند ۶۴ هستم چون مجاهدین مقاوم آن جا هستند و خدا می داند چند مجاهد از آن بند به جوخه تیرباران سپرده شده اند.

در عین حال قلبی پر کینه نسبت به خائنین داشت. یک بار برای ملاقات یکی از آشنایان اسیرمان رفته بودیم. گفتند یکی از خائنین باید شما را بازرسی کند. آذر بلافاصله برگشت و حاضر به ملاقات نشد. گفت «چطور اجازه بدهم دست کسانی که به خون مجاهدین آغشته است به من بخورد؟»

«همه چیز و همه کس او شده بود اسم "مریم". می گفت: "شما هنوز مریم را فهم نکرده اید. به صحبتهای برادر مسعود اصلاً توجه نکرده اید. فکر می کنید انقلاب ایدئولوژیک یک طلاق و ازدواج معمولی بوده. در حالی که مریم یک سد و مانع بزرگ را برداشته است. راه برای مبارز شدن و مبارزه کردن و مبارز ماندن زنان را باز کرده، انقلاب او ضد استثمار جنسی است". بعد می گفت: "مگر نشنیده ای که می گویند آنها که در راه آرمان و عقیده شان از خودشان می گذرند کارشان برتر از خون هزاران شهید است؟ مریم این است". در عشق به مریم آن قدر پیش رفت که نزد همه آشنایان و خانواده شهیدان به "آذر مریم" معروف شد. نوارهای مربوط به انقلاب را از رادیو ضبط کرده بود. مطالب آنها را در یک دفتر ۱۰۰ برگ یادداشت کرده و روی تمام جزواتش نام "مریم پاک رهایی" را نوشته بود. آشنایی که او را می شناخت با تعجب می گفت: "نمی دانم مریم با این دختر چه کرده است که روی زمین بند نیست. دارد پرواز می کند. عاشق است".

«در پیام نوروزی خواهر مریم آمده بود که عید را ولو با گذاشتن یک جبه قند در دهانتان شیرین کنید. یکی از آشنایانمان زندان بود و فضای شهر به علت جنگ ماتمزده. اما آذر با تمام وجود عید را جشن گرفت. می گفت: "مریم گفته، نمی شود دهان را شیرین نکرد".

در مراسم سیزده به در هم به یاد اشرف و موسی و تمام شهیدان و اسیران سیزده گذاشت... موقعی که می خواست به منطقه بیاید خبردار شد که پدر برادر مسعود تازه فوت کرده است. تمام پس اندازش را که حاصل کارش بود خرج کرد و به مشهد رفت. با هزار و یک مکافات مزار پدر را پیدا کرد. می گفت: "می خواهم پیش مسعود و مریم بروم، باید از طرف آنها برای پدر فاتحه بخوانم". وقتی روی مزار پدر رفت جا پای یک بچه را روی سیمان دید. با اشک آن را می بوسید و می گفت: "این جا پای مصطفی است، مصطفی زنده است لاجوردی نتوانست پسر اشرف را از بین ببرد".

«آذر جریان دستگیریش را تعریف می کرد: " همراه چند خواهر هوادار سازمان بودیم. شب با راهنمای محلی راه افتادیم. نزدیک نوار مرزی توسط جاشها دستگیر شدیم. برای این که زنده اسیر نشوم در بین راه خودم را در رودخانه مریوان انداختم. از آب گرفتند و مستقیم بردندم اطلاعات سپاه. از همان لحظه شکنجه ها شروع شد. شکنجه هایی که خیلی وحشیانه بودند. هر وقت احساس می کردم طاقتم دارد تمام می شود اشاره می کردم که می خواهم حرف بزنم. دهانم را که باز می کردند با تمام وجود فریاد می زدم شفق و فلق (نام مستعار دو کودکی که در اوین متولد شده بودند و آذر داستانشان را از رادیو شنیده بود). بعد که نفسم تازه می شد تازه می فهمیدند کلک زده ام. دوباره شروع می کردند. برای این که بیشتر آزار دهند چند زن بدکاره را در سلولم انداختند. اما من احساس می کردم دوستشان دارم. آنها هم فهمیدند من با پاسداران فرق دارم. برای همین خیلی به من رسیدگی می کردند. بعد از مدتی آن قدر با من دوست شده بودند که شروع کردم از سازمان و مریم برایشان گفتن. هر چه از مریم برای آنها می گفتم فقط گریه می کردند. بعد از مدتی پاسداران متوجه تغییر آنها شدند. از من جدایشان کردند. بعد برای آزار بیشترم یک دختر دیوانه کُرد را به سلولم آوردند. خانواده دختر به جرم سیاسی بودن اعدام شده بودند و او بر اثر شوک دیوانه شده بود. اما او اصلاً مرا آزار نمی داد. بعد از مدتی او را هم بردند". آذر می دانست که این آخرین دیدار اوست. بنابراین آخرین پیام خود را با آرامشی داد: " سلام مرا به مریم برسانید و بگوئید تمام شکنجه ها را با عشق تو تحمل کردم و حکم تعزیر تا مرگ را با عشق تو تحمل خواهم کرد". و تأکید می کند: «بر شهادتم گریه نکنید. این راه را آگاهانه انتخاب کرده ام که در راه آرمان مسعود و مریم بمیرم"».

«در یکی از روزهای خردادماه داوود لشگری، مسئول امنیتی و انتظامی زندان، همراه پاسدارانش به بند ما آمدند و تعدادی از ما را با چشم بند به محلی در بیرون از بند بردند. وقتی چشمهایمان را باز کردیم دیدیم که می خواهند از یکی مصاحبه بگیرند. او به شدت شکنجه شده بود و می خواستند به این ترتیب او را در حضور ما خرد کنند. او در انفرادی با خواهری به نام آذر اهل کرمانشاه تماس داشته و یادداشت هایی بین آنها رد و بدل شده بود. یکی از این یادداشتها به دست مأموران زندان می افتد و هر دو را زیر شکنجه می برند. قصد رژیم این بود که آنها را مجبور به مصاحبه کند. در مورد آذر نتوانسته بودند. حال وی به شدت وخیم شده بود و در انفرادی به سر می برد. البته بعداً متوجه شدم که مدت زیادی هم در بهداری بستری بوده»

آذر از اولین خواهانی بود که در جریان قتل عام به دار آویخته شد.



مجید طالقانی

در بحبوحه قتل عامهای اوین مدتی در سلول بودم. یک روز عصر مجید طالقانی را به سلول انفرادی من آوردند. به محض این که وارد شد ساعتش را از دستش باز کرد و به من داد. گفت همین حالا از دادگاه می آیم. چون در دادگاه از مواضع ایدئولوژیک سازمان دفاع کرده ام به اعدام محکوم شده ام. احتمالاً امشب یا فردا صبح اعدام می شوم. این کلمات را در حالی می گفت که ذره بی ترس یا غم در چهره اش نبود. در ادامه حرفهایش گفت: «دیروز رفته بودم دادگاه. در دادگاه بنا بر دلایلی از خود ضعف نشان دادم که شاید برای جلوگیری از حکم اعدام بود. بعد که از دادگاه به سلول انفرادی رفتم احساس عجیبی به من دست داد. احساس می کردم با این ضعفی که در دادگاه از خود نشان داده ام مثل "یهودا" شده ام که به حضرت مسیح (ع) خیانت کرد. چنین احساسی را در رابطه با مسعود و مریم داشتم. بعد از ساعتها فکر، نگهبان سلول را صدا کردم و گفتم: "برای دادگاه مطالبی دارم کاغذ و قلم بیاور بنویسم". تصمیمم را گرفته بودم.

بنابراین بعد از این که نگهبان کاغذ و قلم آورد تمامی مواضع ایدئولوژیک سازمان از جمله قبول مبارزه مسلحانه علیه رژیم را تأیید کردم و نوشتم که رهبری مسعود و مریم و انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین را در بست قبول دارم. بعد نامه را به دست نگهبان دادم و گفتم که هر چه زودتر به دادگاه برسان.

امروز مجدداً مرا احضار و در رابطه با اعلام مواضعم در آن نامه سؤال کردند. گفتم مورد تأیید من است. بعد دادستان گفت: "آخر تو از رهبری مسعود و مریم چه دیده ای؟". گفتم همه چیز دیده ام، حیات واقعی دیده ام.

بدین ترتیب بلافاصله او را از دادگاه به همان سلول انفرادی که من در آن بودم آوردند. حدود ۲ ساعتی با هم در سلول بودیم.

بعد از این که نمازش را خواند. مجتبی حلوائی آمد و او را برد و همان شب یا فردا صبح اعدامش کردند.

مجید حدود ۲۵ سال سن داشت و از سال ۶۱ دستگیر شده و به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود.

محمدرضا حجازی



محمدرضا حجازی دو سال از پایان محکومیتش می گذشت ولی رژیم آزادش نمی کرد. قبل از آغاز قتل عام در زندان شایع شده بود که رژیم می خواهد دست به کشتار زندانیان بزند. محمدرضا از جمله کسانی بود که نظرشان این بود که از خمینی هیچ چیز بعید نیست. محمدرضا عشقی بی پایان به برادر مسعود داشت. همیشه می گفت «مجاهدین، فدائیان مسعود هستند». یک بار یاد خواهرش افتاد و گفت: «راستی خواهرم...» ولی حرفش را زود قطع کرد. بعد درحالی که می خندید گفت: «همه ما زندانیان فدای یک تار موی مسعود».

روز نهم مرداد صدایش کردند. به همراه بچه های دیگر آماده رفتن شد. با همه بچه ها خداحافظی کرد. صحنه عجیبی بود. صفی از جوانان دلاور و پاکباز که تا چند ساعت دیگر در میدان تیرباران در خون خود غوطه ور می شدند، درآغوش صفی دیگر از اسیران مجاهد که خودشان هم تا چند روز دیگر به کاروان شهیدان خواهند پیوست، لبخند زنان خداحافظی می کردند. من آخرین کسی بودم که با محمدرضا وداع کردم. درحالی که همدیگر را در آغوش گرفته بودیم این دو بیت شعر کلیم کاشانی را خواند:

افسانه حیات دو روزی نبود بیش

آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت

یک روز صرف بستن دل شد به این و آن

روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت

یک بار دیگر او را بوسیدم. و او با قدمهایی محکم و با چهره یی گشاده و مطمئن به سوی قتلگاه خود شتافت.

فروزان عبدی پیربازاری



فروزان عبدی دانشجوی رشته تربیت بدنی و عضو تیم ملی والیبال بود. بعد از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، فروزان به هواداری از سازمان پرداخت. با شروع مقاومت مسلحانه انقلابی دستگیر شد.

زندان دوران جدیدی را در دفتر زندگی فروزان ورق زد. مرزبندی قاطع او با مزدوران و خائنان همیشه زیانزد همه ما بود. تمام مدت ۷ سال زندان او یا در زیر شکنجه یا در سلولهای انفرادی و بندهای تبعیدی سپری شد.

من شهید فروزان را در اوائل سال ۶۱ در بند ۸ قزلحصار دیدم. آنجا یک بند تنبیهی بود. و گاه در هر سلولش ۳۰-۲۵ نفر را جا داده بودند. مجبور بودیم شبها و روزها به نوبت بشینیم و به نوبت بخوابیم. روحیه فوق العاده بالا و با مهر و محبتش در همان شرایط هم خودش را نشان می داد. وقتی می خواست حرف بزند از تک تک حرفهایش عشق می بارید. حتی سلامش هم سرشار از محبت به بچه ها بود.

فروزان را به خاطر مقاومتهایش در اواخر سال ۶۱ به اتفاق چند تا از بچه های مقاوم دیگر بردند در یک دستشویی جا دادند. آن جا آن قدر کثیف بود که همه شان دچار بیماری پوستی شدند. بعد از ۸ ماه یکی از آنها را در بهداری دیدیم. تازه فهمیدیم در آن مدت چه کشیده اند. وقتی هم که خواستند جایشان را عوض کنند بردندشان سلولهای انفرادی گوهردشت. و تا اواخر سال ۶۳ فروزان در سلولهای انفرادی گوهردشت بود. بعد از این همه سختی و مرارت وقتی فروزان را به بند ما برگرداندند هیچ فرقی با روز اولش نداشت. هم چنان با روحیه، هم چنان با نشاط و هم چنان با عشقی بیکران به بچه ها.

به محض این که اجازه هواخوری به ما دادند، اولین کار فروزان به راه انداختن تیمهای ورزشی بود. از صبح تا ظهر در حیاط هواخوری به بچه ها والیبال یاد می داد. بعد از ظهرها هم با آنها شروع می کرد به دویدن.

شهید فروزان عیدی در قتل عام سال ۶۷ جزو اولین دسته از زنان مجاهدی بود که به دادگاه رفت. وقتی می خواستند او را ببرند در اتاقهای در بسته پائین آموزشگاه بود. به شوخی به بچه ها گفت: «بابا از دستمان خسته شده اند می خواهند آزادمان کنند». آن قدر آرام این حرف را زد که یکی از بچه ها به او گفت: «مطمئنی؟». و فروزان باز هم گفت: «آره، مطمئنم».

او را بردند و دیگر خبری از او نشد. بعدها بچه ها به یکی از سلولهای رفتند که فروزان آخرین روزهای زندگیش را در آن جا سپری کرده بود. روی دیوار سلول نوشته بود: «خدایا فروزانم کن تا چون عیدی در راه تو بمیرم». شک ندارم از همان لحظه که صدایش کردند مطمئن بود برای اعدام می رود.

ایرج لشگری



یکی از شهیدان روز ۸ مرداد ایرج لشگری بود. او در سال ۶۶ پس از یک برخورد شدید با رئیس زندان گفت: «حالا دیگر وقت تماشا نیست. وقت تصمیم گیری است و من تصمیم خود را گرفته‌ام. من تا به آخر خواهم ایستاد». ایرج را از سال ۶۰ در زندان قزلحصار می‌شناختم. دانشجوی رشته حقوق و بورسیه ارتش بود. اهل کرمان و یک کشتی گیر زبده با همه ویژگیهای جوانمردی.

همه کسانی که او را دیده‌اند می‌دانند که برجسته‌ترین ویژگی او متانت، فروتنی و خونسردیش در مواقع فشار بود. در سال ۶۰ دستگیر شده بود. سال ۶۱ چون اطلاعاتی از او نداشتند آزاد شد. دست به فعالیت زد و در سال ۶۲ دوباره دستگیر شد. این بار به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. در سال ۶۶ رژیم به دنبال هر بهانه‌ی بیجه‌ها را به زیر شکنجه می‌برد. یک روز ایرج داشت میخی را به دیوار می‌کوبید. پاسداری دید و به جرم تخریب دیوار زندان او را به دادگاه برد. محکوم به ۱۰۰ ضربه شلاق شد. فردای آن روز ایرج را به راهروی بند ۱ (آموزشگاه) برده و روی تخت خواباندند. ۱۰۰ ضربه با شلاق به کمر او زدند. اما صدای ایرج در نیامد. طوری که بچه‌ها در سلولهایشان گمان کرده بودند به خاطر ترساندن آنها صحنه‌ی ترتیب داده و پاسداران کابل را به زمین می‌زنند. پاسدارها شگفت زده از مقاومت ایرج به او گفته بودند: «خیلی طاقت داری باید به تو یک مدال بدهیم». در تمام مدتی که در سال ۶۶ بچه‌ها با پاسداران سر و رزش درگیری داشتند، ایرج مسئول ورزش و همیشه جلودار صف بود.

یک شب با ایرج درباره انقلاب ایدئولوژیک صحبت می‌کردیم. در حال و هوای دیگری بود. گفت: «باید تمام پلها را خراب کرد و به این نسیم تن داد. این نسیم آدم را دیوانه می‌کند. اگر تن به آن ندهیم نابود می‌شویم». ویژگی زندان این بود که هرکس حرفی می‌زد برای اثبات آن، زمان زیادی طول نمی‌کشید. فردای آن شب ایرج را صدا کردند. اسم او در لیست بچه‌هایی بود که باید به انفرادی می‌رفتند. ساعت ۹ شب او را بیرون بردند. قرار بر این بود که آن شب نشستی برگزار شود تا ایرج حرفهایش را بزند. ساعتی گذشت اما ایرج نیامد. نگران شدیم. می‌خواستیم بفهمیم ایرج چرا نیامده است. با سکوت کامل گوش خوابانیدیم. معلوم شد ایرج را زیر کتک گرفته‌اند. آن شب از ساعت ۹ تا ۱۲ شب یک سره و بدون وقفه او را زدند. اما او دیگر کوتاه نیامد. او را به

سلول انفرادی بردند و دیگر هرگز ندیدیمش. پیغام فرستاده بود که حالش خوب است. گفته بود: «من عهد خود را با مسعود و مریم بسته ام و دیگر چیزی ندارم از دست بدهم که نگران آن باشم». امکان تماس مستقیم با او را نداشتیم. از طریق یکی از خواهران که از کرمانشاه تبعید شده بودند با او در تماس بودیم. آن خواهر می گفت دوباره ایرج را زده اند اما مقاومت می کند و می گوید: «من هوادار مجاهدین خلق هستم، من سرباز رجوی هستم».

ابوالقاسم محمدی ارژنگی



ابوالقاسم محمدی ارژنگی متولد ۱۳۲۰ در تهران بود. از کودکی صدایی خوش داشت و بر اثر تشویق داییش که مردی هنردوست بود به آموزش صدا پرداخت. مدتی هم تحت نظر استاد مهرتاش موسیقی اصیل ایرانی را آموزش گرفته بود. از سال ۴۳ در کنار کار هنری به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد. معلم یکی از مدارس محله ذوب مس در جاده امین آباد شهر ری شد. به طور همزمان تحصیل در دانشگاه را ادامه می داد و در رشته روانشناسی از دانشگاه تربیت معلم فارغ التحصیل شد. ابوالقاسم در تمام مدت عمر با وارستگی و فروتنی زندگی کرد. در زمان شاه بسیاری به او پیشنهاد کردند که به رادیو برود و در سلک خوانندگان آن زمان در آید. اما او نپذیرفت. ابوالقاسم پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی فعالیت خود را در هواداری با سازمان شروع کرد. در سال ۶۰ دستگیر و به ۸ سال حبس محکوم شد. در زندان همواره زیر سخت ترین شکنجه ها بود. اما هیچ گاه لب به شکوه نگشود. اواخر بهمن سال ۶۶ بود که از زندان اوین به گوهردشت منتقل شد. آن شب باران سختی می بارید و هوا خیلی سرد بود. وقتی رسیدیم پاسداران از همان قدم اول با کابل و چماق به استقبالمان آمدند. ابوالقاسم جلو من بود و ضربه های زیادی خورد. اما کوچکترین صدایی از او در نمی آمد. ما را به داخل یک بند خالی بردند. لباسهایمان را گرفتند و با شلاق به جانمان افتادند. وقتی خسته شدند و رفتند به اطرافم نگاه کردم. ابوالقاسم در کنارم بود. تمام بدنش خونین بود. از پاهایش خون می ریخت و از شدت سرما می لرزید. خواستم کمکش کنم اجازه نداد و گفت: «کارخودت را بکن». گفتم: «بدجوری زخمی شده ای». خندید و گفت: «ای بابا!

فکر این چیزها را نکن». در همان شرایط هم لبخندش را فراموش نمی کرد. یکی از کارهای او در زندان آموزش موسیقی به بچه ها بود. یک روز در دستگاه ماهور این بیت سعدی را تمرین می کردیم که:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

به او گفتم این شعر را باهمین صدای عالی باید وقتی رژیم سرنگون شد در رادیو بخوانی. خندید و گفت: «من تازه حال این کار را نکرده ام. اما دلم می خواهد اگر زنده باشم وقتی رژیم سرنگون شد این شعر را در میدان آزادی جلو پای مسعود و مریم بخوانم».

ابوالقاسم از میان هنرمندان به مرضیه علاقه بسیار زیادی داشت. می گفت او هنرمندی است که برای مردم می خواند، و خودش و هنرش را به دنیا نفروخته است. هر وقت دلمان می گرفت ما را به ترانه یی از مرضیه میهمان می کرد.

بعد از ظهر روز ۸ مرداد سال ۶۷ رسید. همدیگر را در راهرو مرگ گوهردشت دیدیم. از مواضعش به هیچ وجه کوتاه نیامده بود. مسخره اش کرده بودند که: «چرا تازه حال از داوج نکرده ای؟». او هم قاطعانه جواب داده بود: «به شما مربوط نیست». همان شب صدایش کردند و همراه با تعدادی از بچه های دیگر به دارش آویختند.

حسن معزی



حسن در سال ۱۳۴۴ در شهر خوی به دنیا آمد. در بخش دانش آموزی این شهر فعال بود. پس از سی خرداد او را دستگیر کردند و به زندان ارومیه انتقال دادند. در دادگاه به اعدام محکوم شد، اما با یک درجه تخفیف حکم او به حبس ابد تبدیل شد. در زندان از همان ابتدا در شمار اعضای شورای تشکیلات زندان درآمد. در سال ۶۲ تشکیلات زندان لو رفت. حسن به عنوان یکی از عناصر تعیین کننده تشکیلات شناخته شد. این بار وحشیانه تر او را به زیر شکنجه بردند. اما حسن با مقاومت خود دشمن را مأیوس کرد. ایمانی، حاکم شرع ارومیه، پس از جریان لو رفتن تشکیلات بند، به زندان آمد. در میان حرفهای خود گفت: «حسن معزی کیست که این قدر می گویند کله شق است». بازجو، حسن را نشان داد. ایمانی تعجب

کرد و گفت: «وقتی می گویند حسن معزی، فکر می کردم یک آدم پرسن و سال و هیکل دار است. یعنی این بچه کله شقی می کند؟!». حسن در حالی که می خندید گفت: «به دست همین بچه ها گورتان کنده خواهد شد». از این پس حسن را بارها برای شکنجه و بازجویی بردند. حسن سرانجام در جریان قتل عام زندانیان به شهادت رسید.

اشرف معزی



مجاهد شهید اشرف معزی که یک میلیشیای پرشور بود. هیچ گاه لبخند از چهره اش محو نمی شد. اشرف در سالهای گذشته به منطقه مرزی آمده و در پایگاههای سازمان آموزشهای نظامی را گذرانده بود. در سال ۶۶ برای اجرای مأموریت به داخل کشور رفت. اما در کرمانشاه دستگیر شد و در جریان قتل عامها به شهادت رسید. از اشرف معزی چند شعر و نوشته زیبا به جا مانده است که قطعه زیر یکی از آنهاست:

امین و دلیر

«اینک من پرواز را آموخته ام»
مادرم را گفتم.
آشیانم بادها و توفانهاست
تا بیابم راز پرواز را.
خطی سرخ که ادامه پرستوهاست
به مادرم بگوئید، شبها که به آسمان می نگرد،
من یک فانوسم و در تکرار فصلها
بهاری که در تفنگ می شکفد.
مادرم!
امین و دلیر
اینک من خود پروازم.

فریبا عمومی



فریبا متولد ۱۳۴۰ در اصفهان بود. او هنگام دستگیری دانشجوی سال اول رشته دانشگاه تهران بود. فریبا پس از دستگیری و بازجویی اولیه به ۱۵ سال زندان محکوم شد. در سال ۶۲ هنگامی که تشکیلات زندان لو رفت، برای دشمن نقش محوری او مشخص شد. به همین دلیل او را دوباره محاکمه کردند و به ۱۷ سال زندان محکوم شد. فریبا همراه با عده‌ای دیگر از زندانیان شبکه‌ای ایجاد کرده بود که با زندانیان بند ۲۰۹ ارتباط داشتند. هر وقت متوجه می‌شدند که رژیم در نظر دارد کسی را اعدام کند، از طریق عناصر تواب گزارشهایی به زندانبانان می‌دادند که نشان می‌داد افراد مورد نظر فعالیتی ندارند.

به این ترتیب جان تعداد زیادی از بچه‌ها را نجات دادند. هدایت این شبکه در بند زنان به عهده فریبا بود. بعد از لورفتن این شبکه، لاجوردی عده زیادی از زندانیان را در حسینه جمع کرد و ماجرای لورفتن اقدامات فریبا را به عنوان پیروزی خودش مطرح کرد. هنگامی که جلاد در حضور زندانیان از او در مورد علت دست زدن به این کار پرسید، فریبا با قاطعیت گفت: «به این دلیل که سازمان را قبول داشتم و به آن اعتقاد داشتم دست به این کار زدم».

از این پس مدتهای طولانی در انفرادی به سر برد. بعد از این ماجرا ۴ ماه او را به بند آسایشگاه بردند. به او گفته بودند: "با این کاری که کرده‌ای و محور این تشکیلات بوده‌ای شکنجه ات نمی‌کنیم که قهرمان بشوی. اما هرکس در بند با تو حرف بزند مجازات خواهد شد." اگر دژخیم از اندک تماس یا رابطه‌ای با او مطلع می‌شد، تماس گیرنده به شدت زیر شکنجه قرار می‌گرفت.

در سراسر دوران زندان و تا ۲۶ اردیبهشت ۶۷ که از او جدا شدم. بسیار شاداب بود و روحیه بالایی داشت. فریبا دومین و تنها فرزندی بود که از این خانواده باز مانده بود. خواهرش منصوره عمومی در اوایل مهر ۶۰ در زندان اصفهان زیر شکنجه شهید شده بود. فریبا در شمار معدود شهدای قتل عام است که پیکرش را بدون هیچ اسم و رسمی به سردخانه پزشکی قانونی منتقل کردند. مادرش را به آن جا می‌برد تا پیکر دخترش را شناسایی کند. مادر رنجور داغدار به محض دیدن پیکر فریبا از هوش رفته و نقش زمین شده بود.

زهرافلاحتی حاج زارع



زهرادر سالهای اول ۶۰ چند سال در زندان بود. بعد از آزادی در منطقه مرزی به مجاهدین پیوست بعد از مدتی به عنوان پیک سازمان مجدداً به داخل اعزام شد، اما در مرز دستگیر گردید. زهرا شخصیتی احترام برانگیز داشت و از محبوبیت زیادی بین بچه‌ها برخوردار بود. او از خاطرات و تجربیاتش از ارتش آزادیبخش تعریف می‌کرد و با روحیه‌ی رزمنده در برابر پاسداران مقاومت می‌کرد. در عید سال ۶۷ شیرینی در بند نداشتیم. زهرا موقع سال تحویل به همه ما قند تعارف کرد و گفت: «مریم گفته سال نو را حتی با یک حبه قند جشن بگیرد و تسلیم فضای خفه کننده و یأس آور خمینی نشوید». بعد از عملیات چلچراغ با نان خشک و شیر خشک و قند، کیکی به صورت یک کبوتر در حال پرواز درست کرد و جشن کوچکی راه انداخت. پاسداران در اواسط جشن به بند حمله کردند و جشنمان را به هم زدند.

۵ مرداد ۶۷ ساعت ۱۲ شب زهرا در کتابخانه بند با یکی از خواهران مشغول صحبت بود. بلندگوی بند به صدا در آمد و اسم او را خواند. سه بار پشت سر هم: «زهرا فلاحتی جهت بازجویی با چشم بند به دفتر مراجعه کند». همه به هم خیره شدند. عده‌ی به سمت اتاق زهرا رفتند. او با آرامش مانتویش را پوشید. لبخند بر لب چادرش را به سر کرد و راه افتاد. بچه‌ها همه جمع شده بودند و سعی می‌کردند با زهرا خداحافظی کنند. زهرا به خاطر خصائل انقلابی و مقاومت قهرمانانه‌اش در برابر دشیمان از آن چنان محبوبیتی بین بچه‌ها برخوردار بود که وقتی حضورش را در بند احساس می‌کردیم دلگرم بودیم. و حالا، نیمه شب او را صدا می‌زنند. دل همه بچه‌ها می‌لرزید. بغض کرده بودند و نمی‌خواستند باور کنند که دیگر زهرا را نخواهند دید. از پشت بلندگو مجدداً او را صدا کردند. ولی بچه‌ها گوش نمی‌دادند. دختر کوچک یکی از خواهران با ما در بند بود که به زهرا خیلی علاقه داشت. از زیر دست و پای بچه‌ها خودش را به زهرا رساند و معصومانه گفت: «خاله جون کجا میری؟». طفل معصوم ترسیده بود و به شدت گریه می‌کرد. زهرا با محبت او را در آغوش کشید. بوسید و از او خواست که دختر خوبی باشد و مادرش را اذیت نکند. بعد هم قول داد که به زودی بازگردد. یکی از زنان پاسدار بدون این که جرأت کند به داخل بند بیاید، از پشت در دوباره او صدا کرد. زهرا را تا دم در بند بدرقه کردیم. دم در زهرا ایستاد.

لحظه‌ی همه‌ بچه‌ها را نگاه کرد و با استواری یک کوه رفت. چند دقیقه بعد صدای بلندگو بلند شد: «سهیلا محمد رحیمی، هما رادمنش...».

پروین حائری



پروین از سال ۶۰ در زندان بود. همیشه شاد، مقاوم و مهاجم. برای پاسداران و دژخیمان به خوبی روشن بود که هر کجا که باشد سرمنشاء روحیه مقاومت و ایستادگی در برابر مزدوران است. بارها او را برای بازجویی و شکنجه بردند، اما هر بار استوارتر به بند بازگشت. او از سال ۶۳ در گوهردشت بود. و همراه چند تن از خواهران دیگر از جمله اعظم طاقدره، فاطمه حمزه‌ای و محبوبه صفائی هسته‌های اولیه مقاومت در آن جا را شکل دادند. از آن پس هر چه بود کتک بود و شکنجه و اعتصاب و سلولهای در بسته. یک بار برای این که پروین را درهم بشکنند در حیاط گوهردشت او را روی تخت شکنجه آنقدر با شلاق زدند که خودشان خسته شدند. اما او حتی یک آه هم نگفت. با هر ضربه شلاق فقط نام امام حسین را به زبان می‌آورد. بعد او را به سلول بردند. در پیامی که از سلول فرستاد گفت: «دلم می‌خواهد روزی آنقدر شکنجه شوم که بتوانم درد همه زندانیانی را که زیر شکنجه شهید شده‌اند را با گوشت و پوست خود حس کنم. الان هم با هر شلاقی که می‌خورم به یاد یکی از شهدا می‌افتم. وقتی می‌خواهم خودم را آزمایش کنم که آیا تا به آخر می‌توانم مقاومت کنم یا نه؟ یاد امام حسین می‌افتم و می‌بینم با عشق به او این کمترین چیز است».

محبوبه صفائی



او یکی از مجاهدینی بود که از سال ۶۰ در زندانهای اوین و قزلحصار و گوهردشت به سربرد. برادرش، مجاهد شهید مجید صفائی، نیز از جمله مجاهدین مقاوم بود که در سال ۶۵ اعدام شده بود. محبوبه در طول زندانش بیشترین فشارهای جسمی و روحی را تحمل کرد. او مدتها در قرنطینه زندان قزلحصار تحت فشارهای وحشیانه حاج داوود رحمانی، رئیس زندان قزلحصار،

قرار داشت. در اوین نیز مجتبی حلوائی هر وقت به داخل بند می آمد او را برای شکنجه و آزار با خود می برد. بر اثر شدت شکنجه ها محبوبه مبتلا به بیماریهای متعددی شده بود. هر از گاهی سعی می کردیم مقداری مواد غذایی به او برسانیم. اما او همیشه دیگران را مقدم بر خودش می دانست و سهمیه خود را به بیماران دیگر می داد. با وجود همه بیماریهای همواره جزو اولین نفراتی بود که در اعتراضها دست به اعتصاب غذا می زد و شرایط بسیار سختی را تحمل می کرد. ولی هیچ گاه خم به ابرو نیاورد و در اوج مهربانی و صمیمیت به فکر بچه های دیگر بود. محبوبه به ویژه پس از انقلاب ایدئولوژیک در سال ۶۴ به مدار جدیدی از صلابت و جدیت رسید که بسیار چشمگیر بود. او همیشه می گفت: «من تازه برادر مسعود را شناختم. هر چند مریم را از نزدیک نمی شناسم اما از شدت کینه یی که درخیمان به او دارند می فهمم از جنس مسعود است». درخیمان، به صورتی رذیلانه یی، بارها سعی کردند با استفاده از روابط عاطفی او با خانواده اش او را به تسلیم بکشانند. اما قاطعیت او در برخورد با مسائل به حدی بود که توطئه درخیمان را با شکست مواجه می کرد.

محبوبه را در یکی از اولین روزهای قتل عام همراه با تعداد دیگری از خواهران صدا زدند. آنها در بند بالای بند ما بودند. ما از فرصت استفاده کردیم و با گذاشتن یک نفر هوشیار در راه پله ها از پنجره شکسته یی شروع به خداحافظی با آنان کردیم. وقتی محبوبه آمد برق خاصی در چشمانش می درخشید. بعد از حال و احوال گفت: «از همیشه بهترم، دیدی بالاخره به عهدمان با خدا و خلق و مسعود وفا کردیم؟ خدا را شکر تا به این جا استوار ماندیم». بعد از ما خواست برایشان دعا کنیم. بعد سفارش مادر بیمار و پیرش را کرد و گفت: «اگر هر کدامتان زنده ماندید و به سازمان رسیدید از قول ما بگوئید تا آخرین لحظه دست از مسعود و مریم بر نمی داریم».

علی اصغر غلامی



مجاهد شهید علی اصغر غلامی بخش عمده دوران ۷ ساله زندانش را در سلولهای انفرادی و تنبیهی گذراند. تا ۳ ماه بعد از دستگیری هیچ ملاقاتی به او نداده بودند. آن قدر شکنجه شده بود که نمی توانست راه برود. پاهایش به شدت آسیب دیده و یک دستش هم شکسته بود. همیشه قبل از ملاقات

او را روی صندلی می نشاندند، تا ملاقات کنندگانش متوجه وضعیت او نشوند. طی سال ۶۱ در زندان قوچان کمدهایی درست کرده بودند که فقط از قسمت بالای آن روزنه‌یی برای نور و هوا وجود داشت و اصغر را ماهها در این سلولها نگهداشتند. یکی از نزدیکانش در ملاقات به او گفته بود، توبه کن تا بتوانی از زندان بیرون بیایی! علی اصغر سخت برآشفته و گفته بود: «من شرفم را نمی فروشم! و محال است ذره‌یی کوتاه بیایم».

عوامل رژیم با ترندهایی نزدیکانش را متقاعد کرده بودند که به اصغر بگویند، سازمان خط توبه تاکتیکی داده است تا آزاد شود و اگر مجاهد خلق هستی باید اجرا کنی! علی اصغر قهرمان با خشم پاسخ داده بود: «کسی که این کار را بکند مجاهد خلق

نیست! و مطمئن باشید که سازمان چنین چیزی نگفته است. هر مجاهدی چه در زندان و چه در بیرون این را تشخیص می دهد که سازمان این توصیه را نکرده و نخواهد کرد و شما نباید گول رژیم را بخورید».

از خرداد سال ۶۷ ملاقاتش را قطع کردند. اواخر تیرماه آخرین ملاقات به او را دادند. در همان فرصت یادداشتی را که خطاب به برادر مجاهد مسعود رجوی نوشته بود به عنوان آخرین پیام و وصیتنامه به مادرش داده و تأکید کرده بود که آن را به سازمان برساند.

بسم خدا
 ... اللهم اليك افقت القلوب وهدت الاعناق
 وانشئت الابصار وتعلت الاقدام وانقضت الايام
 • اللهم قد صرخ مكنون المشان، وجاشت مرائل الافغان
 • اللهم اناشكو اليك غيبة نبيك وكثرة عدونا، وشقت
 اهوائنا (در بنا افتخ بيضا ر بين قومنا بالحق و انت خير الناس
 ... ما خفاهم و خود سلام بر عزم و اراده آهسته ای رها شده.
 سلام بر دستهای نیرمنا که خفشار و تلا ...
 سلام بر کاههای استوارت که در هیئت و ردند ...
 سلام بر چشمان نافذت که می شکافتند ...
 ... و سلام به کلب حموت که از عشق سرشار است.
 ... و سلام بر تمام وجودت ای مجاهد مهاجر.
 با این حرف برون از اندیشه هایت نگو که هرچه بگوئی مرا آزار
 بهره های فواوان می باشد ... البته امروز یادشده ام اما
 خالین و پاک نسوده اند ... در اینجا فتو نان و خد راک نیست
 در اینجا فقر اندیشه است ... در اینجا هر چیز که بر یاد تو
 باشد در زخمی است ... چهلستان جاودان ... که یاد تو در
 قلبها جای دارد حتی شو قلبها را برای رانان تو سوراخ کن
 یاد تو را ای بدمی ساخته است.
 سلام بر شهادت

محسن واعظ زاده



مجاهد شهید محسن واعظ زاده، فعالیتهای سیاسی خود را از سال ۵۶ آغاز کرد و بعد از انقلاب ضد سلطنتی در ارتباط با سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت و از فعالترین اعضای انجمن جوانان بیدآباد بابل بود. در بهمن ماه ۵۹ دستگیر شد و تا بهمن سال ۶۱ در زندان به سربرد. پس از آزادی از زندان دست به تشکیل یک هسته مقاومت مسلحانه زد و به پشتیبانی از واحدهای مجاهدین مستقر در جنگل پرداخت. در سال ۶۲ بار دیگر دستگیر و به ۸ سال زندان محکوم شد. محسن در شمار اعضای شورای تشکیلات مجاهدین در زندان بابل بود و مقاومت و پشتکار و خونگرمی او در میان هواداران و مردم بیدآباد و خانه پیش بابل معروف است. برای اعدام، او را از زندان بابل به ساری منتقل کردند. یکی از همزمانش نوشته است: «به او خبر داده بودم که به زودی از زندان آزاد می شوم و می خواهم نزد بچه ها بروم. محسن در اولین فرصت طی نامه یی این شعر را به عنوان وصیتنامه اش برای من فرستاد و گفت که آن را به «مسعود» برسانم. از من خواسته بود که اگر روزی مسعود را دیدم از جانب او هم رویش را ببوسم. شعری که به عنوان وصیتنامه نوشته بود این بود:

وصیتنامه

مرا بر دار کشید
مرا بسوزانید
اما من خیانت نخواهم کرد
هر چند زندگی زیباست
و هر لحظه حیات
با تپش تند خود
قلبم را به وجد می آورد
اما من به میهنم ایران خیانت نخواهم کرد
مرا به دار بکشید
مرا بسوزانید
در زیر تازیانه های خود

هیچ چیز از من باقی نگذارید .
 اما من به خودم خیانت نخواهم کرد
 من به هیچ کس خیانت نخواهم کرد .
 من اکنون آفتاب را به چشم خود می بینم
 پس مرا به دار کشید
 مرا بسوزانید
 و از من هیچ چیز باقی نگذارید!

زهرابیتون یار



یکی از زندانیان سیاسی که طی سالهای ۶۰ تا ۶۷ با مجاهد شهید زهرا بیژن یار در زندان بوده نوشته است «زهرا در شمار کسانی بود که طی ۷ سال اسارت پرونده اش باز بود . در سراسر این ۷ سال هر لحظه احتمال اعدام او وجود داشت . بازجوها به دنبال بهانه یی بودند تا بتوانند اعدامش را توجیه کنند . زهرا همه هدایایی را که برایش به زندان می فرستادند بین سایر بچه ها تقسیم می کرد و چیزی برای خودش نگه نمی داشت .

آموزش پذیری او شگفت آور بود . همیشه دنبال این بود که از هر کدام از بچه ها چیزی یاد بگیرد . روحیه بسیار بالایی داشت . در سال ۶۱ هنگامی که تشکیلات زندان قزلحصار برای دشمن لو رفت زهرا را هم به واحد مسکونی قزلحصار بردند . در این دوران و به طور دائم زیر شکنجه و بازجوییهای طولانی قرار داشت ، اما هرگز تسلیم نشد و سرخم نکرد .

در مرداد ۶۷ ، هنگامی که قتل عام آغاز شد ، من همراه زهرا به سلولهای انفرادی منتقل شدم . باهم در یک سلول بودیم . به رغم آن شرایط سخت و چشم اندازی که وجود داشت روحیه زهرا هیچ چیز تغییر نکرده بود . در سلول به من زبان آلمانی یاد می داد . بعداً توانست از طریقی یک قرآن کوچک را به داخل سلول بیاورد . از آن به بعد هر روز باهم قرآن می خواندیم و حفظ می کردیم .

شوخیهایش ، به خصوص وقتی که در آن روزهای سیاه و سخت در داخل سلول ادای آخوندها و هیأت «کمیسسیون مرگ» را در می آورد و بیدادگاه خمینی را مسخره



مجید نصرآبادی



عکسی که ملاحظه

می کنید، مربوط به پیکر

شکنجه شده مجاهد شهید مجید نصرآبادی

در سال ۱۳۵۹ است که در شماره ۱۱۳

نشریه مجاهد چاپ شده است. مجید در

گزارش افشاگرانه پی که برای نشریه مجاهد

فرستاد از جمله نوشته بود: «در دادگاهی

که آخوند طباطبایی حاکم شرع سبزواری

برای من تشکیل داده بود فقط یک نفر دیگر

حضور داشت. او از من پرسید چرا نشریه

می فروختی؟ گفتم: چرا نفروشم؟ گفت:

شما ضدخلق هستید، تعهد بده که دیگر فعالیت سیاسی نمی کنی! گفتم: دستور دین اسلام این است که هر مسلمانی باید در امور سیاسی دخالت کند و این تعهد ضداسلامی را چگونه بدهم؟ طباطبایی گفت: ۵۰ ضربه شلاق به او بزنید! پاسداری به نام افجنگی که در هنگام دستگیری هم به شدت با مشت بر سرم می کوبید. شروع به شلاق زدن کرد و بعد از ۲۰ ضربه آخوند طباطبایی گفت: تعهد؟ گفتم: اگر قرار بود برای مبارزه نکردن تعهد بدهیم به شاه می دادیم! طباطبایی گفت: ۳۰ ضربه بعدی را شدیدتر بزنید!».

بعد از این ماجرا مجید از بدن مجروح و شلاق خورده خود عکس گرفت و به تهران آمد و پس از ملاقات با سردار شهید خلق موسی خیابانی، نزد شماری از مقامات آن روز رژیم شهادت داد. مجید به فعالیت سیاسی و هواداری از مجاهدین در دوران مقاومت مسلحانه ادامه داد. در سال ۶۴ طی سفری به بندرعباس در همان جا دستگیر شد و بعد از ۶ ماه اسارت در آن شهر به اوین انتقال یافت و به اعدام محکوم شد. آخوندهای جنایتکار با دریافت ۵۰۰ هزار تومان پول از خانواده همسرش، حکم اعدام او را به حبس ابد تقلیل دادند. اما در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ آخوندها وی را اعدام نموده و هیچ اطلاعی هم از سرنوشت او و نشانی محل دفنش به خانواده شهید ندادند.

تهمینه ستوده



تهمینه در هنگام پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، ۱۵-۱۴ سال داشت. بعد از انقلاب از فعالترین میلیشیای دانش آموزی جنوب تهران بود. یک پایش فلج بود و به سختی راه می رفت. دژخیمان به طور مستمر روی پای فلج او شلاق می زدند و بسیار آزارش می دادند. اما هرگز موفق نشدند کمترین خللی در اراده او ایجاد کنند.

سال ۶۶ با تهمینه در اتاق دربسته بند یک آموزشگاه در زندان اوین بودیم. رژیم شرایط بسیار سختی ایجاد کرده بود. بچه ها در برابر فشارها تحمل می کردند ولی گاهی فضا بیش از حد سخت و سنگین می شد. در یکی از همین روزها بود که در گوشه یی با تهمینه نشستیم و کتابی را می خواندیم. تهمینه ناگهان در حین خواندن کتاب متوقف شد و گفت: «می دانی چه احساسی دارم؟ در این سختیها تنها چیزی که می تواند ما را سرپا نگهدارد، حرفها و رهنمودهای مسعود است من فقط با کلام و پیام مسعود می توانم از پس این وضع برآیم».

تهمینه تنها فرزند خانواده اش بود و او را به جرم شرکت در تظاهرات ۳۰ خرداد دستگیر کرده بودند، اما هیچ سند و مدرکی از او نداشتند. بین تهمینه و دژخیمان خمینی یک جنگ رو در روی علنی وجود داشت و او در هیچ زمینه یی کمترین امتیازی به رژیم نمی داد. چه رسد به این که از او توبه می خواستند تا آزادش کنند. در روز شهادتش هم باز این تهمینه بود که دژخیم را به زانو درآورد.

احمد سیدیان



مجاهد شهید احمد سیدیان، در سال ۶۳ هنگامی که درجه دار ارتش بود به جرم فرار از خدمت نظامی محاکمه شد و علاوه بر چند ماه زندان به اخراج از ارتش محکوم شد. او از پرسنل نظامی مجاهد خلق و هواداران فعال مجاهدین در لشکر ۲۳ نیروی ویژه هواپرد بود. احمد پس از اخراج از ارتش بر دامنه فعالیتهاش افزود و در ارتباط با سازمان قرار

گرفت. احمد هنگامی که به همراه مجاهد شهید منصور راهی، دست اندرکار آمادگی برای مجازات شماری از عوامل رژیم بودند مورد تهاجم پاسداران قرار گرفتند و دستگیر شدند. پیش از اعزام به آخرین مأموریتش، به مجاهد شهید فریدون ورمزیاری که فرماندهی امور مربوط به مأموریت او را به عهده داشت، گفته بود: «اگر موفق شدم که به عهد خودم وفا کنم و در این راه شهید شدم از قول من به مریم و مسعود سلام برسان و بگو که تا آخرین نفس در راه آنها استوار خواهم ماند». او از سال ۶۴ در اوین اسیر بود و بیش‌تر دوران زندان ۳ ساله خود را در سلول انفرادی به سر برد. او را بارها و به شدیدترین وجه شکنجه کرده بودند. در اثر شکنجه‌ها دستش از ناحیه بازو شکسته و چشمهایش آسیب دیده بودند.

هنگامی که در دادگاه موارد اتهام او را خواندند به آخوند حاکم شرع و پاسداران حمله کرده و شعارهای «مرگ بر خمینی، درود بر رجوی» داد. در همان جلسه دادگاه به قدری او را کتک زدند که دنده‌اش شکست و به حال اغما افتاد. او را از دادگاه بردند و باز هم به شدت شکنجه‌اش کردند. دندانها و فک او شکسته بود. چیزی شبیه پیچ گواشی را در قفسه سینه‌اش فرو کرده بودند. تا مدتها توان راه رفتن و بر سر پا ایستادن نداشت. دو نفر پاسدار زیر بغلش را می‌گرفتند و به ملاقات یا بازجویی می‌بردند.

سیدقاسم (بهزاد) شیدائی



قاسم (بهزاد) در سال ۱۳۴۱ در بابل متولد شد. او با لبخند همیشگی و متانتی که در رفتارش بود و با شیفتگی به سازمان و رهبریش از محبوبیت عجیبی در میان بچه‌ها برخوردار بود.

از نخستین روزهای پاگرفتن تشکیلات هواداران مجاهدین در بابل، به طور حرفه‌یی به جمع مجاهدین پیوست و هر روز مسئولیتهای سنگین‌تری به عهده گرفت. پیش از دستگیری مسئولیت بخشی از نیروهای محلات بابل را به عهده داشت. بعد از دستگیری در زندان نیز بسیار فعال بود و لحظه‌یی از کار تشکیلاتی و سروسامان دادن به مقاومت در زندان غافل نبود. بچه‌های بابل در مناسبات تشکیلاتی مستحکمی تحت نظارت او قرار داشتند و حتی در نقل و انتقال به زندانهای ساری و گرگان و اوین رشته‌های پیوند تشکیلاتیشان را به مدد رهنمودها و تلاش بهزاد حفظ کرده بودند.

بهباد در همان آغاز دستگیریش توانسته بود دشمن را خام کند و چنین وانمود کرده بود که بعد از سال ۵۹ دیگر فعالیت چندانی نداشته و برایش حکم اعدام معلق صادر کردند. در سال ۶۱ در جریان یک طرح دقیق و موفق به بهانه یک بیماری خاص در بیرون زندان قرار داده شد تا از رهنمودهای سازمان در مورد نحوه مقاومت در زندان مطلع شود. از سال ۶۱ تا ۶۳ به زندانهای مختلف و از جمله اوین و گوهردشت منتقل شد. بیش از یکسال و نیم در سلولهای انفرادی زندان گوهردشت به سر برد. در بازگشت از تبعید به زندانهای مختلف حکم اعدام تعلیقی او ابتدا به حبس ابد و سپس به ۱۰ سال زندان تبدیل شد.

علاوه بر روحیه سرشار و مقاومتش، از دانش انقلابی و ذهنی فعال و توانا برخوردار بود و مجموعه خصوصیاتش او را به سمبلی از مقاومت بچه‌ها تبدیل کرده بود. هنگامی که سال ۶۴ در سپاه بابل خبر انقلاب ایدئولوژیک را شنیدیم، بهزاد می‌گفت: «سازمان هر روز مرزهایی جدیدی از فدا را درمی‌نوردد. ای کاش ما نیز بتوانیم وظایف خودمان را نسبت به رهبری انجام دهیم».

تشکیلات زندان بابل به یمن وجود قهرمانانی چون بهزاد در میان زندانها به در آهنگین معروف شده بود. کمتر زندانی بود که تا سال ۶۷ از این زندان آزاد شود و به ارتش آزادیبخش نپیوندد.

«آخرین بار قبل از آزادشدنم از زندان، تنها از طریق مورش با او ارتباط داشتم. چند شعر را، که گویا خودش در زندان سروده بود، از طریق مورش منتقل کرد و سفارشش این بود که من از زندان خارج کنم. قسمتی از یکی از آن شعرها چنین است:

شب پرستان همگی تیغ به کف، هلهله زن
در کمینند بر این پرده که نامش تاری است
تا که خورشید برآید ز پس کوه بلند
از همه سوی بتازند و اسیرش سازند
بکشاندش و در لجه خون اندازند
لیک خورشید نخواهد مردن
نشده شعله یک شمع دل افروز خموش
باز خورشید دگر سرزند از کوه بلند
تیغ الماسش از هم بدرد پرده شب»

شاهرخ نامداری مسجدی



شاهرخ در سال ۱۳۳۶ در یک خانواده کارگری در مسجدسلیمان متولد شد. در انقلاب ضدسلطنتی سال ۵۷ فعالانه شرکت کرد و پس از انقلاب یک انجمن صنفی سیاسی به نام کانون دیپلمه های بیکار مسجدسلیمان تشکیل داد. تجمع اعضا رو به افزایش این کانون در فرمانداری شهر توسط پاسداران به شدت سرکوب شد. از این پس شاهرخ به هواداران مجاهدین پیوست. در تابستان ۵۸ او را به خاطر فعالیت تبلیغی به سود مجاهدین به زندان انداختند و پس از آزادی از زندان به فعالیت تمام وقت سیاسی روی آورد.

پس از ۳۰ خرداد ۶۰ دیگر با سازمان ارتباط مستقیم نداشت و تا اوایل سال ۶۴ به فعالیتهای پراکنده اش ادامه داد و به حمایت از خانواده های زندانیان سیاسی می پرداخت.

شاهرخ در ۱۵ فروردین سال ۶۴ در ماهشهر دستگیر شد. بعد از این که به ۷ سال زندان محکوم شد، او را نزد ما آوردند. در زندان گفت: «اسم دخترم را "طنین" گذاشته ام. این اسم را هم به این دلیل انتخاب کرده ام تا طنین فریادهای هزاران هزار عمو و خاله هایی باشد که در زندانها و شکنجه گاهها فریادشان و حتی نامشان را کسی نشنیده است». دخترش در همان روزهای دستگیری او قدم به یک سالگی گذاشته بود. وقتی با او خداحافظی کردم و گفتم که دارم نزد بچه ها به منطقه می روم، گفت: "سلام ما را برسان و بگو ما تا به آخر ایستاده ایم".

در جریان قتل عام تابستان سال ۶۷ از دوران محکومیت ۷ ساله شاهرخ ۳ سال گذشته بود. دختر ۴ ساله اش با یک دسته گل بابونه به جلو در زندان رفته بود تا پدرش را ملاقات کند. جلادان خمینی در مقابل زندان یک جلد قرآن و یک جلد نهج البلاغه به همراه لباسهای خونین شاهرخ، در مقابل دخترش گذاشتند و به او گفتند: «دیگر پدرت را نمی بینی، او را کشتیم». دخترک معصوم در کنار مادرش همین کلمات را تکرار می کرد.

شاهرخ و شمار دیگری از قهرمانان شهید زندان مسجدسلیمان را در یک گور جمعی به خاک سپرده اند.

رقیه سعادت



مجاهد شهید رقیه سعادت، سومین شهید خانواده سعادت است. متولد سال ۱۳۳۳ در شیراز بود. پس از گرفتن دیپلم، معلم مدرسه شد. پیش از او دو برادرش، در سالهای ۶۰ و ۶۲ توسط درخیمان رژیم به شهادت رسیده بودند.

اولین شهید، مجاهد قهرمان محمدرضا سعادت، زندانی سیاسی رژیم شاه و از مسئولان ارزنده مجاهدین بود که از نخستین ماههای حکومت خمینی به زندان افتاد و در مردادماه ۶۰ به شهادت رسید. برادر دیگرش مجاهد شهید حسام سعادت در زمستان سال ۶۲ در زندان شیراز تیرباران شد.

رقیه یک بار در ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شده و تا اواخر زمستان ۶۰ در زندان بود. بعد از آزادی از زندان دوباره فعالیتهايش را از سر گرفت و در زمستان ۶۲ دوباره او را به زندان آوردند. در زندان عادل آباد شیراز به ۵ سال زندان محکوم شد. رقیه دوران محکومیتش را گذرانده بود و برای آزاد نکردنش هیچ بهانه‌ی نداشتند. در دوماه آخر اسارتش ملاقاتهایش را قطع کردند. در آذرماه ۶۷ وقتی که او را صدا کردند، تصور کردیم می‌خواهند آزادش کنند و دیگر موج قتل عام گذشته است. اما چندی بعد به خواهرش گفتند رقیه را اعدام کرده‌ایم.

طاهر واعظی



طاهر در سال ۱۳۳۳ در هشتروند آذربایجان متولد شد و در رشته پزشکی دانشگاه تبریز، تحصیل کرد. پس از انقلاب از سوی پزشکان و کارکنان بیمارستان هشتروند به عنوان رئیس شورای بیمارستان شهر انتخاب شد. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ پزشکان و کارکنان بیمارستان هشتروند که طاهر در میان آنان از محبوبیت ویژه‌ی برخوردار بود به طور یکپارچه با انتشار اطلاعیه و طوماری از کاندیداتوری مسعود حمایت کردند. طاهر روزها در بیمارستان کار می‌کرد و تحصیلاتش را به طور شبانه ادامه داد.

از سال ۱۳۵۹ در ارتباط با تشکیلات مجاهدین در زنجان قرار گرفت. بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ به زندگی مخفی روی آورد و فعالیت‌هایش را در تهران ادامه داد. در سفری به هشتروند مورد شناسایی واقع شد که دستگیرش کردند. ابتدا به ۱۵ سال زندان محکوم شد. به خاطر استواری و مقاومتی که در زندان نشان داد، محکومیتش را به حبس ابد افزایش دادند. هم‌زنجیرانش در زندان او را دکتر صدا می‌کردند و زندانیانی که او را در زندان دیده بودند، از او به عنوان یکی از مقاومترین‌ها در زندان زنجان یاد می‌کنند و می‌گویند، طاهر سرشار از شور و شوق و روحیهٔ مقاوم و انقلابی بود. با صدایی گرم و گیرا ترانه‌ها و سرودهای انقلابی را می‌خواند. خبر شهادتش را در پاییز سال ۶۷ به خانواده‌اش دادند.

فرزین نصرتی



هنگامی که فرزین دستگیر شد، دانشجوی سال آخر رشتهٔ پزشکی در دانشگاه تهران بود. درعین حال با درجهٔ ستوان یکمی، افسر ارتش بود.

در سراسر دوران شاه فرزین کاری به کار سیاست نداشت و بیشتر به ورزش علاقه نشان می‌داد. اندک‌اندک با اوج‌گیری قیام‌های مردمی به کار و مبارزهٔ سیاسی علاقه نشان داد. اما روز تعیین‌کنندهٔ زندگیش ۳۰ دیماه سال ۵۷ بود. از روزی که مسعود از زندان آزاد شد، با شگفتی تمام دیدیم که فرزین به جمع هواداران مجاهدین در دانشگاه تهران پیوست. آن روزها ما به درستی نمی‌فهمیدیم که گرایش او به مبارزه تنها با دیدن مسعود در مقابل زندان و شنیدن سخنرانی‌ش در دانشگاه تهران آغاز شده است. از آن پس فرزین در سراسر دوران مبارزهٔ سیاسی و در تمام فعالیت‌های افشاگرانه شرکت کرد. هم‌چنین بسیاری از همکاران و نزدیکانش را به مبارزهٔ سیاسی کشاند.

فرزین در اولین هفته‌های پس از ۳۰ خرداد ۶۰ دستگیر شد. در زندان به خاطر روحیهٔ شاد و سرزنده و شادابی که داشت، پیوسته مورد اذیت و آزار مسئولان بند قرار می‌گرفت. جلالد جنایتکار حاج داوود رحمانی برایش جیرهٔ روزانهٔ کابل تعیین کرده بود تا در یک دوران طولانی شکنجه و آزار او را در هم بشکند. اما فرزین هر روز استوارتر و بیش از گذشته پر صلابت می‌شد و محبوبیتش در بین بچه‌ها اوج می‌گرفت. تا این که

جلاد به زبان آمد و چند بار حتی در حضور چند زندانی دیگر به او گفته بود: «خواست باشد، که مسعود رجوی بند شده‌ای». فرزین به رغم تمام فشارها و حساسیتهایی که جلادان نسبت به او پیدا کرده بودند و به رغم تمام شکنجه‌ها هرگز ورزش روزانه‌اش را قطع نکرد. گفته بود: «به هر قیمت باید مقاومت تمام عیار را به کرسی نشاند و حتی به اندازه تعطیل ورزش انفرادی به دشمن امتیاز نخواهم داد». فرزین نه تنها در میان زندانیان به عنوان چهره‌ی شناخته شده بود که حتی مزدوران و جلادان زندان نیز او را به عنوان عنصری مقاوم می‌شناختند. در جریان قتل عام وقتی او را به دادگاه بردند آخوند نیری اسمش را می‌پرسد، فرزین نامش را می‌گوید. آخوند نیری با غیظ می‌پرسد: «دکتر فرزین تو هستی؟» و بعد بدون هیچ حرف دیگری حکم اعدام او را صادر می‌کند.

کیومرث میرهادی



کیومرث متولد سال ۱۳۴۲ در تهران و از میلیشیای دانش‌آموزی بود. او در سال ۶۰ دستگیر و به ۱۰ سال زندان محکوم شده بود. چند بار از او خواسته بودند توبه کند و در مصاحبه‌ی نسبت به مجاهدین ابراز انزجار کند؛ تا حکم او را تخفیف بدهند. اما کیومرث نه تنها نمی‌پذیرفت بلکه بر شدت مقاومتش می‌افزود. حدود دو ماه پیش از قتل عام زندانیان، ما به طور مداوم در حال اعتصاب و تحریم زندانبانان بودیم. یک روز آخوند ناصریان به اتاق ما آمد و گفت می‌خواهد به وضع اتاقها و بند رسیدگی کند. کیومرث از میان بچه‌ها ناصریان را مسخره کرد و قهقهه بچه‌ها بلند شد. ناصریان که صاحب صدا را نشناخته بود، همه را تهدید کرد که اگر نگویند چه کسی این حرف را زده به هیچ خواسته‌ی جواب نخواهد داد. روشن بود که کسی حرفی نمی‌زد، اما کیومرث با رشادت تمام از جایش بلند شد و گفت: «من بودم!». بلافاصله به دستور ناصریان او را به انفرادی بردند و دو ماه در آن جا نگه داشتند و دوباره به بند ۴ برگرداندند. بعد هم به او گفتند باید کار کنی (بیگاری) کیومرث نپذیرفت و دوباره روانه انفرادی شد. کیومرث در شمار قهرمانان اعدام شده در اواخر مرداد ۶۷ است که او را از سلول انفرادی به پای طناب دار بردند.

محمد میرزا محمدی



مجاهد شهید محمد میرزا محمدی که در سال ۶۷ در زندان اراک به شهادت رسید متولد ۱۳۰۳ و استوار بازنشسته شهربانی بود. شهید میرزا محمدی در سال ۱۳۵۳ صفوف شهربانی شاه را ترک کرده بود و در جریان قیامهای سال ۵۷ فعالانه شرکت داشت. از سال ۵۸ که با آرمانهای مجاهدین آشنا شد یکسره به دفاع و تبلیغ خطوط و آرمانهای مجاهدین پرداخت. افشاگریهای او علیه ارتجاع خشم عوامل خمینی را برانگیخت. هر چه محبوبیتش در میان مردم زیاد می شد، حساسیت پاسداران و چماقداران علیه او افزایش می یافت.

در سال ۵۹ هنگام حمله چماقداران به ساختمان انجمن هواداران مجاهدین، به دفاع از فرزندان مجاهدش پرداخت و مورد ضرب و شتم قرار گرفت. پس از ۳۰ خرداد ۶۰ در زمینه های مختلف مالی و تسلیحاتی مجاهدین را یاری کرد. فرزند مجاهدش، غلامرضا میر محمدی، با نام مستعار فرهنگ، در روز ۱۹ مهر ۱۳۶۱ در جریان یک درگیری با دشمن به شهادت رسید. دخترش زهره میرزا محمدی نیز قبل از سال ۶۷ شهید شده بود. با وجود این پدر میرزا محمدی از سال ۶۲ تا ۶۶ بارها برای پیوستن به رزمندگان مجاهد در منطقه مرزی تلاش کرد. اما هر بار به دلایل مختلف توفیق نیافت. آخرین بار در بهمن ماه سال ۶۶ هنگامی که قصد خروج از ایران را داشت به چنگ عوامل دشمن افتاد. ۴ ماه در اوین به سر برد و پس از آن به زندان اراک منتقل شد. وی در شمار قهرمانان قتل عام زندانیان سیاسی است که در آبان ماه سال ۶۷ به شهادت رسید.

معصومه بر ازنده



معصومه متولد سال ۱۳۴۷ در گچساران (دوگنبدان) بود. او دانش آموز سال سوم دبیرستان بود که دستگیر شد. او در سال ۶۴ به اتفاق دو تن از دوستانش، به طور خودجوش، یک هسته مقاومت تشکیل داده بودند و برنامه های صدای مجاهد را ضبط و تکثیر و پخش می کردند. معصومه در ادامه فعالیت های خود به منطقه مرزی رفت و خود را به ارتش آزادیبخش رساند. بعد از آن

دوبار به عنوان پیک سازمان به داخل اعزام شد و نفراتی را همراه خود به ارتش رسانید. در آخرین باری که به داخل می رفت گفت: «خیلی انگیزه دارم تا نفر آخری را هم که باید بیاورم، سالم به این جا برسانم. حیف است این نسل از این رهبری محروم باشد».

بار سوم او را در مرز دستگیر کرده و بلافاصله به دوگنبدان منتقل نمودند. ۳ ماه تمام زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار داشت. ناخنهایش را کشیدند و بر اثر ضربات کابل انگشت کوچک پایش به کل منهدم شده بود. اما او با روحیه یی رزمنده و مقاوم تمام شکنجه ها را تحمل کرد. کسانی که شاهد شکنجه های او بودند تعریف می کنند که او در زیر سخت ترین شکنجه ها بازجویان و شکنجه گران خود را مسخره می کرد. یک بار بازجویی از او پرسید فلانی را می شناسی؟ معصومه پاسخ داد آری. بازجو گفت حتما از مجاهدین است. معصومه بلافاصله با هوشیاری تمام گفت خواهر تو را هم می شناسم مگر او هم از مجاهدین است؟ بازجو که تیرش به سنگ خورده بود عقب نشست و دیگر چیزی نگفت. شکنجه های وحشیانه در مورد معصومه تا آغاز قتل عامها ادامه یافت. دیگر هیچ جای بدنش سالم نمانده بود. پشت و کمرش سراسر از آثار ضربات کابل مجروح بود. دیگر قادر نبود روی پاهایش راه برود و با کمک دستهایش خود را این سو و آن سو می کشاند.

عاقبت جلادان خمینی او را با قساوتی زیاد در میدان اصلی شهر گچساران به دار آویختند و بر روی سینه اش تابلویی نصب کردند که نوشته شده بود: «منافقی که مأموریت بردن دیگران نزد رجوی را داشت».

زهره حاج میر اسماعیلی



زهره در سال ۶۰ دستگیر شده بود. آن زمان دیپلمش را گرفته بود و در بخش دانش آموزی فعالیت می کرد. او خواهرزاده مادر کبیری (مجاهد شهید معصومه شادمانی) بود. و به همین دلیل روی او بسیار حساس بودند. زهره تمام مدت اسارت ۷ ساله اش را در بندهای تنبیهی به سر برد. بعد از ماجرای که بین زندانیان زن در اوین به ماجرای تپه مشهور است او را نیز به دادگاه بردند. محکوم به شلاق خوردن در حضور زندانیان شد. برای اجرای حکم تمام بچه ها، حتی بیماران، را از اتاقها بیرون آوردند. ما را روی پله های پایین بند نشانددند.

ما ابتدا فکر می کردیم بازرسی باشد؛ یا این که یکی از سردمداران و مقامات رژیم می خواهد از بند بازدید کند. بعد دیدیم تختی را آوردند و در محوطه پایین ما گذاشتند. چند دقیقه بعد زهره را هم آوردند و به او گفتند روی تخت بخواب. او خوابید. یکی از مزدوران قرآنی زیر بغل خودش گذاشت و شروع به شلاق زدن کرد. زهره به شدت مقاومت می کرد. و در طول تمام مدت فقط یک بار آهسته گفت: «آه». مزدوران بعد از آن زهره را رها کردند و رفتند. زهره بلافاصله بلند شد. مثل همیشه خندید و با روحیه پر نشاطی گفت: «وقتی گفتم "آه" فقط یاد شما بودم. عیبی ندارد، با این کارها کینه ما به پاسداران زیادتر می شود». زهره همیشه کینه انقلابی خود نسبت به مزدوران را با صراحت ابراز می کرد و در مقابل اجحافات آنها به حقوق زندانیان می ایستاد. یک بار در اوائل سال ۶۶ به خاطر ورزش در هواخوری، رفتن ما به هواخوری را قطع کردند. بعد همه را بازجویی بردند که چرا ورزش می کنید. زهره با شجاعت جلو پاسداران ایستاد و به صراحت گفت: «ورزش حق ماست. اگر هم نگذارید به هواخوری برویم، در بند ورزش خواهیم کرد». بازجوی مزدور وقتی این صراحت و قاطعیت را از زهره دید به او گفت: «ما با تو حرفی نداریم. جای دیگری باید حرفمان را بزنیم». جای دیگری که آن مزدور اشاره می کرد اتاق شکنجه بود. اما جلادان آخرین حرف خود را با زهره قهرمان در سال ۶۷ زدند. زمانی که در جریان قتل عامها او را به دار آویختند.

اردلان صحت



اردلان اهل اردبیل بود. او یکی از فرماندهان تیمهای نظامی سازمان در اردبیل بود. با قامتی رشید و روحیه یی بالا و پر نشاط. او را هنگام خروج از کشور دستگیر کرده بودند. و با وجود تمام شکنجه ها بسیار مقاوم و استوار بود. به همین دلیل او را از زندان اردبیل به زندان تبریز تبعید کردند. اما او چون کوه در برابر شدائد ایستادگی می کرد و روح مقاومت را در سلولهای زندان می گستراند. مزدوران که در برابر مقاومت اردلان به زانو در آمده بودند بار دیگر او را به اردبیل منتقل کردند. منتها این بار شرایط بسیار دشواری را به او تحمیل کردند. با وجود این اردلان قهرمانانه مقاومت کرد و عاقبت نیز با شروع قتل عامهای سراسری سال ۶۷ به شهادت رسید. مزدوران از دادن خبر شهادت او به خانواده اش تا ۷-۸ ماه

بعد سر باز زدند. پدر اردلان به محض شنیدن خبر شهادت او سکته کرد و جان باخت. بر اثر افشاگریهای خانواده اش مزدوران عاقبت مجبور به نشان دادن محل دفن اردلان شدند. زمانی که خانواده اش برای خاکبرداری محل دفن او رفتند متوجه شدند که جسد ۴ مجاهد دیگر نیز در پتو پیچیده شده و آن جا گذاشته شده است. از میان آنها مجاهدین شهید جنازه علی آدی شیرین پور شناخته شد و ۳ مجاهد دیگر همچنان گمنام ماندند.

زهره عین الیقین



زهره متولد ۱۳۳۳ در اصفهان بود. پس از دستگیری زیر شدیدترین شکنجه ها قرار گرفت. در اوین روی زهره خیلی حساس بودند. در هر حرکت اعتراضی و درگیری یا اعتصاب غذایی که پیش می آمد، زهره از اولین نفراتی بود که برای تنبیه و شلاق و شکنجه برده می شد. بر اثر شکنجه هایی که روی او اعمال کردند کلیه هایش تقریباً از کار افتاد. بارها او را به انفرادی فرستادند و هر بار با روحیه بالاتر به بند برگشت. زهره از کاندیداهای نخستین انتخابات مجلس شورا در سال ۵۸ بود. پس از دستگیری به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود. وی از جمله نخستین خواهرانی بود که در مرداد ۶۷ در اوین به شهادت رسیدند.

فاطمه حمزه ای



فاطمه از سال ۶۰ در اوین بود. او از جمله مقاومترین خواهران زندانی بود. هر بار که برای شکنجه و بازجویی او را می بردند با لبخند باز می گشت. وقتی از او می پرسیدیم چه شد؟ با خنده همیشگی اش می گفت: «هیچی! هرازگاهی می خواهند چکم کنند ببینند در چه حالی هستم». بعد با تمسخر اضافه می کرد: «فکر می کنند با شلاق و شکنجه می توانند چیزی را در ما تغییر بدهند». او بعد از سال ۶۴ مستمراً در سلولهای انفرادی بود. اما از همان جا هم به بچه ها انگیزه می داد و سمبلی از استواری و پایداری زن مجاهد خلق در برابر سببیت

دژخیمان بود. در آخرین لحظات که با او خداحافظی می کردیم با همان شادابی و صلابت همیشگی با صدای بلند گفت: «این پاسداران چقدر احمقند که فکر می کنند با اعدام می توانند صدای ما را خفه کنند».

افسانه شیر محمدی



در سال ۶۵ در بند ۲ بالا بچه ها دست به اعتصاب غذا زدند. هدفشان این بود که عناصر تواب و بریده را از بند بیرون بیندازند. اعتصاب غذا بسیار سخت و جدی شد. تعداد زیادی از بچه ها در خطر مرگ قرار گرفتند. افسانه از جمله قهرمانان این اعتصاب بود. او از نظر روحیه بالا و مقاومت استوارش شاخص بود. به همه بچه ها سر می زد و آب و قند به آنها می رساند. وقتی اعتصاب غذا تمام شد، همه بچه ها از افسانه و کمکهایی که در دوران اعتصاب کرده بود حرف می زدند. او آرشیتکت بود و در زندان به خیلی از بچه ها طراحی یاد داده بود. کمکهای افسانه به سایرین در هر زمینه اولین خاطره هر زندانی است که او را در اولین دیده بود. برای همه ما افسانه، یک معلم، مسئول و راهنمای بسیار ارزنده بود. اما هنر اصلی او در اداره کردن جلسات جمعی زندان و شنیدن حرف همه و به کار بستن قاطع و دقیق رهنمودهای جمع بود. هیچ وقت دیده نشد که افسانه کاری را از امروز به فردا بیندازد.

ابوالحسن عبداللّهی



ابوالحسن عبداللّهی در میان دوستانش با نام مجید می شناختند. او را همراه برادرش دستگیر شده بود. مدتی با من هم سلول شد. آخوند نیری به مجید گفته بود برادرت را اعدام کرده ایم و اگر تو هم مواضع او را داشته باشی اعدام می کنیم. ولی ما ترجیح می دهیم ترا نکشیم، تا نسل پدرت منقطع نشود (آنها تنها پسران خانواده شان بودند) ولی مجید زیر بار نمی رفت. چندین بار در فواصل گوناگون او را به دادگاه بردند و خواستند سازمان را محکوم کند. ولی او قبول نکرد. ۲۴-۲۳ مرداد، مجید را بردند و دیگر او را ندیدم. او مرتباً

شعری را از حافظ زمزمه می کرد:
ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم

احمد غلامی



با احمد غلامی هم بند بودیم . چند روز بود که او را از سلول آورده بودند . در طول این چند روز با بچه هایی که از منطقه (ارتش آزادیبخش) آمده و حالا در زندان بودند، آشنا شد . از آنها خبرهایی از وضع سازمان و ارتش گرفته بود . آنها را با شور خاصی برایمان تعریف می کرد . یک بار به من گفت : « دلم می خواهد اول ارتش آزادیبخش را ببینم بعد بمیرم » . با خنده به او گفتم : « عیب ندارد آن دنیا بهشت هست که از ارتش آزادیبخش هم بهتر است » . احمد با شوخی گفت : « بابا آن دنیا را چه کسی دیده ؟ من همین دنیا ارتش آزادیبخش را می خواهم » . احمد حوالی ۲۰ مرداد از سلول برده شد و دیگر او را ندیدم . احمد ۱۵-۱۴ سال بیشتر نداشت که در سال ۶۰ دستگیر شده بود . جثه ریز و کوچکی داشت ، ولی خیلی زرنگ و تیز بود . به همین دلیل او را احمد جغل صدا می زدند .

محسن محمدباقر



محسن از دوپا فلج بود . دو عصا در دست داشت و با آنها حرکت می کرد . او قبلاً در فیلم «غریبه و مه» ساخته بهرام بیضایی نقش یک بچه فلج را بازی کرده بود . شب آخر به او گفتم محسن چطوری ؟ گفت مرگ حق است . روحیه اش خیلی بالا بود . در بازی فوتبال همه او را انتخاب می کردند . با عصاهایش توی دروازه می ایستاد و با حرکت دادن آنها گویی بالهایش را باز می کند و مثل یک عقاب توپ را می گرفت . وقتی صدایش زدند مثل عقابی مغرور از جا پرید . گویی منتظر همین لحظه بود . یکی دیگر از هم‌زنجیرانش درباره او نوشته است : «محسن به راستی کوهی از اراده

و عشق بود. هیچ وقت دیده نشد که ذره‌یی در مقابل پاسداران کوتاه آمده باشد. بسیار شاداب و همیشه خندان بود. اگر کسی او را نمی‌شناخت، نمی‌توانست باور کند که پاهایش فلج است. خودش می‌گفت می‌دانی چرا در بازی فوتبال ستاره تیم هستم؟ برای این که من دوتا پای فلزی بیشتر از دیگران دارم. محسن در دروازه می‌ایستاد و توپهای زمینی را با پا و توپهای هوایی را با عصا می‌گرفت. محسن در هر برنامه و مراسم جمعی فعال و پرشور وارد می‌شد. به خصوص با تجربه و دانشی که در زمینه تاتر و نمایش داشت همیشه در تولید نمایشنامه‌هایی که در زندان به طور مخفیانه نوشته و اجرا می‌شد، کمکهای بسیار مؤثری به بچه‌ها می‌کرد. محسن محمدباقر در دوبله به فارسی تعدادی از فیلمهای کارتون‌ی کودکان نقش داشت و در فیلمهای سینمایی فارسی نیز بازی کرده بود.

هنگامی که قتل عام زندانیان شروع شد، محسن پرشورترین و جسورانه‌ترین برخورد را داشت. مرتب شعر می‌خواند و پاسدارها را مسخره می‌کرد و آنها را در حضور خودشان دست می‌انداخت و بلندبلند می‌خندید و بچه‌ها را می‌خنداند.

در آن روزهای آخر یک بار گفت: من حساب همه چیز را کرده‌ام. اگر خواستند مرا دار بزنند اول یک بار پشتک می‌زنم و بعد با عصایم می‌کوبم توی سر «جواد شش انگشتی» بعد می‌روم بالای دار... «[جواد شش انگشتی از دژخیمان رژیم در زندان گوهردشت کرج است].

مجتبی غنیمتی



روزهای اول که از دادگاه برگشته بودم با مجتبی غنیمتی در یک اتاق بودم. او به حدس و گمان دریافته بود که بچه‌ها را شهید کرده‌اند. به همین دلیل بسیار ناراحت بود. به من گفت بعد از این دیگر نمی‌توانم زندگی کنم در صورتی که دوستانم قتل عام شده‌اند. به همین خاطر وقتی که زندانبان فرمی را داخل اتاق داد و از افراد خواست که اتهام خود را بنویسند، او در مقابل اتهام خودش کلمه مجاهدین را نوشت. یک ربع ساعت گذشت. مجتبی را صدا کردند. او را بردند و دیگر ندیدیمش.

غلامحسین فیض آبادی



حسین مدتها در انفرادی بود. او را برای اعدام به سلول ما آوردند. ریشش درآمده و حسابی بلند شده بود. فکر می کرد می خواهند او را به بند عمومی برگردانند. به او گفتیم فردا می خواهند اعدامت کنند. خندید و گفت: «یک فکری باید برای ریشم بکنم. اگر اعدام شوم با این ریش توی آن دنیا چه جوابی بدهم؟». بچه ها سربه سرش می گذاشتند: «تا بخوای ثابت کنی آخوند نبوده یی می برندت قعر جهنم». حسین با اصرار از ما می خواست با ناخن گیر ریشش را بزنیم. این کار را کردیم. نگذاشت سبیلش را بزنیم. گفت می خواهد مثل موسی سبیل داشته باشد.

صبح ناصریان وقتی قیافه حسین را دید از شدت تعجب و عصبانیت فریاد کشید و او را برد.

معبود سکوتی



معبود متولد رضوانشهر، از توابع هشتپرطوالش، بود. او اهل تسنن بود و از سال ۶۰ تا ۶۳ را در زندانهای شمال به سربرد. پس از آزادی قصد پیوستن به مجاهدین را داشت که در مرز دستگیر گردید. این بار به شدت تحت شکنجه قرار گرفت اما با استواری دست از آرمانش برنداشت.

یک بار مزدوران در حال اقامه نماز جماعت او را دیدند و با خشمی ارتجاعی به او حمله ور شدند که: «تو که سنی هستی با این نماز جماعت خواندنت با مجاهدین با آنها اعلام همبستگی می کنی» اما معبود دست آنها را خوانده بود و با قاطعیت از سازمان حمایت می کرد.

در روز ۸ مرداد ۶۷ وقتی در برابر هیأت مرگ قرار گرفت با سرفرازی تمام هویت خود را مجاهد اعلام کرد و از مواضع سازمان دفاع کرد. پیش از او برادرش، عارف سکوتی، نیز در زندانهای گیلان به شهادت رسیده بود.

کیومرث زواره‌ای



کیومرث زواره فرزند یک خانواده ثروتمند بود. پدرش با دادن رشوه‌های کلان بارها کارش را درست کرد تا او را آزاد کنند. اما او بسیار استوار و مقاوم بود. به طوری که در سال ۶۴ در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیم وقتی برگه مربوطه را به او دادند تا رأی دهد روی برگه نوشت «مسعود رجوی». مزدوران برگه را ضمیمه پرونده‌اش کردند. پدرش خیلی پیگیر آزادی او بود، اما به دلیل مواضع خودش او را آزاد نمی‌کردند. پس از این که در مرداد ۶۷ او را به شهادت رساندند، پدرش در مراجعه به اوین می‌گوید: «چرا او را اعدام کرده‌اید؟». مزدوران رژیم پرونده کیومرث را می‌آورند و از لای آن برگه‌یی را نشان می‌دهند که روی آن نوشته بود: «مسعود رجوی».

علی آذرش گرگانی



علی یکبار در سال ۶۰ دستگیر شد و تا سال ۶۴ در اوین بود. چند ماه پس از آزادی مجدداً دستگیر و به ۶ سال حبس محکوم شد. او از جمله مجاهدینی بود که در زندان با انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین آشنا شد و با همه وجود به آن پاسخ داد. در اوایل سال ۶۷ او در جمع مجاهدین اسیر با صراحت با مسعود و مریم پیمان بست تا آخرین قطره خون خود از آرمانهای آنان دفاع کند. و با همین عهد و پیمان بود که در مرداد ماه ۶۷ وقتی در برابر دژخیمان خمینی قرار گرفت با صراحت هویت خود را مجاهد اعلام کرد. مجاهدین شهید چون محمود میمنت، صادق کریمی، علی اکبر ملا عبدالحسینی، اردشیر شیرین بخش آبکناری، رضا ثابت رفتار، جواد ناظری، حسین شریفی، هادی صابری، علی زاد رمضان، و ... همچون علی بودند که در یک پیمان جمعی انقلاب خواهر مریم را پاسخ دادند و هر یک ستاره‌یی شدند شبکوب و درخشان که در تیره‌ترین ایام ظلمت درخشیدند.

مهین قریشی



مهین دستگیری سال ۶۱ بود. اهل شمال و مادر یک فرزند بود. در اواخر سال ۶۶ وقتی که در اتاقهای در بسته بودیم، پاسداران می گفتند در حالی که در همان اتاقها بودیم، در اتاقها را باید خودمان باز بگذاریم. ما احتمال توطئه‌یی را می دادیم و تصمیم گرفتیم که به هر قیمت شده این کار را نکنیم. یکبار مزدوری به اتاق مهین مراجعه کرد و هر چه کرد تا او دراتاقش را باز بگذارد زیر بار نرفت. پاسدار مزدور از فرط استیصال و خشم سر مهین را در میان دستانش گرفت و چند بار به شدت به دیوار کوبید. مهین در همین حال گفت: « این ماهیت شماسست که با ما چنین برخوردی داشته باشید. اما تجربه کافی نیست؟ طی این چند سال چه چیزی به دست آورده اید؟ ». مهین در سال ۶۷ در زمره قهرمانان به دارآویخته قرار گرفت.

طیبه خسر و آبادی



طیبه در اوایل سال ۶۱ دستگیر شده بود. او به طور مادرزادی از دو پا فلج بود و به سختی راه می رفت. اما همیشه در برابر سختیها و مشکلات که قرار می گرفت می گفت: « من انتخابم را کرده‌ام. غیر از جایی که مجاهدین باشند برایم جهنم است ». او در تمام درگیریها و اعتصابها نقش فعالی داشت و در سال ۶۷، در حالی که حکم زندانش مدتها بود تمام شده بود، در اوین به دار آویخته شد.

محمد تقی رهنمایا



خانواده محمد مرفه بودند و او از جمله کسانی بود که به لحاظ ملاقات و امکانات در مضيقه نبود. اما در بند او همیشه با حداقل امکانات زندگی می کرد و هر چه به دست می آورد به بچه های دیگر می داد.

محمد در میان زندانیان به داشتن روحیه پر نشاط معروف بود. او به دیگران روحیه می داد و به همین خاطر با تعدادی از بچه های مقاوم دیگر به بند ۹ (بند تنبیهی) منتقل شد، در آنجا به شدت تحت فشار قرار گرفتند، اما محمد همچنان روحیه مقاوم خود را داشت تا این که در جریان قتل عام زندانیان تبریز به شهادت رسید.

محمود هوشی



محمود از ملیشیه های پر شور تبریز بود. او بعد از شروع فاز نظامی به اتفاق برادرش مجاهد شهید رحیم هوشی دستگیر شد. اما به علت مقاومتی که کرد تنها گوشه هایی از پرونده اش لو رفت و با وجود این به او حکم اعدام تعلیقی دادند. او بیشتر مدت اسارتش را در بند تنبیهی های زندان تبریز گذراند. خنده های سرشار محمود در بین زندانیان مجاهد در تبریز معروف بود. برادرش، مجاهد شهید رحیم هوشی، در جریان عملیات پشت آشان به شهادت رسید. روزنامه اطلاعات این خبر را درج کرد و مزدوران برای شکستن روحیه محمود روزنامه را به سلولها دادند. اما او با بزرگ منشی خاصی با این مسئله برخورد کرد و از آن روز مصمم تر به مقاومتش ادامه داد تا این که در جریان قتل عام زندانیان تبریز به شهادت رسید.

ستار منصوری



ستار معلم روستا بود و در خانواده بسیار بی بضاعتی به دنیا آمد. هنگام دستگیری سرپرستی مادر پیرش را به عهده داشت. از این نظر بسیار به او فشار آوردند که تسلیم شود. اما او با روحیه بی بسیار انقلابی با مشکلات برخورد می کرد. مزدوران او را به بند زندان که محل زندانیان عادی بود تبعید کردند. رفتار ستار در آن جا به اندازه بی روی آنان مؤثر بود که زندانیان عادی چند هزار تومان جمع کردند و یک شب زیر بالش ستار گذاشتند تا به سازمان برساند.

حسین شهبازی



حسین اهل کلپیر و دانشجوی پزشکی بود. در زندان مقاومت بسیار تحسین برانگیزی داشت. به طوری که عمده دوره اسارت خود را در بند ۹ زندان تبریز گذراند و هیچگاه پایش به بند عمومی نرسید. حسین یک مجاهد بسیار با انگیزه، ساده و منظم بود. هر گاه که ملاقاتی داشت اجناسی را که برایش آورده بودند بین بچه ها تقسیم می کرد. او در عین این که از سادگی و صفای بسیار زیادی برخوردار بود نسبت به مسائل سیاسی و ایدئولوژیک بسیار مسلط و حساس بود. اغلب کسانی که با او برخورد داشتند تحت تأثیر او قرار می گرفتند و خاطرات زیادی از او دارند. حسین از زمره قهرمانان به دار آویخته شده در قتل عام سال ۶۷ زندان تبریز است.

ولی بهرامیان



مزدوران خانواده ولی را تحت فشار شدید قرار دادند تا ولی را به تسلیم وادارند. اما این ترفند نیز مؤثر واقع نشد. حکم ولی اعدام تعلیقی بود. رژیم می خواست به این وسیله او را در یک اضطراب دائمی نگه دارد و به تدریج او را در هم بشکنند. اما او هر روز استوارتر از گذشته می شد. عاقبت در سال ۶۷ با کینه یی که از او داشتند او را به شهادت رساندند.

جمشید مردمی



جمشید یکی از کشتی گیران مشهور تبریز بود. وقتی دستگیر شد به شدت مقاومت کرد و رژیم نتوانست کوچکترین اطلاعاتی از او به دست آورد. از این نظر نیز در میان زندانیان شاخص شد. در جریان قتل عام مدتی بود که مدت محکومیتش به پایان رسیده بود و به اصطلاح داشت ملی کشی می کرد.

آذر کوثری



آذر در یک خانواده بسیار فقیر در جاده ساوه به دنیا آمده بود و از همان کودکی با چهره سیاه فقر آشنا شد. او به همین دلیل نتوانسته بود به تحصیل خود ادامه دهد. آذر را به خاطر کمک مالی به سازمان دستگیر کرده بودند و به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود. او در زندان بسیار فعال و از مجاهدین مقاوم بود که هیچ گاه در برخورد با پاسداران درنگ نمی کرد. در اعتصابها نقش بسیار چشمگیری داشت و با شجاعت به استقبال مشکلات می رفت. او از جمله خواهان مجاهدی است که در جریان قتل عام در اوین به شهادت رسید.

داریوش کی نژاد



داریوش کی نژاد یک زرتشتی و هوادار مجاهدین بود. او در سال ۶۳ دستگیر شده بود و تا سال ۶۶ با هم بودیم. از آن جا که حاضر به مصاحبه ویدئویی و محکوم کردن مجاهدین نشده بود آزاد نشده و در بند ملی کشته بود. او در روز ۱۲ مرداد به جوخه اعدام سپرده شد.

شهریار فیضی



شهریار فیضی در اولین سری اعدامها در ماه مرداد به شهادت رسید. شهریار در اول مرداد ۶۰ دستگیر و به حدی شکنجه شده بود که عضلات دو دستش از کار افتاده بود. هر دو پایش به سختی مجروح شده بود و آثار عمیق شکنجه های وحشیانه بر روی آن دیده می شد. هر کس که آثاری از شکنجه را روی بدن خود داشت زودتر اعدام می کردند. او را در اولین سری اعدامها به شهادت رساندند.

مهری محمدرحیمی



مهری محمدرحیمی با مقاومتش بازجوها را واقعا کلافه کرده بود. قبل از شروع قتل عامها مجتبی حلوائی آمد توی سلول و مهری را از بین همه ما بیرون کشید و شروع کرد به کتک زدن. حلوائی ضمن کتک زدن مهری می گفت: «از دست شما دیگر ذله شده ایم. دیگر نمی دانیم چه کار کنیم. به هر ساز شما رقصیدیم ولی باز دوباره شما هر کاری که دلشان می خواهد می کنید». همین طور با کتک مهری را به سلول های ۲۰۹ برد و بعد از آن بردن بچه ها به دادگاهها آغاز شد.

مادر عیدی پور

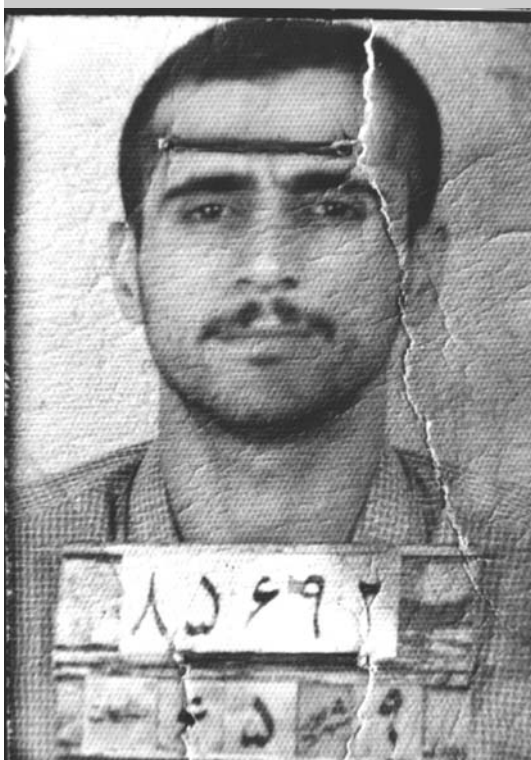


مادر عیدی پور از مادران شیراز بود که یکی از فرزندان را در سال ۶۴ و دیگری را در سال ۶۷ تیرباران کرده بودند. او هر هفته بر سر مزار فرزندان می رفت و در آن جا با صدای بلند و کلمات محکمی علیه خمینی حرف می زد و دجال را لعنت می کرد. مادر را بر سر مزار فرزندان دستگیر کردند و بعد از مدت کوتاهی تیرباران کردند.

مهدی عربی خادر



مهدی عربی خادر، کشاورز زحمتکش و مقاوم اهل روستای خادر از توابع شاندیز خراسان بود. از همان اولین ساعت ورود به زندان نشان داد که سرفرازانه از مواضع سیاسی و هویت ایدئوژیک خود به عنوان یک مجاهد خلق به هر قیمت دفاع خواهد کرد. در آخرین ملاقاتی که خانواده اش با او داشته اند به وی گفته بودند: «کوتاه بیا تا آزادت کنند». مهدی قهرمان قاطعانه به خانواده اش پاسخ داده بود: «مگر خون من از خون سایر مجاهدین رنگین تر است. وانگهی اگر آزاد هم بشوم به هر ترتیب ممکن خودم را به ارتش آزادیبخش خواهم رساند».



مجاهد شهید ابراهیم
صحراگرد با پلاک
افتخار ۸۵۶۹۲
(عکس از پرونده
زندان وی می باشد)



مجاهد شهید محمد
ذاکری . دژخیمان
پیکر پاکش را همراه
با گروهی دیگر از
همزنجیرانش پس از
حلق آویز به داخل
چاه انداختند



مجاهد دیگری از
دلیران قشقایی
مجاهد شهید
ابراهیم بهادری
قشقایی کشکولی



از راست قاب عکس
اول، مجاهد شهید
حسن فرقانیان



مجاهد شهید
اشرف معزی یا
سلاح شرف



تابستان ۶۱ -
پادگان خسروآباد
مجاهد شهید
کمال الدین
منصوریان طبائی

...تو را خدا
نگهدار که می روم
به سسوی
سرنوشت ...
مجاهد شهید احمد
سیدیان همراه با
دخترش زهره



در این راه باید با
عزیزان وداع کرد ...
مجاهد شهید
امیر هوشنگ
هادیخانلو



مجاهد شهید عباس
بازیارپور
(عمو عباس)
شیر شبانکاره و
کوهمرد عشق و
مقاومت





از چپ نفر دوم
ایستاده، مجاهد شهید
مهشید (حسین) رزاقی
عضو تیم ملی امید
ایران. مجاهد شهید
حبیب خیبری کاپیتان
تیم ملی فوتبال ایران
نیز در عکس دیده
می شود



جلوصف، مجاهد
شهید داور
غفارزادگان
راهنما و پیشواز فتح
یالها و قله ها



نفر ایستاده مجاهد
شهید محمد
جنگ زاده

از چپ، مجاهد
شهید محمود
پولچی شهید
قتل عام سال ۶۷ به
همراه جاودانه فروغ
آزادی مجاهد شهید
فرهاد موسی پور
لفمجان



از چپ، مجاهد
شهید مسعود ناصری
رازلستی در کنار
مجاهد شهید علی
حیدری که یک سال
پس از شهادت او
وی نیز به شهادت
رسید



دو برادر، دو هم‌رزم
مجاهدین شهید
فرهاد و فرخ جره





از چپ قصاب عکس
دوم، مجاهد شهید
احمد غلامی که از
۱۳ سالگی در زندان
بسر می برد



مجاهدین شهید مریم
و رضا محمدی
بهمن آبادی.
دژخیمان مریم را که
از شدت شکنجه فلج
شده بود با صندلی
چرخدار به پای
چوبه دار بردند



مجاهد شهید
غلامعباس
حق شناسی

مجاهد شهید زهرا
نیاکان به همراه
برادرش مجاهد
شهید حسین نیاکان،
در کنار تصویری
عمویشان مجاهد
شهید حیدر نیاکان
که در سال ۶۱ به
شهادت رسید



مجاهد شهید
مجتبی غنیمتی
همراه با خواهرش
جاودانه فروغ
آزادی فاطمه
غنیمتی



مجاهد شهید
محمد رضا شریعتی





در مسلخ عشق جز
نکو را نکشند...
مجاهد شهید حسن
شکراللهی یان چشمه



تا معبد آزادی منزلی
دیگر در پیش است،
پس حرکت
می کنیم...
مجاهد شهید
عزت الله کیا احمدی



مجاهد شهید منصور
عسگری

پرواز را به خاطر
بسیار .
مجاهد شهید محمد
اسماعیل کردجیزی
همراه با نقاشی و
دستخط یادگاریش بر
روی آلبوم دست ساز
خودش در زندان
ساری

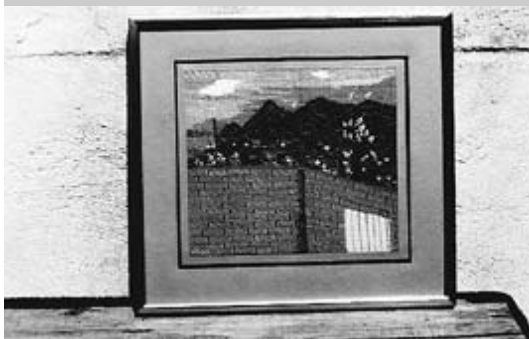




مجاهد شهید
محسن محمد باقر
در صحنه‌یی از فیلم
غریبه و مه



آخرین عکس از
آخرین دیدار مجاهد
شهید مهران
صمدزاده با
خانواده اش



شقایق‌ها در پشت
دیوار شکنجه گاه
تابیلوی گلدوزی
شده توسط مجاهد
شهید فرشته حمیدی

در وصال پیشوایان
آزادی ...
مجاهد شهید
غلامرضا محمدی
سروستانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ

شماره

نام و نام خانوادگی: محمد علی سعیدی فرزند محمد



۱. بهر...

۲. آنگاه که...

۳. در...

۴. ز...

۵. ع...

۶. ک...

۷. ...

آدرس فرستنده: زندان اروم - سبزه ۳۴۹ - سطح ۵ - اتاق ۱۰۶ -

(پایخ پشت صفحه نوشته شود)

ن - ۴۶۱ - ۶۰۰

و سلام بر او روزی
که در بهاران
خجسته ایران زمین
شکفته خواهد
شد ...
یادگار مجاهد شهید
عبدالله سعیدی



کار از جهانی

کارزار جهانی

در پی دریافت اولین خبرها مبنی بر دستور خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در زندانها، رهبر مقاومت طی تلگرامهای متعددی به دبیرکل ملل متحد و دیگر مراجع بین المللی، ضمن افشای جنایت پلید خمینی، خواستار محکومیت رژیم و اعزام نمایندگانی برای بازدید از زندانها در ایران و اقدام فوری برای جلوگیری از قتل عامها شد. این تلگرامها مبنای جنبشی شد که مقاومت ایران در سطح بین المللی برای توقف قتل عامها و محکومیت رژیم خمینی آغاز کرد.

۱۲ مرداد ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت، طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد، اعدام جمعی گروهی از مردم بیگناه کرمانشاه درملاءعام را به اطلاع وی رساند و خواستار اقدام فوری در قبال خونریزیهای وحشیانه خمینی گردید.

۲۶ مرداد ۶۷: مسئول شورا طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد و رهبران ۵ عضو دائمی شورای امنیت در رابطه با اعدامهای گسترده در ایران، نوشت: «موسوی اردبیلی، رئیس دیوانعالی رژیم خمینی، اخیراً اعلام کرده که اعدام مجاهدین و هواداران آنها که تاکنون در گروههای ۱۰ و ۲۰ نفره صورت می گرفت، دیگر نیازمند هیچ گونه محاکمه‌ی نیست. چنان که خود رژیم خمینی در رسانه های خبریش اذعان کرده است، تیرباران و حلق آویز کردن گروههای مردم و جوانان بیگناه، از جمله در شهرهای ایلام، کرمانشاه، کنگاور، اسلام آباد و کرند که از مدتی پیش آغاز شده، هنوز ادامه دارد و هرروز بر ابعاد دستگیریها و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی افزوده می شود».

۳ شهریور ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت تلگرامی به دبیرکل ملل متحد

در رابطه با دستگیریه‌های گسترده و قتل عام زندانیان سیاسی ارسال کرد. در این تلگرام از جمله آمده است: «طبق اطلاعات موثق، خمینی چند هفته پیش طی حکمی به خط خودش، دستور اعدام زندانیان سیاسی مجاهد خلق را صادر کرده و متعاقباً همزمان با موج گسترده دستگیریه‌های سیاسی در شهرهای مختلف، اعدام جمعی زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان دوره محکومیتشان پایان یافته، آغاز گردیده است. به عنوان مثال فقط در روزهای ۲۳، ۲۴ و ۲۵ مرداد، ۸۶۰ جسد از زندانیان سیاسی اعدام شده از زندان اوین تهران به گورستان بهشت زهرا انتقال داده شده است».

۹ شهریور ۶۷: تظاهرات جهانی هواداران مقاومت علیه موج قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی در آلمان (بن)، آمریکا (نیویورک)، فرانسه (پاریس)، انگلستان (لندن)، یونان (آتن)، پاکستان (کراچی)، سوئیس (ژنو)، سوئد (استکهلم) و دانمارک (کپنهاگ) برگزار شد.

۹ شهریور ۶۷: یک هوادار مجاهدین در تظاهرات آمریکا در اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی، دست به خودسوزی زد. وی مهرداد ایمن نام داشت و در ۱۹ شهریور بر اثر شدت سوختگی در بیمارستان به شهادت رسید.

۱۱ شهریور ۶۷: به دنبال تلگرام رهبر مقاومت ایران به دبیرکل ملل متحد، که رونوشت آن برای عفو بین الملل ارسال شده بود، سازمان عفو بین الملل بیانیه‌ی در محکومیت رژیم خمینی و در اعتراض به اعدامهای سیاسی در ایران صادر کرد و خواستار اقدام فوری برای توقف این اعدامها شد.

۲۳ تا ۳۱ شهریور ۶۷: تظاهرات جهانی هواداران مقاومت علیه موج اعدامهای جمعی در کشورهای کانادا، نروژ، بلژیک، هلند، استرالیا و هند برگزار شد.

۸ مهر ۶۷: صدها نماینده از پارلمانهای کشورهای مختلف جهان به اعدامهای وحشیانه و دستجمعی زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی اعتراض کرده و آن را محکوم کردند.

۱۰ مهر ۶۷: در قطعنامه کنگره حزب کارگر انگلستان، جنایتهای اخیر رژیم خمینی و اعدام شمار زیادی از زندانیان سیاسی در ایران محکوم شد. هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت ایران در این کنگره، که هشتاد و هفتمین کنگره سالانه حزب کارگر انگلستان بود، شرکت کرد.

۱۵ مهر ۶۷: ۹۲۳ تن از نمایندگان پارلمانهای ۱۴ کشور اروپا و پارلمان اروپا و ۵۳ تن از رهبران احزاب سیاسی و سندیکاها و کارگری و شخصیت‌های اجتماعی با

صدور بیانیه‌ی قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی را محکوم کرده و از شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی ایران حمایت به عمل آوردند.

۲۲ مهر ۶۷: عفو بین الملل اعدامهای مخفیانه و استفاده مداوم از شکنجه توسط رژیم خمینی را در گزارش سالانه خود محکوم کرد.

۲۲ مهر ۶۷: پارلمان اروپا طی قطعنامه‌ی نقض حقوق بشر و اعدام گسترده زندانیان سیاسی در ایران را محکوم کرد و خواستار خاتمه اعدام و شکنجه در زندانهای خمینی شد. در پی تصویب این قطعنامه، نمایندگان مجاهدین خلق ایران با نمایندگان پارلمان اروپا از جمله ۳ تن از معاونان، ۳ تن از رؤسا و معاونان فراکسیونها و ۱۵ تن از رؤسا و معاونان کمیسیونهای مختلف پارلمان اروپا دیدار و در باره راههای مقابله با این جنایات وحشیانه در صحنه بین المللی گفتگو کردند.

۲۳ مهر ۶۷: ۱۷۰ نفر از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا، طی نامه‌ی خطاب به دبیرکل ملل متحد خواستار اعزام یک هیأت بین المللی به ایران برای تحقیق پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی شدند.

۲۸ مهر ۶۷: وزیر خارجه استرالیا طی نامه‌ی به هواداران مجاهدین در این کشور، نگرانی خود را نسبت به نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی اعلام کرد.

۲۸ مهر ۶۷: یکی از نمایندگان پارلمان استرالیا در محکومیت جنایتهای رژیم خمینی و اعدام زندانیان سیاسی و در حمایت از مجاهدین در پارلمان این کشور سخنرانی کرد.

۲۹ مهر ۶۷: مجلس نمایندگان آمریکا قطعنامه‌ی تصویب کرد که در آن، روز ۳۰ خرداد به عنوان روز ملی برای «یادبود زندانیان سیاسی در ایران» نامگذاری شد. این قطعنامه از رئیس جمهور آمریکا می خواهد که بیانیه‌ی صادر کند و از مردم آمریکا بخواهد تا این روز را با مراسم و اقدامهای مناسب گرامی بدارند.

۲۹ مهر ۶۷: دکتر کاظم رجوی طی یک سخنرانی در کنگره سراسری حزب سوسیالیست سوییس، نقض شدید حقوق بشر در ایران به ویژه موج اعدامهای جمعی و دستگیریهای گسترده‌ی را که اخیراً توسط رژیم خمینی صورت گرفت، افشا کرد.

۳۰ مهر ۶۷: کمیته هندی حمایت از حقوق بشر در ایران، موج اعدامهای جمعی زندانیان سیاسی در ایران توسط رژیم خمینی را محکوم کرد. دبیر سراسری جوانان حزب جاناتا ضمن اعلام این موضوع، خطاب به نماینده مقاومت ایران، گفت: «دیروز مردم ما سمبل شیطان را به آتش کشیدند و من مطمئنم که شما روزی رژیم

خمینی را سرنگون خواهید کرد».

۱۳ آبان ۶۷: ۲۴۴ تن از نمایندگان پارلمان، رهبران احزاب و شخصیت‌های سیاسی هند با استناد به تلگرام‌های رهبر مقاومت، طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد، خواستار جلوگیری از شکنجه و اعدام‌های جمعی در ایران شدند.

۱۹ آبان ۶۷: دبیرکل فدراسیون ملی زنان هند، در نامه‌یی به رهبری مقاومت، سرکوب بیرحمانه مردم ایران توسط رژیم خمینی را به شدت محکوم کرد.

۱۹ آبان ۶۷: برای پنجمین بار عفو بین الملل بیانیه‌یی در محکومیت موج کشتار جمعی زندانیان سیاسی در شکنجه گاه‌های خمینی صادر کرد.

۱۹ آبان ۶۷: در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی، هواداران شورای ملی مقاومت، در آلمان آکسیون‌های افشاگرانه‌یی برپا کردند.

۲۰ آبان ۶۷: ۱۴۰ تن از نمایندگان پارلمان اروپا علیه اعدام‌های گسترده اخیر و شکنجه زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی بیانیه‌یی صادر کردند.

۲۰ آبان ۶۷: ۱۱ سناتور آمریکایی در اعتراض به اعدام گسترده زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران، به دبیرکل سازمان ملل متحد نامه نوشتند و خواستار اقدام فوری وی شدند.

۲۴ آبان ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت درباره اعدام گروهی از روحانیون اطلاعاتی‌یی صادر کرد. مسئول شورا در این اطلاعیه یادآور شد: «خمینی و رفسنجانی با کشتار اخیر می‌خواهند به وضوح به سایر ملایا بفهمانند که عاقبت هرگونه ناسازگاری و نارضایتی حتی در درون این رژیم درهم شکسته و آبرو باخته، چیزی جز مرگ نیست و هیچ یک از باندهای درون رژیم نباید روی تبلیغات مربوط به میانه روی و باز شدن فضای سیاسی که تنها مصرف خارجی دارد، حساب باز کند».

۲۷ آبان ۶۷: بیش از ۱۷۰۰ تن از نمایندگان پارلمانهای ۱۸ کشور جهان و پارلمان اروپا، رهبران احزاب سیاسی و سندیکاهای کارگری و شخصیت‌های اجتماعی، در محکومیت اعدام‌های گسترده زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی و حمایت از درخواست رهبر مقاومت ایران برای بازدید از شکنجه گاه‌های رژیم، نامه‌یی به دبیرکل ملل متحد ارسال کردند.

۲۶ تا ۲۹ آبان ۶۷: هیجدهمین کنگره جنبش بین المللی آموزش و پرورش سوسیالیست (فالكون) در اتریش طی قطعنامه‌یی اعدام‌های جمعی زندانیان سیاسی طی ۴ ماه گذشته، توسط رژیم خمینی را قویاً محکوم کرد و از مقاومت ایران،

حمایت به عمل آورد. بنا به دعوت رسمی این کنگره، هیأتی از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران در آن شرکت کرد و با هیأت‌های مختلف در این کنگره دیدار و گفتگو نمود.

۳۰ آبان ۶۷: کنفرانس مطبوعاتی چند تن از مجاهدین شکنجه شده در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک در آستانه بررسی نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی در مجمع ملل متحد برگزار شد.

اول آذر ۶۷: دفتر مجاهدین با صدور اطلاعیه‌ی اعلام کرد کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی بلاوقفه ادامه دارد.

۴ آذر ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت تلگرام دیگری به دبیرکل ملل متحد پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی ارسال کرد. در این تلگراف آمده است: «موج فزاینده اعدام‌ها در ایران به دستور شخص خمینی همچنان ادامه دارد».

۵ آذر ۶۷: اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، اعلام کرد، در همبستگی با زندانیان سیاسی در اعتراض به ادامه کشتارهای جمعی توسط رژیم خمینی، دست به اعتصاب غذای سراسری در ۱۵ کشور جهان خواهد زد.

۷ تا ۹ آذر ۶۷: سازمان‌های عضو شورای ملی مقاومت با صدور اطلاعیه‌های جداگانه‌ی حمایت و همبستگی خود را با اعتصاب غذای بزرگ جهانی اعلام کردند. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیرو برنامه هویت، استاد متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور، جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد)، از جمله این سازمان‌ها بودند.

۹ آذر ۶۷: کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد، رژیم خمینی را به خاطر نقض شدید حقوق بشر محکوم کرد.

۱۰ آذر ۶۷: مریم رجوی طی پیامی خطاب به هموطنان مقیم خارج کشور و همه شرکت کنندگان در اعتصاب غذای بزرگ جهانی، پیروزی سیاسی مقاومت ایران را تبریک گفت و تأکید کرد که تلاش‌های افشاگرانه آنها در ۴ قاره جهان در مصوبه کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد مبنی بر محکومیت رژیم خمینی به ثمر نشسته است.

خواهر مجاهد مریم رجوی در پیام خود گفت: این جنایتهای ددمنشانه قبل از هر چیز حتمیت سرنگونی دیکتاتوری پوسیده خمینی را در تمامیت آن مهر می‌کند. به خصوص که اکنون راه حل مردمی و انقلابی در کمینگاه است و با عبور سرفرازانه از

حماسه کبیر فروغ جاویدان هیچ مجالی برای نجات رژیم زهرخورده خمینی از طریق راه‌های ارتجاعی-استعماری باقی نگذاشته است. در چنین شرایطی است که بار دیگر پرچم مقاومت و شرف ایران و ایرانی در سراسر جهان توسط شما به اهتزاز درمی‌آید و این اعتصاب غذای جهانی با شرکت هزاران ایرانی آزاده در ۱۵ کشور جهان، و از جمله در برابر مراکز اصلی ملل متحد در نیویورک و ژنو، صدای خلق قهرمان و در زنجیر ایران را به گوش جهانیان می‌رساند.

این مقاومت و نبردی است تا پیروزی که از سلولهای اوین تا اعماق قلوب خلق به ویژه خانواده‌های داغدار و رنج‌دیده شهیدان و زندانیان سیاسی و از قرارگاههای ارتش آزادی در نوار مرزی تا تلاشهای افشاگرانه شما در ۴ قاره با رزم و رنج مستمر شعله می‌کشد و بی‌تردید دیکتاتوری زهرخورده خمینی را از بنیاد خواهد سوزاند و خاکسترش را به باد فنا خواهد سپرد.

۱۱ آذر ۶۷: دفتر مجاهدین با صدور اطلاعیه‌یی با ذکر برخی جزئیات اعلام کرد پس از آتش بس تاکنون ۱۲ هزار زندانی سیاسی در ایران اعدام شده‌اند.

۱۱ آذر ۶۷: در پی محکومیت رژیم خمینی در کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد، رفسنجانی آشفته و سراسیمه به صحنه آمد و گفت: «این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروهای اینها در ایران اعدام شده، همه نشان این است که خودشان را از بن بست بیرون بیاورند. هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست، آنها را باید سرکوب کنیم».

۱۱ آذر ۶۷: شمار نمایندگان پارلمانها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که از ۱۸ کشور جهان با ارسال تلگرام به دبیرکل ملل متحد اعدامهای گسترده زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی را محکوم کردند، به بیش از ۱۸۰۰ تن رسید.

۱۱ آذر ۶۷: در جریان بررسی قطعنامه محکومیت شدید خمینی در چهل و سومین مجمع عمومی ملل متحد، محلاتی، نماینده خمینی در سازمان ملل متحد، سخت به دست و پا افتاد و در سخنرانی خود در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، با دجالگری و تزویر ادعا کرد که اگر مجمع عمومی از محکوم کردن رژیم صرف‌نظر کند، رژیم خمینی خواهد گذاشت که سازمانهای بین‌المللی از زندانهایش دیدن کنند. وی هم‌چنین از افشاگریهای مجاهدین به سوز و گداز پرداخت و گفت منبع اصلی گزارشهای ارائه شده به نماینده ملل متحد، مجاهدین هستند.

۱۲ آذر ۶۷: دکتر کاظم رجوی، فرستاده ویژه مسئول شورای ملی مقاومت به

اجلاس مجمع عمومی ملل متحد، در مصاحبه‌ی با رادیو صدای مجاهد، در مورد حجم فعالیت‌های مقاومت برای محکوم شدن رژیم در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، از جمله گفت: طی ماه گذشته ما بیش از ۱۰۰ ملاقات حضوری با رؤسای هیأت‌های نمایندگی ۱۰۰ کشور جهان در نیویورک انجام دادیم و با اسناد و مدارک جنایت‌های رژیم را بازگو کردم... لیست اسامی و مشخصات حدود ۲۰۰ نفر از کسانی که اخیراً در ایران به دستور خمینی اعدام شده‌اند در صدها نسخه در بین اعضای هیأت‌های نمایندگی کشورها در سازمان ملل متحد و سازمان‌های ناظر توزیع شد.

۱۴ آذر ۶۷: دفتر سازمان مجاهدین خلق ایران با صدور اطلاعیه‌ی اعلام کرد در صدها مورد بین ۲ تا ۶ تن از اعضاء یک خانواده اعدام شده‌اند. کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی به شدت ادامه دارد.

۱۸ آذر ۶۷: مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه‌ی را با اکثریت قاطع آراء در محکومیت نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی تصویب کرد.

رهبر مقاومت بلافاصله پس از تصویب این قطعنامه، به شرکت کنندگان در اعتصاب غذای پیروزمند جهانی پیام فرستاد و اعلام کرد: اعتصاب غذای جهانی شما به نتیجه رسید و پیروز شد... رژیم خمینی به رغم تمام تشبثات و زدوبندها و التماس‌های سرانجام به یمن حرکت پاکبازانه شما بزرگترین ضربه سیاسی پس از خوردن زهر آتش بس را در سطح بین‌المللی دریافت نمود. به تمام مردم ایران، به خانواده شهیدان و زندانیان سیاسی و به مردم و شما باید صمیمانه تبریک و تهنیت گفت. هم چنین درخواست می‌کنم بر اعتصاب غذای خود خاتمه بدهید. درود بر شما و عزم پولادیتان که غنوده بر سنگفرش سرد خیابانها، گرسنه و دردمند در بحبویه سوز و سرمای که گاه تا ۲۰ درجه زیر صفر می‌رسید، ضربان نبض میهن اسیر و خونبار خود را در تمامی جهان طنین افکن نمودید. دعوت به اعتصاب غذا برای یک هفته بود، اما شما اکنون دهمین روز را سپری کرده‌اید.

درباره تأثیر حرکت قهرمانانه و جهانی شما بر رژیم جنایتکار خمینی، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که امسال در شرایطی که دشمن به شدت نیازمند این بود که پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق با محکومیت بین‌المللی در زمینه حقوق بشر مواجه نشود، عدم مشروعیتی که قطعنامه مصوب بین‌المللی متوجه این رژیم می‌سازد خیلی برایش سنگین است. به همین دلیل سردمداران رژیم امسال به غایت تلاش کردند تا هر طور شده مانع تصویب قطعنامه محکومیت

بشوند.

۱۸ و ۱۹ آذر ۶۷: به دنبال پایان پیروزمندانه اعتصاب غذای سراسری هواداران مقاومت در ۱۷ کشور جهان و محکومیت رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد، تظاهرات و آکسیونهایی با شرکت هزاران تن از هموطنان آزاده ایرانی و پشتیبانان مقاومت، در ۱۶ کشور جهان برگزار شد.

۵ دی ۶۷: مجاهدین خلق ایران اسامی و مشخصات ۷۰۰ تن از زندانیان سیاسی اعدام شده را برای مجامع بین المللی ارسال کردند.

ادامه کشتارها در زندانهای رژیم و گزیده‌یی از افشاگریهای جهانی مقاومت

۲۰ دی ۶۸: مسئول شورای ملی مقاومت با ارسال تلگرامی برای خاویز پرزدو کوئیلار دبیرکل ملل متحد فهرست اسامی و مشخصات ۱۱۰۷ تن از زندانیان سیاسی که از زمان آتش بس توسط رژیم خمینی اعدام شده‌اند را در اختیار وی قرار داد و تأکید کرد این آمار تنها بخشی از مجموعه اعدامها را تشکیل می‌دهد.

۱۵ بهمن ۶۸: سازمان مجاهدین خلق ایران لیست اسامی و مشخصات ۱۵۰۰ تن از زندانیان هوادار مجاهدین را که طی ماههای اخیر اعدام شده‌اند را در اختیار دبیرکل ملل متحد و دیگر مراجع بین المللی قرار داد.

۱۶ فروردین ۶۹: پارلمان اروپا استمرار نقض حقوق بشر در ایران را با تصویب قطعنامه‌یی محکوم کرد. این قطعنامه «سابقه انزجار آور نقض حقوق بشر در ایران را که بنا بر برخی تخمینها ۱۴۰ هزار زندانی و ۹۰ هزار اعدامی از سال ۱۹۸۱ تاکنون می‌شود» را محکوم کرد.

۱۴ اردیبهشت ۶۹: دکتر کاظم رجوی در سوییس توسط مزدوران رژیم خمینی به شهادت رسید. دکتر کاظم رجوی سالهای متمادی در مجامع مختلف بین المللی به افشا و محکوم کردن جنایات رژیم خمینی علیه حقوق بشر به ویژه زندانیان سیاسی اشتغال داشت. برادر مجاهد مسعود رجوی گفت: «خون برادر من نیز مانند ۹۰ هزار شهیدای دیگر مقاومت ایران توسط رژیم دیکتاتوری تروریستی حاکم بر ایران بر زمین ریخته شده است».

۲۹ دی ۶۹: هواداران مجاهدین در ۱۲ کشور جهان در همبستگی با زندانیان سیاسی در ایران به مدت ۱۰ روز دست به اعتصاب غذا زدند.

۱۷ بهمن ۶۹: دفتر مجاهدین خلق در بغداد اعلام کرد رژیم خمینی در هراس از اوج گیری اعتراضات علنی مردم در جریان سفر هیأت تحقیق ملل متحد به ایران تعداد دیگری از زندانیان سیاسی را در شهرهای مختلف کشور اعدام کرده است.

۱۷ بهمن ۶۹: خانواده های مجاهدین یک تحصن ۷ روزه در برابر دفتر سازمان ملل متحد در تهران برگزار کردند که با عکس العمل وحشیانه چماقداران رژیم مواجه شدند. مجاهدین خلق حمایت خود را از این تحصن اعلام کرده خواستار دخالت مجامع حقوق بشری بین المللی برای نجات متحصنان شدند.

۱۶ اسفند ۶۹: کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در چهل و هفتمین اجلاس خود طی قطعنامه یی مبنی بر محکومیت نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خواستار استمرار نظارت ملل متحد بر وضعیت حقوق بشر در ایران شد.

۱۴ تیر ۷۰: در جریان دادگاه یک خبرنگار سویسی، که براساس شکایت رژیم تشکیل شده بود، آخوندها ۴۱ تن از شکنجه گران و بریده مزدوران خود را به عنوان «شاهد» دادگاه به سویس اعزام کردند. در میان لیست ارائه شده توسط رژیم عباس ملکان و سعید شاهسوندی، که خود در اعدام، شکنجه و تیر خلاص زدن به زندانیان سیاسی مستقیماً دست داشته است، دیده می شدند. سازمان مجاهدین خلق ایران پرونده مستند جنایات این افراد را به منظور پیشگیری به مراجع ذیصلاح قانونی ارائه کرد. این روزنامه نگار نوشته بود که دکتر رجوی توسط رفسنجانی به قتل رسیده است و بر همین اساس سفارت رژیم از او به دادگاه شکایت کرده بود.

۳۰ تیر ۷۰: صدها تن از قربانیان ترور و شکنجه و اعدام طی نامه هایی اعلام آمادگی کردند تا برای ارائه شهادت علیه جنایات رژیم در زندانها علیه زندانیان سیاسی در دادگاه خبرنگار سویسی شرکت کنند. هم چنین هزاران ایرانی آزاده، از نقاط مختلف جهان در نامه های مستند خود به قضات دادگاه و وکلای سویسی از جنایات رژیم خمینی در مورد خودشان پرده برداشتند. جریان شکایت رژیم از خبرنگار سویسی به یک رسوائی بزرگ برای رژیم تبدیل شد و دادگاه شکایت رژیم آخوندی و شخص رفسنجانی را مردود دانست و خبرنگار سویسی را تبرئه کرد.

۲ مرداد ۷۰: ۵۶ تن از اعضای پارلمان اروپا طی نامه یی به رئیس وقت شورای وزیران خارجه جامعه اقتصادی اروپا دولت ایران را به خاطر نقض شدید حقوق بشر و صدور تروریسم و بنیادگرایی محکوم کردند.

۲ شهریور ۷۰: سوکمیسیون منع تبعیض و حمایت از حقوق اقلیتها در ژنو طی یک

قطعنامه شدیدالحن و کم سابقه " افزایش شدید نقض حقوق بشر " و افزایش اعدامهای رسمی و موج مستمر دستگیریهای سیاسی در ایران را محکوم کرد.

۲۷ آبان ۷۰: همزمان با بررسی نقض حقوق بشر در مجمع عمومی ملل متحد برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، طی اطلاعیه‌ی خواستار بازدید صلیب سرخ بین‌المللی از زندانهای ایران شد. در این اطلاعیه آمده است: " در اواخر سال ۶۸ رژیم خمینی که بیش از ۱/۵ سال به خاطر قتل عام فجیع زندانیان سیاسی توسط مقاومت ایران رسوا شده و تحت فشار افکار عمومی بین‌المللی و مجامع طرفدار حقوق بشر قرار داشت طبق قطعنامه کمیسیون حقوق بشر ملزم شده بود بازدید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای سراسر ایران را پذیرفته و به ویژه بازدید از زندانها و زندانیان سیاسی را قبول نماید. اما تمامی این مدت را به دفع الوقت گذراند و تا این تاریخ از بازدید صلیب سرخ از شکنجه‌گاههای رژیم و حتی مشخص نمودن آمار و ارقام قتل عامها و زندانیان سیاسی باقی مانده خبری نیست و هنوز هیچ قراردادی هم بین رژیم و صلیب سرخ برای بازدید مستمر از زندانها که روال معمول صلیب سرخ است، امضاء نشده است».

۵ آذر ۷۰: ۱۰۰۰ پارلمانت در سراسر جهان خواستار محکومیت رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد شدند. در بین این عده ۵۴ سناتور آمریکائی، ۸۴ سناتور و پارلمانت کانادائی، ۱۷۸ نماینده پارلمان و سنای ایتالیا، ۱۶۷ عضو مجلس عوام و لردهای انگلیس و ۱۱۳ نماینده پارلمان اروپا دیده می‌شود.

۱۹ آذر ۷۰: در آستانه بازدید هیأت کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای ایران به تخلیه زندانهای بزرگ تهران و شهرستانها دست زده و زندانیان سیاسی را به زندانهای مخفی و کوچکتر منتقل می‌کند.

۲۲ آذر ۷۰: دفتر مجاهدین خلق در پاریس اعلام کرد صدها تن از مردم تهران و خانواده شهدا و زندانیان مجاهد در مقابل دفتر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تهران اجتماع نمودند. مادران زندانیان و شهدا علیه شکنجه و اعدام فرزندان مجاهد خود شعار می‌دادند. مجاهدین خلق در آستانه سفر هیأت صلیب سرخ نسبت به دستگیری خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و ممانعت از تماس آنها با صلیب سرخ هشدار دادند.

۱۳ دی ۷۰: ۱۵ تن از زندانیان سیاسی در زندان گوهردشت کرج اعدام شدند، این اعدامها در آستانه سفر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به دستور رفسنجانی صورت گرفته

است. رژیم به طور همزمان دست به نقل و انتقال بسیار گسترده زندانیان از زندانهای اصلی به زندانهای فرعی و یا مخفی زد تا اسناد جنایت هولناک خود را از چشم هیأت صلیب سرخ پنهان نماید.

۱۶ دی ۷۰: رژیم خمینی در زندان ایلام دست به کشتار زندانیان می زند. در میان اعدام شدگان اسامی یدالله خسروی، جبار رضوی و سیروس پورنوروز به چشم می خورد.

۱ بهمن ۷۰: دهها تن از زندانیان سیاسی مجاهد که از سالها قبل دستگیر شده بودند و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشتند توسط رژیم خمینی مخفیانه اعدام شده اند. مجاهدین خلق توجه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر را نسبت به افزایش دستگیری و اعدامها در ایران جلب کرده، خواستار اقدام فوری برای نجات زندانیان سیاسی مجاهد در ایران می شوند.

۲ بهمن ۷۰: به دنبال سفر هیأت صلیب سرخ بین المللی به ایران برای بازدید از زندانهای رژیم بیش از هزار تن از مردم تهران و خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی در مقابل دفتر صلیب سرخ بین المللی در خیابان مطهری تهران تجمع کردند. تظاهرکنندگان به دعوت خانواده های شهدای مجاهدین گرد آمده بود و ضمن سردادن شعار مرگ بر خامنه ای مرگ بر رفسنجانی کشتار زندانیان مقاوم توسط رژیم آخوندی را محکوم کرده و خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی در ایران شدند. پاسداران سرکوبگر گروه زیادی از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند، مجاهدین خلق ایران توجه صلیب سرخ جهانی و کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و همه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر را نسبت به وضعیت دستگیرشدگان و ادامه این دستگیریها و کشتار و جابه جایی زندانیان مقاوم جلب کردند.

۱۴ اسفند ۷۰: کمیسیون حقوق بشر طی قطعنامه یی نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خمینی را برای یازدهمین بار طی یازده سال گذشته محکوم کرد و با استناد به ارزیابی گزارشگر ویژه تصریح کرد هیچ پیشرفت محسوسی در زمینه حقوق بشر صورت نگرفته است.

۲۱ اسفند ۷۰: برادر مجاهد مسعود رجوی اتهامات رژیم علیه صلیب سرخ جهانی را قویاً محکوم کرد و گفت: «متهم کردن نمایندگان صلیب سرخ به جاسوسی در شرایطی که صلیب سرخ پس از ده سال امکان بازدید از زندانهای رژیم خمینی را پیدا کرده است مبین زمینه سازی برای ممانعت از ادامه بازدیدهای صلیب سرخ از زندانها و

دیدار با زندانیان سیاسی از سوی آخوندهای جنایتکار است».

۱۲۷ اسفند ۷۰: محمد یزدی رئیس قوه قضائیه رژیم گفت: «صلاحیت برخی از اعضاء صلیب سرخ که به ایران اعزام شده‌اند از جهات مختلف مورد تردید و سؤال قرار گرفته است». سخنگوی مجاهدین اعلام کرد سخنان یزدی زمینه سازی آشکار آخوندها برای ممانعت از ادامه بازدیدهای صلیب سرخ از زندانیان سیاسی است. مطبوعات رسمی رژیم نیز نمایندگان صلیب سرخ را متهم به جاسوسی کرده بودند.

۱ فروردین ۷۱: برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، در تلگرامی به پطرس غالی، دبیرکل ملل متحد اخراج نمایندگان صلیب سرخ از ایران را محکوم کرد و اعلام کرد: «اعدام ۱۰۰ هزار تن از فرزندان مردم ایران در طول یک دهه، قتل عام زندانیان سیاسی، هفتاد و چند نوع شکنجه وحشیانه و توصیف ناپذیر، تیرباران زنان باردار، به راه انداختن استخرهای خون در زندان و حلق آویز کردن نوجوانان و سوزاندن زندانیان بی گناه تنها به جرم آزادیخواهی شمه‌یی از جنایات مختلف ملاهاست».

۱۴ اردیبهشت ۷۱: برادر مجاهد مسعود رجوی با ارسال تلگرامی برای دبیرکل ملل متحد آقای پطرس غالی از او خواست تا سریعاً هیأت ویژه‌یی را برای تحقیق پیرامون جدیدترین موج اعدامها و دستگیریهای سیاسی به ایران بفرستد.

۱۷ اردیبهشت ۷۱: به دنبال حمله شکست خورده بمب افکنهای رژیم به یکی از قرارگاههای ارتش آزادیبخش ملی ایران به دستور رفسنجانی موج جدیدی از اعدام زندانیان سیاسی در نقاط مختلف کشور به راه افتاد. مجاهدین خلق ایران اعلام کردند تاکنون گزارش اعدام ۱۵۰ نفر از هواداران خود را در آستانه مرحله دوم انتخابات نمایشی رژیم در زندانها دریافت کرده‌اند. اما تعداد اعدام شدگان بسیار بیشتر است.

۹ آبان ۷۱: حمله رفسنجانی به سازمانهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر و زمینه سازی برای اعدام گسترده تر زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر و اعدام دهها نفر در زندانهای اوین، مشهد و کرمانشاه و از جمله اصغر صاحب‌الزمانی از هواداران مجاهدین در زندان مشهد توسط دفتر مجاهدین خلق در پاریس افشا شد.

۲۳ بهمن ۷۱: در آستانه بررسی نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خمینی در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای سیزدهمین سال متوالی آخوند یزدی به دفاع از احکام اعدام در ایران پرداخت و گفت: «نمی‌دانم چرا وقتی ما در بین مجازاتهایمان مجازات اعدام داریم دنیا تا این اندازه سر و صدا می‌کند که چرا افراد را اعدام می‌کنید».

۳ خرداد ۷۲: مقاومت ایران سفر یک هیأت از نمایندگان آلمانی به ایران، که از آن به عنوان «کسب اطمینان از رعایت حقوق بشر در زندانها و دادگاههای ایران» نام برده می شود را محکوم کرد. این هیأت از هیچ زندان سیاسی در ایران بازدید نکرد و اصرار آنها برای دیدن یک زندانی سیاسی بی نتیجه ماند. در عوض، آخوندها آنها را به ملاقات آخوند ابراهیم رئیسی و آخوند جعفر نیری، دو تن از مسئولان درجه اول قتل عام سال ۶۷، بردند.

۲۶ آبان ۷۲: به دنبال انتشار چهارمین گزارش گزارشگر ویژه ملل متحد پیرامون نقض همه جانبه و مستمر حقوق بشر در ایران، برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، اعلام کرد: «آخوندهای حاکم برایان به خاطر کثرت جنایاتشان علیه بشریت بایستی در یک دادگاه بین المللی مورد محاکمه قرار گیرند». مسئول شورا تأکید کرد: «تصویر جامع (از ابعاد عظیم نقض حقوق بشر و نسل کشی توسط آخوندها) تنها بعد از سرنگونی آخوندها و گشوده شدن درب همه زندانها و شکنجه گاههای علنی و مخفی به دست خواهد آمد».

۲ دی ۷۲: سازمان مجاهدین خلق ایران اسامی و مشخصات ۱۳۵ زندانی سیاسی اعدام شده که تا کنون هویتشان فاش نشده بود، را در اختیار مراجع بین المللی و سازمانهای مدافع حقوق بشر قرار داد.

۲ اردیبهشت ۷۳: به دنبال محکومیت رژیم توسط کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در اسفند ۷۲ پارلمان اروپا با صدور قطعنامه شدیدالحنی ادامه دستگیریها، شکنجه و اعدام شهروندان ایرانی را توسط آخوندها محکوم کرد و همبستگی خود را با نیروهای دموکراتیک ایران اعلام داشت. این قطعنامه تصریح می کند «اصلیترین قربانیان این رژیم اعضا مجاهدین خلق، بزرگترین و سازمان یافته ترین گروه اپوزیسیون ایران هستند».

۲ اردیبهشت ۷۳: به دنبال پیروزیهای چشم گیر مقاومت در افشای چهره ضدبشری رژیم آخوندی در صحنه بین المللی، رژیم خمینی در یک صحنه سازی و قیحانه چند خبرنگار خارجی را جهت دیدار به زندان اوین برد. لاجوردی، سردر خیم بدنام اوین، در این دیدار مدعی شد: «در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد».

۱۵ تیر ۷۳: خبرگزاریها در روز ۱۳ تیر از قتل تنهیس میکائیلیان ۶۲ ساله، رئیس شورای پروتستان ایران در تهران خبر دادند. به گزارش خبرگزاری فرانسه روز چهارشنبه ۸ تیر میکائیلیان در تهران ناپدید شد و روز شنبه ۱۱ تیر جسدش پیدا شد. دبیرخانه شورای ملی مقاومت در پاریس روز ۱۳ تیر با صدور اطلاعیه ای از سوی

مسئول شورا، ترور میکائیلیان را به شدت محکوم کرد.

۲۵ تیر ۷۳: دفتر مجاهدین خلق در پاریس اعلام کرد هدف آتش سوزی ۵ ساعته زندان اوین در ۲۴ تیرماه که ضمن آن قسمتهایی از زندان در آتش سوخت کشتار زندانیان سیاسی بوده است. سخنگوی مجاهدین با تأکید بر روی این مسئله که «توطئه رژیم خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی هم چنان ادامه دارد از جامعه بین المللی خواست تا با اعزام یک هیأت به ایران با حضور نمایندگان مقاومت ایران برای تحقیق پیرامون جنایت دیروز رژیم و با اتخاذ تصمیمات عملی برای نجات جان سایر زندانیان سیاسی سریعاً اقدام نماید».

۱۲ آبان ۷۳: پارلمان اروپا طی یک قطعنامه شدیدالحن، نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران را محکوم نمود. این قطعنامه، ضمن بر شمردن موارد متعدد نقض حقوق بشر توسط رژیم، از شورای وزیران اروپا خواسته است که پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران تحقیق نموده و نتیجه را به پارلمان اروپا گزارش نماید. در قطعنامه پارلمان اروپا هم چنین «شکنجه و تجاوز به کودکان در زندانهای ایران»، «تهدید و ترور فعالان سیاسی و مخالفان رژیم در خارج کشور»، «سرکوب سیستماتیک مسیحیان» و حمایت رژیم از «اعمال خشونت آمیز گروههای بنیادگرا در سایر کشورها»، به شدت محکوم شده است.

۱۱ اسفند ۷۳: در پنجاه و یکمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ۱۴ سازمان بین المللی حقوق بشر با رتبه مشورتی نزد سازمان ملل، با انتشار بیانیه‌یی خطاب به اجلاس اخیر کمیسیون حقوق بشر، ضمن محکوم نمودن موارد نقض حقوق بشر در ایران، خواستار گنجاندن این موارد در قطعنامه خود درباره ایران شدند. در این بیانیه که به عنوان سند رسمی سازمان ملل توسط کمیسیون حقوق بشر انتشار یافته، آمده است: «سالهاست که افکار عمومی بین المللی نگران نقض گسترده حقوق بشر در ایران می باشد. طی این سالها بیش از ۱۰۰ هزار نفر به دلایل سیاسی اعدام شده و تعداد بیشتری دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفته اند. در سالهای اخیر نماینده ویژه ملل متحد، در گزارشهای خود به کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی ملل متحد، از جمله در گزارش میان دوره‌یی خود، شمار زیاد اعدامها را در ایران مورد توجه قرار داده است».

۲۰ بهمن ۷۴: برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، طی تلگرامی به پروفیسور موريس دنی کاپیتورن، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

به ایران، درآستانه سفر وی به تهران، از او خواست تا ضمن تحقیق درباره موارد مشخص نقض حقوق بشر، از جمله اعدامهای جمعی، شکنجه و تجاوز به زندانیان سیاسی زن، جامعه بین المللی را از پاسخهای رژیم ملایان مطلع سازد. مسئول شورا از جمله درمورد تعداد اعدامهای سیاسی و قربانیان شکنجه و نیز شمار قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان و پائیز ۶۷ سؤال کرده است. وی هم چنین از نماینده ویژه خواسته است تا درباره تعداد زندانیان سیاسی از آغاز تا کنون و شرایط اسارت آنها، محل دفن اعدام شدگان، به خصوص گورهای جمعی و تعداد اعدام شدگان کمتر از ۱۸ سال رژیم را مورد سؤال قرار دهد. مسئول شورا هم چنین درمورد تعداد دختران باکره اعدام شده که بنا بر فتوای خمینی قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته اند و نیز تعداد قربانیانی که یکی از اعضای بدن آنها مانند چشم یا کلیه برای پیوند بر بدن ایادی رژیم بیرون آورده شده خواهان پاسخگویی رژیم شده است.

۱۵ اردیبهشت ۷۵: پنجاه و دومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر در ژنو، طی قطعنامه‌یی نقض مستمر و گسترده حقوق بشر و تروریسم افسار گسیخته توسط دیکتاتوری مذهبی و تروریستی ملایان را محکوم نمود. برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، در این رابطه گفت هر چند که این قطعنامه فقط گوشه‌ای از جنایات هولناک رژیم را منعکس می کند، اما بار دیگر نشان می دهد که سرکوب و تروریسم جزء لاینفک این رژیم مذهبی و نامشروع است که ظرفیت هیچگونه رفرمی را ندارد. برادر مجاهد مسعود رجوی گفت: در حالی که ملایان در صدر لیست ناقضین حقوق بشر در جهان قرار داشته و به اصلی ترین تهدید برای صلح و آرامش در منطقه تبدیل شده اند، جامعه جهانی می باید از صدور قطعنامه های محکومیت فراتر رفته و مسئله نقض حقوق بشر در ایران را به منظور اتخاذ تصمیمات عملی، منجمله تحریمهای تجاری، به شورای امنیت ملل متحد ارجاع نماید. مسئول شورا از فعالیتهای هیأت اعزامی مقاومت ایران به این اجلاس به خاطر نقش مهم آن در خنثی کردن توطئه های رژیم و تصویب این قطعنامه تقدیر نمود.

۲۳ خرداد ۷۵: کمیسیون خارجی پارلمان بلژیک طی قطعنامه‌یی از دولت این کشور خواست «بدون اتلاف وقت در اتحاد اروپا ابتکارات دیپلماتیک سختی به منظور تجدیدنظر سریع در دیالوگ انتقادی اتحاد اروپا با ایران اتخاذ کند» و تصریح کرد «دیالوگ انتقادی که اتحاد اروپا از بیش از سه سال پیش با ایران شروع کرده است هیچ بهبودی در رفتار و سیاست تهران نسبت به تروریسم و احترام به حقوق بشر که مستمراً

همچنان در ایران نقض می شوند، بوجود نیآورده است».

برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران از این اقدام شجاعانه کمیسیون خارجی پارلمان بلژیک، تقدیر نمود و آن را نشانه وجدان آگاه مردم این کشور نسبت به جنایات رژیم خمینی توصیف نمود.

۲۷ تیر: یکی از زندانیان مجاهد بنام مهرداد کلانی، ۵ ماه پس از بازدید کاپیتورن از زندان اوین در این زندان اعدام شد. وی تلاش زیادی کرد که با کاپیتورن دیدار کند، اما موفق به این کار نشد. بالاخره او توانست گزارشی از وضعیت زندان بنویسد و از زندان بیرون بفرستد. این گزارش که شرح جزئی از جنایات رژیم در زندانهاست در ژنو به دست کاپیتورن رسید. در این نامه وی برای کاپیتورن شرح داده بود که چگونه در بهمن ماه ۷۲ در یک دادگاه بیست دقیقه ای به اعدام محکوم شده است. وی همچنین نام ۱۱ تن از زندانیان اعدام شده توسط رژیم که اعدامشان هرگز اعلام نشده بود برای وی ارسال کرده بود. (کلیشه نامه به کاپیتورن - صفحه ۴۰۱)

۸ تیر ۷۵: دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران - پاریس طی اطلاعیه یی اعلام کرد بنا به گزارشهای رسیده از ایران، رژیم ضدبشری خمینی ۳ زندانی سیاسی دیگر را در زندان اوین اعدام کرد. سازمانهای حقوق بشری از ماهها قبل در صدد جلوگیری از این اعدامها بودند.

۲۳ مرداد ۷۶: مقاومت ایران اعلام کرد بنا به گزارشهای رسیده، طی چند ماه گذشته رژیم بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شده را بار دیگر در تهران و شهرستانها دستگیر کرده است. برخی دیگر از این زندانیان که معمولاً ۱۰ تا ۱۵ سال را در زندان به سر برده اند، ناپدید شده اند و یا در جریان حادثه های ساختگی به دست مأموران وزارت اطلاعات رژیم به قتل رسیده اند. مقاومت ایران از مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر خواست تا برای نجات جان زندانیان سیاسی اقدام فوری به عمل آورند.

۲۶ مرداد ۷۷: هفته نامه مجاهد، در آخرین شماره خود، اسامی ۲۵ تن از گردانندگان اصلی مطبوعات رژیم که تماماً طی ۱۹ سال گذشته، در زمره فرماندهان پاسداران، حاکمان شرع، اعضای وزارت اطلاعات رژیم آخوندی بوده اند یا در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی دست داشته اند، را افشا نمود. بیشتر این افراد گردانندگان روزنامه های وابسته به جناح خاتمی می باشند. برخی از سرشناس ترین آنها عبارتند از: آخوند محمد موسوی خوئینی ها، مدیر روزنامه سلام، دادستان کل انقلاب در دهه ۶۰ و مسئول قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ و عباس عبدی، سردبیر روزنامه سلام،

این نامه را از سلول انفرادی زندان اوین در آستانه اجرای حکم اعدام برایان می نویسم
اینها شب مهرداد کلانی فرزند علی اکبر هستیم که در تاریخ دوشنبه ۱۵ بهمن ماه سال ۸۰
و قبحی که آنگاه کلانی دولت دهیئت همراهان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند
دیده و گفتگوی مفصلی با اینان دهیئت همراهان نیز داشته ایم و در وقت نماز صبح دعا می خوانیم که بعد از
دو بار با اینان خلوتی و در آن توسط معاون رژیم دستگیر شدیم

من قبلاً نامه ای به سلول انفرادی فرهاد ماری و کاک خواجه از طرف خود و هم
کسانی که حکم اعدام دارند و در آستانه اعدام شدن هستیم را به گوش شما رسانیده
امام و همسایه حقوق بشری و غیره و شما که کرامت می بینید در کتابخانه ۵۵
منتشر و با اطلاعات می رسید می رسانیم و درست خود را برای تکمیل به
سوی شما و همه آنها و مردم آزاد و شما لطیف می کنم

باید مواظب ناهنجاری که رژیم برای قریب دادن شما
کسانی دیگری را حامی زندانیانی که شما خواستار دیدار با آنها هستید جا
نزنند
بعد از رفتن شما رژیم به اجرای احکام اعدام مبارز خواهد بود
که ما اولین کسانی خواهیم بود که حکم اعدامان امر خواهد شد

مهرداد کلانی اواخر اسفند ۷۶ سلول انفرادی زندان اوین می نویسم به کاتبین

کلیشه نامه مجاهد شهید
مهرداد کلانی به کاپیتورن

از معاونین دادستانی انقلاب در دهه ۶۰

۱ شهریور ۷۷: مجاهدین خلق لاجوردی سرجلاد اوین را کیفر داده و به هلاکت رساندند. در اطلاعیه ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور آمده است: «این عملیات در دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی که طی آن بیش از ۳۰ هزار زندانی سیاسی در تابستان سال ۶۷، به دستور خمینی اعدام شدند، صورت گرفت».

۲ شهریور ۷۷: آخوند خاتمی طی پیامی به دفاع از لاجوردی جنایتکار که در شکنجه و اعدام دهها هزار تن از زندانیان سیاسی دست داشت، برخاست و او را «یکی از خدمتگزاران مردم» توصیف نمود. دبیرخانه شورای ملی مقاومت در اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «خاتمی به این ترتیب، از یک سو ابعاد ضربه‌ی را که رژیم آخوندی دریافت کرده است، برملا کرد و از سوی دیگر ماهیت ننگین ضدانسانی و همچنین همدستی خود را در قتل عام زندانیان سیاسی، که در موضع وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، از سوی خمینی مسئولیت توجیه و رفع و رجوع این جنایات را برعهده داشت، به نمایش گذاشت. خاتمی همچنین از پاسداران و عوامل وزارت اطلاعات رژیم آخوندی خواست تا «عاملان این جنایت را هر چه زودتر شناسایی کنند، تا به جزای کردار زشت خود برسند».

۲۰ بهمن ۷۷: مجاهدین خلق اسامی و مشخصات ۳۲۰۸ زندانی سیاسی قتل عام شده را منتشر کردند. برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران، این اسامی و مشخصات را برای آقای کوفی عنان، دبیرکل ملل متحد، ارسال کرد. مسئول شورای ملی مقاومت در نامه خود به دبیرکل با تصریح بر این که این قتل عام یکی از فجیع‌ترین جنایات علیه بشریت بعد از جنگ جهانی دوم است، از وی خواست یک هیأت بین‌المللی برای تحقیق پیرامون جنایات این رژیم و به ویژه قتل عام سال ۶۷ تشکیل دهد. مسئول شورا خاطرنشان ساخت: «پس از گذشت بیش از ده سال، هنوز اسرار این جنایت هولناک ناشناخته مانده است. به خصوص که در بسیاری از زندانها تمام زندانیان اعدام شده و حتی یک نفر جان سالم بدر نبرده است تا بتواند چگونگی این فاجعه بزرگ را تشریح کند. هنوز هزاران خانواده از سرنوشت فرزندان‌شان که در آن زمان زندانی بوده‌اند، بی‌خبرند». برادر مجاهد مسعود رجوی یادآور شد: «آخوند خاتمی که در زمان این قتل عام فجیع، به عنوان وزیر تبلیغات کارش توجیه این جنایات بوده است، نه در آن زمان و نه امروز به عنوان رییس جمهور این رژیم و برغم تمامی دعاوی اش در خصوص "جامعه مدنی" و "حکومت قانون" و "گفتگوی تمدن‌ها" و ... نه تنها هرگز یک کلمه در

تقبیح یا محکومیت این جنایت، نگفته بلکه هیچ فرصتی را برای تجلیل از مجریان آن از قبیل لاجوردی آیشن ایران و مسئولین وزارت اطلاعات و "دادستانی انقلاب" از دست نداده است. مسئول شورا تأکید کرد: «جامعه بین‌المللی بایستی این رژیم ورئیس جمهور آن را مجبور کند تا سئوالاتی از قبیل مشخصات تمام اعدام‌شدگان، زمان، مکان و چگونگی اعدام و محل دفن آنها پاسخ دهد و مسئولان و مجریان این جنایت بزرگ را معرفی کند». مسئول شورای ملی مقاومت تأکید کرد سردمداران این رژیم می‌بایست درمقابل یک دادگاه بین‌المللی قرار گیرند.

۲۲ بهمن ۷۷: به دعوت اعضای ارشد مجلس نمایندگان آمریکا، گری اکرم، ایلینا رزله‌تین، جیمز ترافیکنت و ادتاوئز در جلسه‌یی در ساختمان کنگره آمریکا روند تحولات اخیر و چشم‌اندازهای تغییر در ایران مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. این جلسه که خبر برگزاری آن قبلاً توسط خبرگزاری‌های آسوشیتدپرس و رویتر، سرویس خبری فایند و روزنامه واشینگتن تایمز و روزنامه کنگره اعلام شده بود، با استقبال گسترده مطبوعات، هیأت‌های دیپلماتیک و دفاتر نمایندگان کنگره آمریکا قرار گرفت و دهها نفر از دیپلمات‌های کشورهای مختلف از جمله دانمارک، اسپانیا و چکسلواکی و نمایندگان رسانه‌های خبری در این برنامه شرکت کردند.

نماینده شورای ملی مقاومت هنگامی که می‌خواست در مورد اسامی بیش از ۳۲۰۰ مجاهدی که در قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند و اسامی و مشخصات آنها از سوی مجاهدین منتشر شده است، با جمعیت صحبت کند به شدت متأثر شد و بغض گلویش را فشرده و نتوانست به سخنرانی خود ادامه دهد. در این جا نماینده ترافیکنت متن سخنرانی نماینده شورا را از او گرفت و به طور کامل برای حضار که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بودند، قرائت کرد.

۲۸ بهمن ۷۷: مسئول شورای ملی مقاومت ایران، معرفی آخوند علی یونسی را به عنوان وزیر اطلاعات، نتیجه توافق و معامله کثیف خاتمی با خامنه‌ای توصیف کرد و افزود: «دژخیم قهاری مانند یونسی که در دهها هزار اعدام به ویژه قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷ نقش فعالی داشته است، صدها بار از دری نجف آبادی جنایتکارتر است. بنابراین مسئله خاتمی مخالفت با سرکوب و شکنجه و اعدام و جنایتهای روزمره دستگاه اطلاعاتی رژیم آخوندی نبوده و نیست».

۲۹ بهمن ۷۷: مقاومت ایران طی یک کنفرانس مطبوعاتی در استکهلم، پایتخت سوئد، اطلاعات دقیق و بی‌سابقه‌یی شامل اسم و مشخصات ۳۲۰۸ تن از قهرمانان

مجاهدی را که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسیده‌اند، در اختیار خبرنگاران خارجی گذاشت. در این کنفرانس یکی از اعضای کمیسیون خارجه شورای ملی مقاومت نقش مهمترین همکاران و متحدان آخوند خاتمی را که آمران و مسئولان مستقیم این قتل عام بوده‌اند، افشا کرد و گفت: «این جنایتکاران که هر یک هم چون شخص خاتمی، دستانشان به خون هزاران زندانی سیاسی از شریفترین فرزندان مردم ایران آلوده است، اکنون دست اندرکار بالاترین پستهای دولتی از معاونت و مشاورت رئیس جمهور رژیم تا وزارت هستند».

۱۷ اسفند ۷۷: در یک کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان ایتالیا اعلام شد که ۳۲۰ تن از نمایندگان پارلمان این کشور (اکثریت نمایندگان پارلمان) طی نامه‌یی از نخست وزیر ایتالیا خواسته‌اند سفر خاتمی به ایتالیا را لغو کند. نمایندگان پارلمان ایتالیا در نامه خود به نخست وزیر با اشاره به ۱۰ سال سابقه خاتمی در وزارت ارشاد رژیم خمینی و سکوت در قبال قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷، استمرار نقض حقوق بشر در دوران ریاست جمهوری وی از جمله ادامه اعدام و سنگسار و شکنجه را محکوم کردند.

۱۱ اسفند ۷۷: برادر مجاهد مسعود رجوی طی نامه‌یی از پاپ خواهان لغو دیدارش با خاتمی گردید. این نامه به همراه لیست ۳۲۰۸ تن از زندانیان قتل عام شده توسط هیأتی از مقاومت به واتیکان تقدیم شد.



شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی در سالهای دهه ۶۰ فعالترین ساعات زندگیش را عاشقانه وقف دادخواهی از خون شهیدان و رنج اسیران مقاومت کرد. صدای رسای مردم و مقاومت ایران دکتر کاظم رجوی که به نمایندگی از سوی رهبر مقاومت در ملل متحد و مجامع بین‌المللی حقوق بشر حضور می‌یافت و با افشای جنایات رژیم ضدبشری خمینی موجبات محکومیت این رژیم را طی سالهای متوالی در ملل متحد فراهم کرد و عاقبت جان خود را نیز در این راه تقدیم خلق و انقلاب نمود و بر این گفته خود امضای خون گذاشت که، ما تاریخ حقوق بشر را با خون خود می‌نویسیم.

دکتر کاظم رجوی در تظاهرات اعتراضی علیه قتل عام زندانیان سال ۶۷

مریم رجوی :

«ماده ۱۸۶ قانون «مجازاتهای اسلامی» که امروزه ستون فقرات قانون جزای این رژیم را تشکیل می دهد، تصریح می کند که «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند، مادام که مرکزیت آن باقی است، تمام اعضا و هواداران آن که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند، محاربند، اگرچه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند». تبصره این ماده می افزاید «جبهه متحدی که از گروهها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است».

این ماده، در واقع برگردان قانونی یک فتوای شخص خمینی است که گفته بود جان و مال و نوامیس همه اعضا و هواداران مجاهدین مباح است. قتل عام ۳۰ هزار زندانی مجاهد و مبارز در سال ۶۷ دقیقاً در چارچوب همین فتوا صورت گرفت».

از پیام به مناسبت پنجا همین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر

۹ آذر ۱۳۷۷



کارزار جهانی

کارزار جهانی

در پی دریافت اولین خبرها مبنی بر دستور خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در زندانها، رهبر مقاومت طی تلگرامهای متعددی به دبیرکل ملل متحد و دیگر مراجع بین المللی، ضمن افشای جنایت پلیید خمینی، خواستار محکومیت رژیم و اعزام نمایندگانی برای بازدید از زندانها در ایران و اقدام فوری برای جلوگیری از قتل عامها شد. این تلگرامها مبنای جنبشی شد که مقاومت ایران در سطح بین المللی برای توقف قتل عامها و محکومیت رژیم خمینی آغاز کرد.

۱۲ مرداد ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت، طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد، اعدام جمعی گروهی از مردم بیگناه کرمانشاه درملاءعام را به اطلاع وی رساند و خواستار اقدام فوری در قبال خونریزیهای وحشیانه خمینی گردید.

۲۶ مرداد ۶۷: مسئول شورا طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد و رهبران ۵ عضو دائمی شورای امنیت در رابطه با اعدامهای گسترده در ایران، نوشت: «موسوی اردبیلی، رئیس دیوانعالی رژیم خمینی، اخیراً اعلام کرده که اعدام مجاهدین و هواداران آنها که تاکنون در گروههای ۱۰ و ۲۰ نفره صورت می گرفت، دیگر نیازمند هیچ گونه محاکمه یی نیست. چنان که خود رژیم خمینی در رسانه های خبریش اذعان کرده است، تیرباران و حلق آویز کردن گروههای مردم و جوانان بیگناه، از جمله در شهرهای ایلام، کرمانشاه، کنگاور، اسلام آباد و کرند که از مدتی پیش آغاز شده، هنوز ادامه دارد و هرروز بر ابعاد دستگیریها و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی افزوده می شود».

۳ شهریور ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت تلگرامی به دبیرکل ملل متحد

در رابطه با دستگیریهای گسترده و قتل عام زندانیان سیاسی ارسال کرد. در این تلگرام از جمله آمده است: «طبق اطلاعات موثق، خمینی چند هفته پیش طی حکمی به خط خودش، دستور اعدام زندانیان سیاسی مجاهد خلق را صادر کرده و متعاقباً همزمان با موج گسترده دستگیریهای سیاسی در شهرهای مختلف، اعدام جمعی زندانیان سیاسی که بسیاری از آنان دوره محکومیتشان پایان یافته، آغاز گردیده است. به عنوان مثال فقط در روزهای ۲۳، ۲۴ و ۲۵ مرداد، ۸۶۰ جسد از زندانیان سیاسی اعدام شده از زندان اوین تهران به گورستان بهشت زهرا انتقال داده شده است».

۹ شهریور ۶۷: تظاهرات جهانی هواداران مقاومت علیه موج قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی در آلمان (بن)، آمریکا (نیویورک)، فرانسه (پاریس)، انگلستان (لندن)، یونان (آتن)، پاکستان (کراچی)، سوئیس (ژنو)، سوئد (استکهلم) و دانمارک (کپنهاگ) برگزار شد.

۹ شهریور ۶۷: یک هوادار مجاهدین در تظاهرات آمریکا در اعتراض به قتل عام زندانیان سیاسی، دست به خودسوزی زد. وی مهرداد ایمن نام داشت و در ۱۹ شهریور بر اثر شدت سوختگی در بیمارستان به شهادت رسید.

۱۱ شهریور ۶۷: به دنبال تلگرام رهبر مقاومت ایران به دبیرکل ملل متحد، که رونوشت آن برای عفو بین الملل ارسال شده بود، سازمان عفو بین الملل بیانیه‌ی در محکومیت رژیم خمینی و در اعتراض به اعدامهای سیاسی در ایران صادر کرد و خواستار اقدام فوری برای توقف این اعدامها شد.

۲۳ تا ۳۱ شهریور ۶۷: تظاهرات جهانی هواداران مقاومت علیه موج اعدامهای جمعی در کشورهای کانادا، نروژ، بلژیک، هلند، استرالیا و هند برگزار شد.

۸ مهر ۶۷: صدها نماینده از پارلمانهای کشورهای مختلف جهان به اعدامهای وحشیانه و دستجمعی زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی اعتراض کرده و آن را محکوم کردند.

۱۰ مهر ۶۷: در قطعنامه کنگره حزب کارگر انگلستان، جنایتهای اخیر رژیم خمینی و اعدام شمار زیادی از زندانیان سیاسی در ایران محکوم شد. هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت ایران در این کنگره، که هشتاد و هفتمین کنگره سالانه حزب کارگر انگلستان بود، شرکت کرد.

۱۵ مهر ۶۷: ۹۲۳ تن از نمایندگان پارلمانهای ۱۴ کشور اروپا و پارلمان اروپا و ۵۳ تن از رهبران احزاب سیاسی و سندیکاهای کارگری و شخصیتهای اجتماعی با

صدور بیانیه‌ی قتل عام وحشیانه زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی را محکوم کرده و از شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی ایران حمایت به عمل آوردند.

۲۲ مهر ۶۷: عفو بین الملل اعدامهای مخفیانه و استفاده مداوم از شکنجه توسط رژیم خمینی را در گزارش سالانه خود محکوم کرد.

۲۲ مهر ۶۷: پارلمان اروپا طی قطعنامه‌ی نقض حقوق بشر و اعدام گسترده زندانیان سیاسی در ایران را محکوم کرد و خواستار خاتمه اعدام و شکنجه در زندانهای خمینی شد. در پی تصویب این قطعنامه، نمایندگان مجاهدین خلق ایران با نمایندگان پارلمان اروپا از جمله ۳ تن از معاونان، ۳ تن از رؤسا و معاونان فراکسیونها و ۱۵ تن از رؤسا و معاونان کمیسیونهای مختلف پارلمان اروپا دیدار و در باره راههای مقابله با این جنایات وحشیانه در صحنه بین المللی گفتگو کردند.

۲۳ مهر ۶۷: ۱۷۰ نفر از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا، طی نامه‌ی خطاب به دبیرکل ملل متحد خواستار اعزام یک هیأت بین المللی به ایران برای تحقیق پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی شدند.

۲۸ مهر ۶۷: وزیر خارجه استرالیا طی نامه‌ی به هواداران مجاهدین در این کشور، نگرانی خود را نسبت به نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی اعلام کرد.

۲۸ مهر ۶۷: یکی از نمایندگان پارلمان استرالیا در محکومیت جنایتهای رژیم خمینی و اعدام زندانیان سیاسی و در حمایت از مجاهدین در پارلمان این کشور سخنرانی کرد.

۲۹ مهر ۶۷: مجلس نمایندگان آمریکا قطعنامه‌ی تصویب کرد که در آن، روز ۳۰ خرداد به عنوان روز ملی برای «یادبود زندانیان سیاسی در ایران» نامگذاری شد. این قطعنامه از رئیس جمهور آمریکا می خواهد که بیانیه‌ی صادر کند و از مردم آمریکا بخواهد تا این روز را با مراسم و اقدامهای مناسب گرامی بدارند.

۲۹ مهر ۶۷: دکتر کاظم رجوی طی یک سخنرانی در کنگره سراسری حزب سوسیالیست سوئیس، نقض شدید حقوق بشر در ایران به ویژه موج اعدامهای جمعی و دستگیریهای گسترده‌ی را که اخیراً توسط رژیم خمینی صورت گرفت، افشا کرد.

۳۰ مهر ۶۷: کمیته هندی حمایت از حقوق بشر در ایران، موج اعدامهای جمعی زندانیان سیاسی در ایران توسط رژیم خمینی را محکوم کرد. دبیر سراسری جوانان حزب جاناتا ضمن اعلام این موضوع، خطاب به نماینده مقاومت ایران، گفت: «دیروز مردم ما سمبل شیطان را به آتش کشیدند و من مطمئنم که شما روزی رژیم

خمینی را سرنگون خواهید کرد».

۱۳ آبان ۶۷: ۲۴۴ تن از نمایندگان پارلمان، رهبران احزاب و شخصیت‌های سیاسی هند با استناد به تلگرام‌های رهبر مقاومت، طی تلگرامی به دبیرکل ملل متحد، خواستار جلوگیری از شکنجه و اعدام‌های جمعی در ایران شدند.

۱۹ آبان ۶۷: دبیرکل فدراسیون ملی زنان هند، در نامه‌یی به رهبری مقاومت، سرکوب بیرحمانه مردم ایران توسط رژیم خمینی را به شدت محکوم کرد.

۱۹ آبان ۶۷: برای پنجمین بار عفو بین الملل بیانیه‌یی در محکومیت موج کشتار جمعی زندانیان سیاسی در شکنجه گاه‌های خمینی صادر کرد.

۱۹ آبان ۶۷: در اعتراض به کشتار زندانیان سیاسی، هواداران شورای ملی مقاومت، در آلمان آکسیون‌های افشاگرانه‌یی برپا کردند.

۲۰ آبان ۶۷: ۱۴۰ تن از نمایندگان پارلمان اروپا علیه اعدام‌های گسترده اخیر و شکنجه زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی بیانیه‌یی صادر کردند.

۲۰ آبان ۶۷: ۱۱ سناتور آمریکایی در اعتراض به اعدام گسترده زندانیان سیاسی و نقض حقوق بشر در ایران، به دبیرکل سازمان ملل متحد نامه نوشتند و خواستار اقدام فوری وی شدند.

۲۴ آبان ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت درباره اعدام گروهی از روحانیون اطلاعاتی‌یی صادر کرد. مسئول شورا در این اطلاعیه یادآور شد: «خمینی و رفسنجانی با کشتار اخیر می‌خواهند به وضوح به سایر ملایا بفهمانند که عاقبت هرگونه ناسازگاری و نارضایتی حتی در درون این رژیم درهم شکسته و آبرو باخته، چیزی جز مرگ نیست و هیچ یک از باندهای درون رژیم نباید روی تبلیغات مربوط به میانه روی و باز شدن فضای سیاسی که تنها مصرف خارجی دارد، حساب باز کند».

۲۷ آبان ۶۷: بیش از ۱۷۰۰ تن از نمایندگان پارلمانهای ۱۸ کشور جهان و پارلمان اروپا، رهبران احزاب سیاسی و سندیکا‌های کارگری و شخصیت‌های اجتماعی، در محکومیت اعدام‌های گسترده زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی و حمایت از درخواست رهبر مقاومت ایران برای بازدید از شکنجه گاه‌های رژیم، نامه‌یی به دبیرکل ملل متحد ارسال کردند.

۲۶ تا ۲۹ آبان ۶۷: هیجدهمین کنگره جنبش بین المللی آموزش و پرورش سوسیالیست (فالكون) در اتریش طی قطعنامه‌یی اعدام‌های جمعی زندانیان سیاسی طی ۴ ماه گذشته، توسط رژیم خمینی را قویاً محکوم کرد و از مقاومت ایران،

حمایت به عمل آورد. بنا به دعوت رسمی این کنگره، هیأتی از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران در آن شرکت کرد و با هیأت‌های مختلف در این کنگره دیدار و گفتگو نمود.

۳۰ آبان ۶۷: کنفرانس مطبوعاتی چند تن از مجاهدین شکنجه شده در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک در آستانه بررسی نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی در مجمع ملل متحد برگزار شد.

اول آذر ۶۷: دفتر مجاهدین با صدور اطلاعیه‌ی اعلام کرد کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی بلاوقفه ادامه دارد.

۴ آذر ۶۷: مسئول شورای ملی مقاومت تلگرام دیگری به دبیرکل ملل متحد پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی ارسال کرد. در این تلگراف آمده است: «موج فزاینده اعدام‌ها در ایران به دستور شخص خمینی همچنان ادامه دارد».

۵ آذر ۶۷: اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، اعلام کرد، در همبستگی با زندانیان سیاسی در اعتراض به ادامه کشتارهای جمعی توسط رژیم خمینی، دست به اعتصاب غذای سراسری در ۱۵ کشور جهان خواهد زد.

۷ تا ۹ آذر ۶۷: سازمان‌های عضو شورای ملی مقاومت با صدور اطلاعیه‌های جداگانه‌ی حمایت و همبستگی خود را با اعتصاب غذای بزرگ جهانی اعلام کردند. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیرو برنامه هویت، استاد متعهد دانشگاه‌ها و مدارس عالی کشور، جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد)، از جمله این سازمان‌ها بودند.

۹ آذر ۶۷: کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد، رژیم خمینی را به خاطر نقض شدید حقوق بشر محکوم کرد.

۱۰ آذر ۶۷: مریم رجوی طی پیامی خطاب به هموطنان مقیم خارج کشور و همه شرکت کنندگان در اعتصاب غذای بزرگ جهانی، پیروزی سیاسی مقاومت ایران را تبریک گفت و تأکید کرد که تلاش‌های افشاگرانه آنها در ۴ قاره جهان در مصوبه کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد مبنی بر محکومیت رژیم خمینی به ثمر نشسته است.

خواهر مجاهد مریم رجوی در پیام خود گفت: این جنایتهای ددمنشانه قبل از هر چیز حتمیت سرنگونی دیکتاتوری پوسیده خمینی را در تمامیت آن مهر می‌کند. به خصوص که اکنون راه حل مردمی و انقلابی در کمینگاه است و با عبور سرفرازانه از

حماسه کبیر فروغ جاویدان هیچ مجالی برای نجات رژیم زهرخورده خمینی از طریق راه‌های ارتجاعی-استعماری باقی نگذاشته است. در چنین شرایطی است که بار دیگر پرچم مقاومت و شرف ایران و ایرانی در سراسر جهان توسط شما به اهتزاز درمی‌آید و این اعتصاب غذای جهانی با شرکت هزاران ایرانی آزاده در ۱۵ کشور جهان، و از جمله در برابر مراکز اصلی ملل متحد در نیویورک و ژنو، صدای خلق قهرمان و در زنجیر ایران را به گوش جهانیان می‌رساند.

این مقاومت و نبردی است تا پیروزی که از سلولهای اوین تا اعماق قلوب خلق به ویژه خانواده‌های داغدار و رنج‌دیده شهیدان و زندانیان سیاسی و از قرارگاههای ارتش آزادی در نوار مرزی تا تلاشهای افشاگرانه شما در ۴ قاره با رزم و رنج مستمر شعله می‌کشد و بی‌تردید دیکتاتوری زهرخورده خمینی را از بنیاد خواهد سوزاند و خاکسترش را به باد فنا خواهد سپرد.

۱۱ آذر ۶۷: دفتر مجاهدین با صدور اطلاعیه‌یی با ذکر برخی جزئیات اعلام کرد پس از آتش بس تاکنون ۱۲ هزار زندانی سیاسی در ایران اعدام شده‌اند.

۱۱ آذر ۶۷: در پی محکومیت رژیم خمینی در کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد، رفسنجانی آشفته و سراسیمه به صحنه آمد و گفت: «این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروهای اینها در ایران اعدام شده، همه نشان این است که خودشان را از بن بست بیرون بیاورند. هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست، آنها را باید سرکوب کنیم».

۱۱ آذر ۶۷: شمار نمایندگان پارلمانها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی که از ۱۸ کشور جهان با ارسال تلگرام به دبیرکل ملل متحد اعدام‌های گسترده زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی را محکوم کردند، به بیش از ۱۸۰۰ تن رسید.

۱۱ آذر ۶۷: در جریان بررسی قطعنامه محکومیت شدید خمینی در چهل و سومین مجمع عمومی ملل متحد، محلاتی، نماینده خمینی در سازمان ملل متحد، سخت به دست و پا افتاد و در سخنرانی خود در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، با دجالگری و تزویر ادعا کرد که اگر مجمع عمومی از محکوم کردن رژیم صرف‌نظر کند، رژیم خمینی خواهد گذاشت که سازمانهای بین‌المللی از زندانهایش دیدن کنند. وی هم‌چنین از افشاگریهای مجاهدین به سوز و گداز پرداخت و گفت منبع اصلی گزارشهای ارائه شده به نماینده ملل متحد، مجاهدین هستند.

۱۲ آذر ۶۷: دکتر کاظم رجوی، فرستاده ویژه مسئول شورای ملی مقاومت به

اجلاس مجمع عمومی ملل متحد، در مصاحبه‌ی با رادیو صدای مجاهد، در مورد حجم فعالیت‌های مقاومت برای محکوم شدن رژیم در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، از جمله گفت: طی ماه گذشته ما بیش از ۱۰۰ ملاقات حضوری با رؤسای هیأت‌های نمایندگی ۱۰۰ کشور جهان در نیویورک انجام دادیم و با اسناد و مدارک جنایت‌های رژیم را بازگو کردم... لیست اسامی و مشخصات حدود ۲۰۰ نفر از کسانی که اخیراً در ایران به دستور خمینی اعدام شده‌اند در صدها نسخه در بین اعضای هیأت‌های نمایندگی کشورها در سازمان ملل متحد و سازمان‌های ناظر توزیع شد.

۱۴ آذر ۶۷: دفتر سازمان مجاهدین خلق ایران با صدور اطلاعیه‌ی اعلام کرد در صدها مورد بین ۲ تا ۶ تن از اعضاء یک خانواده اعدام شده‌اند. کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی به شدت ادامه دارد.

۱۸ آذر ۶۷: مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه‌ی را با اکثریت قاطع آراء در محکومیت نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی تصویب کرد.

رهبر مقاومت بلافاصله پس از تصویب این قطعنامه، به شرکت کنندگان در اعتصاب غذای پیروزمند جهانی پیام فرستاد و اعلام کرد: اعتصاب غذای جهانی شما به نتیجه رسید و پیروز شد... رژیم خمینی به رغم تمام تشبثات و زدوبندها و التماس‌های سرانجام به یمن حرکت پاکبازانه شما بزرگترین ضربه سیاسی پس از خوردن زهر آتش بس را در سطح بین‌المللی دریافت نمود. به تمام مردم ایران، به خانواده شهیدان و زندانیان سیاسی و به مردم و شما باید صمیمانه تبریک و تهنیت گفت. هم چنین درخواست می‌کنم بر اعتصاب غذای خود خاتمه بدهید. درود بر شما و عزم پولادیتان که غنوده بر سنگفرش سرد خیابانها، گرسنه و دردمند در بحبویه سوز و سرمای که گاه تا ۲۰ درجه زیر صفر می‌رسید، ضربان نبض میهن اسیر و خونبار خود را در تمامی جهان طنین افکن نمودید. دعوت به اعتصاب غذا برای یک هفته بود، اما شما اکنون دهمین روز را سپری کرده‌اید.

درباره تأثیر حرکت قهرمانانه و جهانی شما بر رژیم جنایتکار خمینی، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که امسال در شرایطی که دشمن به شدت نیازمند این بود که پس از آتش بس در جنگ ایران و عراق با محکومیت بین‌المللی در زمینه حقوق بشر مواجه نشود، عدم مشروعیتی که قطعنامه مصوب بین‌المللی متوجه این رژیم می‌سازد خیلی برایش سنگین است. به همین دلیل سردمداران رژیم امسال به غایت تلاش کردند تا هر طور شده مانع تصویب قطعنامه محکومیت

بشوند.

۱۸ و ۱۹ آذر ۶۷: به دنبال پایان پیروزمندانه اعتصاب غذای سراسری هواداران مقاومت در ۱۷ کشور جهان و محکومیت رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد، تظاهرات و آکسیونهایی با شرکت هزاران تن از هموطنان آزاده ایرانی و پشتیبانان مقاومت، در ۱۶ کشور جهان برگزار شد.

۵ دی ۶۷: مجاهدین خلق ایران اسامی و مشخصات ۷۰۰ تن از زندانیان سیاسی اعدام شده را برای مجامع بین المللی ارسال کردند.

ادامه کشتارها در زندانهای رژیم و گزیده‌یی از افشاگریهای جهانی مقاومت

۲۰ دی ۶۸: مسئول شورای ملی مقاومت با ارسال تلگرامی برای خاویز پرزدو کوئیلار دبیرکل ملل متحد فهرست اسامی و مشخصات ۱۱۰۷ تن از زندانیان سیاسی که از زمان آتش بس توسط رژیم خمینی اعدام شده‌اند را در اختیار وی قرار داد و تأکید کرد این آمار تنها بخشی از مجموعه اعدامها را تشکیل می‌دهد.

۱۵ بهمن ۶۸: سازمان مجاهدین خلق ایران لیست اسامی و مشخصات ۱۵۰۰ تن از زندانیان هوادار مجاهدین را که طی ماههای اخیر اعدام شده‌اند را در اختیار دبیرکل ملل متحد و دیگر مراجع بین المللی قرار داد.

۱۶ فروردین ۶۹: پارلمان اروپا استمرار نقض حقوق بشر در ایران را با تصویب قطعنامه‌یی محکوم کرد. این قطعنامه «سابقه انزجار آور نقض حقوق بشر در ایران را که بنا بر برخی تخمینها ۱۴۰ هزار زندانی و ۹۰ هزار اعدامی از سال ۱۹۸۱ تاکنون می‌شود» را محکوم کرد.

۱۴ اردیبهشت ۶۹: دکتر کاظم رجوی در سوییس توسط مزدوران رژیم خمینی به شهادت رسید. دکتر کاظم رجوی سالهای متمادی در مجامع مختلف بین المللی به افشا و محکوم کردن جنایات رژیم خمینی علیه حقوق بشر به ویژه زندانیان سیاسی اشتغال داشت. برادر مجاهد مسعود رجوی گفت: «خون برادر من نیز مانند ۹۰ هزار شهیدای دیگر مقاومت ایران توسط رژیم دیکتاتوری تروریستی حاکم بر ایران بر زمین ریخته شده است».

۲۹ دی ۶۹: هواداران مجاهدین در ۱۲ کشور جهان در همبستگی با زندانیان سیاسی در ایران به مدت ۱۰ روز دست به اعتصاب غذا زدند.

۱۷ بهمن ۶۹: دفتر مجاهدین خلق در بغداد اعلام کرد رژیم خمینی در هراس از اوج گیری اعتراضات علنی مردم در جریان سفر هیأت تحقیق ملل متحد به ایران تعداد دیگری از زندانیان سیاسی را در شهرهای مختلف کشور اعدام کرده است.

۱۷ بهمن ۶۹: خانواده های مجاهدین یک تحصن ۷ روزه در برابر دفتر سازمان ملل متحد در تهران برگزار کردند که با عکس العمل وحشیانه چماقداران رژیم مواجه شدند. مجاهدین خلق حمایت خود را از این تحصن اعلام کرده خواستار دخالت مجامع حقوق بشری بین المللی برای نجات متحصنان شدند.

۱۶ اسفند ۶۹: کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در چهل و هفتمین اجلاس خود طی قطعنامه یی مبنی بر محکومیت نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خواستار استمرار نظارت ملل متحد بر وضعیت حقوق بشر در ایران شد.

۱۴ تیر ۷۰: در جریان دادگاه یک خبرنگار سویسی، که براساس شکایت رژیم تشکیل شده بود، آخوندها ۴۱ تن از شکنجه گران و بریده مزدوران خود را به عنوان «شاهد» دادگاه به سویس اعزام کردند. در میان لیست ارائه شده توسط رژیم عباس ملکان و سعید شاهسوندی، که خود در اعدام، شکنجه و تیر خلاص زدن به زندانیان سیاسی مستقیماً دست داشته است، دیده می شدند. سازمان مجاهدین خلق ایران پرونده مستند جنایات این افراد را به منظور پیشگیری به مراجع ذیصلاح قانونی ارائه کرد. این روزنامه نگار نوشته بود که دکتر رجوی توسط رفسنجانی به قتل رسیده است و بر همین اساس سفارت رژیم از او به دادگاه شکایت کرده بود.

۳۰ تیر ۷۰: صدها تن از قربانیان ترور و شکنجه و اعدام طی نامه هایی اعلام آمادگی کردند تا برای ارائه شهادت علیه جنایات رژیم در زندانها علیه زندانیان سیاسی در دادگاه خبرنگار سویسی شرکت کنند. هم چنین هزاران ایرانی آزاده، از نقاط مختلف جهان در نامه های مستند خود به قضات دادگاه و وکلای سویسی از جنایات رژیم خمینی در مورد خودشان پرده برداشتند. جریان شکایت رژیم از خبرنگار سویسی به یک رسوائی بزرگ برای رژیم تبدیل شد و دادگاه شکایت رژیم آخوندی و شخص رفسنجانی را مردود دانست و خبرنگار سویسی را تبرئه کرد.

۲ مرداد ۷۰: ۵۶ تن از اعضای پارلمان اروپا طی نامه یی به رئیس وقت شورای وزیران خارجه جامعه اقتصادی اروپا دولت ایران را به خاطر نقض شدید حقوق بشر و صدور تروریسم و بنیادگرایی محکوم کردند.

۲ شهریور ۷۰: سوکمیسیون منع تبعیض و حمایت از حقوق اقلیتها در ژنو طی یک

قطعنامه شدیدالحن و کم سابقه " افزایش شدید نقض حقوق بشر " و افزایش اعدامهای رسمی و موج مستمر دستگیریهای سیاسی در ایران را محکوم کرد.

۲۷ آبان ۷۰: همزمان با بررسی نقض حقوق بشر در مجمع عمومی ملل متحد برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، طی اطلاعیه‌ی خواستار بازدید صلیب سرخ بین‌المللی از زندانهای ایران شد. در این اطلاعیه آمده است: " در اواخر سال ۶۸ رژیم خمینی که بیش از ۱/۵ سال به خاطر قتل عام فجیع زندانیان سیاسی توسط مقاومت ایران رسوا شده و تحت فشار افکار عمومی بین‌المللی و مجامع طرفدار حقوق بشر قرار داشت طبق قطعنامه کمیسیون حقوق بشر ملزم شده بود بازدید کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای سراسر ایران را پذیرفته و به ویژه بازدید از زندانها و زندانیان سیاسی را قبول نماید. اما تمامی این مدت را به دفع الوقت گذراند و تا این تاریخ از بازدید صلیب سرخ از شکنجه‌گاههای رژیم و حتی مشخص نمودن آمار و ارقام قتل عامها و زندانیان سیاسی باقی مانده خبری نیست و هنوز هیچ قراردادی هم بین رژیم و صلیب سرخ برای بازدید مستمر از زندانها که روال معمول صلیب سرخ است، امضاء نشده است».

۵ آذر ۷۰: ۱۰۰۰ پارلمانت در سراسر جهان خواستار محکومیت رژیم خمینی در مجمع عمومی ملل متحد شدند. در بین این عده ۵۴ سناتور آمریکائی، ۸۴ سناتور و پارلمانت کانادائی، ۱۷۸ نماینده پارلمان و سنای ایتالیا، ۱۶۷ عضو مجلس عوام و لردهای انگلیس و ۱۱۳ نماینده پارلمان اروپا دیده می‌شود.

۱۹ آذر ۷۰: در آستانه بازدید هیأت کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از زندانهای ایران به تخلیه زندانهای بزرگ تهران و شهرستانها دست زده و زندانیان سیاسی را به زندانهای مخفی و کوچکتر منتقل می‌کند.

۲۲ آذر ۷۰: دفتر مجاهدین خلق در پاریس اعلام کرد صدها تن از مردم تهران و خانواده شهدا و زندانیان مجاهد در مقابل دفتر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تهران اجتماع نمودند. مادران زندانیان و شهدا علیه شکنجه و اعدام فرزندان مجاهد خود شعار می‌دادند. مجاهدین خلق در آستانه سفر هیأت صلیب سرخ نسبت به دستگیری خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی و ممانعت از تماس آنها با صلیب سرخ هشدار دادند.

۱۳ دی ۷۰: ۱۵ تن از زندانیان سیاسی در زندان گوهردشت کرج اعدام شدند، این اعدامها در آستانه سفر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ به دستور رفسنجانی صورت گرفته

است. رژیم به طور همزمان دست به نقل و انتقال بسیار گسترده زندانیان از زندانهای اصلی به زندانهای فرعی و یا مخفی زد تا اسناد جنایت هولناک خود را از چشم هیأت صلیب سرخ پنهان نماید.

۱۶ دی ۷۰: رژیم خمینی در زندان ایلام دست به کشتار زندانیان می زند. در میان اعدام شدگان اسامی یدالله خسروی، جبار رضوی و سیروس پورنوروز به چشم می خورد.

۱ بهمن ۷۰: دهها تن از زندانیان سیاسی مجاهد که از سالها قبل دستگیر شده بودند و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشتند توسط رژیم خمینی مخفیانه اعدام شده اند. مجاهدین خلق توجه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر را نسبت به افزایش دستگیری و اعدامها در ایران جلب کرده، خواستار اقدام فوری برای نجات زندانیان سیاسی مجاهد در ایران می شوند.

۲ بهمن ۷۰: به دنبال سفر هیأت صلیب سرخ بین المللی به ایران برای بازدید از زندانهای رژیم بیش از هزار تن از مردم تهران و خانواده های شهدا و زندانیان سیاسی در مقابل دفتر صلیب سرخ بین المللی در خیابان مطهری تهران تجمع کردند. تظاهرکنندگان به دعوت خانواده های شهدای مجاهدین گرد آمده بود و ضمن سردادن شعار مرگ بر خامنه ای مرگ بر رفسنجانی کشتار زندانیان مقاوم توسط رژیم آخوندی را محکوم کرده و خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی در ایران شدند. پاسداران سرکوبگر گروه زیادی از تظاهرکنندگان را دستگیر کردند، مجاهدین خلق ایران توجه صلیب سرخ جهانی و کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و همه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر را نسبت به وضعیت دستگیرشدگان و ادامه این دستگیریها و کشتار و جابه جایی زندانیان مقاوم جلب کردند.

۱۴ اسفند ۷۰: کمیسیون حقوق بشر طی قطعنامه یی نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خمینی را برای یازدهمین بار طی یازده سال گذشته محکوم کرد و با استناد به ارزیابی گزارشگر ویژه تصریح کرد هیچ پیشرفت محسوسی در زمینه حقوق بشر صورت نگرفته است.

۲۱ اسفند ۷۰: برادر مجاهد مسعود رجوی اتهامات رژیم علیه صلیب سرخ جهانی را قویاً محکوم کرد و گفت: «متهم کردن نمایندگان صلیب سرخ به جاسوسی در شرایطی که صلیب سرخ پس از ده سال امکان بازدید از زندانهای رژیم خمینی را پیدا کرده است مبین زمینه سازی برای ممانعت از ادامه بازدیدهای صلیب سرخ از زندانها و

دیدار با زندانیان سیاسی از سوی آخوندهای جنایتکار است».

۱۲۷ اسفند ۷۰: محمد یزدی رئیس قوه قضائیه رژیم گفت: «صلاحیت برخی از اعضاء صلیب سرخ که به ایران اعزام شده‌اند از جهات مختلف مورد تردید و سؤال قرار گرفته است». سخنگوی مجاهدین اعلام کرد سخنان یزدی زمینه سازی آشکار آخوندها برای ممانعت از ادامه بازدیدهای صلیب سرخ از زندانیان سیاسی است. مطبوعات رسمی رژیم نیز نمایندگان صلیب سرخ را متهم به جاسوسی کرده بودند.

۱ فروردین ۷۱: برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، در تلگرامی به پطرس غالی، دبیرکل ملل متحد اخراج نمایندگان صلیب سرخ از ایران را محکوم کرد و اعلام کرد: «اعدام ۱۰۰ هزار تن از فرزندان مردم ایران در طول یک دهه، قتل عام زندانیان سیاسی، هفتاد و چند نوع شکنجه وحشیانه و توصیف ناپذیر، تیرباران زنان باردار، به راه انداختن استخرهای خون در زندان و حلق آویز کردن نوجوانان و سوزاندن زندانیان بی گناه تنها به جرم آزادیخواهی شمه‌یی از جنایات مختلف ملاحاست».

۱۴ اردیبهشت ۷۱: برادر مجاهد مسعود رجوی با ارسال تلگرامی برای دبیرکل ملل متحد آقای پطرس غالی از او خواست تا سریعاً هیأت ویژه‌یی را برای تحقیق پیرامون جدیدترین موج اعدامها و دستگیریهای سیاسی به ایران بفرستد.

۱۷ اردیبهشت ۷۱: به دنبال حمله شکست خورده بمب افکنهای رژیم به یکی از قرارگاههای ارتش آزادیبخش ملی ایران به دستور رفسنجانی موج جدیدی از اعدام زندانیان سیاسی در نقاط مختلف کشور به راه افتاد. مجاهدین خلق ایران اعلام کردند تاکنون گزارش اعدام ۱۵۰ نفر از هواداران خود را در آستانه مرحله دوم انتخابات نمایشی رژیم در زندانها دریافت کرده‌اند. اما تعداد اعدام شدگان بسیار بیشتر است.

۹ آبان ۷۱: حمله رفسنجانی به سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر و زمینه سازی برای اعدام گسترده تر زندانیان سیاسی تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر و اعدام دهها نفر در زندانهای اوین، مشهد و کرمانشاه و از جمله اصغر صاحب الزمانی از هواداران مجاهدین در زندان مشهد توسط دفتر مجاهدین خلق در پاریس افشا شد.

۲۳ بهمن ۷۱: در آستانه بررسی نقض شدید حقوق بشر توسط رژیم خمینی در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای سیزدهمین سال متوالی آخوند یزدی به دفاع از احکام اعدام در ایران پرداخت و گفت: «نمی دانم چرا وقتی ما در بین مجازاتهایمان مجازات اعدام داریم دنیا تا این اندازه سر و صدا می کند که چرا افراد را اعدام می کنید».

۳ خرداد ۷۲: مقاومت ایران سفر یک هیأت از نمایندگان آلمانی به ایران، که از آن به عنوان «کسب اطمینان از رعایت حقوق بشر در زندانها و دادگاههای ایران» نام برده می شود را محکوم کرد. این هیأت از هیچ زندان سیاسی در ایران بازدید نکرد و اصرار آنها برای دیدن یک زندانی سیاسی بی نتیجه ماند. در عوض، آخوندها آنها را به ملاقات آخوند ابراهیم رئیسی و آخوند جعفر نیری، دو تن از مسئولان درجه اول قتل عام سال ۶۷، بردند.

۲۶ آبان ۷۲: به دنبال انتشار چهارمین گزارش گزارشگر ویژه ملل متحد پیرامون نقض همه جانبه و مستمر حقوق بشر در ایران، برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، اعلام کرد: «آخوندهای حاکم برایان به خاطر کثرت جنایاتشان علیه بشریت بایستی در یک دادگاه بین المللی مورد محاکمه قرار گیرند». مسئول شورا تأکید کرد: «تصویر جامع (از ابعاد عظیم نقض حقوق بشر و نسل کشی توسط آخوندها) تنها بعد از سرنگونی آخوندها و گشوده شدن درب همه زندانها و شکنجه گاههای علنی و مخفی به دست خواهد آمد».

۲ دی ۷۲: سازمان مجاهدین خلق ایران اسامی و مشخصات ۱۳۵ زندانی سیاسی اعدام شده که تا کنون هویتشان فاش نشده بود، را در اختیار مراجع بین المللی و سازمانهای مدافع حقوق بشر قرار داد.

۲ اردیبهشت ۷۳: به دنبال محکومیت رژیم توسط کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در اسفند ۷۲ پارلمان اروپا با صدور قطعنامه شدیدالحنی ادامه دستگیریها، شکنجه و اعدام شهروندان ایرانی را توسط آخوندها محکوم کرد و همبستگی خود را با نیروهای دموکراتیک ایران اعلام داشت. این قطعنامه تصریح می کند «اصلیترین قربانیان این رژیم اعضا مجاهدین خلق، بزرگترین و سازمان یافته ترین گروه اپوزیسیون ایران هستند».

۲ اردیبهشت ۷۳: به دنبال پیروزیهای چشم گیر مقاومت در افشای چهره ضدبشری رژیم آخوندی در صحنه بین المللی، رژیم خمینی در یک صحنه سازی و قیحانه چند خبرنگار خارجی را جهت دیدار به زندان اوین برد. لاجوردی، سردر خیم بدنام اوین، در این دیدار مدعی شد: «در ایران زندانی سیاسی وجود ندارد».

۱۵ تیر ۷۳: خبرگزاریها در روز ۱۳ تیر از قتل تنهیس میکائیلیان ۶۲ ساله، رئیس شورای پروتستان ایران در تهران خبر دادند. به گزارش خبرگزاری فرانسه روز چهارشنبه ۸ تیر میکائیلیان در تهران ناپدید شد و روز شنبه ۱۱ تیر جسدش پیدا شد. دبیرخانه شورای ملی مقاومت در پاریس روز ۱۳ تیر با صدور اطلاعیه ای از سوی

مسئول شورا، ترور میکائیلیان را به شدت محکوم کرد.

۲۵ تیر ۷۳: دفتر مجاهدین خلق در پاریس اعلام کرد هدف آتش سوزی ۵ ساعته زندان اوین در ۲۴ تیرماه که ضمن آن قسمتهایی از زندان در آتش سوخت کشتار زندانیان سیاسی بوده است. سخنگوی مجاهدین با تأکید بر روی این مسئله که «توطئه رژیم خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی هم چنان ادامه دارد از جامعه بین المللی خواست تا با اعزام یک هیأت به ایران با حضور نمایندگان مقاومت ایران برای تحقیق پیرامون جنایت دیروز رژیم و با اتخاذ تصمیمات عملی برای نجات جان سایر زندانیان سیاسی سریعاً اقدام نماید».

۱۲ آبان ۷۳: پارلمان اروپا طی یک قطعنامه شدیدالحن، نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران را محکوم نمود. این قطعنامه، ضمن بر شمردن موارد متعدد نقض حقوق بشر توسط رژیم، از شورای وزیران اروپا خواسته است که پیرامون وضعیت حقوق بشر در ایران تحقیق نموده و نتیجه را به پارلمان اروپا گزارش نماید. در قطعنامه پارلمان اروپا هم چنین «شکنجه و تجاوز به کودکان در زندانهای ایران»، «تهدید و ترور فعالان سیاسی و مخالفان رژیم در خارج کشور»، «سرکوب سیستماتیک مسیحیان» و حمایت رژیم از «اعمال خشونت آمیز گروههای بنیادگرا در سایر کشورها»، به شدت محکوم شده است.

۱۱ اسفند ۷۳: در پنجاه و یکمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، ۱۴ سازمان بین المللی حقوق بشر با رتبه مشورتی نزد سازمان ملل، با انتشار بیانیه‌یی خطاب به اجلاس اخیر کمیسیون حقوق بشر، ضمن محکوم نمودن موارد نقض حقوق بشر در ایران، خواستار گنجاندن این موارد در قطعنامه خود درباره ایران شدند. در این بیانیه که به عنوان سند رسمی سازمان ملل توسط کمیسیون حقوق بشر انتشار یافته، آمده است: «سالهاست که افکار عمومی بین المللی نگران نقض گسترده حقوق بشر در ایران می باشد. طی این سالها بیش از ۱۰۰ هزار نفر به دلایل سیاسی اعدام شده و تعداد بیشتری دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفته اند. در سالهای اخیر نماینده ویژه ملل متحد، در گزارشهای خود به کمیسیون حقوق بشر و مجمع عمومی ملل متحد، از جمله در گزارش میان دوره‌یی خود، شمار زیاد اعدامها را در ایران مورد توجه قرار داده است».

۲۰ بهمن ۷۴: برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، طی تلگرامی به پروفیسور موريس دنی کاپیتورن، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

به ایران، درآستانه سفر وی به تهران، از او خواست تا ضمن تحقیق درباره موارد مشخص نقض حقوق بشر، از جمله اعدامهای جمعی، شکنجه و تجاوز به زندانیان سیاسی زن، جامعه بین المللی را از پاسخهای رژیم ملایان مطلع سازد. مسئول شورا از جمله درمورد تعداد اعدامهای سیاسی و قربانیان شکنجه و نیز شمار قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان و پائیز ۶۷ سؤال کرده است. وی هم چنین از نماینده ویژه خواسته است تا درباره تعداد زندانیان سیاسی از آغاز تا کنون و شرایط اسارت آنها، محل دفن اعدام شدگان، به خصوص گورهای جمعی و تعداد اعدام شدگان کمتر از ۱۸ سال رژیم را مورد سؤال قرار دهد. مسئول شورا هم چنین درمورد تعداد دختران باکره اعدام شده که بنا بر فتوای خمینی قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته اند و نیز تعداد قربانیانی که یکی از اعضای بدن آنها مانند چشم یا کلیه برای پیوند بر بدن ایادی رژیم بیرون آورده شده خواهان پاسخگویی رژیم شده است.

۱۵ اردیبهشت ۷۵: پنجاه و دومین اجلاس کمیسیون حقوق بشر در ژنو، طی قطعنامه‌یی نقض مستمر و گسترده حقوق بشر و تروریسم افسار گسیخته توسط دیکتاتوری مذهبی و تروریستی ملایان را محکوم نمود. برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، در این رابطه گفت هر چند که این قطعنامه فقط گوشه‌ای از جنایات هولناک رژیم را منعکس می کند، اما بار دیگر نشان می دهد که سرکوب و تروریسم جزء لاینفک این رژیم مذهبی و نامشروع است که ظرفیت هیچگونه رفومی را ندارد. برادر مجاهد مسعود رجوی گفت: در حالی که ملایان در صدر لیست ناقضین حقوق بشر در جهان قرار داشته و به اصلی ترین تهدید برای صلح و آرامش در منطقه تبدیل شده اند، جامعه جهانی می باید از صدور قطعنامه های محکومیت فراتر رفته و مسئله نقض حقوق بشر در ایران را به منظور اتخاذ تصمیمات عملی، منجمله تحریمهای تجاری، به شورای امنیت ملل متحد ارجاع نماید. مسئول شورا از فعالیتهای هیأت اعزامی مقاومت ایران به این اجلاس به خاطر نقش مهم آن در خنثی کردن توطئه های رژیم و تصویب این قطعنامه تقدیر نمود.

۲۳ خرداد ۷۵: کمیسیون خارجی پارلمان بلژیک طی قطعنامه‌یی از دولت این کشور خواست «بدون اتلاف وقت در اتحاد اروپا ابتکارات دیپلماتیک سختی به منظور تجدیدنظر سریع در دیالوگ انتقادی اتحاد اروپا با ایران اتخاذ کند» و تصریح کرد «دیالوگ انتقادی که اتحاد اروپا از بیش از سه سال پیش با ایران شروع کرده است هیچ بهبودی در رفتار و سیاست تهران نسبت به تروریسم و احترام به حقوق بشر که مستمراً

همچنان در ایران نقض می شوند، بوجود نیآورده است». برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت ایران از این اقدام شجاعانه کمیسیون خارجی پارلمان بلژیک، تقدیر نمود و آن را نشانه وجدان آگاه مردم این کشور نسبت به جنایات رژیم خمینی توصیف نمود.

۲۷ تیر: یکی از زندانیان مجاهد بنام مهرداد کلانی، ۵ ماه پس از بازدید کاپیتورن از زندان اوین در این زندان اعدام شد. وی تلاش زیادی کرد که با کاپیتورن دیدار کند، اما موفق به این کار نشد. بالاخره او توانست گزارشی از وضعیت زندان بنویسد و از زندان بیرون بفرستد. این گزارش که شرح جزئی از جنایات رژیم در زندانهاست در ژنو به دست کاپیتورن رسید. در این نامه وی برای کاپیتورن شرح داده بود که چگونه در بهمن ماه ۷۲ در یک دادگاه بیست دقیقه ای به اعدام محکوم شده است. وی همچنین نام ۱۱ تن از زندانیان اعدام شده توسط رژیم که اعدامشان هرگز اعلام نشده بود برای وی ارسال کرده بود. (کلیشه نامه به کاپیتورن - صفحه ۴۰۱)

۸ تیر ۷۵: دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران - پاریس طی اطلاعیه یی اعلام کرد بنا به گزارشهای رسیده از ایران، رژیم ضدبشری خمینی ۳ زندانی سیاسی دیگر را در زندان اوین اعدام کرد. سازمانهای حقوق بشری از ماهها قبل در صدد جلوگیری از این اعدامها بودند.

۲۳ مرداد ۷۶: مقاومت ایران اعلام کرد بنا به گزارشهای رسیده، طی چند ماه گذشته رژیم بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شده را بار دیگر در تهران و شهرستانها دستگیر کرده است. برخی دیگر از این زندانیان که معمولاً ۱۰ تا ۱۵ سال را در زندان به سر برده اند، ناپدید شده اند و یا در جریان حادثه های ساختگی به دست مأموران وزارت اطلاعات رژیم به قتل رسیده اند. مقاومت ایران از مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر خواست تا برای نجات جان زندانیان سیاسی اقدام فوری به عمل آورند.

۲۶ مرداد ۷۷: هفته نامه مجاهد، در آخرین شماره خود، اسامی ۲۵ تن از گردانندگان اصلی مطبوعات رژیم که تماماً طی ۱۹ سال گذشته، در زمره فرماندهان پاسداران، حاکمان شرع، اعضای وزارت اطلاعات رژیم آخوندی بوده اند یا در شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی دست داشته اند، را افشا نمود. بیشتر این افراد گردانندگان روزنامه های وابسته به جناح خاتمی می باشند. برخی از سرشناس ترین آنها عبارتند از: آخوند محمد موسوی خوئینی ها، مدیر روزنامه سلام، دادستان کل انقلاب در دهه ۶۰ و مسئول قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ و عباس عبدی، سردبیر روزنامه سلام،

این نامه را از سلول انفرادی زندان اوین در آستانه اجرای حکم اعدام براساس محکومیت
این جانب مهر داد کلانی فرزند علی اکبر هستیم که در تاریخ دوشنبه ۱۵ بهمن ماه سال ۱۳۵۷
و قریب که آتشی کالبدی دولت دهیئت همراهان برای اولین بار به تهران سفر کرده بودند
دیده کردیم و گفتگوی مفصلی با ایشان دهیئت همراهان نیز داشته ایم و در وقت نماز صبح مطلع شدیم که بعد از
دو بار با ایشان خلوتی در تریبون وسط عمارت رژیم دستگیر شدیم

من قبلاً هم نامه از سلول انفرادی فرط داری و کتک خورهای از طرف خود و هم
کسانی که حکم اعدام دارند و در آستانه اعدام شدن هستند را به گوش شما رسانا
مسلح و همه مسلح حقوق بشری و غیره و سال که کربلا بود میخیزد در کتک خورانه ها
منتظر و باطلات ایشان می رسند می رسنا هم درست خود را برای کتک خور به
سوی شما و همه آنها و مردم آزادند و شما لطیف می گفتم

باید مواظب ناهمنده که رژیم برای قریب ۱۵۰۰ نفر
کسانی دیگر را احاطی زندانیانی که شما خواستار دیدار با آنها هستید جا
نزنند
بعد از رفتن شما رژیم به اجرای احکام اعدام مبارز خواهد کرد
که ما اولین کسانی خواهیم بود که حکم اعداممان اجرا خواهد شد

مهر داد کلانی / او فرزند ۷ / سلول انفرادی زندان اوین / محکوم به اعدام

کلیشه نامه مجاهد شهید

مهر داد کلانی به کاپیتورن

از معاونین دادستانی انقلاب در دهه ۶۰

۱ شهریور ۷۷: مجاهدین خلق لاجوردی سرجلاد اوین را کیفر داده و به هلاکت رساندند. در اطلاعیه ستاد فرماندهی مجاهدین در داخل کشور آمده است: «این عملیات در دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی که طی آن بیش از ۳۰ هزار زندانی سیاسی در تابستان سال ۶۷، به دستور خمینی اعدام شدند، صورت گرفت».

۲ شهریور ۷۷: آخوند خاتمی طی پیامی به دفاع از لاجوردی جنایتکار که در شکنجه و اعدام دهها هزار تن از زندانیان سیاسی دست داشت، برخاست و او را «یکی از خدمتگزاران مردم» توصیف نمود. دبیرخانه شورای ملی مقاومت در اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «خاتمی به این ترتیب، از یک سو ابعاد ضربه‌ی را که رژیم آخوندی دریافت کرده است، برملا کرد و از سوی دیگر ماهیت ننگین ضدانسانی و همچنین همدستی خود را در قتل عام زندانیان سیاسی، که در موضع وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، از سوی خمینی مسئولیت توجیه و رفع و رجوع این جنایات را برعهده داشت، به نمایش گذاشت. خاتمی همچنین از پاسداران و عوامل وزارت اطلاعات رژیم آخوندی خواست تا «عاملان این جنایت را هر چه زودتر شناسایی کنند، تا به جزای کردار زشت خود برسند».

۲۰ بهمن ۷۷: مجاهدین خلق اسامی و مشخصات ۳۲۰۸ زندانی سیاسی قتل عام شده را منتشر کردند. برادر مجاهد مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران، این اسامی و مشخصات را برای آقای کوفی عنان، دبیرکل ملل متحد، ارسال کرد. مسئول شورای ملی مقاومت در نامه خود به دبیرکل با تصریح بر این که این قتل عام یکی از فجیع‌ترین جنایات علیه بشریت بعد از جنگ جهانی دوم است، از وی خواست یک هیأت بین‌المللی برای تحقیق پیرامون جنایات این رژیم و به ویژه قتل عام سال ۶۷ تشکیل دهد. مسئول شورا خاطرنشان ساخت: «پس از گذشت بیش از ده سال، هنوز اسرار این جنایت هولناک ناشناخته مانده است. به خصوص که در بسیاری از زندانها تمام زندانیان اعدام شده و حتی یک نفر جان سالم بدر نبرده است تا بتواند چگونگی این فاجعه بزرگ را تشریح کند. هنوز هزاران خانواده از سرنوشت فرزندان‌شان که در آن زمان زندانی بوده‌اند، بی‌خبرند». برادر مجاهد مسعود رجوی یادآور شد: «آخوند خاتمی که در زمان این قتل عام فجیع، به عنوان وزیر تبلیغات کارش توجیه این جنایات بوده است، نه در آن زمان و نه امروز به عنوان رییس جمهور این رژیم و برغم تمامی دعاوی اش در خصوص "جامعه مدنی" و "حکومت قانون" و "گفتگوی تمدنها" و ... نه تنها هرگز یک کلمه در

تقبیح یا محکومیت این جنایت، نگفته بلکه هیچ فرصتی را برای تجلیل از مجریان آن از قبیل لاجوردی آیشن ایران و مسئولین وزارت اطلاعات و "دادستانی انقلاب" از دست نداده است. مسئول شورا تأکید کرد: «جامعه بین‌المللی بایستی این رژیم ورئیس جمهور آن را مجبور کند تا سئوالاتی از قبیل مشخصات تمام اعدام‌شدگان، زمان، مکان و چگونگی اعدام و محل دفن آنها پاسخ دهد و مسئولان و مجریان این جنایت بزرگ را معرفی کند». مسئول شورای ملی مقاومت تأکید کرد سردمداران این رژیم می‌بایست درمقابل یک دادگاه بین‌المللی قرار گیرند.

۲۲ بهمن ۷۷: به دعوت اعضای ارشد مجلس نمایندگان آمریکا، گری اکرم، ایلینا رزله‌تین، جیمز ترافیکنت و ادناونز در جلسه‌یی در ساختمان کنگره آمریکا روند تحولات اخیر و چشم‌اندازهای تغییر در ایران مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. این جلسه که خبر برگزاری آن قبلاً توسط خبرگزاری‌های آسوشیتدپرس و رویتر، سرویس خبری فایند و روزنامه واشینگتن تایمز و روزنامه کنگره اعلام شده بود، با استقبال گسترده مطبوعات، هیأت‌های دیپلماتیک و دفاتر نمایندگان کنگره آمریکا قرار گرفت و دهها نفر از دیپلمات‌های کشورهای مختلف از جمله دانمارک، اسپانیا و چکسلواکی و نمایندگان رسانه‌های خبری در این برنامه شرکت کردند.

نماینده شورای ملی مقاومت هنگامی که می‌خواست در مورد اسامی بیش از ۳۲۰۰ مجاهدی که در قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند و اسامی و مشخصات آنها از سوی مجاهدین منتشر شده است، با جمعیت صحبت کند به شدت متأثر شد و بغض گلویش را فشرده و نتوانست به سخنرانی خود ادامه دهد. در این جا نماینده ترافیکنت متن سخنرانی نماینده شورا را از او گرفت و به طور کامل برای حضار که به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بودند، قرائت کرد.

۲۸ بهمن ۷۷: مسئول شورای ملی مقاومت ایران، معرفی آخوند علی یونسی را به عنوان وزیر اطلاعات، نتیجه توافق و معامله کثیف خاتمی با خامنه‌ای توصیف کرد و افزود: «دژخیم قهاری مانند یونسی که در دهها هزار اعدام به ویژه قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷ نقش فعالی داشته است، صدها بار از دری نجف آبادی جنایتکارتر است. بنابراین مسئله خاتمی مخالفت با سرکوب و شکنجه و اعدام و جنایتهای روزمره دستگاه اطلاعاتی رژیم آخوندی نبوده و نیست».

۲۹ بهمن ۷۷: مقاومت ایران طی یک کنفرانس مطبوعاتی در استکهلم، پایتخت سوئد، اطلاعات دقیق و بی‌سابقه‌یی شامل اسم و مشخصات ۳۲۰۸ تن از قهرمانان

مجاهدی را که در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسیده‌اند، در اختیار خبرنگاران خارجی گذاشت. در این کنفرانس یکی از اعضای کمیسیون خارجه شورای ملی مقاومت نقش مهمترین همکاران و متحدان آخوند خاتمی را که آمران و مسئولان مستقیم این قتل عام بوده‌اند، افشا کرد و گفت: «این جنایتکاران که هر یک هم چون شخص خاتمی، دستانشان به خون هزاران زندانی سیاسی از شریفترین فرزندان مردم ایران آلوده است، اکنون دست اندرکار بالاترین پستهای دولتی از معاونت و مشاورت رئیس جمهور رژیم تا وزارت هستند».

۱۷ اسفند ۷۷: در یک کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان ایتالیا اعلام شد که ۳۲۰ تن از نمایندگان پارلمان این کشور (اکثریت نمایندگان پارلمان) طی نامه‌یی از نخست وزیر ایتالیا خواسته‌اند سفر خاتمی به ایتالیا را لغو کند. نمایندگان پارلمان ایتالیا در نامه خود به نخست وزیر با اشاره به ۱۰ سال سابقه خاتمی در وزارت ارشاد رژیم خمینی و سکوت در قبال قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷، استمرار نقض حقوق بشر در دوران ریاست جمهوری وی از جمله ادامه اعدام و سنگسار و شکنجه را محکوم کردند.

۱۱ اسفند ۷۷: برادر مجاهد مسعود رجوی طی نامه‌یی از پاپ خواهان لغو دیدارش با خاتمی گردید. این نامه به همراه لیست ۳۲۰۸ تن از زندانیان قتل عام شده توسط هیأتی از مقاومت به واتیکان تقدیم شد.



شهید بزرگ حقوق بشر دکتر کاظم رجوی در سالهای دهه ۶۰ فعالترین ساعات زندگیش را عاشقانه وقف دادخواهی از خون شهیدان و رنج اسیران مقاومت کرد. صدای رسای مردم و مقاومت ایران دکتر کاظم رجوی که به نمایندگی از سوی رهبر مقاومت در ملل متحد و مجامع بین المللی حقوق بشر حضور می یافت و با افشای جنایات رژیم ضدبشری خمینی موجبات محکومیت این رژیم را طی سالهای متوالی در ملل متحد فراهم کرد و عاقبت جان خود را نیز در این راه تقدیم خلق و انقلاب نمود و بر این گفته خود امضای خون گذاشت که، ما تاریخ حقوق بشر را با خون خود می نویسیم.

دکتر کاظم رجوی در تظاهرات اعتراضی علیه قتل عام زندانیان سال ۶۷

مریم رجوی:

«ماده ۱۸۶ قانون «مجازاتهای اسلامی» که امروزه ستون فقرات قانون جزای این رژیم را تشکیل می دهد، تصریح می کند که «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند، مادام که مرکزیت آن باقی است، تمام اعضا و هواداران آن که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند، محاربند، اگرچه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند». تبصره این ماده می افزاید «جبهه متحدی که از گروهها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است».

این ماده، در واقع برگردان قانونی یک فتوای شخص خمینی است که گفته بود جان و مال و نوامیس همه اعضا و هواداران مجاهدین مباح است. قتل عام ۳۰ هزار زندانی مجاهد و مبارز در سال ۶۷ دقیقاً در چارچوب همین فتوا صورت گرفت».

از پیام به مناسبت پنجاهمین سالگرد

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر

۱۹ آذر ۱۳۷۷